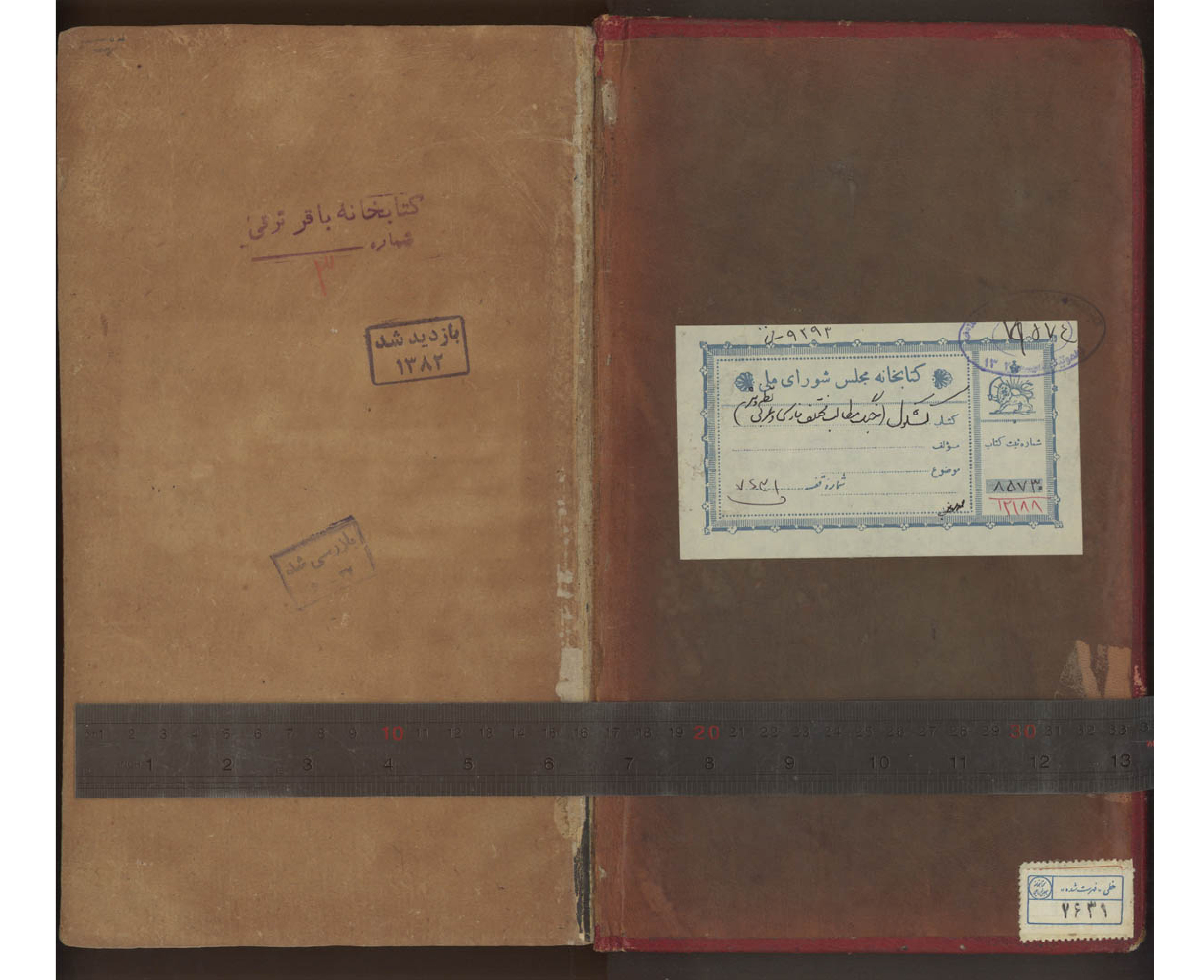
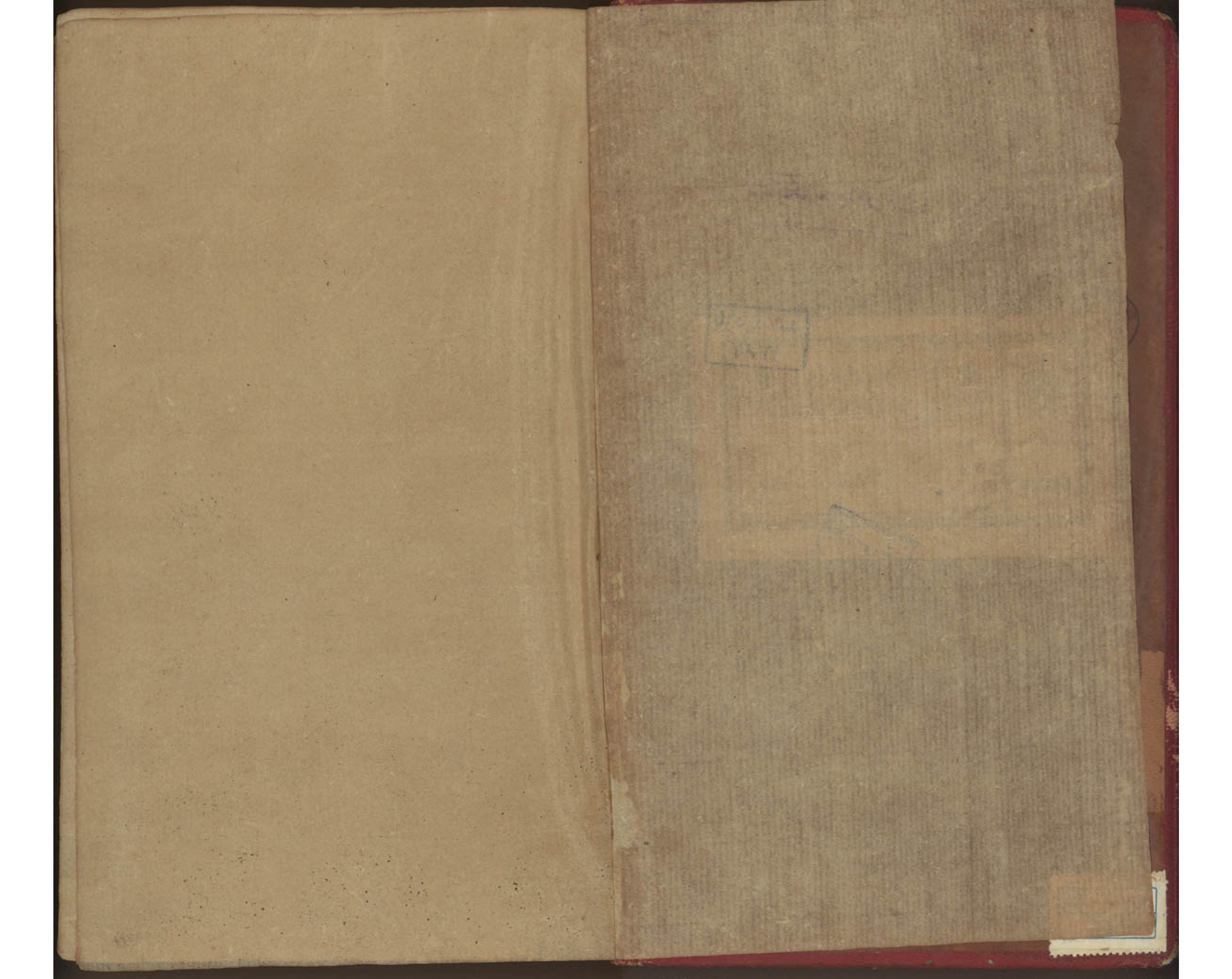
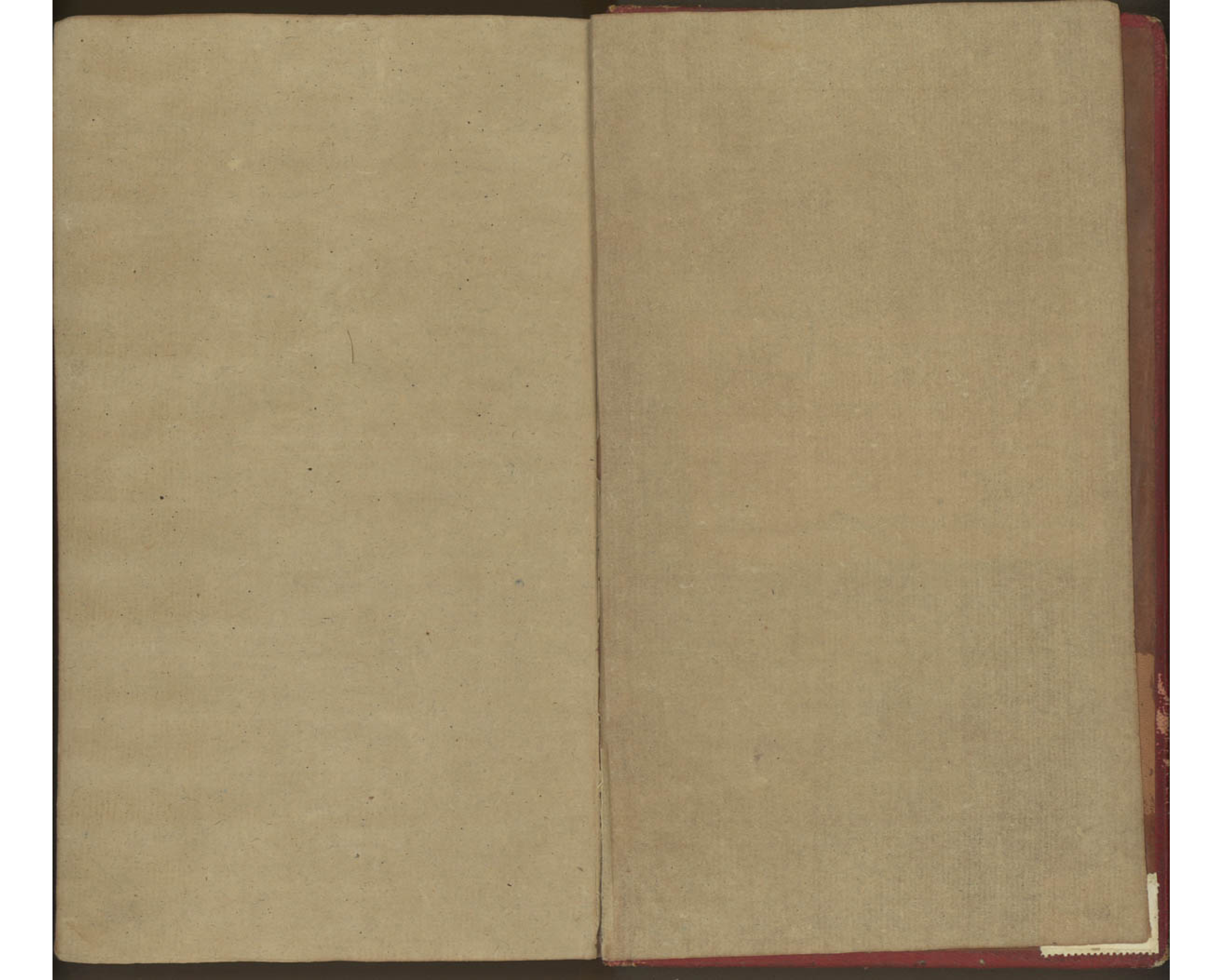


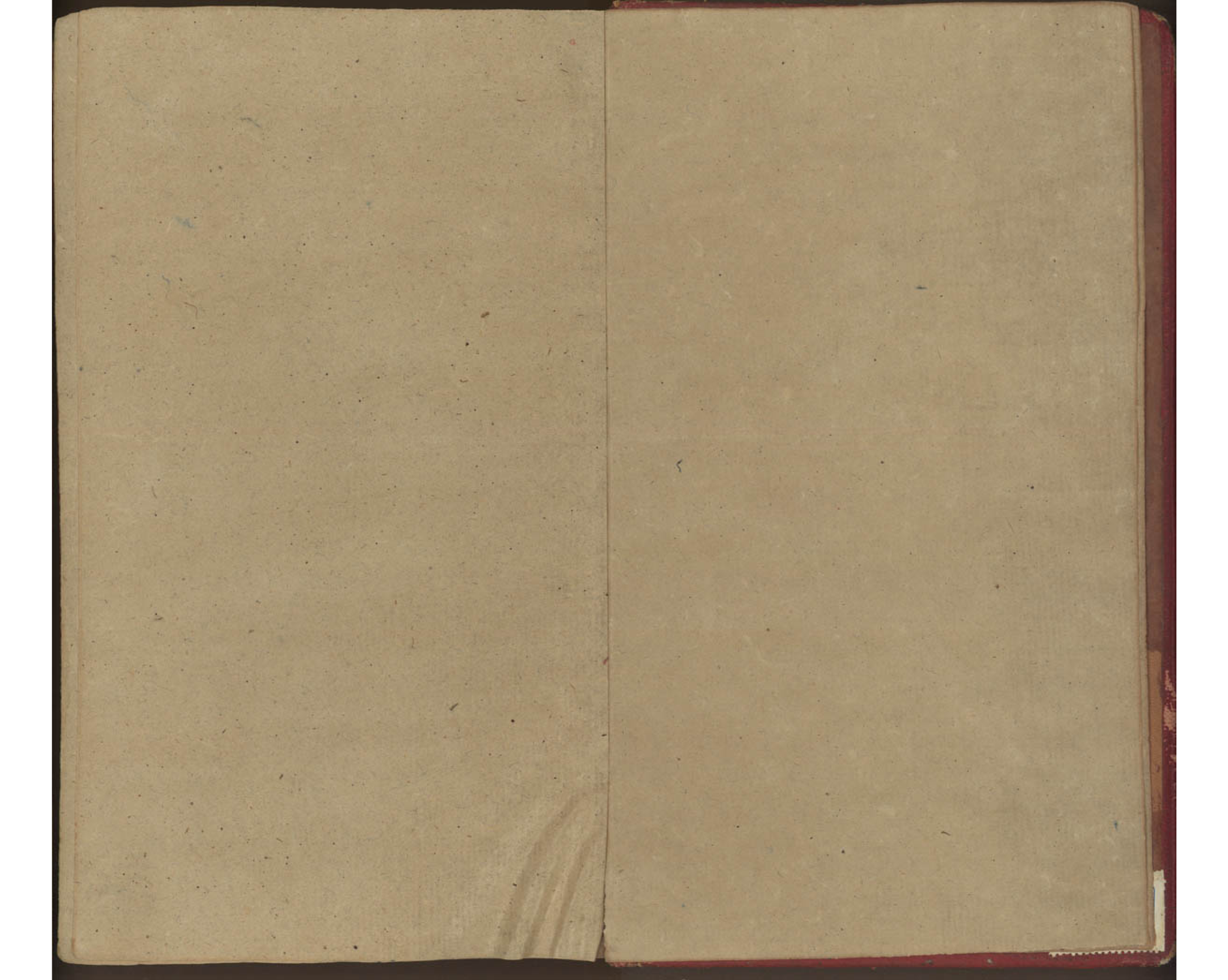


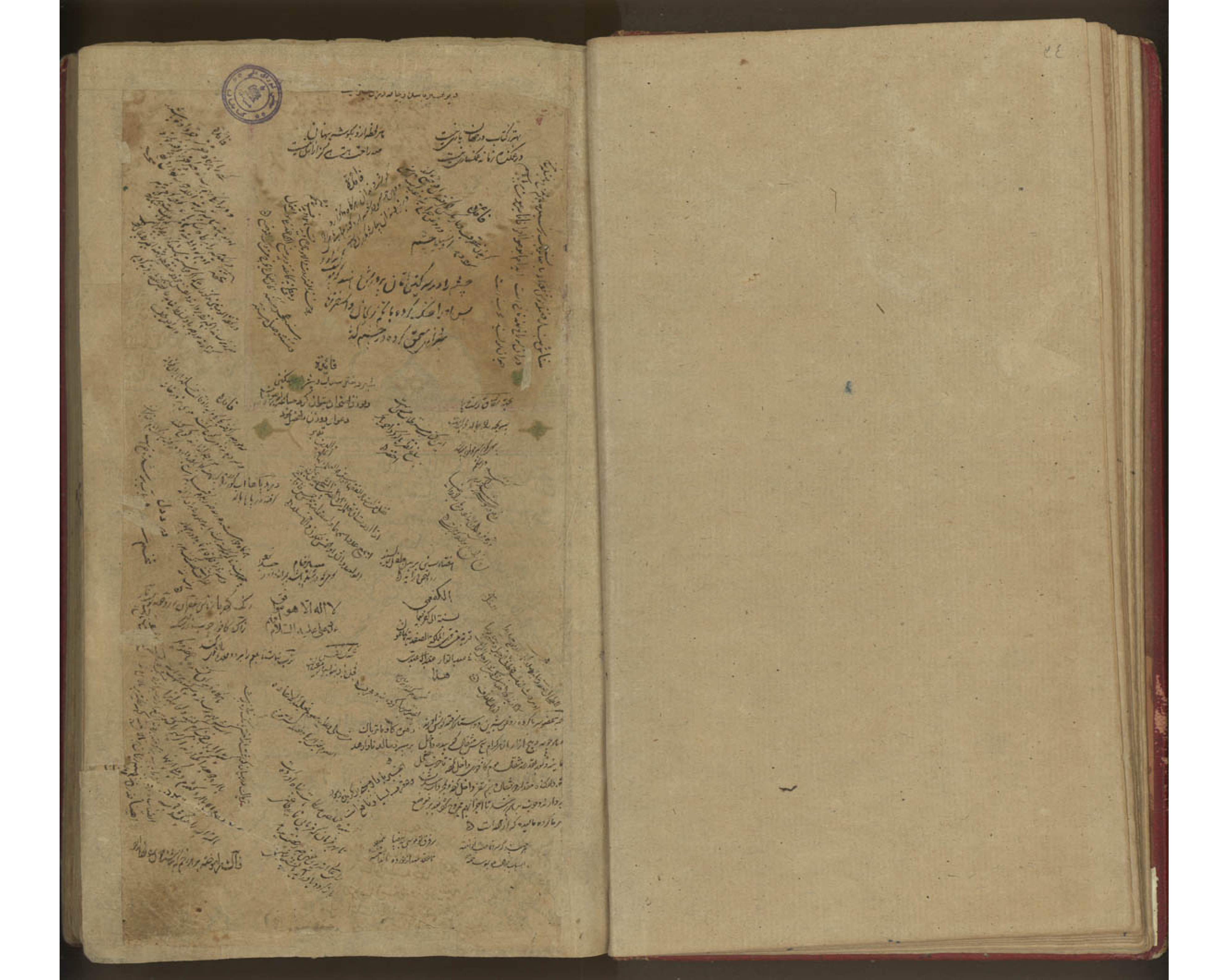
کتابخانه باقر ترقی
شماره
بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۸۵۷۳۰
۱۲۱۸۸
خطی - فهرست شده
۷۶۳۱


کتابخانه باقر ترقی
شماره
بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۸۵۷۳۰
خطی « فهرست شده »
۷۶۳۱











بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على الحمد لله وله الشكر على الشكر له والصلوة والسلام
على الصلوة والسلام ما دامت الصلوة والسلام وبعد أما
وقبل القبل وبعد البعد هو هو لا هو فهو لا هو الا هو
سبحان برهان [illegible] وشكر

مناجات

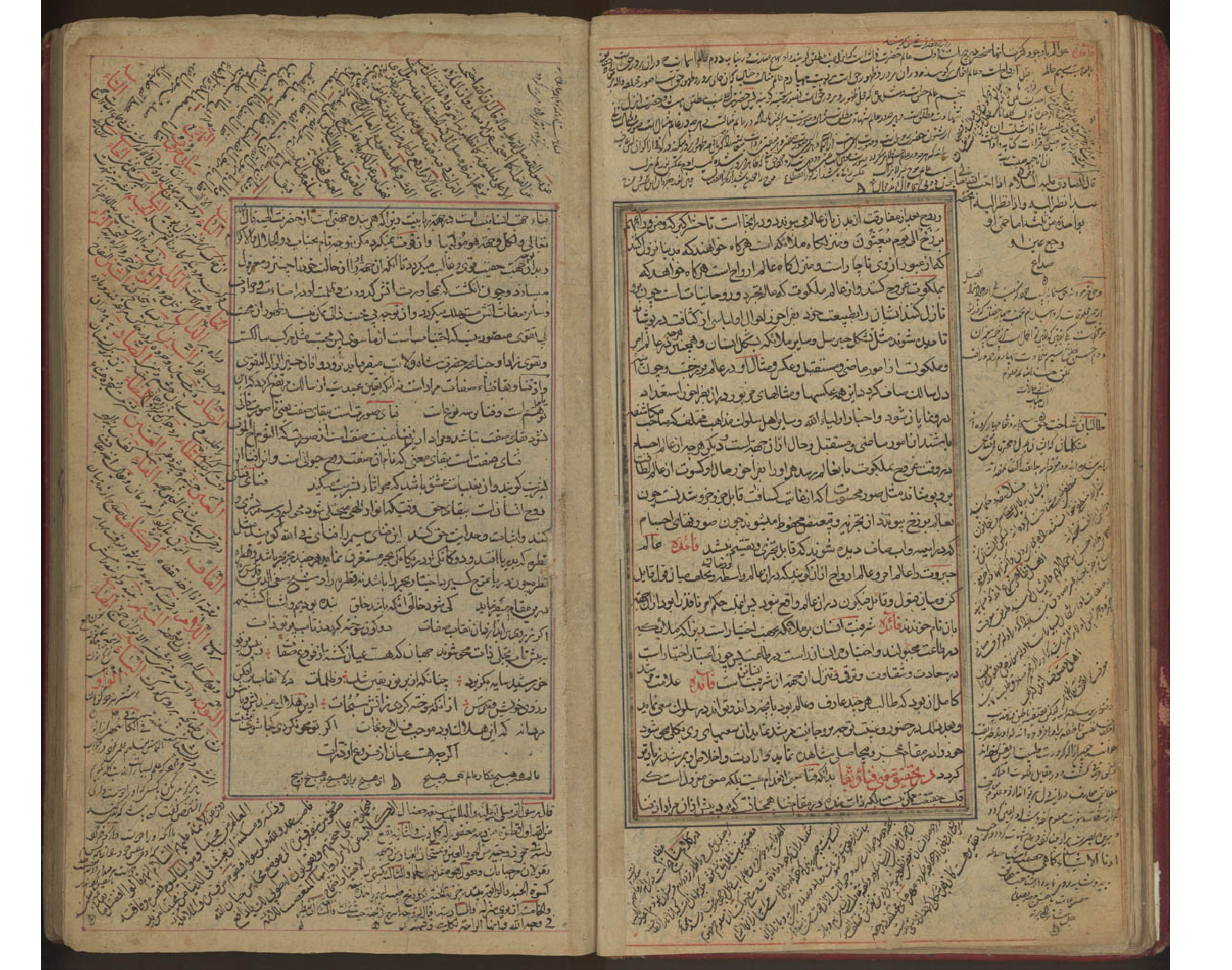
الهي قصرت الألسن من بلوغ شأنك كما يليق بجلالك وعجزت العقول
عن ادراك كنه جمالك وانحسرت الأبصار دون النظر الى سبحات وجهك
ولم تجعل للخلق طريقا الى معرفتك الا بالعجز عن معرفتك الهي فاجعلنا
من الذين توشحت أشجار الشوق اليك في حدائق صدورهم وأخذت
لوعة محبتك بمجامع قلوبهم فهم الى أوكار الأفكار يأوون

وفي رياض القرب والمكاشفة يرتعون ومن حياض المحبة بكأس
الملاطفة يكرعون وشرائع المصافات يردون قد كشف الغطاء
عن أبصارهم وانجلت ظلمة الريب عن قلوبهم وسرائرهم وانزاحت
بتحقيق المعرفة صدورهم وعلت لسبق السعادة في الزهادة هممهم و
عذب في معين المعاملة شربهم وطاب في مجلس الأنس سرهم وأمن في
موطن المخافة سربهم واطمأنت بالرجوع الى رب الأرباب أنفسهم
وتيقنت بالفوز والفلاح أرواحهم وقرت بالنظر الى محبوبهم
أعينهم واستقر بادراك السول ونيل المأمول قرارهم وربحت في
بيع الدنيا بالآخرة تجارتهم الهي ما ألذ خواطر الالهام بذكرك
على القلوب وما أحلى المسير اليك بالأوهام في مسالك الغيوب
وما أعذب شرب قربك فأعذنا من طردك وابعادك واجعلنا
من أخص عارفيك وأصلح عبادك وأصدق طائعيك وأخلص عبادك
يا عظيم يا جليل يا كريم يا منيل برحمتك ومنك يا أرحم الراحمين



فائده بباید دانست که دل معنوی اولاد صفات روح حیوانی و قوت غضبی و شهوانی
که بر او مربوط است مستهلک و پنهان است مثل روغن در میان شیر تا کاری چندی که
معلوم است نکنند روغن در میان متخلص نشود و حضرت سلطان العاشقین و
برهان الواصلین اوحد الصنف و در رشته فرموده و گفته که جهد کن که در صدف
بپوسد چو نپوسد ای وای ای وای بر ای صدف گوهر نگردد از تلف ولی
اگر نپوسد صدف ه و همچنین چون سالک تجلیه شروع نمود قوت غضبی او
او ترک افراط و تفریط نمود اعتدال خود یافت شجاعت از اعتدال تولد نماید و قوت
شهوانی که ترک افراط و تفریط نمود و اعتدال خود یافت از اعتدال او عفت تولد نماید
و چون سالک صاحب شجاعت و عفت شد از هر دو حکمت و عدالت حاصل شود و گوهر وقت
ابتدای ظهور دل است منتظر می باید بود پس باید که سالک بعد از این تصفیه کلی داده
و تصیقل ذکر بشرط که ملقن از استاد کامل صاحب خاصیت گرفته باشد که از منزله
وصل ببوید در جنت ... دیگر اگرچه در ابتدای سلوک نیز همان قاعده شرط است
که قوت غضبی و شهوانی با مدد او اعتدال خود دید اما ... شروع نماید و اعتدال مزاج معنوی
ظهور حکم دل است تا سالک صاحب دل شود مزاج معنوی او اعتدال خود را یافته باشد
پس باید که سالک صاحب دل شود دست از ریاضات و مجاهدات باز ندارد و از فرمان
استاد تخلف نکند چون صاحب دل شد استاد او عشق است استاد تو عشق است
بالجمله چو رسی او خود بزبان حال گوید که چه کن و وقتی صاحب دل شود که استاد کامل
صاحب دل او اقرار نماید و شهادت بلیغ دهد هر چند از سالک در خود آثار رشد ملاحظه
نماید بدان اکتفا نباید کرد و اعتماد نباید نمود هرچند که در مکاشفه چیزهای عظیم
بروی نماید که مکاشفه غیر احوال دل است و میتواند که صاحب مکاشفه باشد مثل حیوانات
عجیب ... باشد این جهت است که بعضی از جهت ناتمامی دعوی مهدویت و غیره
نموده اند بدانکه حکم خیر الامور اوسطها در همه جاری است الا عشق که

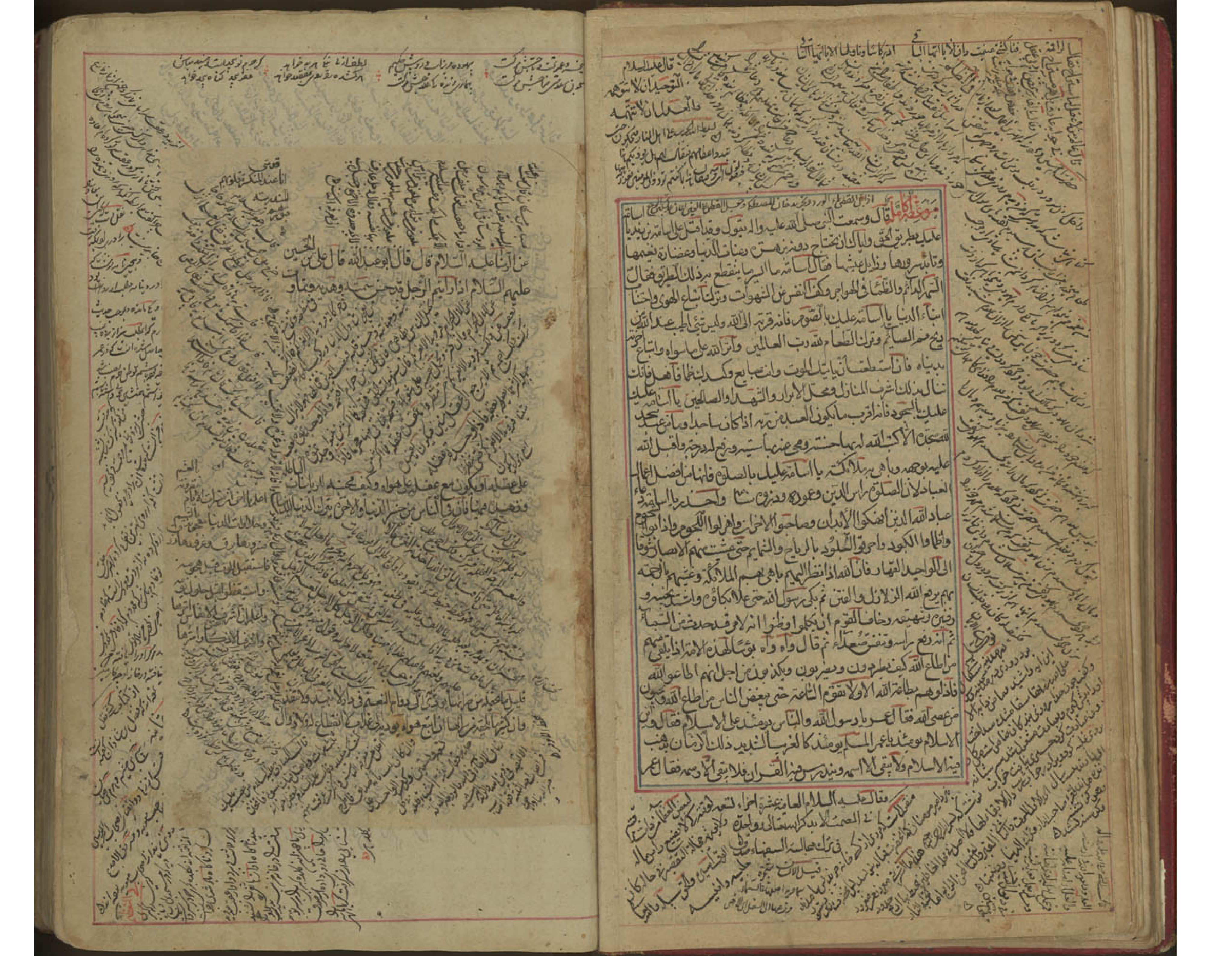
افراط او مطلوبست زیرا که تفریط او عدم تصرف و تمکن عشق است از آنکه مطلوب نفس
بالکلیه که احکام ما به الامتیاز است و این مجرد معنای ... اما وسط عشق
آن است که عشق در بقا در عاشق تصرف کند تا عاشق فنای اوصاف خود ...
لیکن فنای او بجایی که مانع نشود باشد از وصول بحضرت معشوق و حایل شود در میان
عاشق و میان لذت هستی او از معشوق زایل نشود و هنوز تعلق عشق به تحصیل لذت
نفس باشد نه بحضرت معشوق اما طرف افراط که کمال عشق است در ولایت ...
عاشق و افنای او بالکلیه ذاتا و صفاتا تا حتی نظر او نبوی وجود خود بلکه نظر او سوی
معشوق نیز ... شده است این حال عشق عظمی رزقنا الله بها نظم
خواهم که چنان کنی تو عشقم ... که عشق تو هم تو نبینی دارم زین پیش
بدانکه کبار مشایخ و علمای راسخ اطبا بان علل و امراض معنوی اند که ببصیرت ثاقبه
حقیقت هر سالک نظر میکنند و دوا روا میدارند که جهت دفع آن امراض باید ...
و خیالات نفس ... انظرها ... طبعی دیگوید ...
ما بدل بواسطه خوش بکنیم که فراست ما ... ما طبیبانیم شاگردان حق
بحر قلزم دید ما را فانفلق ... دارو ما بدل بنمود ...
هرچند که احکام شرعی حافظ اعتدال است در مزاج معنوی اما بمجرد محافظت احکام
شرعیه کسی را که مرض جهل و حجاب بغلبه امراض مزمنه قوی شده باشد کفایت نمی کند بمجرد
... حق سبحانه دانست با اولیای خود قهری ظاهرا
بلکه بمرید مجاهدات و معالجات ... و لطفی در آن مخفی لطف مخفی از آنست که مجاهد را
احتیاج عظیم است ه
ظاهر صفت ایشان از لوث وجود و لوازم بشری پاک و مطهر گردانید و باز خود را شعار
با اعدای خود لطفی ظاهر است و قهری در آن مخفی و قهر مخفی آنست که مجاهد ... ظاهر
علاقه باطن ایشان با عالم اجسام استحکام دهد تا بواسطه گرفتاری بقیود این عالم
از شهود عالم الاطلاق و لذات روحانی و معنوی محروم مانند در تحقیق عالم
مثال که مسمی است بعالم برزخ که فاصله است میان عالم ملکوت و عالم ...



ودوم بعد از مفارقت از بدن از عالم می‌بوند ودر اینجا است تا حشر اکبر که ومن ورائهم
برزخ الی یوم یبعثون ومنزلگاه ملائکه است هرگاه خواهند که بدنیا نزول کنند
کما از عبور از وی ناچار است ومنزلگاه عالم ارواح است هرگاه خواهد که
بملکوت عروج کند واز عالم ملکوت که عالم تجرد وروحانیات است چون به
نازل کند ایشان را بطبیعت خود بفراخور احوال او لباسی از کثافت در پوشانند
تا مرئی شوند مثل تشکل جبرئیل وسایر ملائکه بشکل انسان وهمچنین که عالم
وملکوت را امور ماضی ومستقبل وعکس ومثال او در عالم برزخ وچون آینه
دل سالک صاف کرد از همه عکسها ومثالهای که در بود در او بفراخور استعداد
در وی نمایان شود واخبار اولیاء الله وسایر اهل سلوک مذاهب مختلف که صاحب مکاشفه
باشند از امور ماضی ومستقبل وحال از این جهت است ودیگر هرچه از عالم اجسام
در وقت عروج بملکوت با این عالم رسد هر او را بفراخور حال او کسوت از عالم لطافت
بر وی پوشانند مثل صور محسوسات که از غایت کثافت قابل عروج نشدند چون
بعالم برزخ پیوستند از تجزیه وتبعض محفوظ میشوند چون صور فضای اجسام
که در آینه وامثال دیده شوند که قابل تجزی وتقسیم نباشد **فائده** عالم
جبروت را عالم امر وعالم ارواح از آن گویند که در این عالم واسطه ونفخ صیاغت قابل
کن وصیانت فعل وقابل فیکون در این عالم واقع شود واینجا حکم امر نافذ است بود از این جهت
بدین نام خوانند **فائده** شرف انسان بر ملائکه بسبب اختیار است زیرا که ملائکه
در طاعت مجبولند واختیار انسان راست در طاعت چون اعتبار اختیار است
در سعادت وشقاوت وترقی وتنزل از این جهت انسان از شرف است **فائده** علامت مرشد
کامل آن بود که طالب هرچند عارف وعالم بود بازهم داند وتواند در سلوک سعی نماید
وبعد بالله در حضور وصحبت او چون بر وجه نیز مشغول نمایان شعبهای وی بکلی محو شود
خود را در مقام عجز ومحاسل مشاهده نماید وارادت واخلاص وی بمرشد زیاده
گردد **در تحقیق معنی فنا وبقا** بدانکه فنا بمعنی انعدام نیست بلکه معنی مقصود است که
قلب حقیقت محو نیست بلکه ذات منمحی در مقام فنا همچنان که بود ولیکن از آن مراد از فنا

فناء جهت انسانیت است در جهت ربانیت زیرا که هر بنده جهتی است از حضرت الحمد ذوالجلال
تعالی وتنزل وجهه هو مولیها وانتوقت ممکن در بوجه تمام بجناب ذوالجلال والاکرام
وبدان جهت حقیقت ممتوی وغالب میگردد تا آنکه آن جهت از خالت خود ناچیز ومعزول
میباشد وچون آنکه که بمجاهدت اثر کرد وجهت وظلمت او را به اصنافات وحوادث
وسایر صفات آنست مستهلک میگردد واز توجه بی تخت ذاتی که رب است وظهور او از مجت
پی التقوی مقصود ست که اجتناب است از ما سوی تا بمحبت ... مرکب سالک
وتقوی نماید وجناب حضرت شاه ولایت میفرماید بروزه نا ... خیر الزاد التقوی
واز فنا وبقا فنا صفات مراد است نه آنکه تعین عبدیت از سالک مرتفع گردد که این
توهم است وفنا سه نوع است — فنای صورت است بقای صفت یعنی تا صورت خلق
نبود بقای صفت نباشد ومراد از فنا عین صفات است نصرت که الفوم الخولت
فنای صفت است بقای معنی که نام از صفت روح حیوانی است واز افناء از
فنای ذات بتریت گویند واز نعیبات عشق باشد که محو تا در قرب میکند
نوع انسان بقای حق وقت که انوار الهی متجلی شود ومحو لیس در سر تری
کند وانیات وحدانیت خود کند این فنای سیر را فنای فی الله گویند مثل
قطره که در دریا افتد ودو کانکی او دریا که مر بحر مستغرق نماید هرچند بحر باشد وقطره
قطره چون در دریا متوج گشت را اختیار بحر را باشد نه قطره را شیخ صفی الدین قدس سره
در بن مقام میفرماید — کی شود خالی آنکه باشد خلق — بند بودیم وانشا گشته
اگر زیر وزبر ابدارزان نقاب صفات — دوکون سوخته گردد ز تاب پرتو ذات
بر پشت تا که تجلی ذات محو شوند — جهان که هست عیان گشته از وجود صفات
خورشید سایه بگرید — چنانکه از پرتو نقش شمس وظلمات
رود وخودش — از آنکه سوخته گردد از آتش سبحات
رهاند — که این هلاک بود موجب فلاح ونجات — اگر تو محو نگردی کجا شوی ثابت
اگرچه هست عیان از همه وجود ثبات

عالم همه هیچ کار عالم همه هیچ — ای هیچ برای هیچ بر هیچ مپیچ



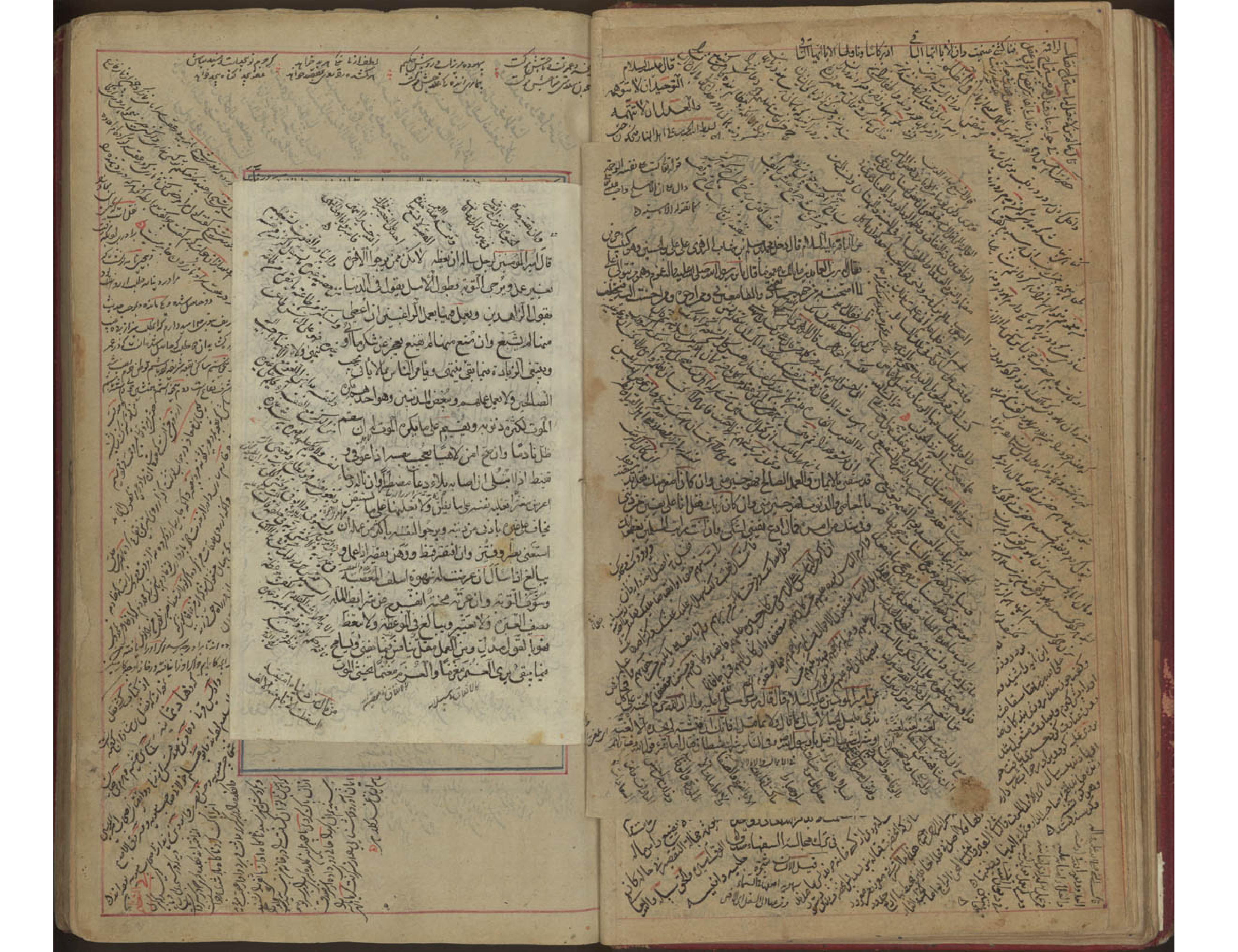
قال عليه السلام التوحيد أن لا تتوهمه والعدل أن لا تتهمه

عن آبائه عليه السلام قال قال أبو عبد الله قال علي بن الحسين
عليهم السلام إذا رأيتم الرجل قد حسن سمته وهديه وتماوت

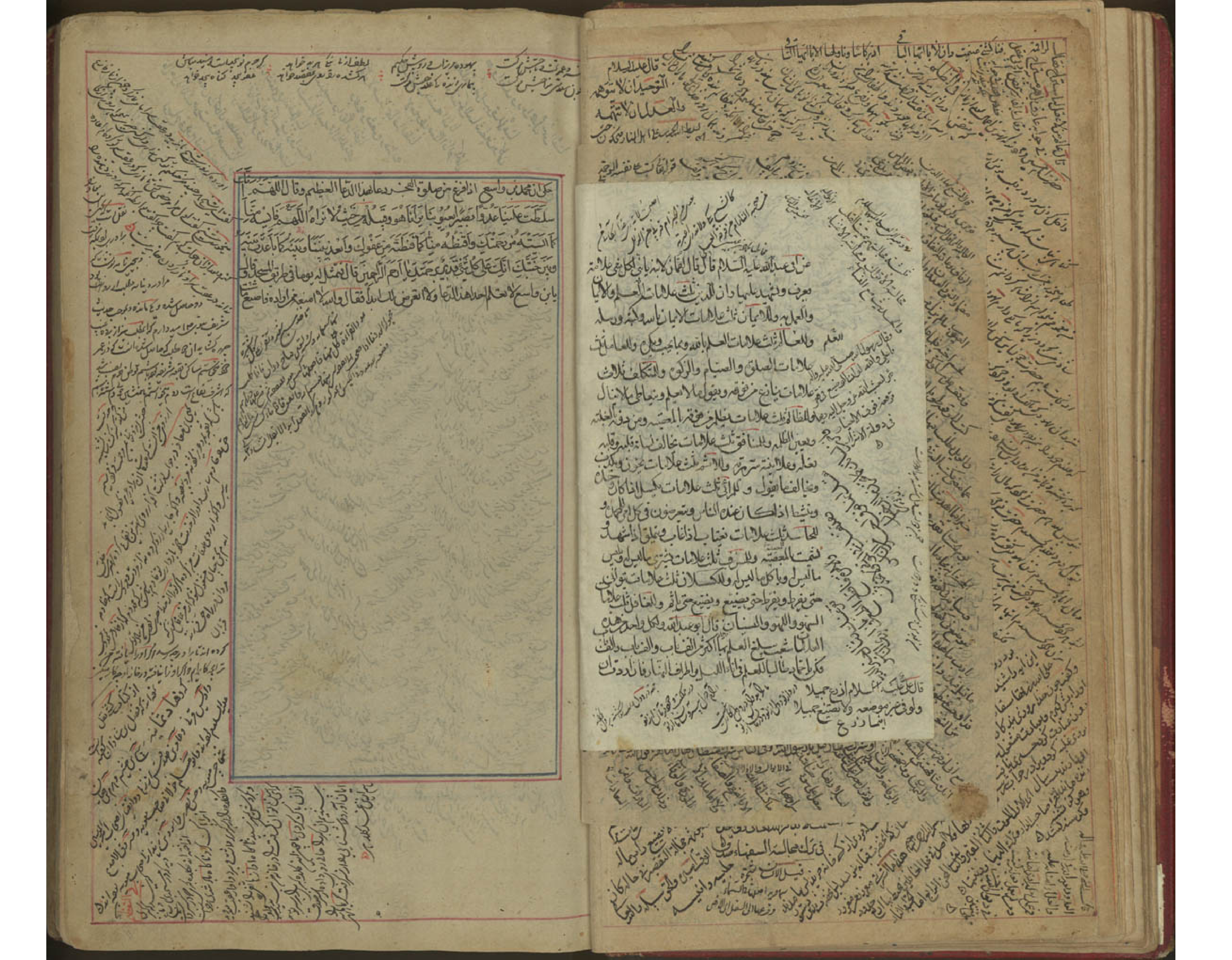
على عقله أو يكون مع عقله على هواه وكيف محبته للرياسات
وزهده فيها فإن في الناس من خسر الدنيا والآخرة يترك الدنيا للدنيا

موعظة كاملة قال وسمعت النبي صلى الله عليه وآله يقول وقد أقبل على أسامة بن زيد يا أسامة
عليك بطريق الحق وإياك أن تختلج دونه بزهرة رغبات الدنيا وغضارة نعيمها
وبائد سرورها وزائل عيشها فقال أسامة يا رسول الله ما أيسر ما ينقطع به ذلك الطريق فقال
السهر الدائم والظمأ في الهواجر وكف النفس عن الشهوات وترك اتباع الهوى واجتناب
أبناء الدنيا يا أسامة عليك بالصوم فإنه قربة إلى الله وليس شيء أطيب عند الله من
ريح فم الصائم ترك الطعام لله رب العالمين وآثر الله على ما سواه وابتاع آخرته
بدنياه فإن استطعت أن يأتيك الموت وأنت جائع وكبدك ظمآن فافعل فإنك
تنال بذلك أشرف المنازل وتحل الأبرار والشهداء والصالحين يا أسامة عليك
بالسجود فإنه أقرب ما يكون العبد من ربه إذا كان ساجدا وما من عبد
سجد سجدة إلا كتب الله له بها حسنة ومحى عنه بها سيئة ورفع له درجة وأقبل الله
عليه بوجهه وباهى به ملائكته يا أسامة عليك بالصلاة فإنها من أفضل أعمال
العباد لأن الصلاة رأس الدين وعموده وذروة سنامه واحذر يا أسامة دعاء
عباد الله الذين أنهكوا الأبدان وصاحبوا الأحزان وأهزلوا اللحوم وأذابوا الشحوم
وأظمأوا الأكباد وأحرقوا الجلود بالرياح والسمائم حتى غشيتهم الأبصار شوقا
إلى الواحد القهار فإن الله إذا نظر إليهم باهى بهم الملائكة وغشيهم بالرحمة
بهم يدفع الله الزلازل والفتن ثم بكى رسول الله حتى علا بكاؤه واشتد نحيبه و
زفيره وشهيقه وخاف القوم أن يكلموه وظنوا أنه لأمر قد حدث من السماء
ثم إنه رفع رأسه وتنفس الصعداء ثم قال واه واه بؤسا لهذه الأمة إذا يلقى منهم
من أطاع الله كيف يقتلونه ويضربونه ويكذبونه من أجل أنهم أطاعوا الله
فأذلوهم بطاعة الله ألا ولا تقوم الساعة حتى يبغض الناس من أطاع الله ويحبون
من عصى الله فقال عمر يا رسول الله والناس يومئذ على الإسلام فقال وأين
الإسلام يومئذ يا عمر المسلم يومئذ كالغريب الشريد ذلك الزمان يذهب
فيه الإسلام ولا يبقى إلا اسمه ويندرس فيه القرآن فلا يبقى إلا رسمه فقال عمر

وقال عليه السلام العافية عشرة أجزاء تسعة في الصمت إلا بذكر الله



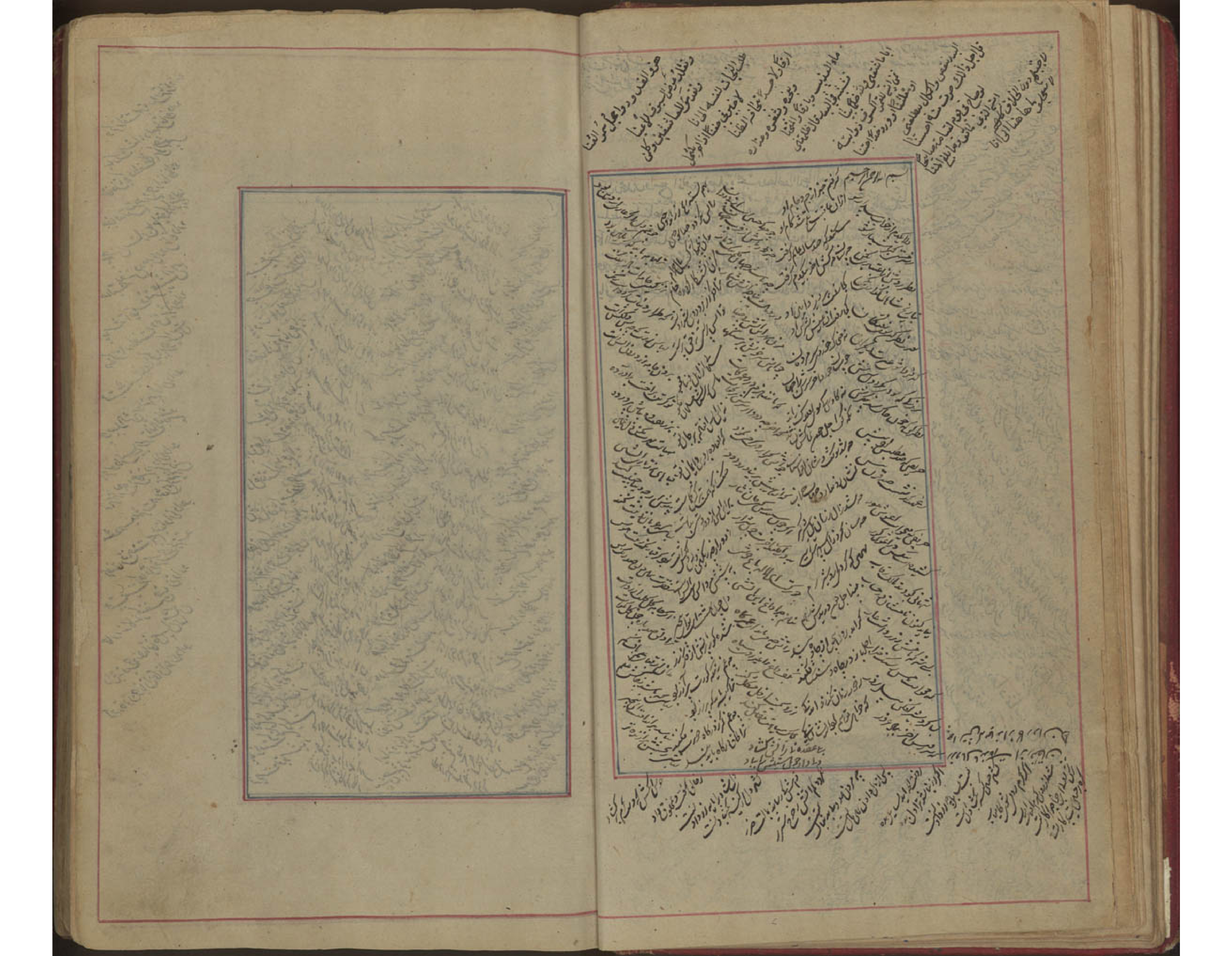
قال امير المومنين لرجل ساله ان يعظه لا تكن ممن يرجوا الآخرة
بغير عمل ويرجي التوبة بطول الأمل يقول في الدنيا
بقول الزاهدين ويعمل فيها بعمل الراغبين ان اعطي
منها لم يشبع وان منع منها لم يقنع يعجز عن شكر ما اوتي
ويبتغي الزيادة فيما بقي ينهي ولا ينتهي ويامر الناس بما لا ياتي يحب
الصالحين ولا يعمل عملهم ويبغض المذنبين وهو احدهم يكره
الموت لكثرة ذنوبه ويقيم على ما يكره الموت له ان سقم
ظل نادما وان صح امن لاهيا يعجب بنفسه اذا عوفي و
يقنط اذا ابتلي ان اصابه بلاء دعا مضطرا وان ناله رخاء
اعرض مغترا تغلبه نفسه على ما يظن ولا يغلبها على ما يستيقن
يخاف على غيره بادنى من ذنبه ويرجو لنفسه باكثر من عمله ان
استغنى بطر وفتن وان افتقر قنط ووهن يقصر اذا عمل و
يبالغ اذا سال ان عرضت له شهوة اسلف المعصية
وسوف التوبة وان عرته محنة انفرج عن شرائط الملة
يصف العبرة ولا يعتبر ويبالغ في الموعظة ولا يتعظ
فهو بالقول مدل ومن العمل مقل ينافس فيما يفنى ويسامح
فيما يبقى يرى الغنم مغرما والغرم مغنما يخشى الموت



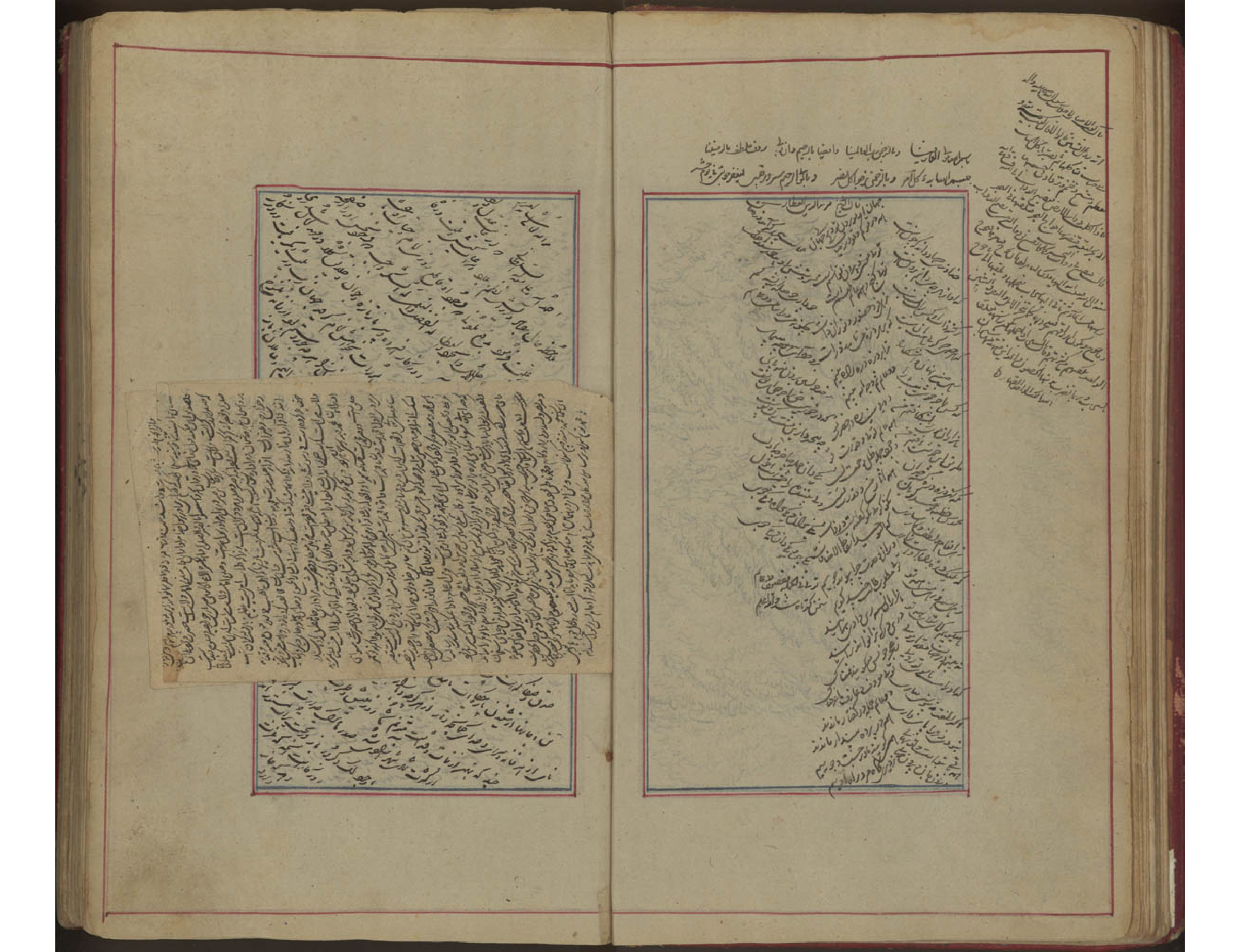
عن ابن محمد بن واسع اذا فرغ من صلوة الفجر دعا بهذا الدعاء العظيم وقال اللهم
سلطت علينا عدواً بصيراً بعيوبنا يرانا هو وقبيله من حيث لا نراه اللهم فآيسه منا
كما آيسته من رحمتك وقنطه منا كما قنطته من عفوك وباعد بيننا وبينه كما باعدت بينه
وبين جنتك انك على كل شيء قدير ... يا ارحم الراحمين قال فتمثل له يوماً في طريق المسجد فقال
يا ابن واسع لا تعلم احداً هذا الدعاء ولا اتعرض لك ابداً فقال واسع لا امنع من اراده فاصنع

عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال لقمان لابنه يا بني لكل شيء علامة
يعرف ويشهد عليها وان للدين ثلث علامات العلم والايمان
والعمل به وللايمان ثلث علامات الايمان بالله وكتبه ورسله
وللعالم ثلث علامات العلم بالله وبما يحب وبما يكره وللعامل ثلث
علامات الصلوة والصيام والزكوة وللمتكلف ثلاث
علامات ينازع من فوقه ويقول ما لا يعلم ويتعاطى ما لا ينال
وللظالم ثلث علامات يظلم من فوقه بالمعصية ومن دونه بالغلبة
ويعين الظلمة وللمنافق ثلث علامات يخالف لسانه قلبه وقلبه
فعله وعلانيته سريرته وللآثم ثلث علامات يخون ويكذب
ويخالف ما يقول وللمرائي ثلث علامات يكسل اذا كان وحده
وينشط اذا كان عنده الناس ويتعرض في كل امر للمحمدة و
للحاسد ثلث علامات يغتاب اذا غاب ويتملق اذا شهد
ويشمت بالمصيبة وللمسرف ثلث علامات يشتري ما ليس له ويلبس
ما ليس له ويأكل ما ليس له وللكسلان ثلث علامات يتوانى
حتى يفرط ويفرط حتى يضيع ويضيع حتى يأثم وللغافل ثلث علامات
السهو واللهو والنسيان قال ابو عبد الله ولكل واحدة من هذه
العلامات شعب يبلغ العلم بها اكثر من الف باب والف باب والف
فكن يا حماد طالباً للعلم في آناء الليل واطراف النهار فان اردت ان

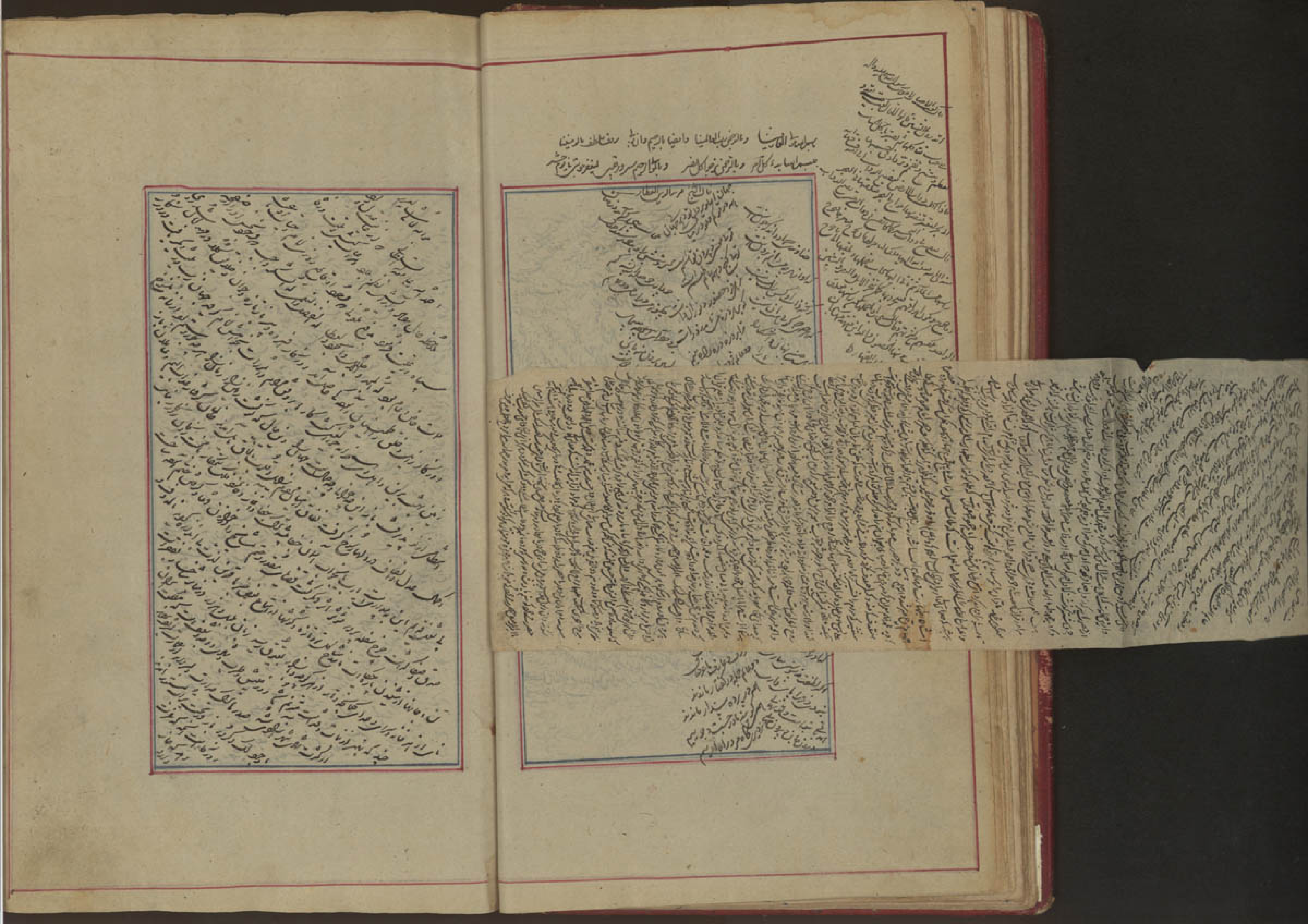
قال علي عليه السلام ازرع جميلا
ولو في غير موضعه ولا تضيع جميلا
اينما ازدرع

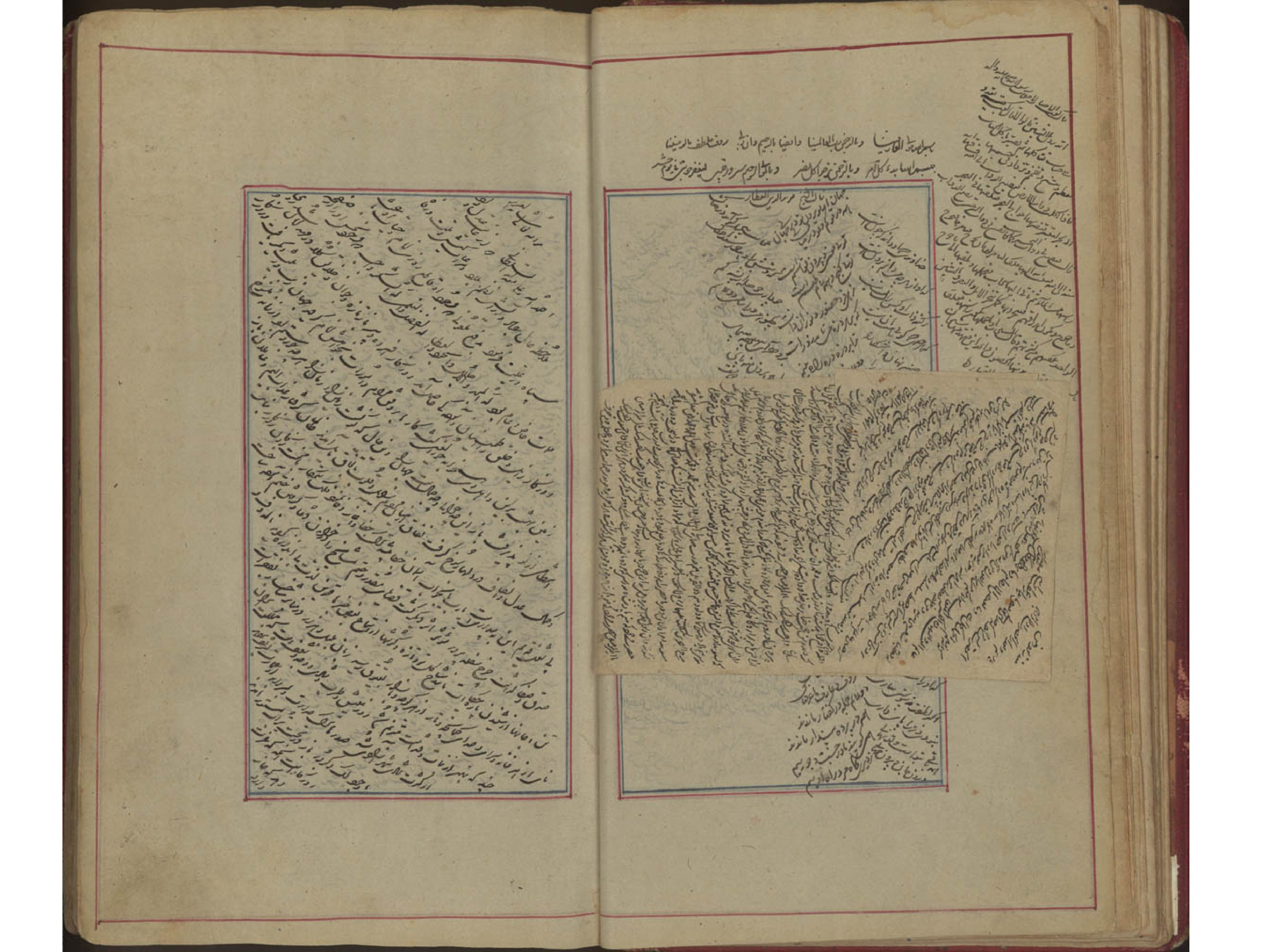














ذكر الامام الغزالي في كتاب [illegible] حسن الظن بالقرآن الشريف [illegible]

[illegible] قال [illegible] ابن قتيبة [illegible] العرب [illegible] القرآن [illegible]

[illegible] لسان العرب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قوله تعالى [illegible] البحر العميق على وجهه فارتد بصيرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

انا ادعوا الى عباد الله فقال [illegible]

[illegible] مشكوة فيها مصباح [illegible]

[illegible]

[illegible] يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان [illegible]

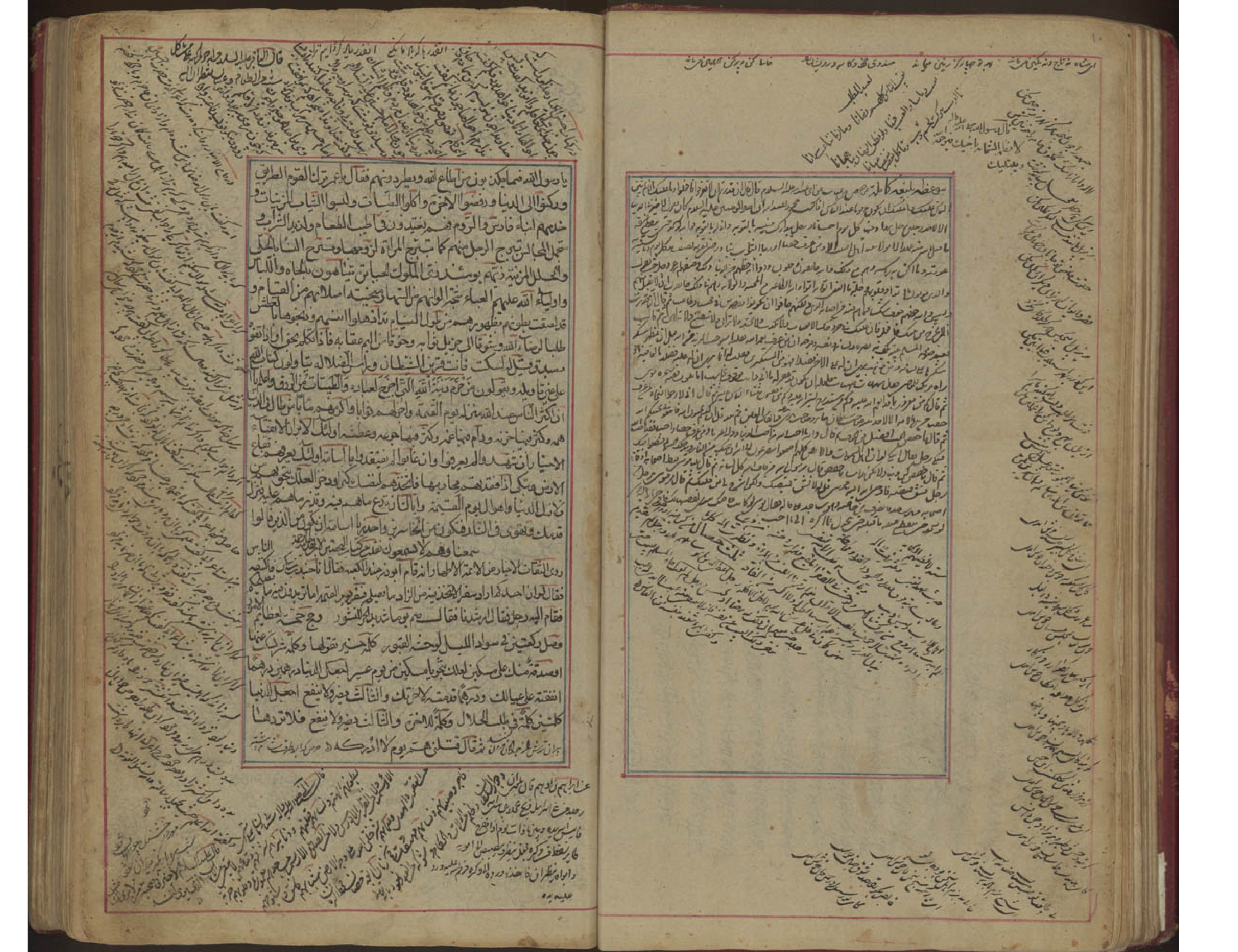
[illegible] فلما انجاء البحر العميق

على وجهه فارتد بصيرا فقال [illegible] القرآن [illegible]

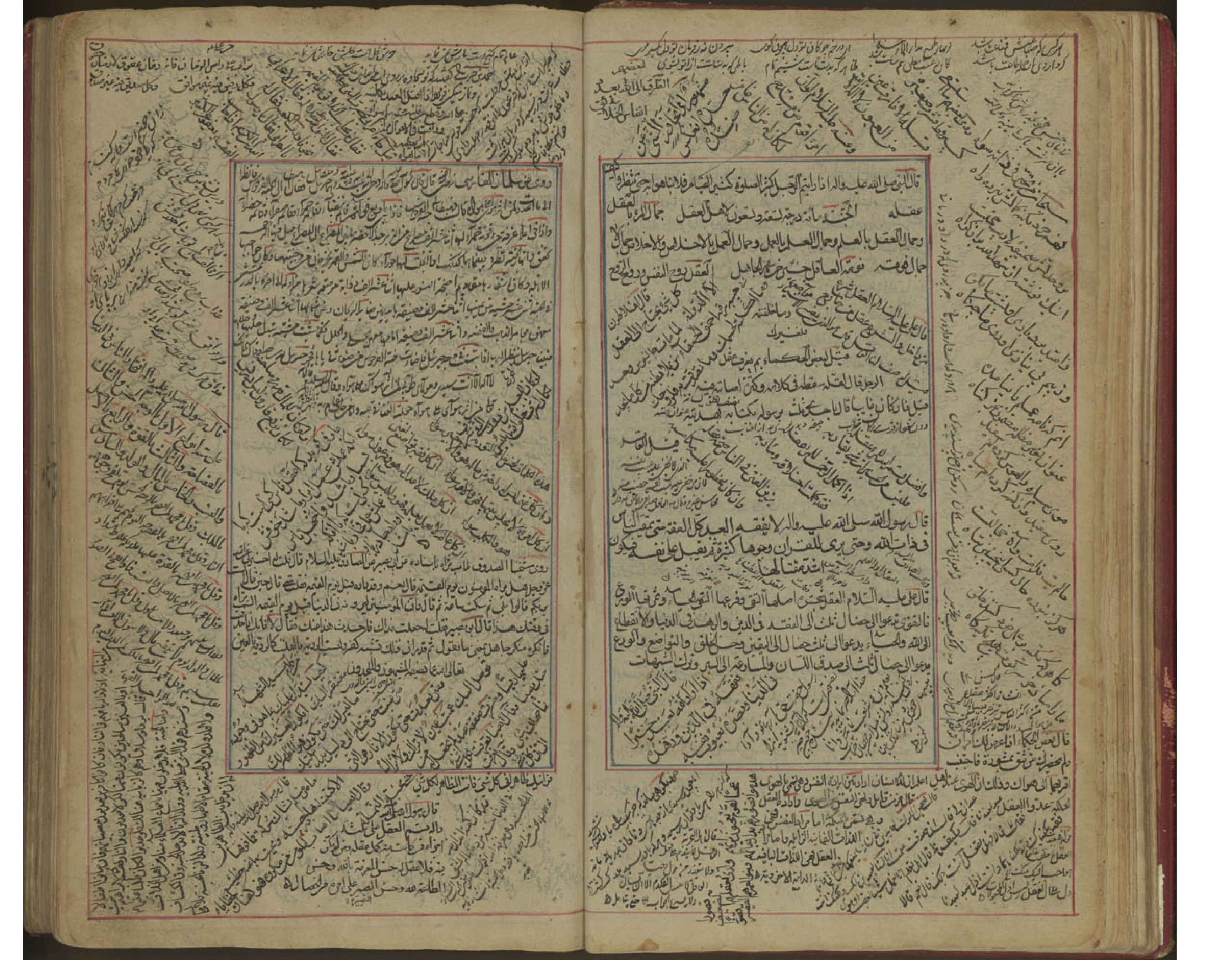
[illegible]

[illegible] القرآن الشريف [illegible] كتاب العزيز غرائب القرآن

ذكر الإمام الغزالي في كتاب خواصه رد الحقيقة فيها فرحت بحسن الطرف بالقران الشريف فاعتقد فضول كرمنا
يعني المراد بالإتمام قال الأصمعي ابن قتيبة خرجت في طلب العرب فتحير ملاحن القران فوقعت على وجه جاد القوة وعنيت
الرهبة في لسان العرب والفتنين والتفريع فادركت لطف الحذف فيها الاسباب افصح عربي البحث فخالط فنظر
جارية كهكها في كرامها فحطبتها اياه فقالت حكيت تلك الحلاوة رب لا مرضع من ثم قالت هذا ان تقع في تكن
فصنيت ما اغنت بذات السابقة فاذا ابن قتيبة من ان الفتنين بالحقيقة ثبت الحذف تستعمل فصيح افصح من الغر
كانت روح الرجل في ذاته مد فقلت يا اخا العرب سكمت عنها بان في القوة شرب ما فقال الفرزدق بصر قال فرح تحتى
قوله تعالى فلما ان جاء البشير ألقيه على وجهه فارتد بصيرا فزال الريب ثم قوله تعالى سبحان الذي اسرى فخرج بعد الاكرم
بالمقيم بالروم تعتبر المنزل السير ملاك فرح من كل قشرة البركة حتى ضرب وساطتها قوله تعالى فاكهة وابا قال الفاكهة بالحكم
والاب شديد الكلف بالحضرة اللاقم وسالتها عن قوله تعالى انظر اذ لم يجد فقال الذي ابن حرح وسالته عن قوله تعالى
انا ذو العباد الله فقال ذو الذي نعلم الاخر قوله انني برئ مما تعبدون قال الاصل الذي قال الخوف
نقص لكنه اتى قائم بسبر حام وسالته عن قوله تعالى مثل نوره فيها مصباح قال الشكر ما تنور به الأرواح
السرح الطاقات فيها مصباح الرحح وسالته عن قوله تعالى عاليهم ثياب سندس خضر واستبرق فقال الاكبر
الديباج الستر عن قوله يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان فقال المرجان حصا حر وسل السر بعد الغضب الحمر الزجاج
من النحو وسمي عنها الحرز والمرجان ان صغار اللؤلؤ ثم قال لم زيت بعين فطنة قرات عليها فلما ان جاء البشير ألقيه
على وجهه فارتد بصيرا فقال انه وجدت ضيق من كلام اتنفس كذلك اكثر من القران فقطعت بيانه ثم انها لا هده
فقد ضيق بما ذكرته في موضع فانظر الهيا الموحد العظيم اشد الموضع في خواص آخر بالحقيقة واحضر كل الكمال الاخلاق
اكمالها حقا وادعت المعنى في القران الشريف بركة سبحان الله موضع اسراره خواص كتابه العزيز خرائب القران



يا رسول الله فما يكذبون من أطاع الله ويطردونهم فقال يا عمر ترك القوم الطريق
وركنوا الى الدنيا ورفضوا الآخرة وأكلوا الطيبات ولبسوا الثياب المزينات و
خدمهم أبناء فارس والروم فهم يغتذون في طيب الطعام ولذيذ الشراب و
جمل المحامل يتبرج الرجل منهم كما تتبرج المرأة لزوجها وتتبرج النساء بالحلي
والحلل المزينة زيهم زي الملوك الجبابرة يتباهون بالجاه واللباس
وأولياء الله عليهم العباء شحبة ألوانهم من السهر ومنحنية أصلابهم من القيام و
قد لصقت بطونهم بظهورهم من طول الصيام قد أذهلوا أنفسهم وذبحوها بالعطش
طلبا لرضاء الله وشوقا الى جزيل ثوابه وخوفا من أليم عقابه فإذا تكلم منهم أو تفوه
بحق قيل له اسكت فأنت قرين الشيطان ورأس الضلالة يتأولون كتاب الله
على غير تأويله ويقولون من حرم زينة الله التي أخرج لعباده والطيبات من الرزق واعلم يا أبا
ذر أن أكثر الناس عند الله منزلة يوم القيامة وأعظمهم ثوابا وأكرمهم مآبا من طال في الدنيا
همه وكثر فيها حزنه ودام فيها غمه وكثر فيها جوعه وعطشه أولئك الأبرار الأتقياء
الأخيار إن شهدوا لم يعرفوا وإن غابوا لم يفتقدوا يا أسامة أولئك يعرفهم في كل بقاع
الأرض وتبكي إذا فقدتهم محاريبها فاتخذهم لنفسك كنزا وذخرا لعلك تنجو بهم من
أهوال الدنيا وأهوال يوم القيامة وإياك أن تدع ما هم فيه وتقدم ما هم عليه فتزل
قدمك وتهوى في النار فتكون من الخاسرين واحذر يا أسامة أن تكون من الذين قالوا
سمعنا وهم لا يسمعون
روى الثقات الأخيار عن الأئمة الأطهار أنه قام أبو ذر عند الكعبة فقال أنا جندب بن سكن فاكتنفه الناس
فقال لو أن أحدكم أراد سفرا لاتخذ فيه من الزاد ما يصلحه فسفر يوم القيامة أما تريدون فيه ما يصلحكم
فقام إليه رجل فقال أرشدنا فقال صم يوما شديد الحر للنشور وحج حجة لعظائم الأمور
وصل ركعتين في سواد الليل لوحشة القبور كلمة خير تقولها وكلمة شر تسكت عنها
أو صدقة منك على مسكين لعلك تنجو يا مسكين من يوم عسير اجعل الدنيا درهمين درهما
أنفقته على عيالك ودرهما قدمته لآخرتك والثالث يضر ولا ينفع اجعل الدنيا
كلمتين كلمة في طلب الحلال وكلمة للآخرة والثالثة تضر ولا تنفع فلا تردها
ثم قال قتلني هم يوم لا أدركه



قال النبي صلى الله عليه وآله اذا رأيتم الرجل كثير الصلوة كثير الصيام فلا تباهوا به حتى تنظروا كيف عقله

الجنة مائة درجة تسعة وتسعون لاهل العقل جمال المرء بالعقل

وجمال العقل بالعلم وجمال العلم بالعمل وجمال العمل بالاخلاص وبالاخلاص جمال كل

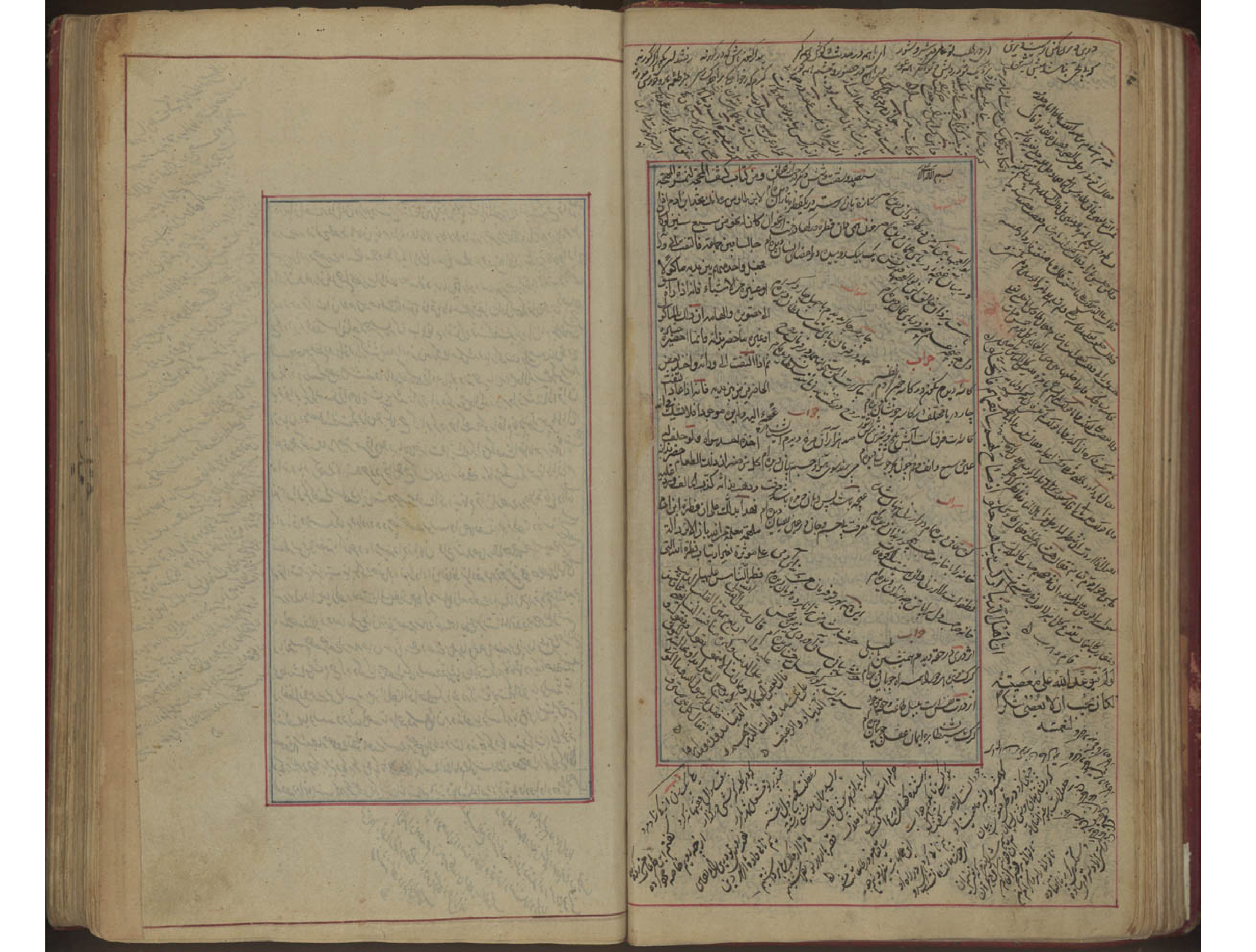
حمال قوته نومة العاقل خير من سهر الجاهل العقل روح النفس

قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا يفقه العبد كل الفقه حتى يمقت الناس في ذات الله وحتى يرى للقرآن وجوها كثيرة ثم يقبل على نفسه فيكون لها اشد مقتا

قال علي عليه السلام العقل شجرة اصلها التقى وفرعها الحياء وثمرتها الورع فالتقوى تدعو الى خصال ثلث الى الفقه في الدين والزهد في الدنيا والانقطاع الى الله والحياء يدعو الى ثلث خصال الى اليقين وحسن الخلق والتواضع والورع يدعو الى خصال ثلث الى صدق اللسان والمسارعة الى البر وترك الشبهات

روى عن سلمان الفارسي رضي الله عنه قال [illegible] هبط جبرئيل [illegible] فقال [illegible]

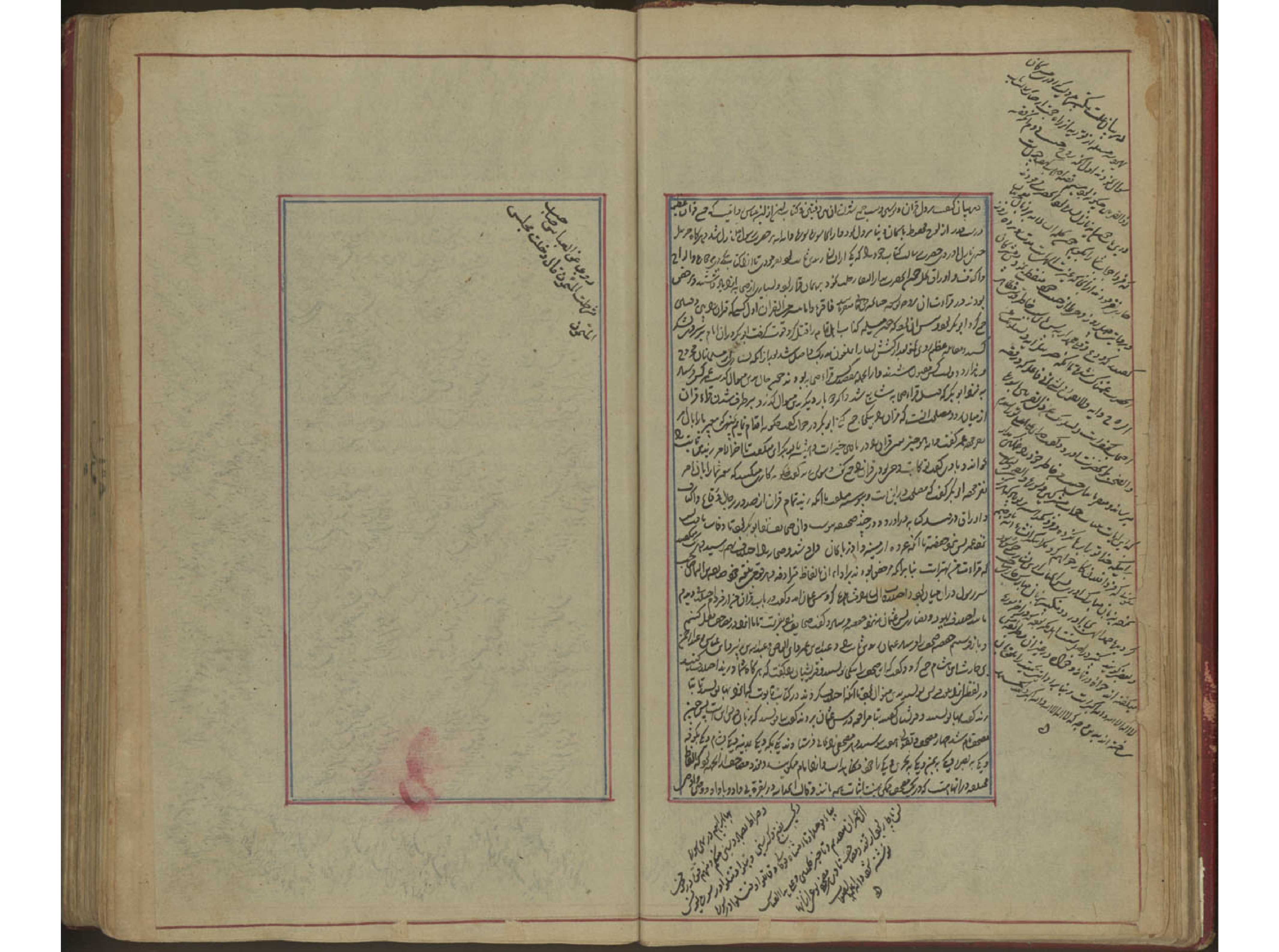
روى شيخنا الصدوق طاب ثراه باسناده عن ابي بصير عن الصادق عليه السلام قال [illegible]
عز وجل واما المؤمنون يوم القيامة [illegible]
[illegible] ثم قال ان المؤمنين [illegible] في الدنيا [illegible] يوم القيامة [illegible]
في وقتنا هذا قال ابو بصير فقلت [illegible] فاحدثت هذا [illegible]
فانكره منكر جاهل [illegible] بالعين

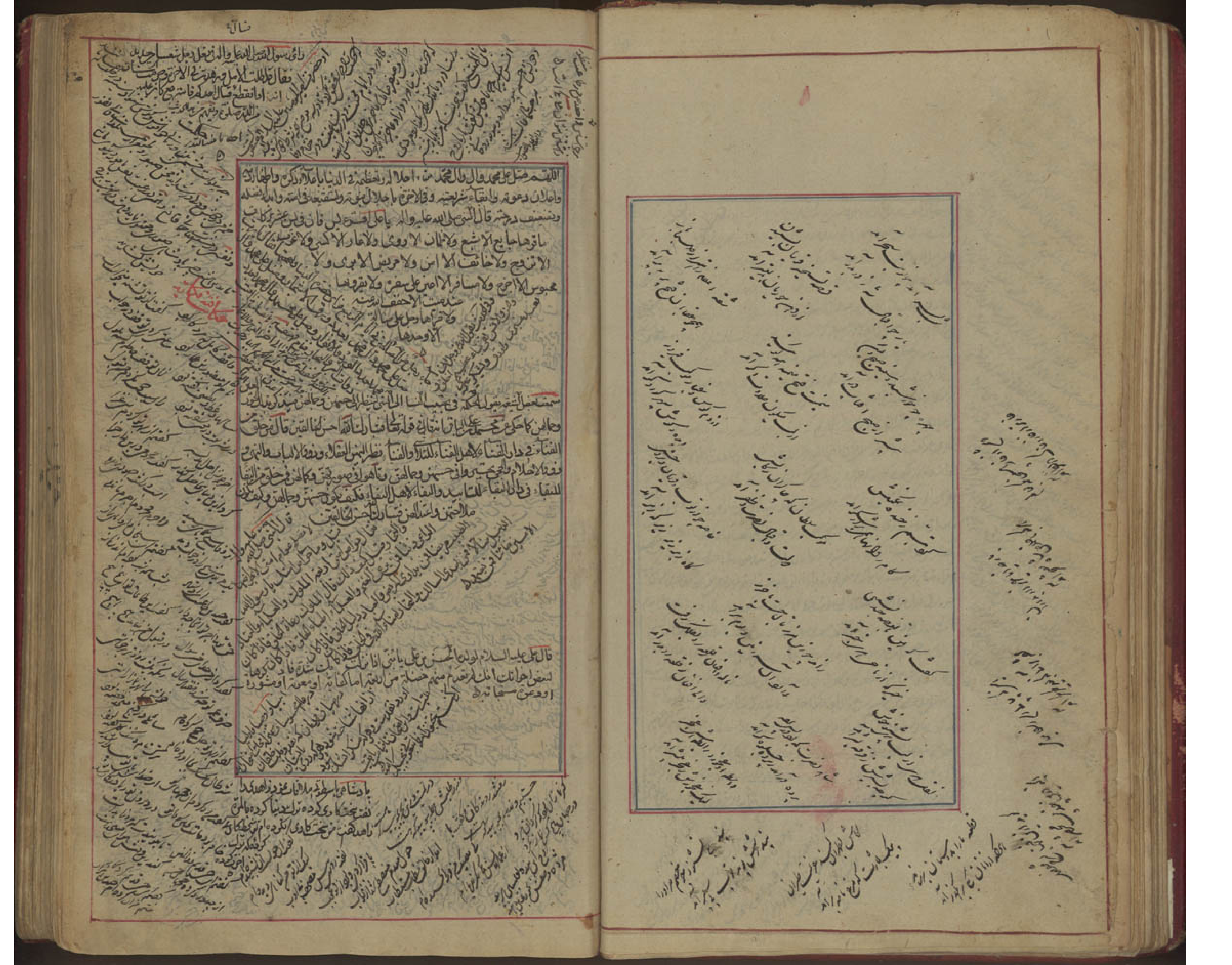


ومن كتاب كشف المحجوب

جواب

لو لم يتوعد الله على معصيته
لكان يجب ان لا يعصى شكرا
لنعمته





اللهم صل على محمد وآل محمد من اعلائه وتعظيمه في الدنيا باعلاء ذكره واظهار
واعلان دعوته وابقاء شريعته وفي الآخرة باجلال نبوته وتشفيعه في امته وابداء فضله
وتضعيف درجته قال النبي صلى الله عليه وآله يا علي [illegible]
ما [illegible] الا الاشبع ولا الظمآن الا [illegible] ولا العار الا [illegible] ولا عزب
الا تزوج ولا خائف الا امن ولا مريض الا [illegible] ولا
محبوس الا خرج ولا مسافر الا امن على نفسه ولا [illegible]
[illegible] الاحقاف [illegible]
ولا [illegible] على [illegible]
الا وجدها

سمعت فضل الشيخ بهاء الملة في [illegible] الانسان [illegible] حسن وجاهل [illegible]
وجاهل كما حكي عن محمد علي [illegible] فلما [illegible] فتبارك الله احسن الخالقين قال [illegible]
الفناء في دار البقاء لاهل الفناء للبلاء والفناء [illegible] العقلاء ونفع الالباب [illegible]
نفع الاهلاء [illegible] حسن وجاهل [illegible] في [illegible] البقاء
للبقاء [illegible] البقاء [illegible] والفناء لاهل [illegible] حسن وجاهل [illegible]
[illegible] فتبارك الله احسن الخالقين

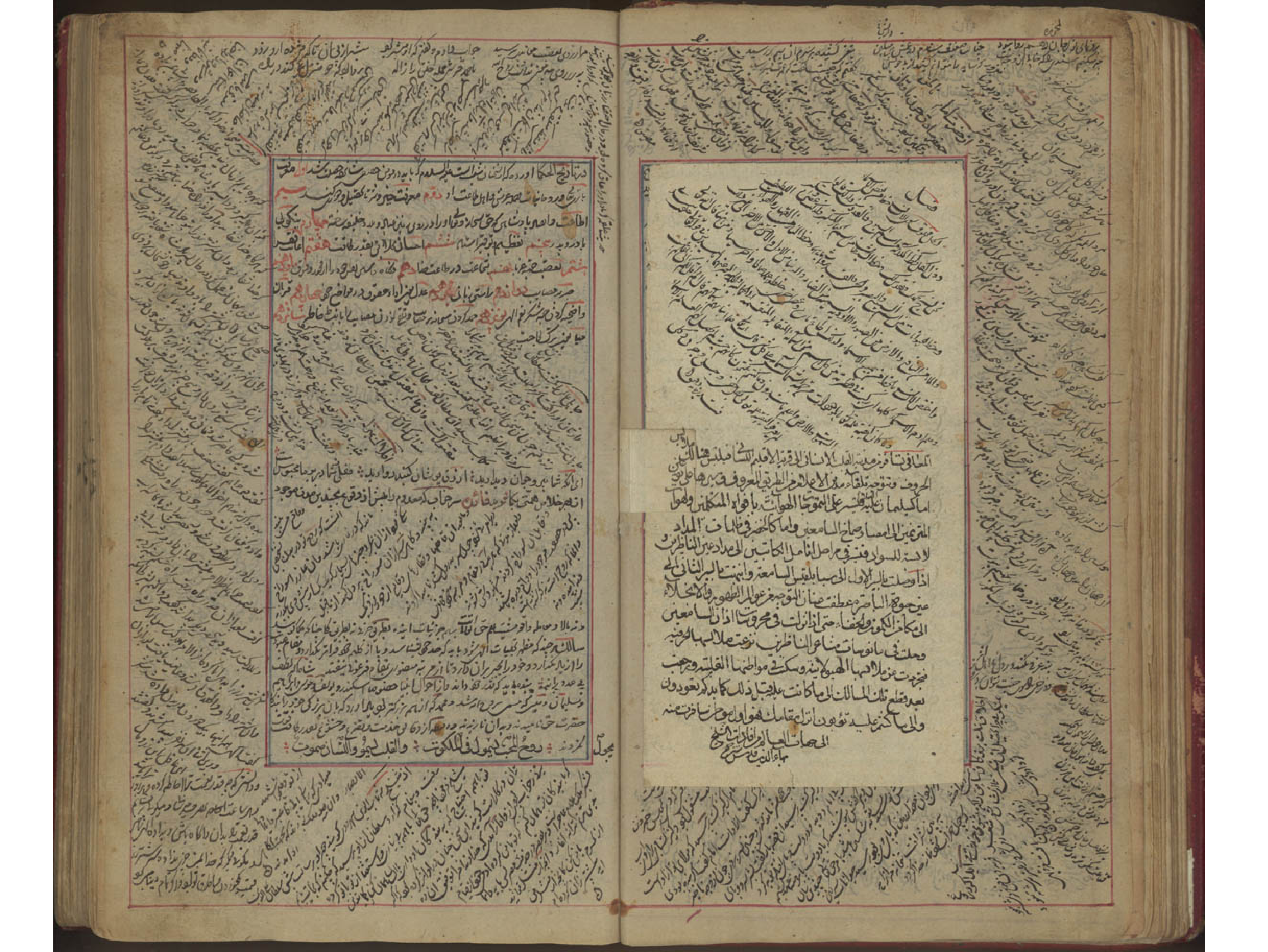
قال علي عليه السلام لولده الحسن بن علي يا بني اذا نالتك [illegible]
لبعض اخوانك امثل تقدم منهم خصلة من النعمة اما كفاية او معونة او مشورة
او دفع عن [illegible]

خلاف است در آنکه حیوانات را نفوس ناطقه می‌باشد یا مدرکات ایشان را منحصر در واهمه است [illegible]
منقول از ارسطو است که حیوانات را نفوس ناطقه مجرده هست چنانکه مذهب قدما حکما است و شیخ ابوعلی [illegible]
کرده و شیخ اشراق فرق میان انسان و حیوانات در این حکم و تعصب در شرح [illegible] گفته که [illegible] آنکه
حیوانات را نفوس ناطقه [illegible] نیست و [illegible] است بلکه ایشان را در [illegible]
بلکه اگر امعان نظر کنی در این مساله [illegible] از حیوانات [illegible] و غرایب [illegible]
ایشان را ادراک کلیات [illegible]
نابید که [illegible] الانسان [illegible]
و اگر انسان خواهد که [illegible] تمام [illegible] حیوان [illegible] عقل [illegible]
که این مقام [illegible] شیخ محی‌الدین [illegible]
محقق [illegible]

[illegible]

در [illegible] رساله [illegible]
سید [illegible] نام [illegible]
بیرون [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام [illegible]

حقیقت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]



در تاريخ الحكما آورده كه از لقمان ... كه بايد در ... شد اول معرفت

پروردگار ... اهل طاعت او دوم ... بتفصيل ... سيم

اطاعت واهب ... پادشاهي كه حق سبحانه وتعالى او را در ... چهارم نيكويي

با در ... پنجم ... ششم احسان ... هفتم اعانت فقرا

هشتم ... نهم ... دهم ...

... يازدهم ... دوازدهم ... قرآن

... سيزدهم ...

...

المعاني فتأتي مدينة القلب لا اناني قرية الاقليم الكتابي فيلبس فيها الكسوة

الحروف وتتوجه تلقاء مدين الاعلام في الطريق المعروفة بينها على ...

اما كلما تغلب فتسير على المتموجات الهوائية بافواه المتكلمين وللهوائ

المترنمين الى امصار صماخ السامعين ولما كالحضر في ظلمات المداد

لابسة للسواد فتسير في مراحل انامل الكاتبين الى صداد عين الناظرين و

اذا وصلت بالبر الاول الحسابلقبل السامعة وانتهت بالبر الثاني الى

عين حوة الباصرة عطفت ضبان التوجه عن عوالم الظهور والانجلاء

الى مكامن الكمون والخفاء حتى اذا نزلت في محروستا اذان السامعين

وحلت في سانوحات مناظر الناظرين نزعت ملابسها الحرفية

فخرجت من ملابسها الهيولانية وسكنت في مواطنها الغلبية ورجعت

بعد قطع تلك المسالك الى ما كانت عليه قبل ذلك كما بدأكم تعودون

والى ما كنت عليه توعدون انتهى ...

المحماة العالم ... تاريخ

بهاء الدين ...

چشم تر تو مرو در حجاب — زصلاح [illegible] رود در بیب

بسم الله الرحمن الرحیم

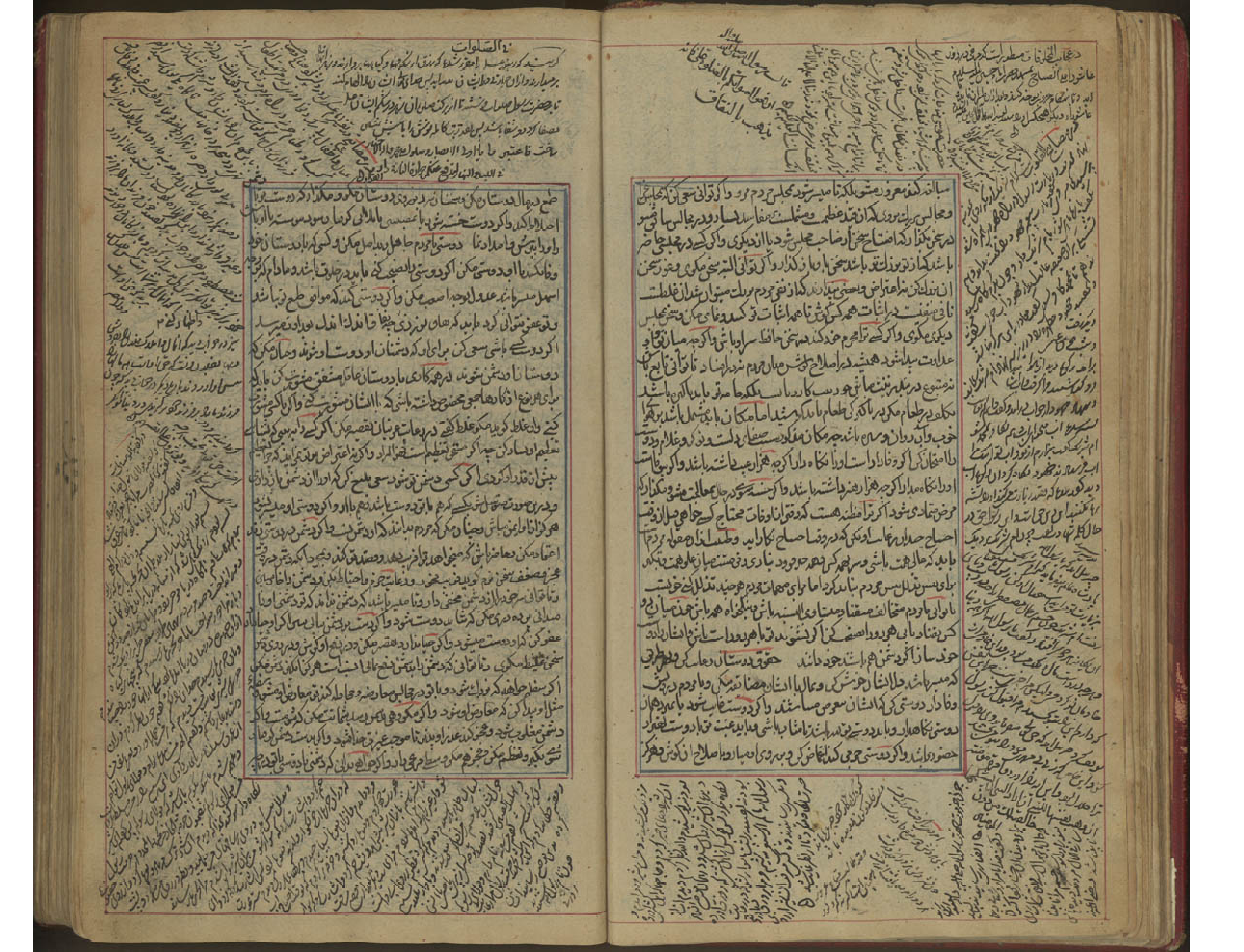
الله احمد علی نواله واصلی علی احمد واله مثل کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت
وفرعها فی السماء این نصیحتی چند است که هر صباح مطالعه باید کرد و مقتضای آن
ما باید نمود والله الهادی در تعلم علوم سعی تمام کن و هر علم را از صاحب آن علم
بخوان و در هر علم یک متن که نه طویل باشد و نه قصیر ضبط کن و تا توانی توجیه کلام
قوم کن و در صدد اعتراض مباش و استقصای جمیع فنون نقلی و عقلی و کشفی بکن
و کلمات حکما بسیار غامض است مجرد آنکه در اول نظر معقول نماید اعتقاد مکن
که آن سخن نازلست مکرر اندیشه کن تا وجه صحت آن ظاهر گردد و اگر مسئله دانی
با طالب صادق صفت کن و کسی که در شبهه سخن ندانسته باشد با او آن سخن مگو
و هر کس که غرض او نه تکمیل بصر باشد تعلیم او مکن و اگر طلبد و درکار دما انزاند
از صحبت ایشان محترز باش جمعی که بالحاد معروفند با ایشان مصاحبت مکن و چون
کتابی مطالعه کنی تصحیح آن بکن و مقدمه کتاب و خطبه مطالعه بکن که این دو موجب
بلادت اند و باید که اوقات تو موقع باشد و هر گاه دماغ از مطالعه
کرده در حال ترک مطالعه کن و بامری مشغول شو که مفرح دل و مقوی دماغ
باشد و اگر یکی از طلبه مستحق مطالعه کتابی باشد و کتاب را جواب نکند بسبیل
استعاره کتاب با او بده و در بحث جدل مکن و مکابره منمای و باید که مقصود
تو از بحث اظهار حق باشد نه جدل نمائی و اگر بحث با کسی کنی که از تو ادنی باشد
و حق بطرف او باشد اورا و اقرب است انتاق تو باشد انصاف بده و اگر طالب
علم را سخنی نه بخاطر آید و سلعی [illegible] کرد آن سخن را بصورت بد و بگو تو این
سکوت با سبب نشاط او شود و اگر طالب علم نامعقول گوید او را اهانت فایده
مکن و بلطف تعرف او را از آن سخن برگردان و باید که همیشه سخن تو بعوام از ادب
بحث داشته باشد و سخن بی توجه و صورت بگوئی و سخنی که خواهی گفت با دل که خود توب

قال النبی صلی الله علیه [illegible] ... وشرابها هنا نکهما ولا تسقنا خنا نکهما

اندیشان در بهل خود بکنی و بعد از آن بگوئی و بعد از آنکه نه هر چه در دل خطور کند تو
و نه هر چه قبول کنند توان نوشت و طبقه از استادان تو تمام کن که دنیا از تو علت
و جهد کن که در هر درس سابق باشی چه بسیار فوت شده باشد بی که مدرس در اول مجلس
گوید تا دهی که در آخر گوید و اگر بیابی که مدرس سخنی غلط گفت سائله در بحث مکن
و در اخفای آن غلط کوشش و سخن دیگری که مجرد دست مکن و هر نوع که توانی بکوش تا دل
استاد جا کنی و عادت نفی طلبه و اثبات خود مکن و لاف مزن و در صدد سخن دوم
سخن مگوی و سامع باش تا خصم سخن خود تمام بگوید و چون با اعلی از خود سخن گوی
در اجمال کوش و اگر با ادنی از خود سخن گوئی در تفصیل کوش و در وقت بحث دعا ادب
با خصم نمای اگر چه خصم بی ادب باشد شاید که خصم خواهد که بی ادبی از تو مسموع
ظاهر سازد تا او غلبه کند تو باید که اعتبار آن نکنی و بحال خود متمکن باشی و در
مجلس بزرگ القاء صاحت مکن و اگر کسی القای سخنی کند بغیر رتبه تو متوجه مشو
تا توانی سعی کن که خصم مدعی باشد و تو مانع و از دشنو و مساوی اخلاق محترز
باش و تا خصم سخن خود تمام نکند در مقابل او سخن مگوی و عادت مکن که
هر چه بشنوی خواهی که رد کنی اگر کسی سخنی حق گوید قبول باید کرد و تصدیق باید کرد
و با خودم [illegible] مبالغه در بحث مکن و حرمت ایشان نگاه دار و در مسایل حکمی و تصوف
هر کس را محرم خود مدان و از تقلید محترز باش و بکوش که از اهل تحقیق شوی و مسایل
شرعیه عمل مکن مگر که متعین باشی و اگر بتلاش اگر [illegible] شوه گردی ترجیح بر
تا اطلاع و تفضیل اغنیا بر فقرا محترز باش و نقد در عطیات مکن و صحبت ایشان
بسی از فضایل خود مزن و کوشش باش و تجرد آنکه علی بدان نفی او علم مکن و اگر
گوینده باشی بخت خود مدح و مکن صنایع مشغول شو که ترا نافع باشد و معامله
شرعیه مکن و مخصوص خرایض تجای امد و از محرمات محترز باش و مطالعه سنن نبویه و ما
دعوی صفای دلت آن از عامل مباش و در صحبت انبیا و اولیا دعا نخصوص جمع رسالت
و اهل سلوک تقصیر مکن و از طبیعه تمام حاصل کن و در حفظ صحت کوش و جمع کن [illegible]

کرده علم کیمیا مکنند و مال مردم را بهانه ملک مکنند اینشان محمد را بر بود امکه
حقیقت اما هم کرده باز بان عیشان نرسد و اگر از احکام نجوم ما دلیل کوید اجماع الکرمش
وحدا را بلیه مباش که محال عقل را منزلکی دار اگر کرامات نام نهی چندان در ترک مباش
که هر چند مستعد عقل تر باشند قبول نکنی و منکر کرامات و معجزات چه باشی و هیچ عیب
در عالم بدتر از خروج سبب نفاق دکران نیست تهمت لشوی و تعصب نفی با اهل سنت خود
غرض عبادت دانی چه بی فتوح صوری و معنوی ... ولیاء الله بسیار
بسیار بند و صحبت ایشان را غافل مباش چه جلال ایشان ... اما کولکیران بسیار دیده‌ام
ایشان صفت صحبت ... مبادا و بجرد انکه بصحبت تو مشوند ... و دشمنی
با مردم مکن و در امر معروف و نهی از منکر تقصیر مکن و اما لطف و رفق بکار دار و اگر
قاضی محتسب ... شوند رعایت ایشان تمام بهر وجه که توانی و در اطاعت
ایشان محتسب هیچ تعلل مکن و اگر ... در حال برو اگرچه قادر باشی که ...
و اگر جملتی که ایشان عادل نباشند و با تو غرض دارند و حقوق مردم نگاه دار و تخصیص
... و استاد و هر کس که در جهان از وجوه حقی بر تو دارد در بند رعایت ایشان باش
و ... حق کسی که ... تو ... مردم ... تا توانی ...
و قرض ... مکن الا ... مخصوص و بسیار مگو
که بسیار گفتن ... سخنان ... جاهل بود و با علام
و دفع ... باش و اعتدال نگاهدار نه چنان باش که هر چه خواهند
با تو گویند و نه چنان باش که با تو سخن نتوانند گفت و اگر کسی با تو مزاح کند جواب مگو
مگر لطیفه ... و در حفظ عرض مردم کوش و اگر ... مخفی دار
د سوگند ... اگر چه راست باشد الا در حقوق ضروریه شرعیه و تا توانی متحمل شهادت مشو
و چون متحمل شوی کتمان مکن ... باشد و حیا داشته باشد و عفیف باشد
و خدمت برای محبت کند نه برای نان و آب و با دشمن تو ... و حافظ اسرار تو باشد
و ... از خدمت تو غافل نشود ... تو باشد ... باشد که ... ایستاده
و ... معصوم باشد ... که در جهان است و با تو ... نگوید و هیچ حال از تو
مخفی ندارد و مال و جان خود را فدای تو داند و سخن بد در شان تو نتواند شنید و عیب تو پوشد

نسبت با او ... باشد و با مردم چنان معاش کند که مردم ... دوست ... بود
و اگر تو با کسی ... کند که اگر تو از او غضب ... اختیار آرد
... باشد و اگر ... سخنان تو نشود در او اثر کند و سخنی که ... بشنود و با زنان
گفته زن باید که عفیفه و عاقله باشد و معتدل باشد در حسن و قبح صورت و در
امساک و انفاق و نسب ... باشد یا مساوی و بیشتر از تو ...
باشد و صاحب ... باشد و ... و مشفقه باشد و در جمع مال
غلام ... سخت و اگر مفارقت ضرور باشد آزاد باید کرد ... و قهر کردن با
... اقارب ... و در عبادت بسیار ... جنازه
و مراعات غربا و مستحقین و فقرا و مساکین و ایتام و ارامل و محبوسین و مظلومین
تقصیر مکن بتخصیص فقرا و اهل بیت نبوی چون مجلس در آیی ... تقدم مکن هر جا
خالی یابی بنشین و اگر مردم ترا تعظیم کنند و تقدیم نمایند بجایی که سزاوار باشد بنشین
و چون بنشینی متوجه صاحب مجلس شو ... دست ... و دهان
مکن و بینی مخراش و چون طعام خوری دست ... پاک مکن و اگر صاحب
در مجلس باشد پیوسته متوجه او مباش ... از اهل مجلس ... و از خنده بی
تقریب ... مباش ... و مخالفت اهل مجلس مکن
در ... و ... بسیار نگاه دار و اگر اهل مجلس از تو آزرده باشد
تو چنان معاش کن که ... و اگر مردم غیبت کسی کنند
ایشان را باز دار و اسرار خود پنهان دار و حامل سر کسی مشو که شاید آن کس خود را
با کسی دیگر در میان نهاده باشد و او سر را فاش کند و معلوم نباشد که تو فاش کرده یا
دیگری و متهم شوی و صحبت با مردم بهتر از خود بدار تا مستفید شوی و اگر در مجلس
سخن ... تحمل کن تا اهل مجلس منفعل نشوند و هرگز دشنام مده و ...
مکن که بوی دهن ... طبع باشد و ... حمام ...
... و حرکت ... کن ...
مکن که سبب نقص مردم شود و در مجالس مردم بسیار منشین و مجرد آنکه صاحب مجلس

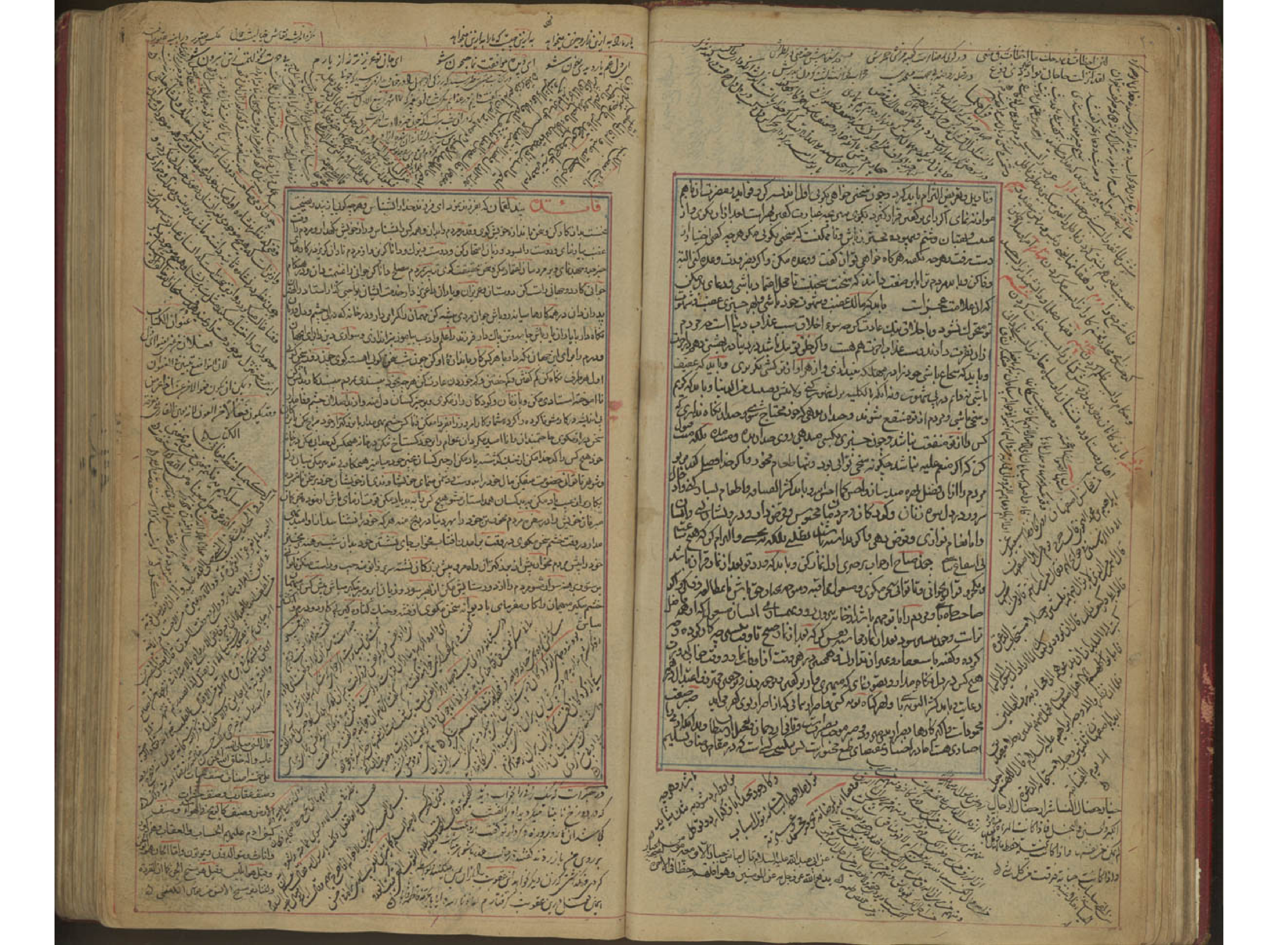


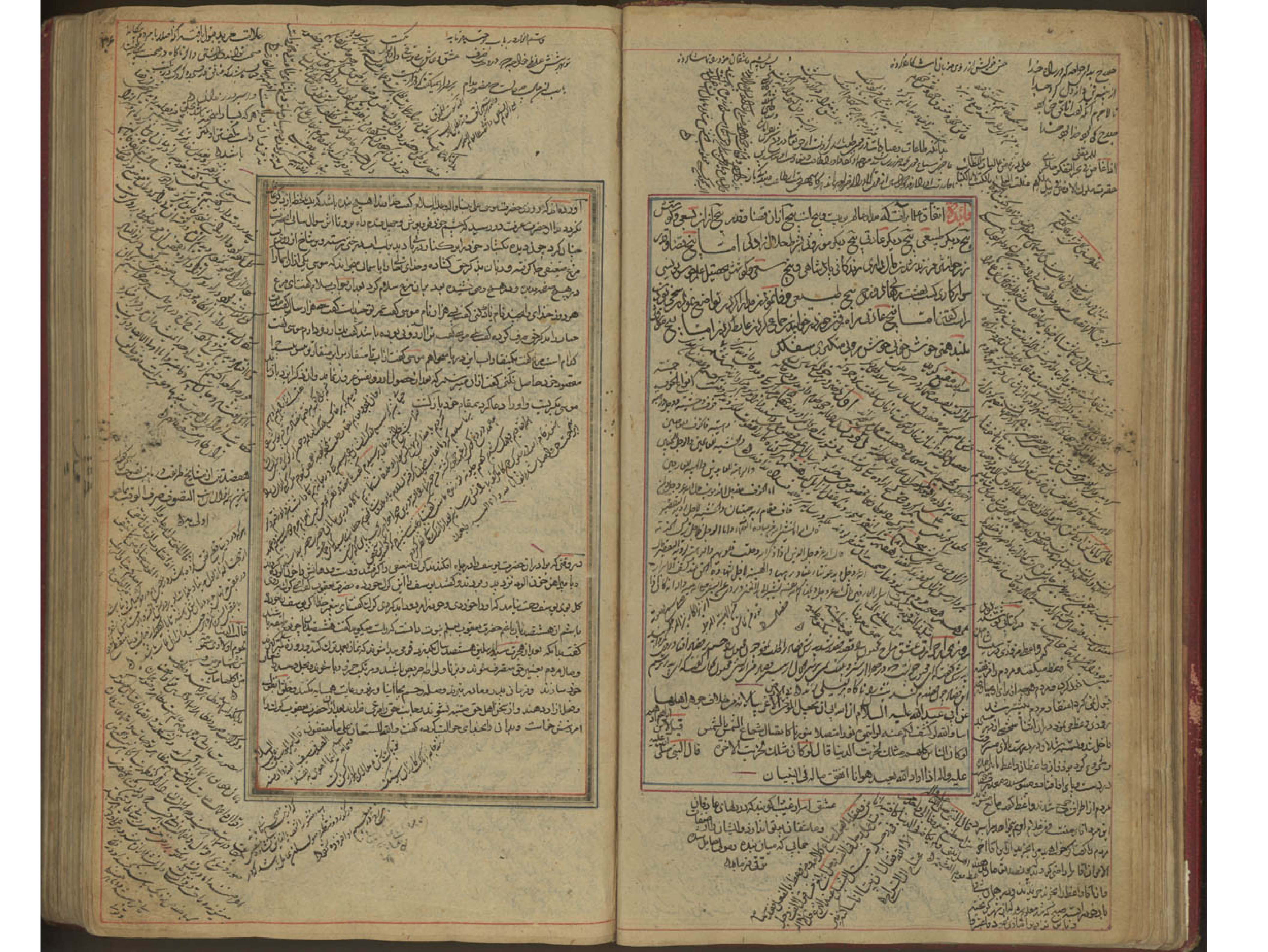
مبالغه کنند معروف و رسمی بلکه تا میسر شود بمجلس مردم مرو و اگر توانی سعی کن تا مجلس
و مجالس بزرگ بروی که آن فتنه عظیم و مشتمل بر مفاسد بسیار بود و در مجالس حاضر مشو
در سخن مگذار که افتتاح سخن از صاحب مجلس شود یا از دیگری و اگر کسی در مجلسی حاضر
باشد که از تو بزرگتر باشد سخن با او گذار و اگر توانی البته سخن مگوی و مغرور سخن
آن مباش لیکن بی اعتراض و بحثی بپندارند که از نقص مردم بزرگ میتوان شد از غلطست
نافی صفت در اثبات هم کوشش تا همه اثبات تو کنند و غمازی مکن و سخن مجلس
دیگری مگوی و اگر کسی ترا محرم خود کند سخن حافظ سر او باش و اگر چه میان شما
عداوت پیدا شود همیشه در اصلاح خویش میان مردم نزد او فساد تا توانی تابع
نفس مشو در بند نفس مباش چو دست کار دنیاست بلکه حاضر تو باید اگر چه باشد
تکلف در طعام مکن هر چه که طعام باید که رسید اما مکان باید مشتمل باشد بر جای
خوب و آب روان و سبز باشد چه مکان مقصود و صفای دولت و تو کرده غلام و دو
را امتحان کن اگر وفادار است او را نگاه دار اگر چه هزار عیب داشته باشد و اگر بی وفاست
او را نگاه مدار اگر چه هزار هنر داشته باشد و اگر بسته شوی در حال معالجت مشغول مگذار که
مرض متمادی شود اگر ترا منظور هست که در وقت احتیاج کسی خواهی پیش از وقت
اصلاح حال او بساز و مکن که در وقت صلح بکار آید و طبیب از معقول مردم
باید که عالی همت باشی و سر همه کس همه جو و بود بناری و فرصت میان علو همت و تکبر
برای بسیار تذلل پیش مردم نباید کرد اما برای مهمات مردم هر چند تذلل کنی خوبست
با نوابی با مردم متخالف مصفا دشنام و غایب باشی و بنگذار همه با ایشان
کس فساد با همه دوست کن اگر دشمن شوند تو با همه دوست باش و ایشان را
دوست ساز اگر دشمن هم باشد چون دانند حقوق دوستان رعایت کن و به طریقی
که میسر باشد دل ایشان را خوش کن و مال با ایشان مضایقه مکن و با مردم در هر حال
وفادار دوستی کن که ایشان عوض می سازند و اگر دوست غایب شود با همه جهان
دوستی نگاه دار و با یاد دوست بیش از پیش با او باشی و باید محبت تو با دوست بغیر او
حضور داشته باشد و اگر دوستی حرجی کند اغماض کن و به روی او میار و با صلاح آن کوش و هر که

طمع در مال دوستان مکن و دشمنان هر دو چیز دوستان مکرم و مکلل اگر دوست تو را
احوال او کند و اگر دوست خسته شود با عیسی بالملائی کرم او و بدو سر تسلی بالو باش
و او را بپرس و امداد کن دوستی با مردم جاهل بداصل مکن و کسی که با دوستان خود
وفا نکند با او دوستی مکن اگر دوستی با صحبت کسی بایدت خلیق باشد و مادام که ترا
احتمال میسر باشد عذر او بجا و اصحاب مکن و اگر دوستی کنند که موافق طبع تو باشد
و تو عفو نتوانی کرد باید که هان نوازی ... فانه ذلک ...
اگر دوست باشی سعی کن برای او که دشمنان او دوستان شوند و حال مکن که
دوستان او دشمن شوند در همه کارها با دوستان عاقل مشفق مشورت کن و باید
برای هر نوع از کارها کسی مخصوص داشته باشی که با ایشان مشورت کنی و اگر با کسی مشورت
کنی و او غلط گوید مکن غلط گفته در رعایت عرب بازان تقصیر مکن اگر کسی را به سوی کنند
تعظیم او فساد کن چه اگر مستحق تعظیم است فهو المراد و اگر نه اعتراض چه عیب آید که چرا
بیش از قدر او کردی اگر کسی دشمن تو شود سعی بلیغ کن که او را از دشمنی باز داری
و در بن صورت متوسل شو بکسی که هم با تو دوست باشد هم با او و اگر دوستی او میسر نشود
هر گز از او ایمن مباش و چنان مکن که مردم بدانند که او دشمن تست و اگر دشمن در دوستی زند
اعتماد مکن و معاضد باش که میخواهد ترا از بی برد و تصدیق کند و بهر دو آنکه دشمن در
عجز و ضعف سخن نرم گوید فریب سخن او مخور و در عایت حزم و احتیاط کن و دشمن را خوار مبین
و تا توانی سر خود را از دشمن مخفی دار و تا میسر باشد که دشمن نداند که تو دشمنی او را
صلاح در آن است که مکن که شاید دوست شود و اگر دشمن بر دشمن بیابی سعی کن او را
عفو کن که او دوست میشود و اگر چنان باشد تقصیر مکن در دفع او و کوشش و در هر دو
سخن غلیظ مگوی و تا توانی که دشمن را بدبختی دفع نمائی انسب است هر گاه دشمن مغلوب
اگر سفله خواهد که نزدیک شود و با تو در مجالس معارضه و مجادله کند تو معارضه او مشو
مثل او مباش که معارض او شود و اگر مکروهی به تو رسد بشماتت مکن که شاید دوست
دشمن مغلوب شود و مجبور کند عذر او بپذیر تا موجب عبرت شود و اگر بدست دشمن کرفتار
شوی تکبر و تعظیم مکن و عجز هم مکن و سخط مرعی دار و اگر خواهی بدانی که دشمن یا دوستی با تو چه

در جهات در دل خود نظر کن تا صحبت تو با او چون باشد و باید که همیشه از احوال او
واقف باشی و مبادا که قصد تو کند و تو غافل باشی و اگر دشمنی داشته باشی خود باید
او معروف مکن و در وقت و در مکانی که فرصت پیدا باشد با او مکر و حیله [illegible]
الثر بهتر از با دشمن مصالحه [illegible] و اگر مصالحه کنی [illegible] تکلیف کن و اگر دشمن عاجز
شود و پناه [illegible] او دهی و دیگر مکن از آنکه مضرت با او رسد و اگر غضب تو در
حق کسی محول شود جای غضب مکن بعد از آنکه غضب تو ساکن شود اگر همچنان
ابتدای اولی و عقل بهتر از غضب با حکم کند [illegible] مقتضای عقل عمل کن و اگر دشمن
ترا عیب کند بکار وی تو نظر کن [illegible] در [illegible] و از آن بهتر باش
تا بیکند دشمن از [illegible] واقف باشد تا بکارهای خیر رغبت کند تا از احوال او
باید که این [illegible] عادل باشی و اگر حاکم طامع باشد باید که برای [illegible] و اگر نه
مضرتی [illegible] رساند که اضعاف آن [illegible] خرج شود و اگر طامع نباشد باید که [illegible]
[illegible] خدمت پادشاهان و امرا احتیاط مکن و از [illegible]
[illegible] دشمن ایشان [illegible]
[illegible] و اگر نه در آخر مقتول شوی و اگر [illegible] شوی
[illegible] حاجز باشی و [illegible] مردم [illegible]
[illegible] غافل باشی [illegible] حضرت
[illegible] غافل شوی همه ضایع باشد و از ایشان [illegible]
و اگر [illegible] شکر باید گفت و اگر [illegible] صبر باید کرد و هر گاه [illegible] ایشان
[illegible] سوار گردد [illegible] موافقت باید کرد [illegible]
مخالفت [illegible] روا نباشد و اگر ایشان [illegible]
اعتماد نباید کرد [illegible] ایشان [illegible]
و هر چه [illegible] باید گفت و هر سخن [illegible] مطلع نباشد باید گفت و اگر پادشاه
[illegible] مستحقان [illegible] و [illegible]
[illegible] باشد که متهم نشوی که هر چه [illegible]
[illegible] پادشاهان [illegible] پادشاه [illegible]
که پادشاه [illegible] باشد [illegible] پادشاهان اعتماد [illegible]

ناگاه [illegible] باشد و قصد [illegible] کرد [illegible] پادشاهان
[illegible] شود [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] باشد [illegible]
[illegible] گفت [illegible] گردد [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] ناگاه متغیر شود و علاج [illegible]
و در [illegible] حاجت [illegible]
شود [illegible] اکتفا باید کرد طمع از مردم [illegible]
[illegible] باشد که [illegible] طمع [illegible]
[illegible] طمع است [illegible] و [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] شود [illegible]
در مقام [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] مردم [illegible] علمی [illegible] دانسته [illegible]
[illegible] کن [illegible]
که [illegible] باشد [illegible]
[illegible] مضبوط و اگر [illegible] مردم [illegible]
[illegible] انواع [illegible]
باشد [illegible] داشته باشند و اگر [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] مردم
[illegible] شود [illegible]
[illegible] اصلاح [illegible] مردم [illegible]
[illegible] الصالح [illegible]
[illegible] الصالح [illegible] الا [illegible] اگر کسی [illegible]
[illegible] شفاعت [illegible]
اصلاح [illegible] اگر [illegible]
[illegible] ۵ در دفع مکر و مکر [illegible]





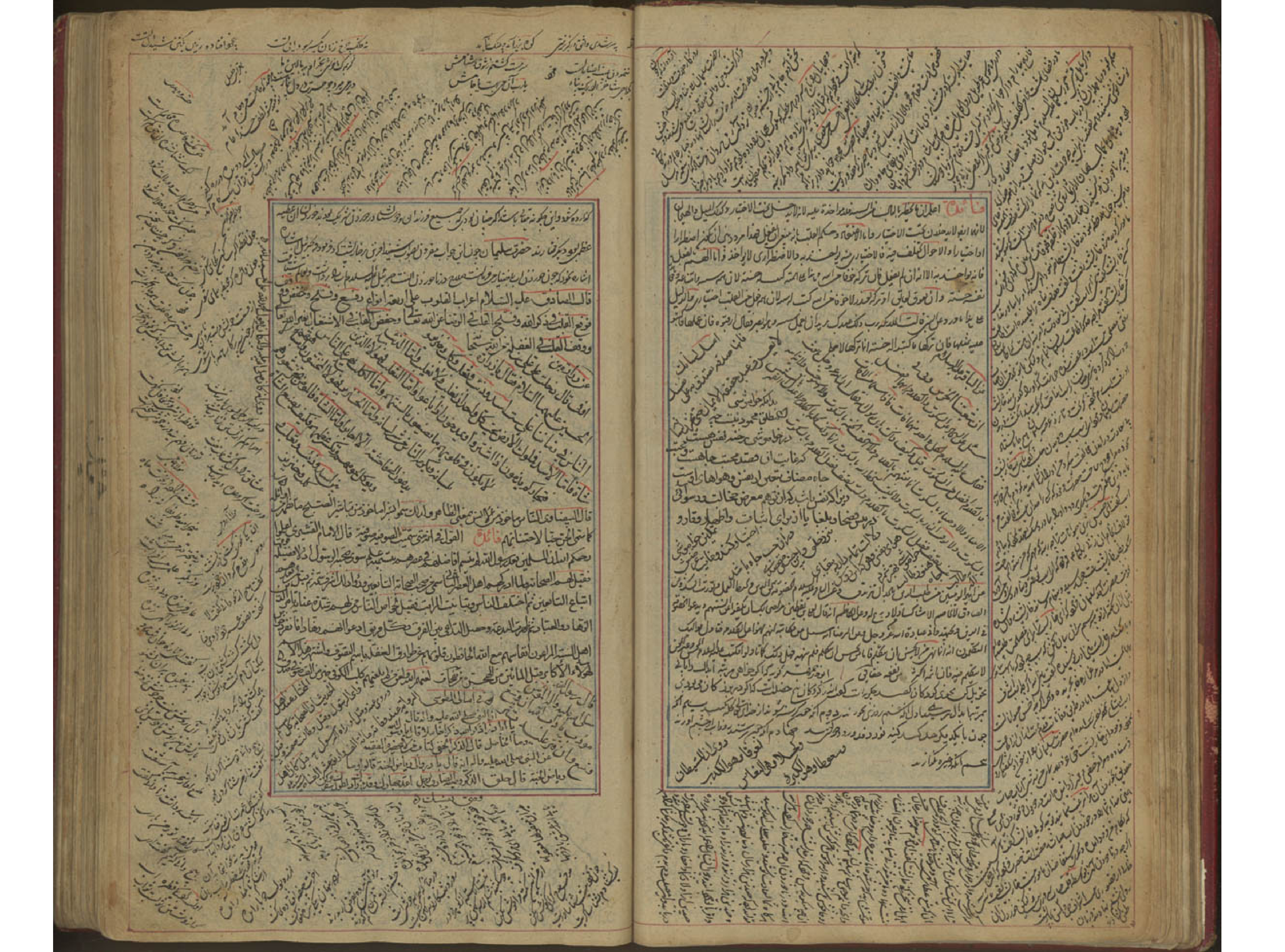


قال سلمان الفارسي رحمه الله لا يخلو البخيل من احدى سبع اما يموت فيرثه من يبذله وينفقه في غير طاعة الله او يسلط الله جابرا ليأخذه بعد تذليل نفسه او يفجع
شهوة تفسد عليه ماله او عمد والرأي في بناء دار او عمارة خراب فيذهب فيه
ماله او يصيبه نكبة من نكبات الدنيا او غرق او حرق او سرقة وما اشبه ذلك
او يصيبه علة دائمة فيصرف ماله في ادويته او يدفنه في موضع من المواضع فينساه فلا
يجده عن معوية ابن وهب عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان حكيم حكيما سبعمائة فرسخ في
سبع كلمات فلما لحق قال له يا هذا ما ارفع من السماء واوسع من الارض واغنى من البحر واقسى من
الحجر واشد حرارة من النار واشد بردا من الزمهرير واثقل من الجبال الراسيات فقال له يا هذا
الحق ارفع من السماء والعدل اوسع من الارض وغنى النفس اغنى من البحر وقلب الكافر اقسى من الحجر والحريص
الجشع اشد حرارة من النار والياس من روح الله اشد بردا من الزمهرير والبهتان على البريء اثقل من
الجبال الراسيات

فقال علي عليه السلام ... انا لكنون الموت والصبر والطاعة ...
عليه السلام هو الرجل يأتي السلطان ... الذي يجعل بين كتب ... وصنوف الحلية ...
عاقبة ولا اسرع دمار من الخطيئة ... طلبا ولا اسرع دركا للخطيئة من الخطيئة ... الذنب العظيم
القديم ... عند صاحب ... ويذهب ...

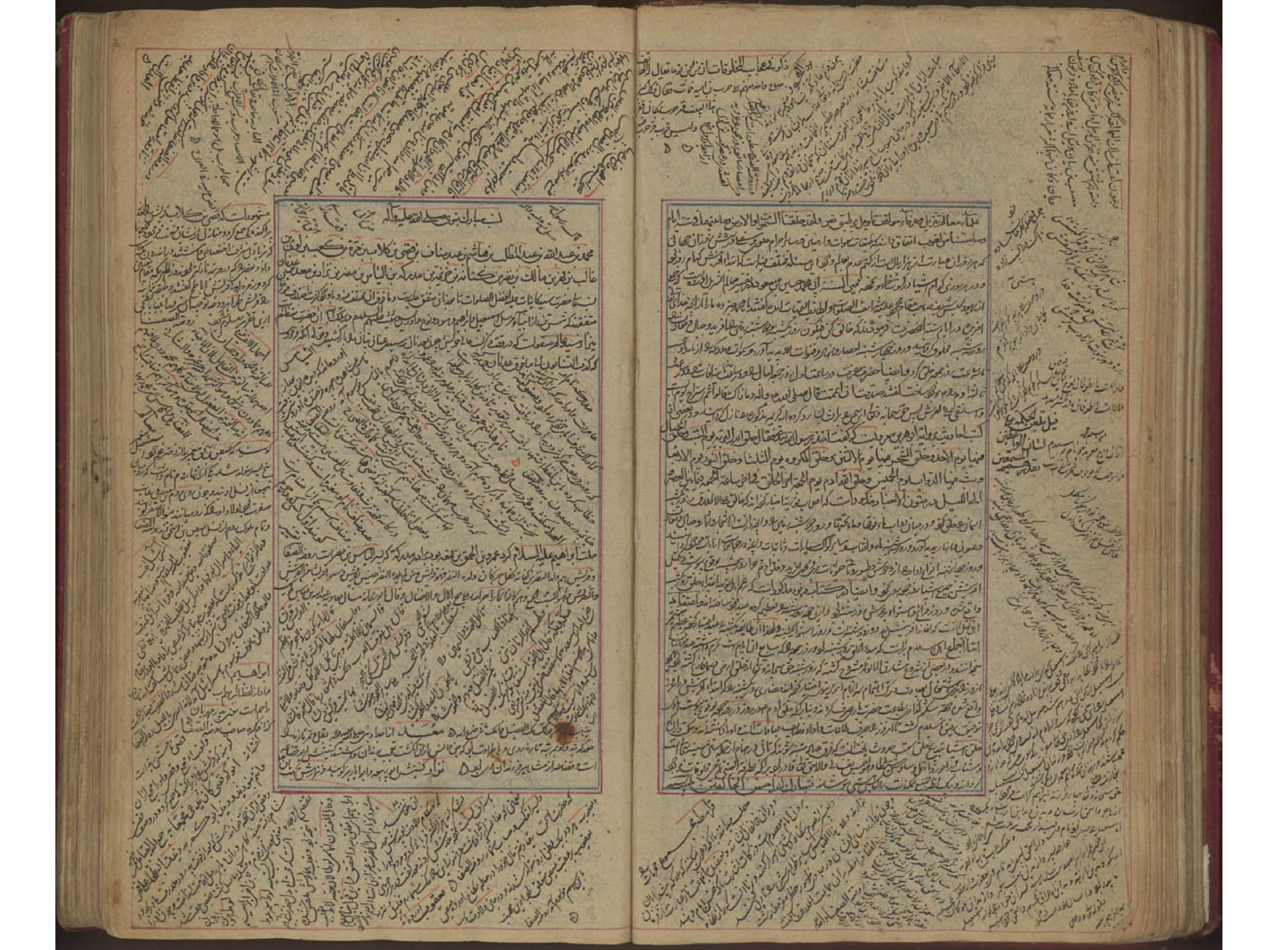
في الحدائق سئل النبي صلى الله عليه وآله عن الجاهل يتعبد ويبكي الملائكة قال نعم فيتحيرون منه
تعجبا ويبكي في ثلث مواضع اما الاول فالرجل يعمل كل يوم ثم يصلي العشاء ويأخذ
في اللغو فيتعجب الملائكة ويقولون له سبح في طول يومك يا غافل اتسبح في هذه الساعة
الدهقان يأخذ الرز ويضع في جيبه المشترك ومانيا ... يضعه ويزيل ...
يوم ذكر ... للملائكة ويقولون ما شبعت من هذا الحرب ... والثاني
المرأة البارزة اذا مات ... حتى يسوي عليه التراب ... لا يطلع على ... الملائكة
ويقولون ... كانت ... والانبياء ... وانما ...
في الثلث والاول الغريب اذا خرج لطلب العلم فادركه الموت والثاني الشيخ والشاب ...
ولدا ... الله ... خادمنا ... وشيخنا ... ادركه الموت ...
فان الملائكة تبكي فيبكي كلهم على ولدها والثالث اليتيم اذا استقصاه ... فاخذ يبكي ...
... فانها سمعت الدابة بكاء ... صاحت عليه بصوت ... ما هذا البكاء
سمع ... لو ... ذلك يبكي الملائكة

وقال الصادق عليه السلام ان الرجل ليذنب الذنب فيدخله الله به الجنة قيل يدخله الله بالذنب الجنة
قال نعم انه ليذنب فلا يزال منه خائفا ماقتا لنفسه فيرحمه الله فيدخله الجنة ...
وعن امير المؤمنين انه قال لقائل بحضرته استغفر الله ثكلتك امك اتدري ما الاستغفار ان الاستغفار
درجة العليين وهو اسم واقع على ستة معان اولها الندم على ما مضى والثاني العزم على
ترك العود اليه ابدا والثالث ان تؤدي الى المخلوقين حقوقهم حتى تلقى الله املس ليس عليك تبعة والرابع
ان تعمد الى كل فريضة عليك ضيعتها فتؤدي حقها والخامس ان تعمد الى اللحم الذي نبت على السحت فتذيبه
بالاحزان حتى يلصق الجلد بالعظم وينشأ بينهما لحم جديد والسادس ان تذيق الجسم الم
الطاعة كما اذقته حلاوة المعصية فعند ذلك تقول استغفر الله ...



قال الصادق عليه السلام اعراب القلوب على اربعة انواع رفع وفتح وخفض ووقف فرفع القلب في ذكر الله وفتح القلب في الرضا عن الله تعالى وخفض القلب في الاشتغال بغير الله ووقف القلب في الغفلة عن الله تعالى

فائدة



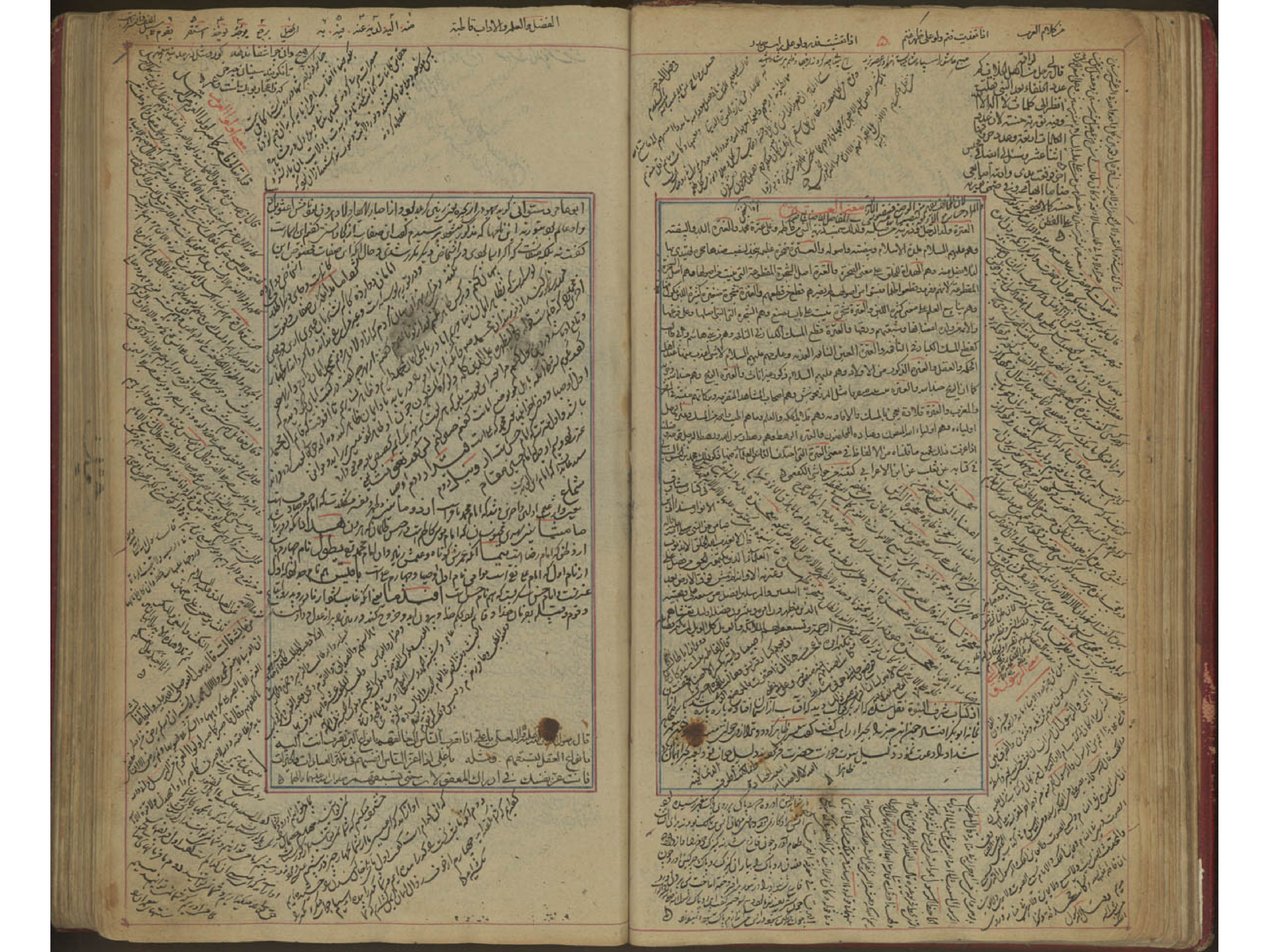
ذکر عجائب المخلوقات

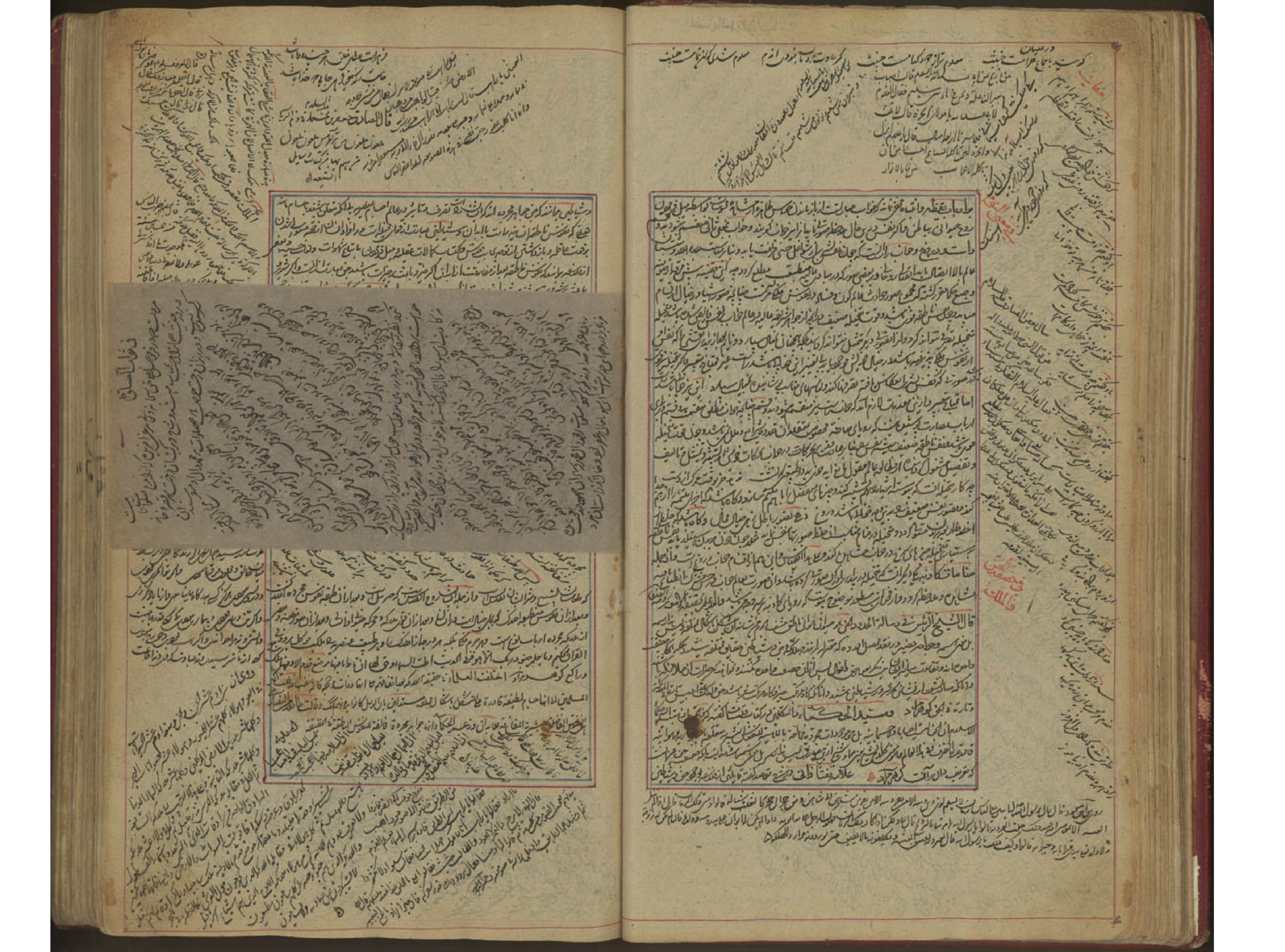
ولقد خلقنا السموات والارض وما بینهما فی ستة ایام

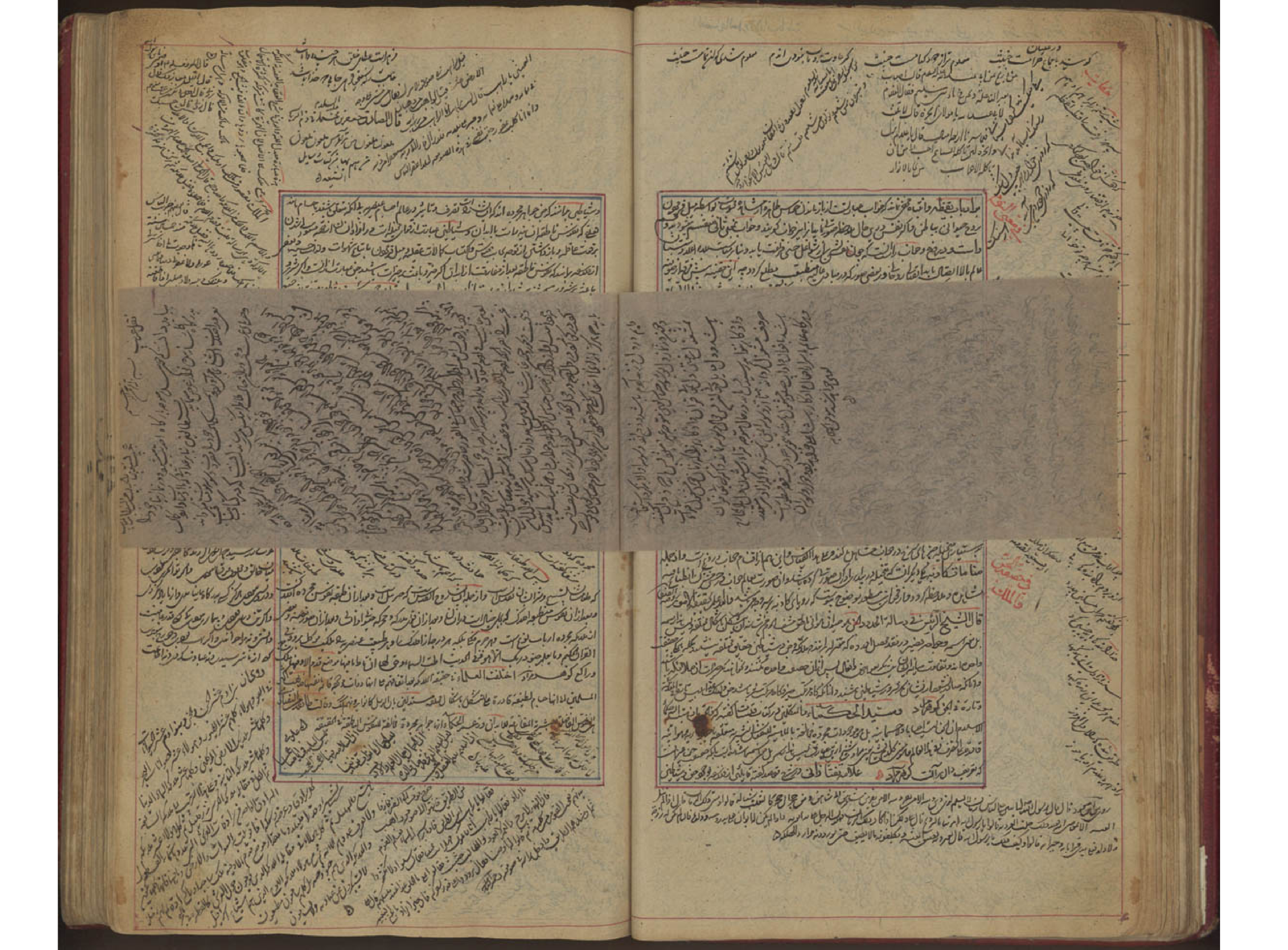
نسب مبارک نبوی صلی الله علیه وآله

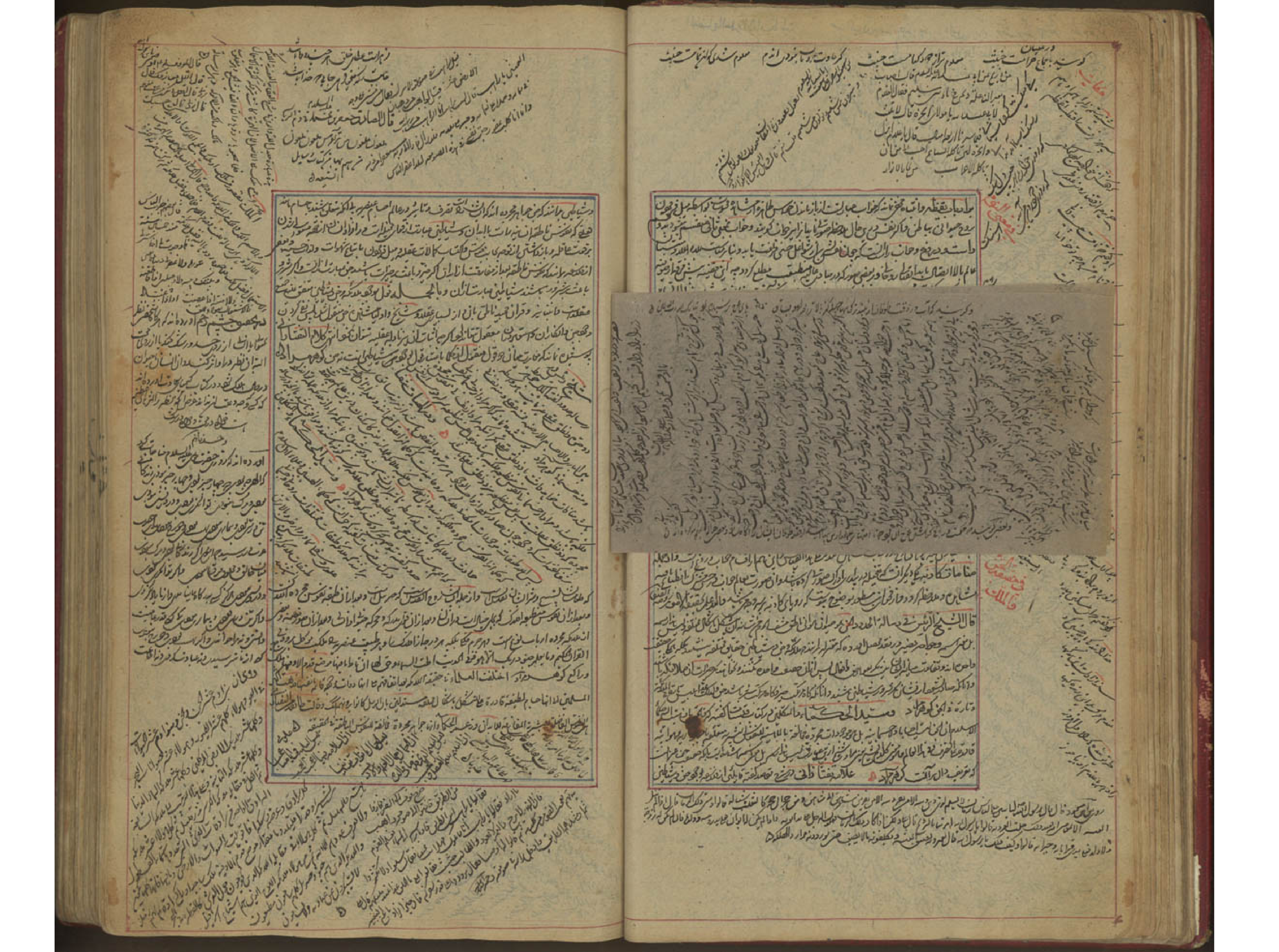
محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

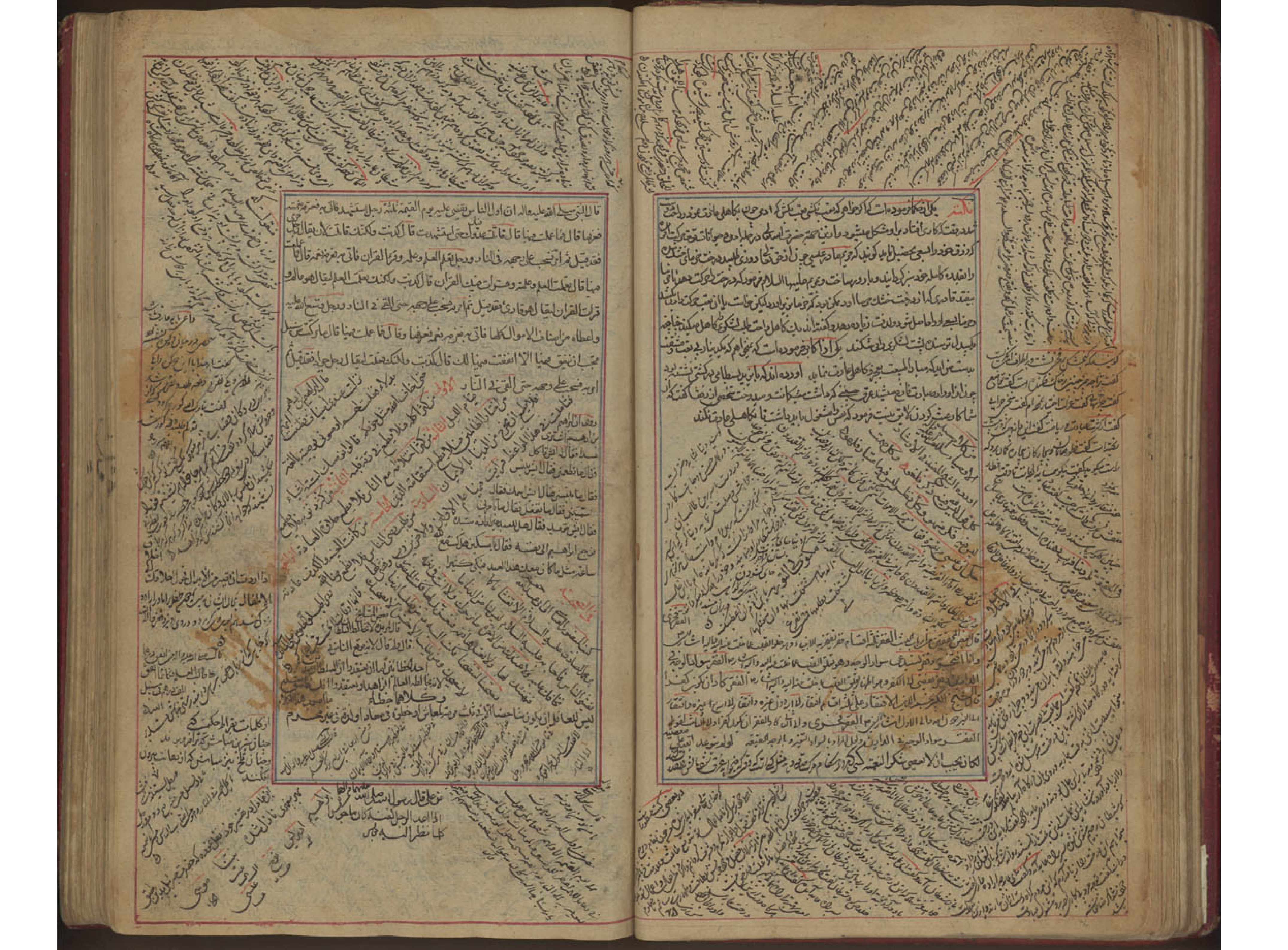
نسب حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات تا عدنان متفق علیه است و ما فوق آن مختلف فیه [illegible]



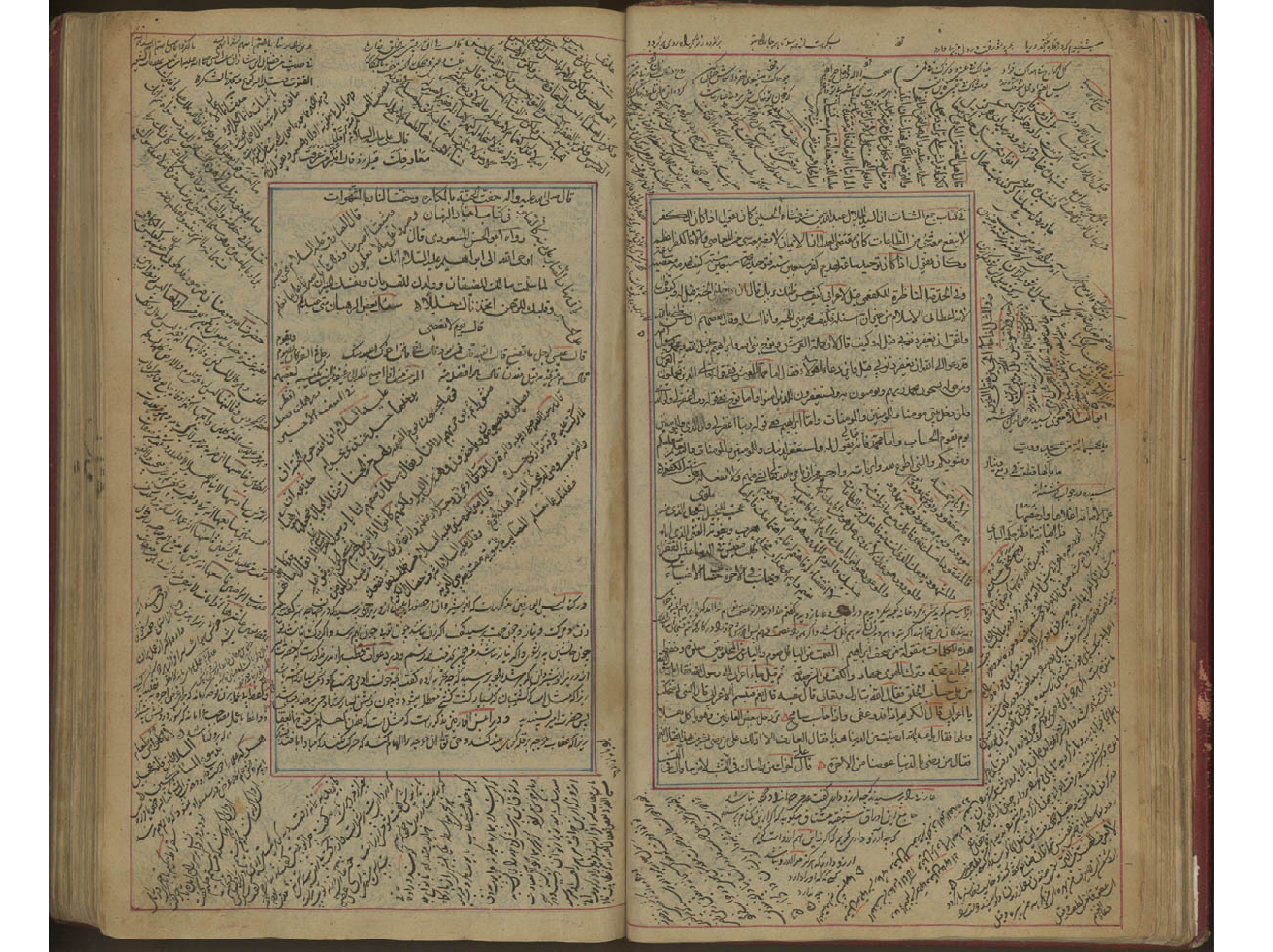








قال النبي صلى الله عليه وآله ان اول الناس يقضى عليه يوم القيمة ثلثة رجل استشهد فاتي به فعرفه نعمه
فعرفها قال فما عملت فيها قال قاتلت فيك حتى استشهدت قال كذبت ولكنك قاتلت لان يقال جرئ
فقد قيل ثم امر به فسحب على وجهه في النار ورجل تعلم العلم وعلمه وقرأ القرآن فاتي به فعرفه نعمه فعرفها قال فما عملت
فيها قال تعلمت العلم وعلمته وقرأت فيك القرآن قال كذبت ولكنك تعلمت العلم ليقال هو عالم و
قرأت القرآن ليقال هو قارئ فقد قيل ثم امر به فسحب على وجهه حتى القي في النار ورجل وسع الله عليه
واعطاه من اصناف الاموال كلها فاتي به فعرفه نعمه فعرفها وقال فما عملت فيها قال ما تركت من سبيل
تحب ان ينفق فيها الا انفقت فيها لك قال كذبت ولكنك فعلت ليقال هو جواد فقد قيل ثم
امر به فسحب على وجهه حتى القي في النار



قال صلى الله عليه وآله حفت الجنة بالمكاره وحفت النار بالشهوات

في كتاب اخبار الزمان

رواه ابو الحسن المسعودي قال

اوحى الله الى ابراهيم عليه السلام انك

لما سلمت مالك للضيفان وولدك للقربان ونفسك للنيران

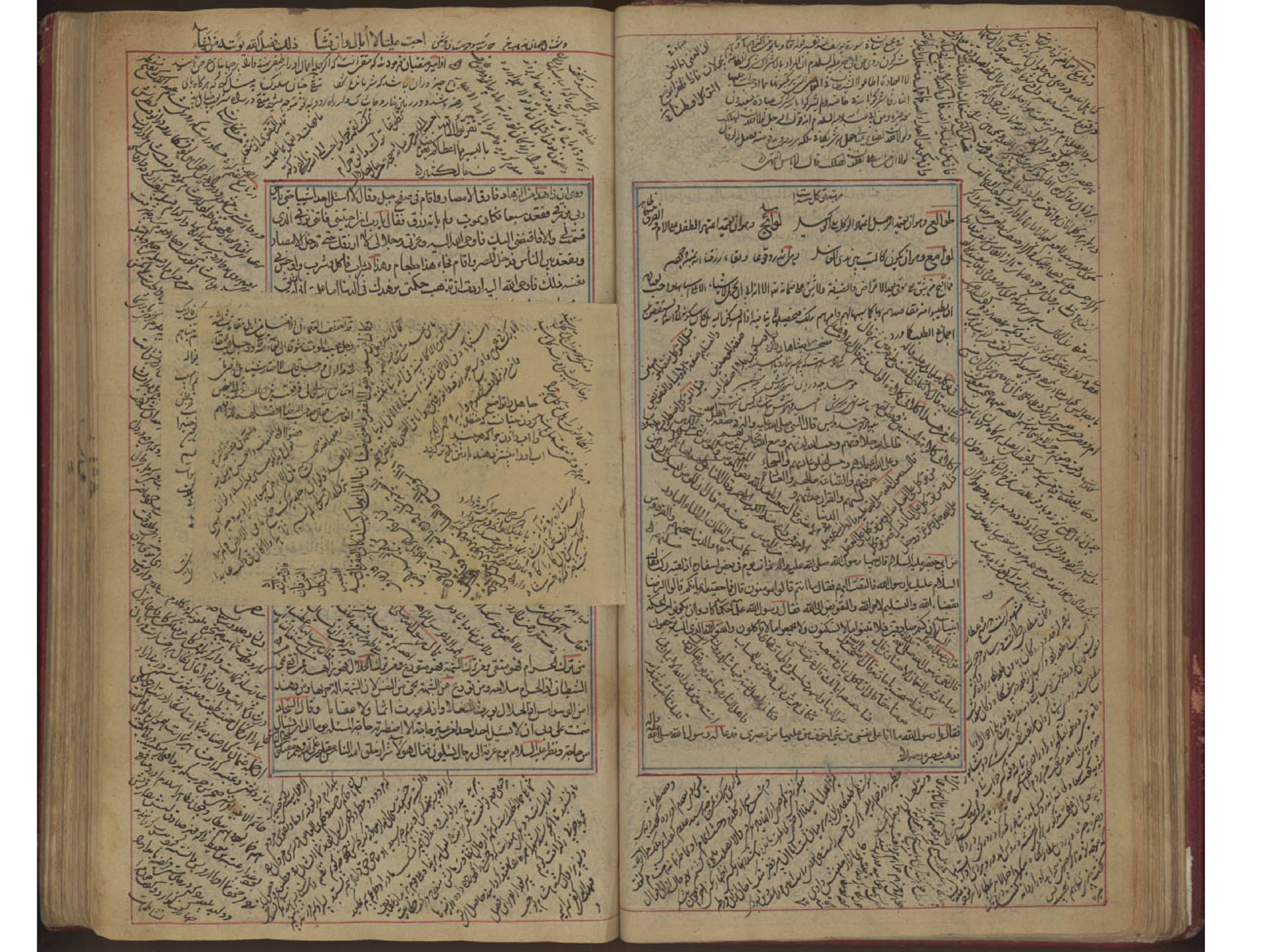
وقلبك للرحمن اتخذناك خليلاً

قال يوم الاضحى

في كتاب جمع الشتات ان السيد الجليل عبد الله بن شرفشاه الحسيني كان يقول اذا كان الكفر

لا ينفع معه شيء من الطاعات كان مقتضى العدل ان الايمان لا يضر معه شيء من المعاصي والا فالكفر اعظم

وكان يقول اذا كان توحيد ساعة يهدم كفر سبعين سنة فتوحيد سبعين سنة كيف لا يهدم معصية



مرتبهٔ كل شيء

لوامع لوامع ومن انعمنا وجل بانعمه الدنيا والاكبر لوائح ومن انعمنا عليهم اللطف بالاكرام القرب والعظمة

لوامع ومن انكم كالشيء من الاشر يرتفع رفق ورفقا ... رزقنا الله بوجهه

فانع ... يتوقى الاعراض والشبهة ... الا ازداد الحرص ... الكل اليه ... احب

الطيبات ... بهم داميهم ... ذلك ... يا ... فالمسكين ... الاكل ... يستقصي

اجماع الطبع ورد

...

عن ابي جعفر عليه السلام قال بينا رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم في بعض اسفاره اذ لقيه ركب فقالوا

السلام عليك يا رسول الله فالتفت اليهم فقال ما انتم قالوا مومنون قال فما حقيقة ايمانكم قالوا الرضا

بقضاء الله والتسليم لامر الله والتفويض الى الله فقال رسول الله علماء حكماء كادوا ان يكونوا من الحكمة

انبياء ان كنتم صادقين فلا تبنوا ما لا تسكنون ولا تجمعوا ما لا تاكلون واتقوا الله الذي اليه ترجعون

...

فقال يا رسول الله انا على شيء من نجاحه ... من ... فدعا له رسول الله صلى الله عليه وآله

...

وعن ابن زاهدا من الزهاد فارق الامصار واقام في سفح جبل وقال لا اسأل احدا شيئا حتى يأتي

ربي برزقي فقعد سبعا فكاد يموت ولم يأته رزق فقال يا رب ان احييتني فأتني برزقي الذي

قسمت لي والا فاقبضني اليك فاوحى الله اليه وعزتي وجلالي لا ارزقك حتى تدخل الامصار

وتقعد بين الناس فدخل المصر واقام فجاءه هذا بطعام وهذا بشراب فاكل وشرب واوجس في

نفسه فذلك فاوحى الله اليه اردت ان تذهب حكمتي بزهدك في الدنيا اما علمت ... الخ

...

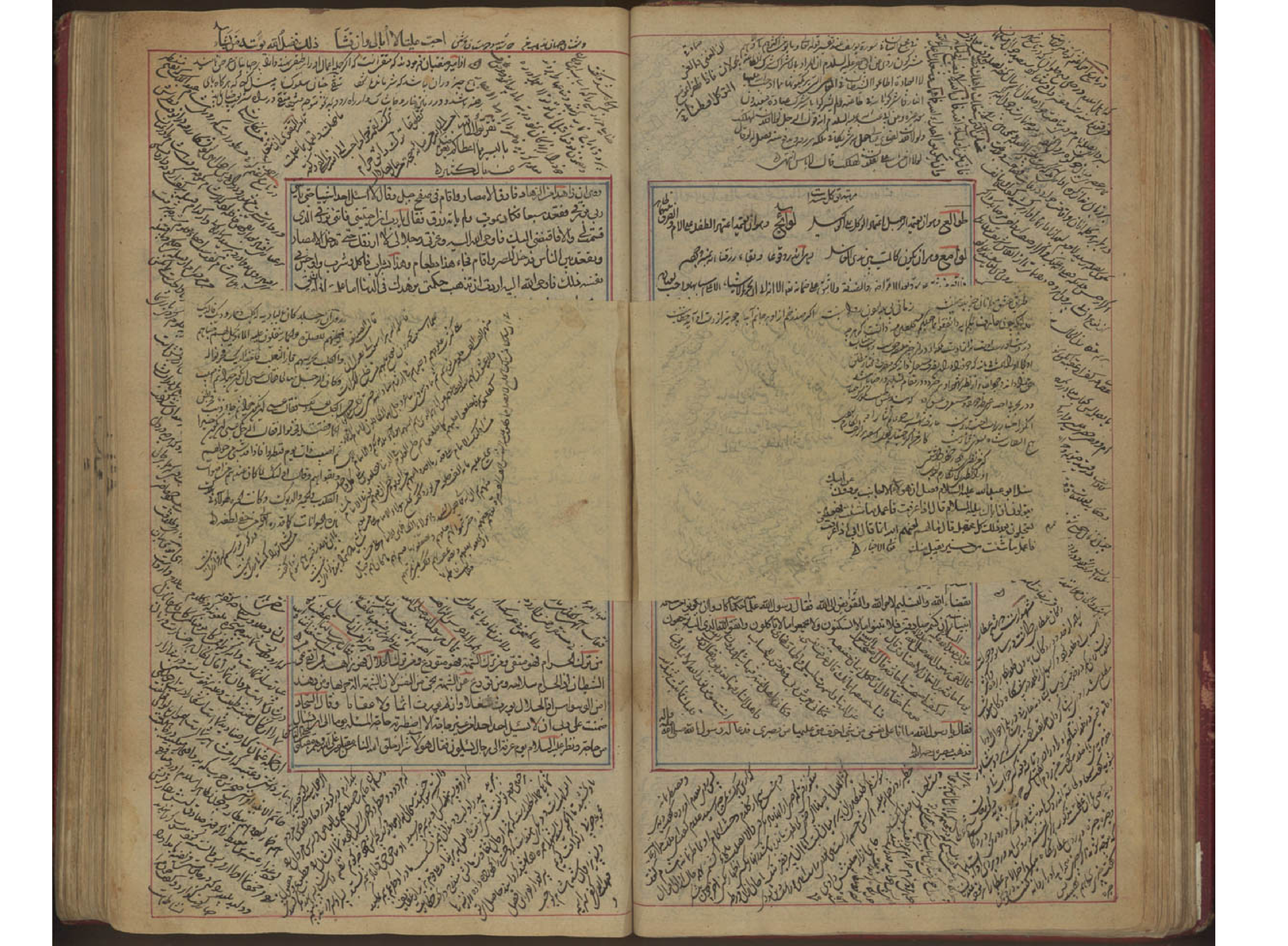
من ترك الحرام فهو متق ومن ترك الشبهة فهو متورع ومن ترك الحلال فهو زاهد ...

الشيطان لان الحلال ... ومن تورع عن الشبهة تحرز من الحرام لان الشبهة ...

امن الوسواس لان الحلال يورث فضلا ولا يورث اثما ولا عقابا وقال الصادق

... على قلب ان لا اسأل احدا حاجة غير حاجة الا اضطرة حاجة المسألة يوما ...

من حاجة ونظر عليه السلام يوم عرفة الى رجال يسألون فقال هؤلاء شر خلق الله الناس ...

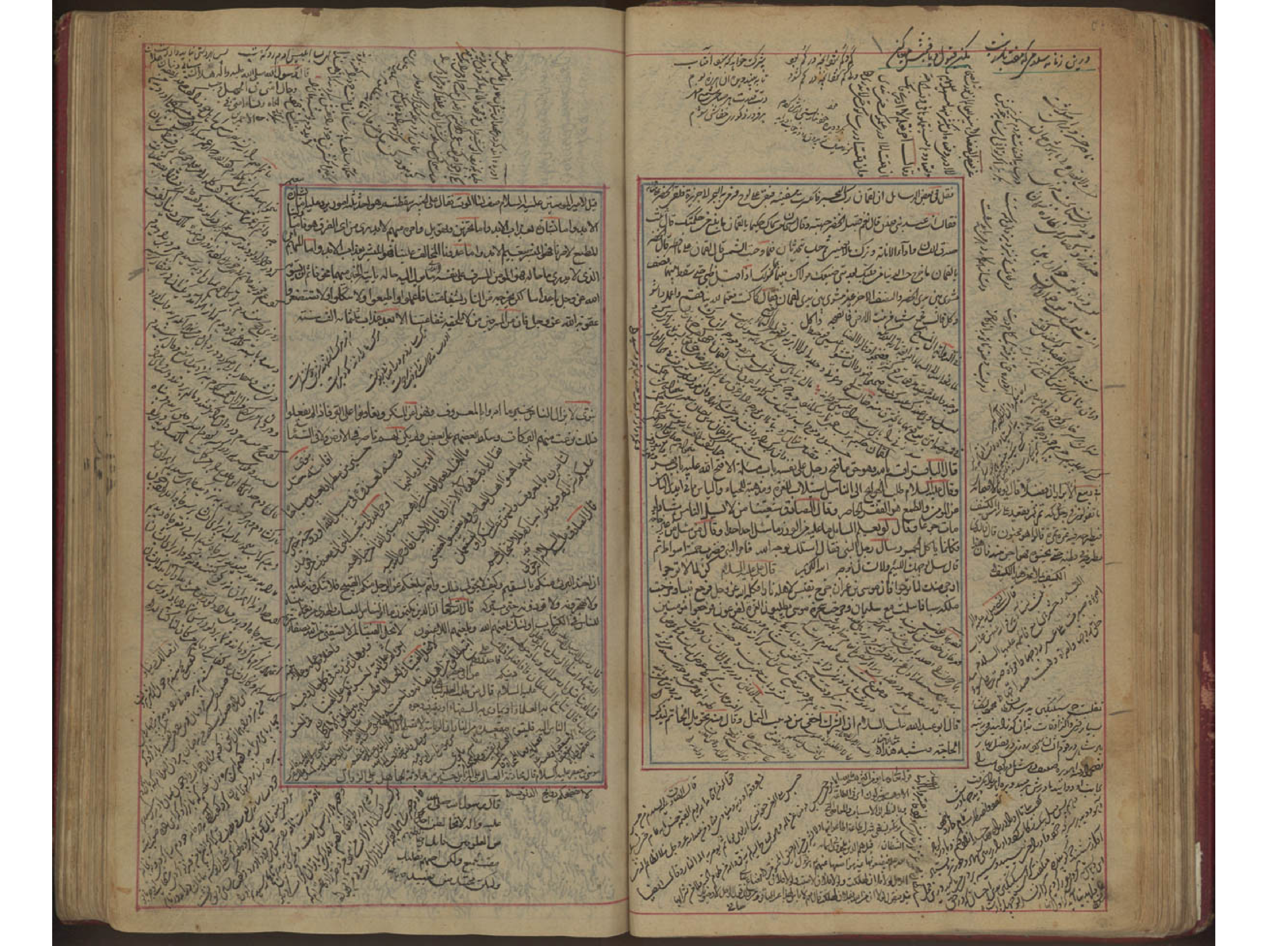


ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء

فقد روي ان زاهدا من الزهاد فارق الامصار واقام في سفح جبل فقال لا اسأل احدا شيئا حتى يأتيني ربي برزقي فقعد سبعا فكاد يموت ولم يأته رزق فقال يا رب ان احييتني فأتني برزقي الذي قسمت لي والا فاقبضني اليك فاوحى الله اليه وعزتي وجلالي لا ارزقنك حتى تدخل الامصار وتقعد بين الناس فدخل المصر واقام فجاءه هذا بطعام وهذا بشراب فاكل وشرب واوجس في نفسه خيفة فاوحى الله اليه اردت ان تذهب حكمتي بزهدك في الدنيا [illegible]



وحكي ان زاهداً من الزهاد فارق الامصار واقام في سفح جبل وقال لا اسأل احداً شيئاً حتى يأتي
ربي برزقي فقعد سبعاً فكاد يموت ولم يأته رزق فقال يا رب ان احييتني فأتني برزقي الذي
قسمت لي والا فاقبضني اليك فاوحى الله اليه وعزتي وجلالي لا ارزقك حتى تدخل الامصار
وتقعد بين الناس فدخل المصر واقام فجاءه هذا بطعام وهذا بشراب فأكل وشرب واوجس في
نفسه فلك فاوحى الله اليه اردت ان تذهب حكمتي بزهدك في الدنيا اما علمت اني ان ارزق
عبدي بايدي عبادي احب الي من ان ارزقه بيد قدرتي



[illegible]

حمزة بن حسان قال سمعت ابا عبد الله يقول من سأل عن علمه فقد نقل [illegible] ان في شيعتكم ...
... فيقولون ... وينشرونها في شيعتكم فلا ... على ... الصلاة ... فقال
عليه السلام ... انما السائل ... الذي ... علم ... من الله عز وجل
... طلب الدنيا ... قال ابو عبد الله يا سفيان ...
الرياسة ... الا ...
... فقال ...
وتدعو الناس الى ...

[illegible]

جابر بن عبد الله الانصاري قال ... والذي ...
... الا ...
ولا ...

[illegible]

... المقام ... العالية ...
... الصلاة ...
... في ...
... على ...

[illegible]

اندر ... عبد الله مبارك ... كان ...
... از عبد الله ... عبد الله ...
كشيد ...
... عبد الله ...
...

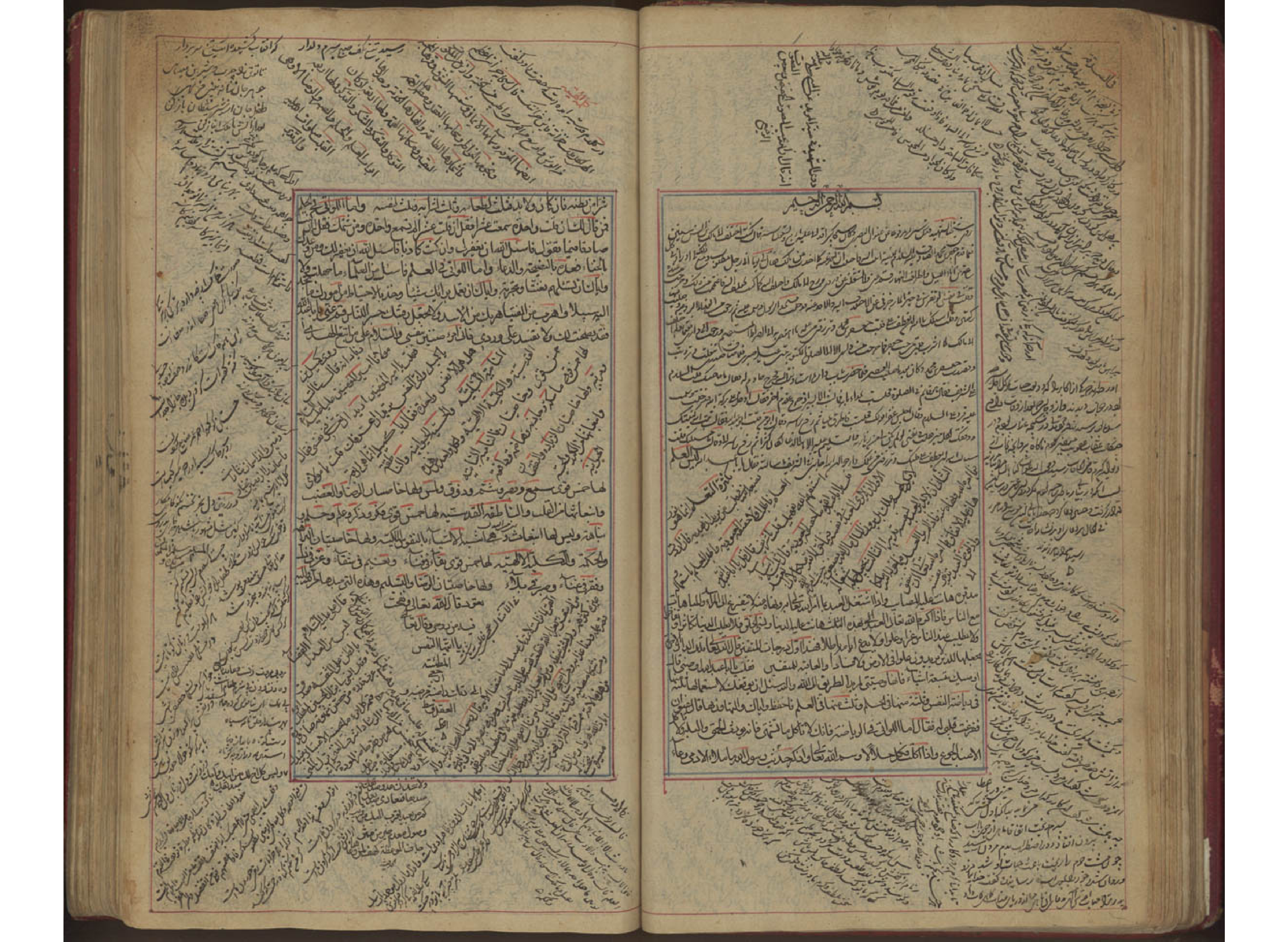
[illegible]

من كتاب ... قال ابو عبد الله ... على بن ابي طالب ... كلمات ...
... في المناجات ...
...
اما ... العالم ...
في ...

[illegible]

... قال ...
...
...
...

[illegible]



بسم الله الرحمن الرحيم

روى ... عن عنوان البصري وكان شيخا كبيرا قد أتى عليه أربع وتسعون سنة قال كنت أختلف إلى مالك بن أنس سنين فلما قدم جعفر الصادق عليه السلام المدينة اختلفت إليه وأحببت أن آخذ عنه كما أخذت عن مالك فقال لي يوما إني رجل مطلوب ومع ذلك لي أوراد في كل ساعة من آناء الليل والنهار فلا تشغلني عن وردي وخذ عن مالك واختلف إليه كما كنت تختلف إليه فاغتممت من ذلك وخرجت من عنده ... فدخلت مسجد الرسول صلى الله عليه وآله ... ورجعت إلى داري مغتما ... وقصدت جعفرا وكان بعدما صليت العصر فلما حضرت باب داره استأذنت عليه فخرج خادم له فقال ما حاجتك فقلت السلام على الشريف فقال هو قائم في مصلاه ... فدخلت وسلمت عليه فرد السلام وقال اجلس غفر الله لك فجلست فأطرق مليا ثم رفع رأسه وقال أبو من قلت أبو عبد الله قال ثبت الله كنيتك ووفقك يا أبا عبد الله ما مسألتك ... يا أبا عبد الله ليس العلم بالتعلم إنما هو نور يقع في قلب من يريد الله تبارك وتعالى أن يهديه ...

... فهذا أول درجة التقى ... قلت يا أبا عبد الله أوصني قال أوصيك بتسعة أشياء فإنها وصيتي لمريدي الطريق إلى الله تعالى والله أسأل أن يوفقك لاستعماله ثلاثة منها في رياضة النفس وثلاثة منها في الحلم وثلاثة منها في العلم فاحفظها وإياك والتهاون بها قال عنوان ففرغت قلبي له فقال أما اللواتي في الرياضة فإياك أن تأكل ما لا تشتهيه فإنه يورث الحماقة والبله ولا تأكل إلا عند الجوع وإذا أكلت فكل حلالا وسم الله واذكر حديث الرسول صلى الله عليه وآله ما ملأ آدمي وعاء

شرا من بطنه فإن كان ولا بد فثلث لطعامه وثلث لشرابه وثلث لنفسه وأما اللواتي في الحلم فمن قال لك إن قلت واحدة سمعت عشرا فقل إن قلت عشرا لم تسمع واحدة ومن شتمك فقل له إن كنت صادقا فيما تقول فأسأل الله أن يغفر لي وإن كنت كاذبا فيما تقول فالله أسأل أن يغفر لك ومن وعدك بالخنا فعده بالنصيحة والدعاء وأما اللواتي في العلم فاسأل العلماء ما جهلت وإياك أن تسألهم تعنتا وتجربة وإياك أن تعمل برأيك شيئا وخذ بالاحتياط في جميع ما تجد إليه سبيلا واهرب من الفتيا هربك من الأسد ولا تجعل رقبتك للناس جسرا قم عني يا أبا عبد الله فقد نصحت لك ولا تفسد علي وردي فإني امرؤ ضنين بنفسي والسلام على من اتبع الهدى

... قال كميل ... أريد أن تعرفني نفسي ... هل هي إلا نفس واحدة ... النامية النباتية والحسية الحيوانية والناطقة القدسية والكلية الإلهية ...

لها خمس قوى سمع وبصر وشم وذوق ولمس ولها خاصيتان الرضا والغضب وانبعاثها من القلب والناطقة القدسية لها خمس قوى فكر وذكر وعلم وحلم ونباهة وليس لها انبعاث وهي أشبه الأشياء بالنفوس الملكية ولها خاصيتان النزاهة والحكمة والكلية الإلهية لها خمس قوى بقاء في فناء ونعيم في شقاء وعز في ذل وفقر في غناء وصبر في بلاء ولها خاصيتان الرضا والتسليم وهذه التي مبدؤها من الله ...

من وعظته التجارب وفي التجارب علم مستأنف وفي تقلب الأحوال علم جواهر الرجال الأيام تهتك لك
عن السرائر الكامنة تفهم وصيتي هذه ولا تذهبن عنك صفحا فان خير القول ما نفع

عن موسى بن جعفر عن أبيه عن جده علي بن الحسين عن أبيه عليهم السلام قال بينا أمير المؤمنين جالس مع أصحابه إذ أتاه
شيخ عليه شحبة السفر فقال أين أمير المؤمنين فقيل هو ذا فسلم عليه ثم قال يا أمير المؤمنين إني أتيتك
من ناحية الشام وأنا شيخ كبير قد سمعت فيك من الفضل ما لا أحصي وإني أظنك ستغتال فعلمني مما علمك
الله قال نعم يا شيخ

[illegible]

الداعي بلا عمل كالرامي بلا وتر قال فأي الخلق أعلم قال الذي صاحب العلم قال
قال الله ... فأي الخلق أشقى قال من باع دينه بدنيا غيره قال فأي الخلق
أقوى قال الحليم قال فأي الخلق أشح قال من أخذ المال من غير حله فجعله في غير حقه قال فأي

[illegible]

التوكل أصدق قال شهادة أن لا إله إلا الله قال أي الأعمال أعظم عند الله قال التسليم والورع
قال فأي الناس أصدق قال من صدق في المواطن ثم أقبل على الشيخ فقال يا شيخ إن
الله عز وجل خلق خلقا ضيق الدنيا عليهم نظرا لهم فزهدهم فيها وفي حطامها فرغبوا في

في دار السلام التي دعاهم إليها صبروا على ضيق المعيشة وصبروا على المكروه واشتاقوا إلى ما
من الكرامة فبذلوا أنفسهم ابتغاء رضوان الله وكانت خاتمة أعمالهم الشهادة فلقوا الله
عز وجل وهو عنهم راض وعلموا أن الموت سبيل من مضى ومن بقي فتزودوا لآخرتهم غير الذهب
والفضة ولبسوا الخشن وصبروا على البلوى وقدموا الفضل وأحبوا في الله وأبغضوا في الله
أولئك المصابيح وأهل النعيم في الآخرة والسلام فقال الشيخ فأين أذهب وأدع
وأنا أرى ... يا أمير المؤمنين ... بقوة ... على عدوك ... أمير المؤمنين ... في الحرب ... يدي أمير المؤمنين ... وأمير المؤمنين
يعجب ... فلما اشتد الحرب أقبل ... حتى قتل ... رجل من أصحاب أمير المؤمنين
فوجده صريعا ووجد دابته ووجد سيفه في ذراعه فلما انقضت الحرب أتى أمير المؤمنين بدابته
وسلاحه فصلى عليه أمير المؤمنين وقال هذا والله السعيد حقا فترحموا على أخيكم ...

[illegible]

... صوم ... الموت ... فهل ... من ... ومن ...
... راحة ... القلب ...
... ومن ... الأكل ...
... وعدد ...
... من الطعام ...
... الدنيا ...
... ولا تخرج من ملكه ...
... أفضل من علم ...

[illegible] اكرامهم اياك وشتمهم عليك [illegible] فاشكر الله الذي [illegible]

[illegible] الرياء [illegible] النفس [illegible]

[illegible] الآخرة والدنيا [illegible] العقاب العظيم [illegible]

[illegible]

[illegible] فقال ان الذين امنوا وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا [illegible]

[illegible]

ذكره [illegible] ان حصل [illegible] الدنيا [illegible]

[illegible]

في كتاب الآداب [illegible]

[illegible]

في المحبة

روينا ان عيسى عليه السلام مر بثلاثة نفر قد نحلت ابدانهم وتغيرت الوانهم فقال لهم ما الذي بلغ بكم ما ارى فقالوا الخوف من النار فقال حق على الله ان يؤمن الخائف ثم جاوزهم الى ثلاثة اخرين فاذا هم اشد نحولا وتغيرا فقال ما الذي بلغ بكم ما ارى فقالوا الشوق الى الجنة فقال حق على الله ان يعطيكم ما ترجون ثم جاوزهم الى ثلاثة اخرين فاذا هم اشد نحولا وتغيرا كان على وجوههم المرايا من النور فقال ما الذي بلغ بكم ما ارى فقالوا حب الله فقال انتم المقربون انتم المقربون

قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا يستكمل عبد الايمان [illegible]

فلما التبي احب اليه من [illegible]

الا لا يعرف [illegible] من لا يعرف [illegible]

عليه السلام وصية [illegible] يا جابر [illegible]

[illegible]

روایتست که روزی حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

[illegible]

حسین [illegible] امام حسین [illegible]

[illegible]

بیان را شاد کرده [illegible]

حسین [illegible] تا حسین [illegible]

[illegible]

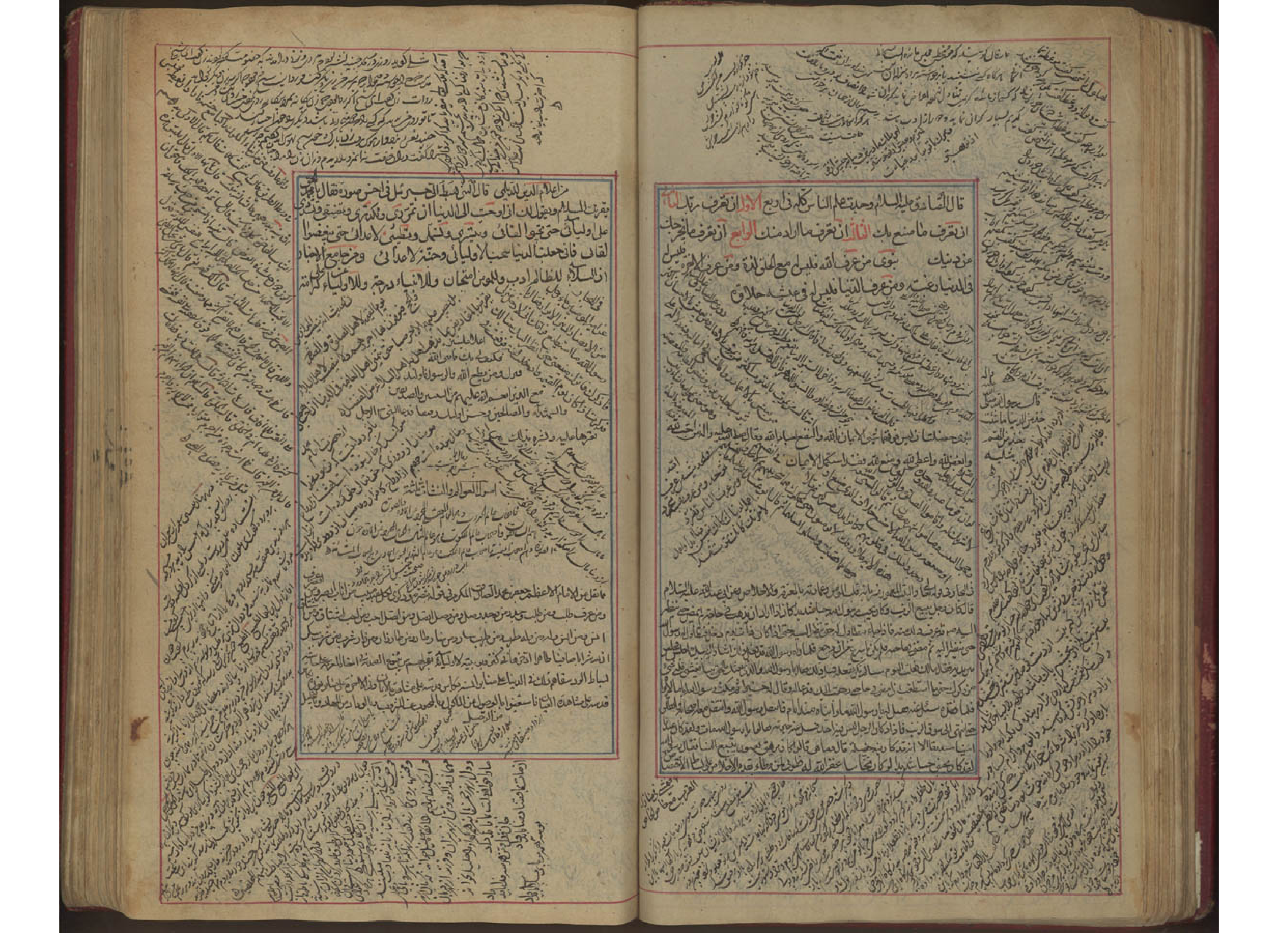
عن علي بن ابي طالب عليه السلام قال [illegible]

جاء رجل الى النبي فقال يا رسول الله دلني على عمل اذا عملته احبني الله واحبني الناس [illegible]

[illegible] فقال صلى الله عليه وآله [illegible]

[illegible]

[illegible] فقال عليه السلام [illegible]



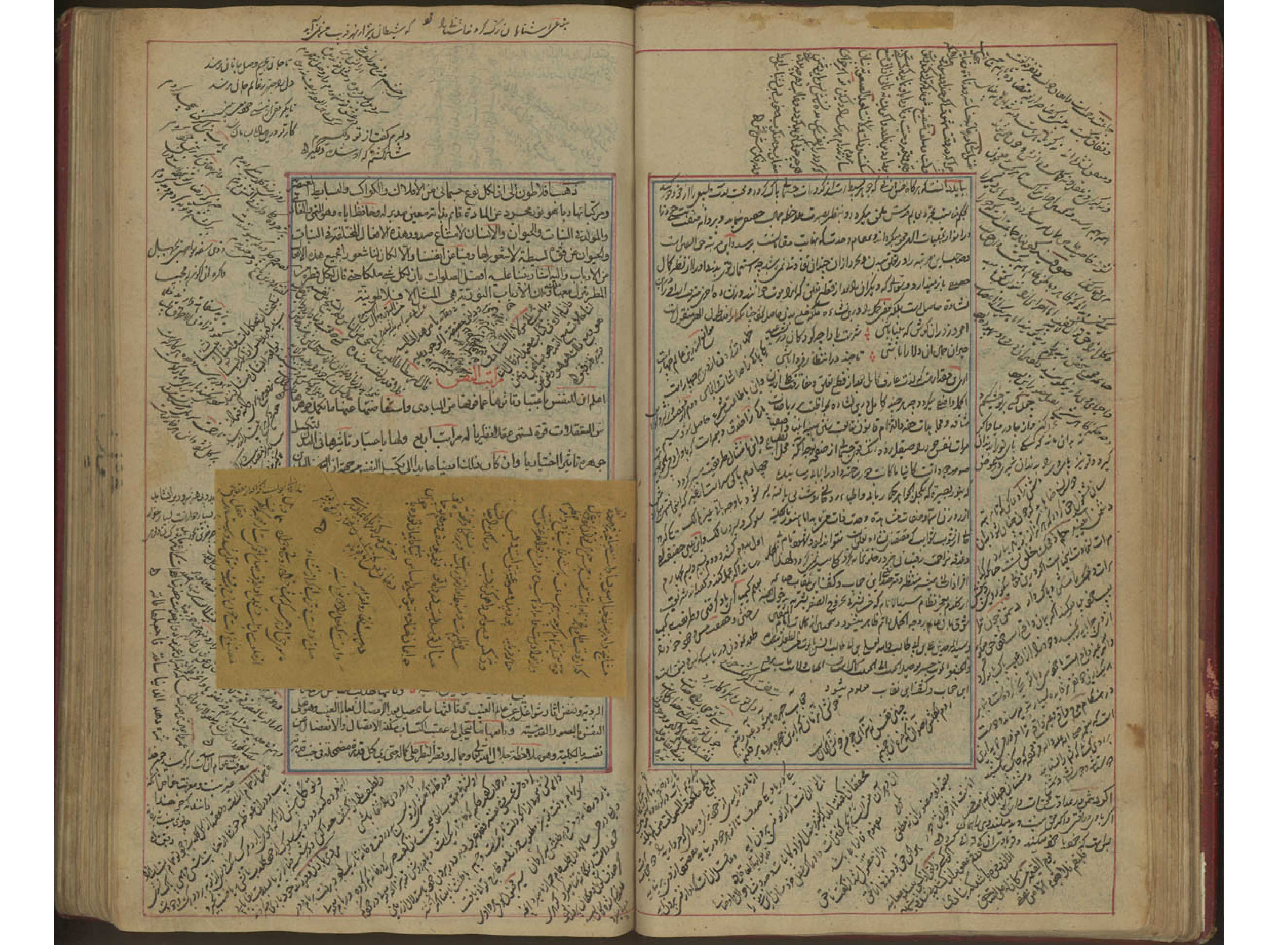
قال الصادق عليه السلام وجدت علم الناس كله في اربع الاول ان تعرف ربك الثاني
ان تعرف ما صنع بك الثالث ان تعرف ما اراد منك الرابع ان تعرف ما يخرجك
من دينك نبوي من عرف الله فليس له مع الخلق لذة ومن عرف الآخرة فليس له
في الدنيا رغبة ومن عرف الدنيا فليس له في عيشه حلاوة

نبوي جعلنا ان ليس فقها [illegible] الايمان بالله والنصح لعباد الله تعالى [illegible]
والبغض لله واعطى لله ومنع لله فقد استكمل الايمان

ذا العارف [illegible] المعرفة [illegible] عليه السلام
قال كان رجل يبيع الزيت وكان يحب رسول الله [illegible]
[illegible]

من اعلام الدين للديلمي قال النبي هبط الي جبرئيل في احسن صورة فقال يا محمد
الحق يقرئك السلام ويقول لك اني اوحيت الى الدنيا ان تمرري وتكدري وتضيقي وتشددي
على اوليائي حتى يحبوا لقائي وتيسري وتسهلي وتطيبي لاعدائي حتى يبغضوا
لقائي فاني جعلت الدنيا سجنا لاوليائي وجنة لاعدائي ومن جامع الاخبار
ان البلاء للظالم ادب وللمؤمن امتحان وللانبياء درجة وللاولياء كرامة

ما نقل عن الامام الاعظم جعفر بن محمد الصادق [illegible]
ومن عرف طلب ومن طلب وجد ومن وجد وصل [illegible]
[illegible]

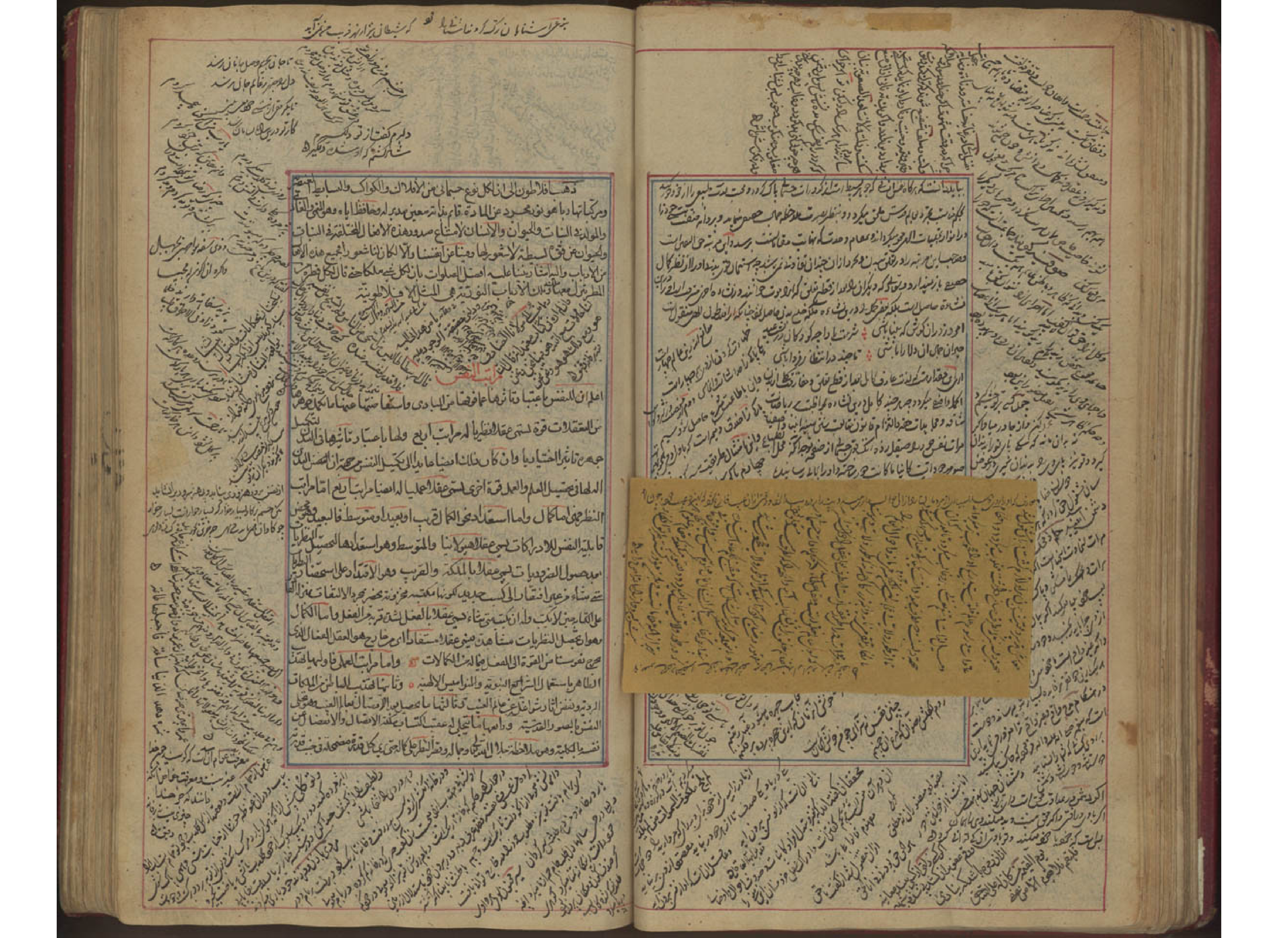


ذهب افلاطون الى ان لكل نوع جسماني من الافلاك والكواكب والبسائط العنصرية
ومركباتها ربا هو نور مجرد عن المادة قائم بذاته معين مدبر له وحافظ اياه وهو المسمى بالعقل
والمولدة في النبات والحيوان والانسان لامتناع صدور هذه الافعال المختلفة في النبات
والحيوان عن قوى بسيطة لا شعور لها وعنا عن افعالنا والا لكان لنا شعور بجميع هذه الافعال
من الارباب والبدايات ويشبه ما عليه افضل الصلوات بان لكل شيء ملكا حفظه … ولكل قطرة
المطر نزل معها … لان الارباب النوعية هي المثل الافلاطونية

مراتب النفس

اعلم ان للنفس باعتبار تأثرها عما فوقها من المبادي واستفاضتها عنها ما تكمل به جوهرها
من المعقولات قوة تسمى عقلا نظريا له مراتب اربع ولها باعتبار تأثيرها في البدن لتكميله
جوهر تأثيرا اختياريا وان كان بحسب ذلك ايضا عائدا الى تكميل النفس …

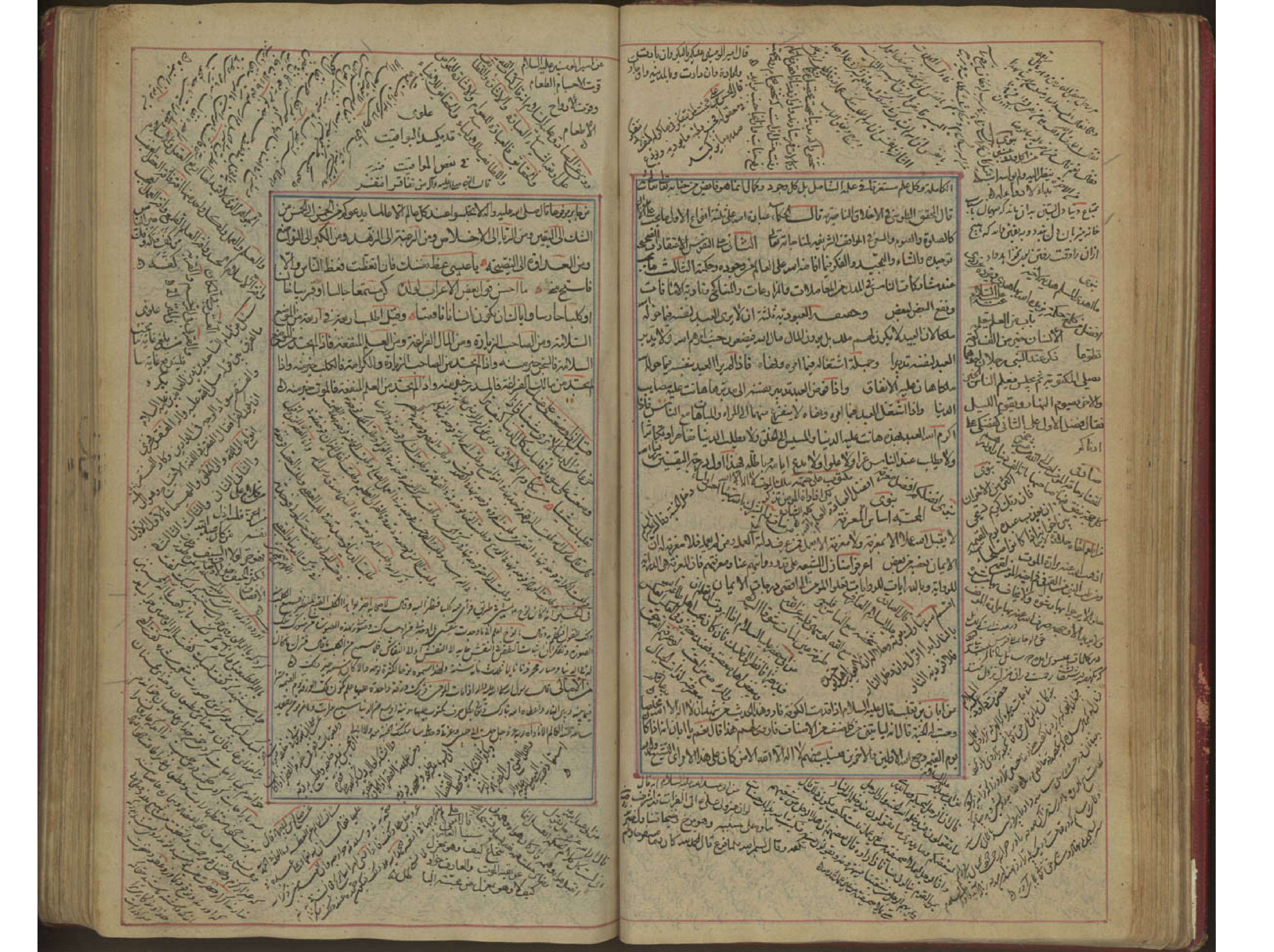
… ونفس انتقاش … عالم الغيب وثالثها ما يحصل بعد الاتصال بعالم الغيب وهو تحلي
النفس بالصور القدسية ورابعها ما يتجلى له عقيب اكتساب ملكة الاتصال والانفصال عن
نفسها بالكلية وهو ملاحظة جلال الله وجماله وقصر النظر على كماله حتى يرى كل قدرة مضمحلة في جنب قدرته



ذهب افلاطون الى ان لكل نوع جسماني من الافلاك والكواكب والبسائط العنصرية
ومركباتها ربا هو نور مجرد عن المادة قائم بذاته يعتني بتدبيره ويحفظه اياه وهو المعني بالمثل
والمولدة في النبات والحيوان والانسان لامتناع صدور هذه الافعال المختلفة في النبات
والحيوان عن قوة بسيطة لا شعور لها [illegible] عن انفسنا والا لكان لنا شعور بجميع هذه الافعال
من الارباب والانبياء [illegible] عليهم افضل الصلوات بان لكل شيء ملكا حتى قال الكل قطرة
المطر ينزل معها ملك [illegible] ان الارباب النوعية هي المثل الافلاطونية

مراتب النفس

اعلم ان للنفس باعتبار تأثرها عما فوقها من المبادي واستفاضتها عنها ما تكمل به جوهرها
من التعقلات قوة تسمى عقلا نظريا وله مراتب اربع وله باعتبار تأثيرها في البدن لتكميل
جوهره تأثيرا اختياريا وان كان ذلك ايضا عائدا الى تكميل النفس من جهة ان البدن آلة
لها في تحصيل العلم والعمل قوة اخرى تسمى عقلا عمليا وله ايضا مراتب اربع اما مراتب
النظر فهي اما كمال واما استعداد نحو الكمال قريب او بعيد او متوسط فالبعيد هو محض
قابلية النفس للادراكات تسمى عقلا هيولانيا والمتوسط وهو استعدادها لتحصيل النظريات
بعد حصول الضروريات تسمى عقلا بالملكة والقريب وهو الاقتدار على استحضار النظريات
متى شاء من غير افتقار الى كسب جديد لكونها مكتسبة مخزونة تحضر بمجرد الالتفات
على القادر حين لا يكتب وان يكتب متى شاء تسمى عقلا بالفعل لشدة قربه من الفعل واما الكمال
فهو ان يحصل النظريات مشاهدة تسمى عقلا مستفادا اي من خارج هو العقل الفعال الذي
يخرج نفوسنا من القوة الى الفعل فيما له من الكمالات ٥ واما مراتب العمل فاولها تهذيب
الظاهر باستعمال الشرائع النبوية والنواميس الالهية ٥ وثانيها تهذيب الباطن عن الملكات
الردية ونفض آثار شواغل عن عالم الغيب وثالثها ما يحصل بعد الاتصال بعالم الغيب وهو تحلي
النفس بالصور القدسية ورابعها ما يتجلى له عقيب اكتساب ملكة الاتصال والانفصال عن
نفسها بالكلية وهو ملاحظة جلال الله وجماله وقصر النظر على كمال الحق [illegible]



الكاملة وكل علم مستغرق في علم الشامل بل كل وجود وكمال بما هو فايض من جنابه تعالى

قال المحقق الطوسي في الاخلاق الناصرية قال الحكماء عبادة الله على ثلثة انواع الاول ما يجب على الابدان
كالصلوة والصوم والسعي في المواقف الشريفة لمناجاته تعالى الثاني ما يجب على النفوس كالاعتقادات الصحيحة
من العلم بالتوحيد وما يستحقه تعالى من الثناء والتمجيد والفكر فيما افاضه الله على العالم من وجوده وحكمته الثالث ما يجب
عند مشاركات الناس في المدن وهي في المعاملات والمزارعات والمناكح وتأدية الامانات
ونفع البعض لبعض وحقيقة العبودية ثلثة ان لا يرى العبد لنفسه فيما خوله
ملكا لان العبيد لا يكون لهم ملك بل يرون المال مال الله يضعونه حيث امرهم الله ولا يدبر
العبد لنفسه تدبيرا وجملة اشتغاله فيما امره وقضاه فاذا لم ير العبد لنفسه فيما خوله
ملكا هان عليه الانفاق واذا فوض العبد تدبير نفسه الى مدبره هانت عليه مصائب
الدنيا واذا اشتغل العبد فيما امره ونهاه لا يتفرغ منهما الى المراء والمباهاة مع الناس فاذا
اكرم الله العبد بهذه هانت عليه الدنيا والمسيل الى الخلق ولا يطلب الدنيا تفاخرا وتكاثرا
ولا يطلب عند الناس عزا وعلوا ولا يدع ايامه باطلا فهذا اول درجة التقى

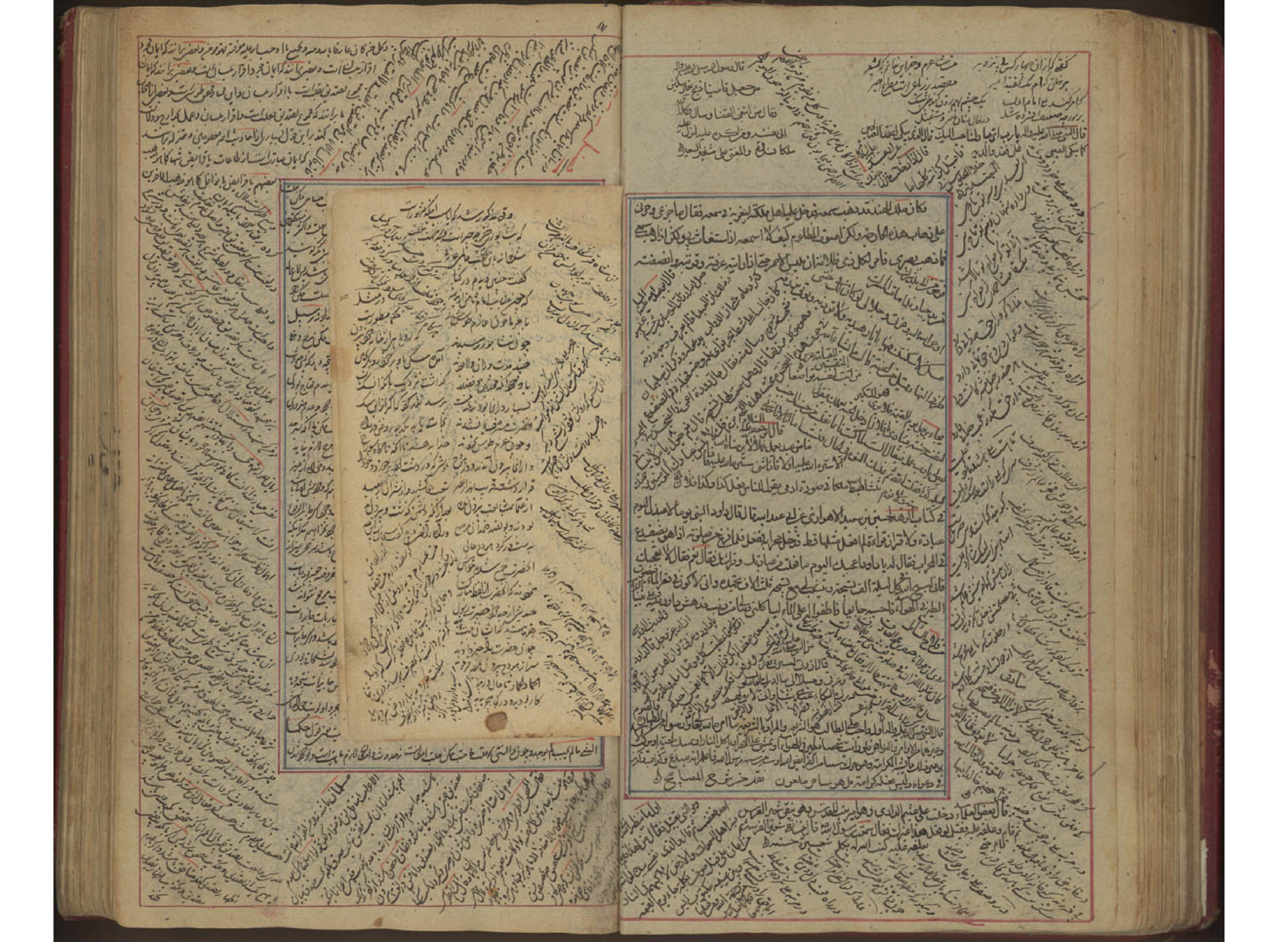
المحبة اساس المعرفة

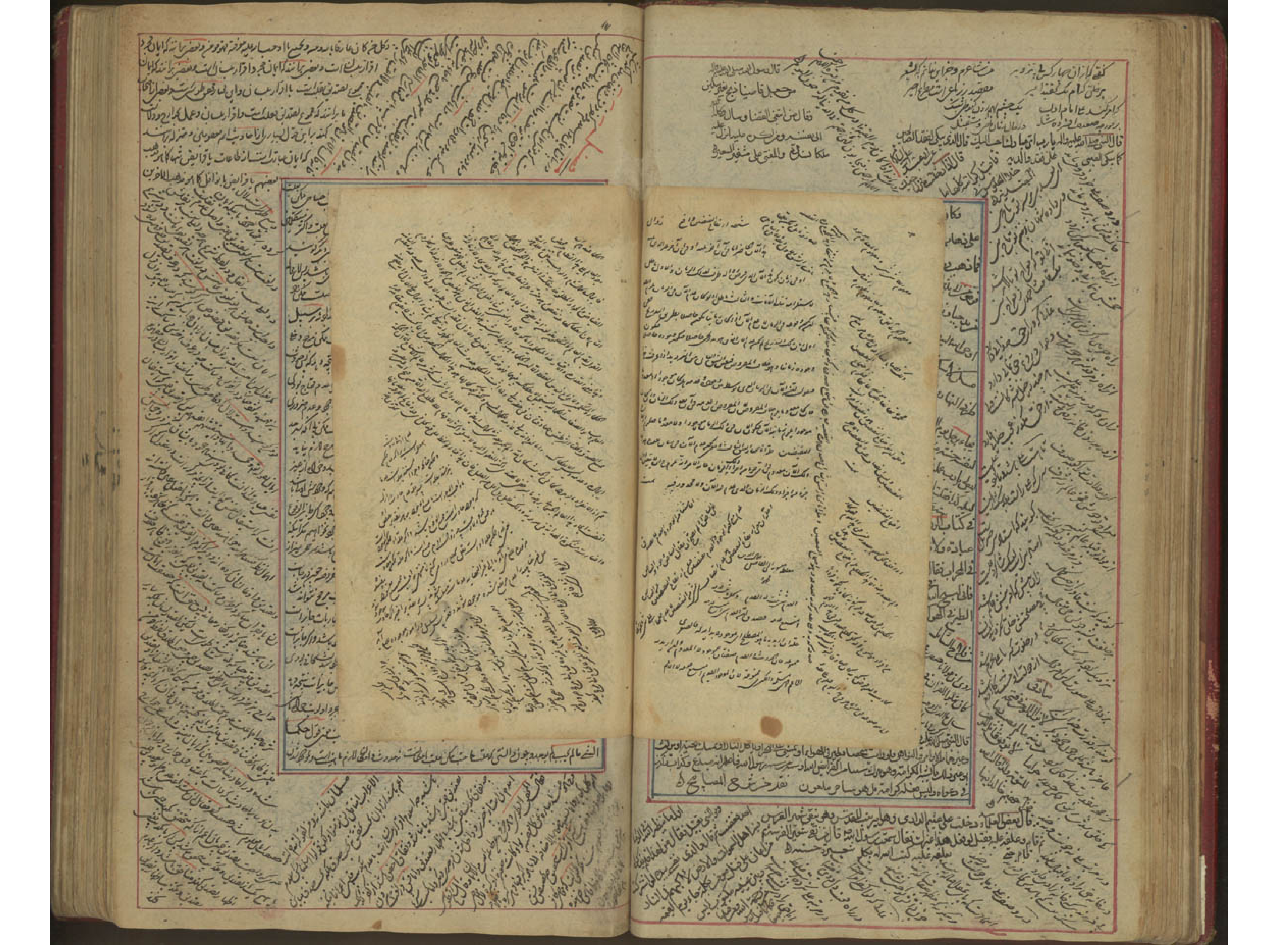
لا يقبل الله عملا الا بمعرفة ولا معرفة الا بعمل فمن عرف دلته المعرفة على العمل ومن لم يعمل فلا معرفة له الا ان
الايمان بعضه من بعض اعرفوا منازل الشيعة على قدر رواياتهم عنا وفهمهم فان المعرفة هي الدراية
للرواية وبالدرايات للروايات يعلو المؤمن الى اقصى درجات الايمان

عن ابان بن تغلب قال عليه السلام اذا قدمت الكوفة فاروِ هذا الحديث من شهد ان لا اله الا الله مخلصا
وجبت له الجنة قال ابان انه ياتيني من كل صنف من الاصناف افاروي لهم هذا قال نعم يا ابان انه اذا كان
يوم القيمة وجمع الله الاولين والآخرين فتسلب منهم لا اله الا الله الا من كان على هذا الامر

تذكية اليواقيت
في بعض المواقيت
قال النبي صلى الله عليه وآله من تفاقر افتقر

عن جابر يرفعه قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا تجلسوا عند كل عالم الا عالما يدعوكم من الخمس الى الخمس من
الشك الى اليقين ومن الرياء الى الاخلاص ومن الرغبة الى الزهد ومن الكبر الى التواضع
ومن العداوة الى النصيحة يا عيسى عظ نفسك فان اتعظت فعظ الناس والا
فاستحي مني ما احسن قول بعض الاعراب لغلامه كن شيئا جالسا او قريبا منا
او كلبا حارسا واياك ان تكون انسانا ناقصا وقيل الطلب لعزة في اربعة من المواضع
السلامة ومن المصاحبة الزيارة ومن المال الفراغة ومن العلم المنفعة فاذا اعتقد من الموضع
السلامة فالخروج منه واذا اعتقد من المصاحبة الزيارة والكرامة فالكلب خير منه واذا
اعتقد من المال الفراغة فالحجر خير منه واذا اعتقد من العلم المنفعة فالموت خير منه





[illegible]

فصل در بیان امتناع حکم بجهت تغیر اولیت اشیا بعد آنکه علما اعتقاد کرده اند در بیان [illegible]

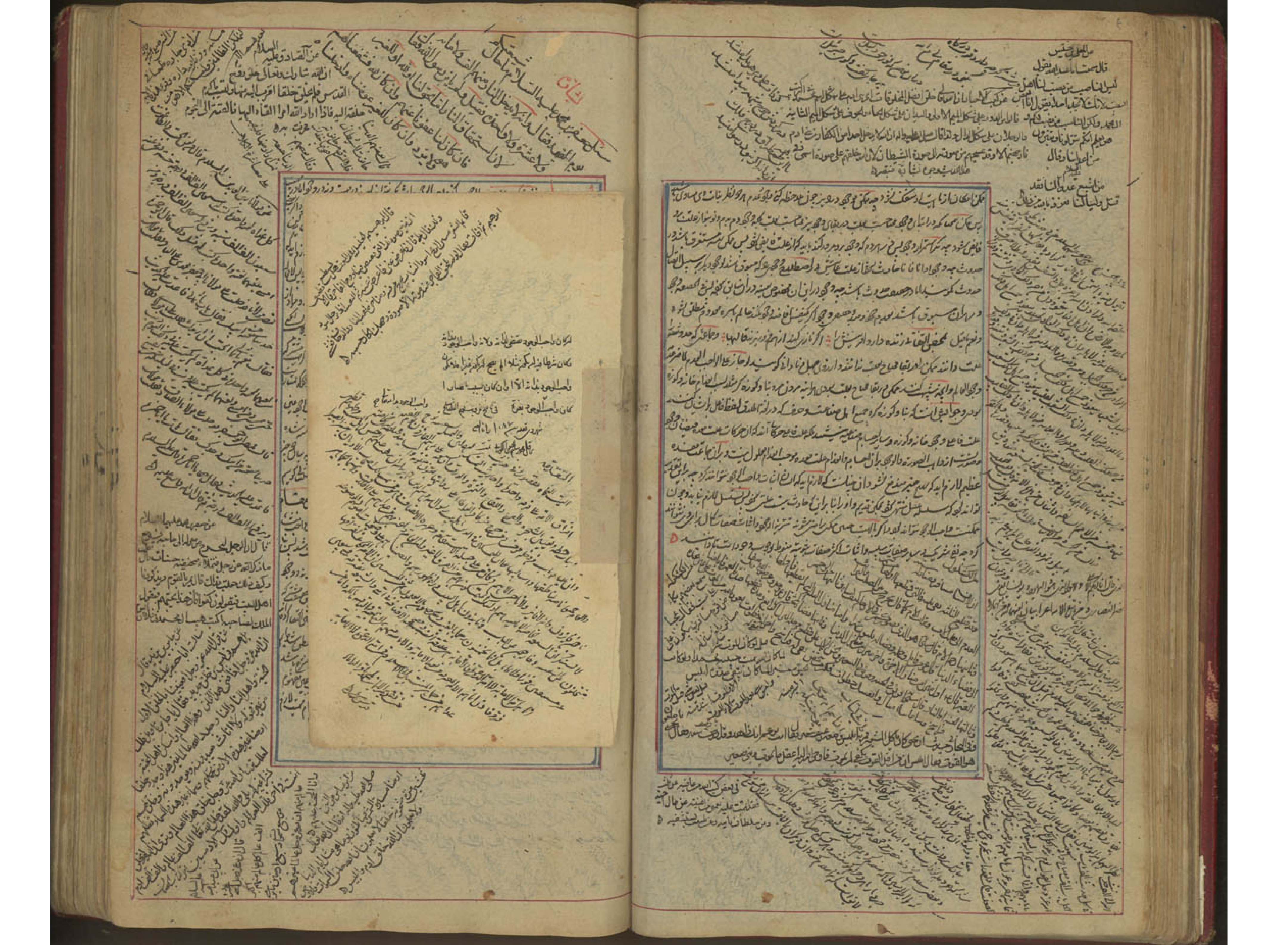
[illegible]

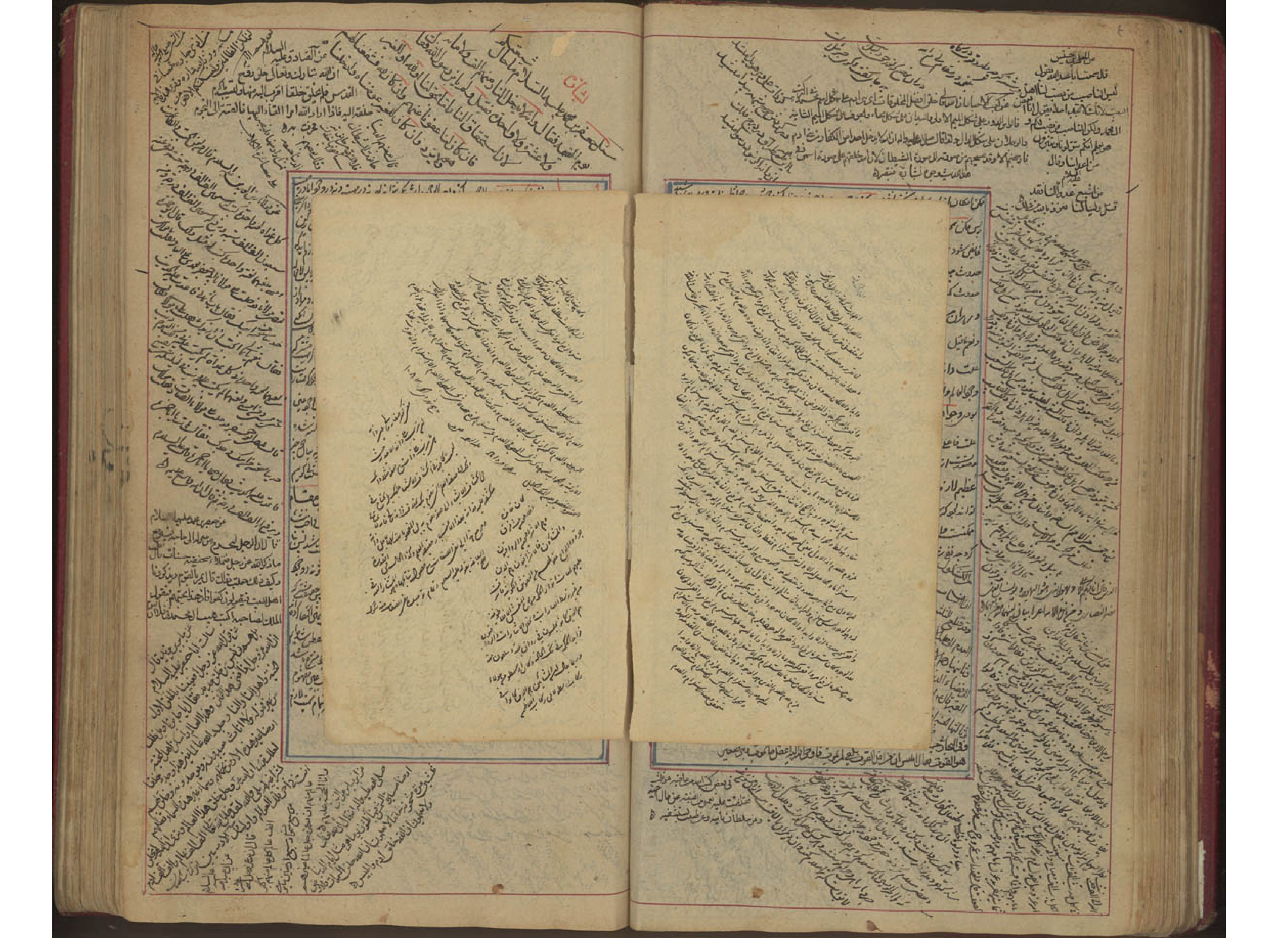
ذات ممکن [illegible]

[illegible]

[illegible] نزد اهل حکمت [illegible]

[illegible]





اصل

در نفی ترکیب از واجب الوجود بآنکه واجب الوجود را شریک نتواند بود نه در رتبه [illegible]

[illegible] اگر تام جهت [illegible]

از جهت [illegible] وجود [illegible] جهت [illegible] یا بفصل [illegible]

در بعض [illegible] پس اگر واجب الوجود [illegible]

واجب الوجود [illegible] لا محاله فصل [illegible]

[illegible]

فصل [illegible] واجب الوجود مرکب [illegible]

مرکب [illegible] بالذات [illegible]

[illegible]

لا محاله [illegible] واجب الوجود [illegible]

حصه [illegible] واجب الوجود [illegible]

که وجود در واجب عین حقیقت اوست پس اگر واجب الوجود [illegible]

[illegible]

اگر واجب الوجود [illegible]

از ذکر [illegible] واجب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] واجب الوجود [illegible]

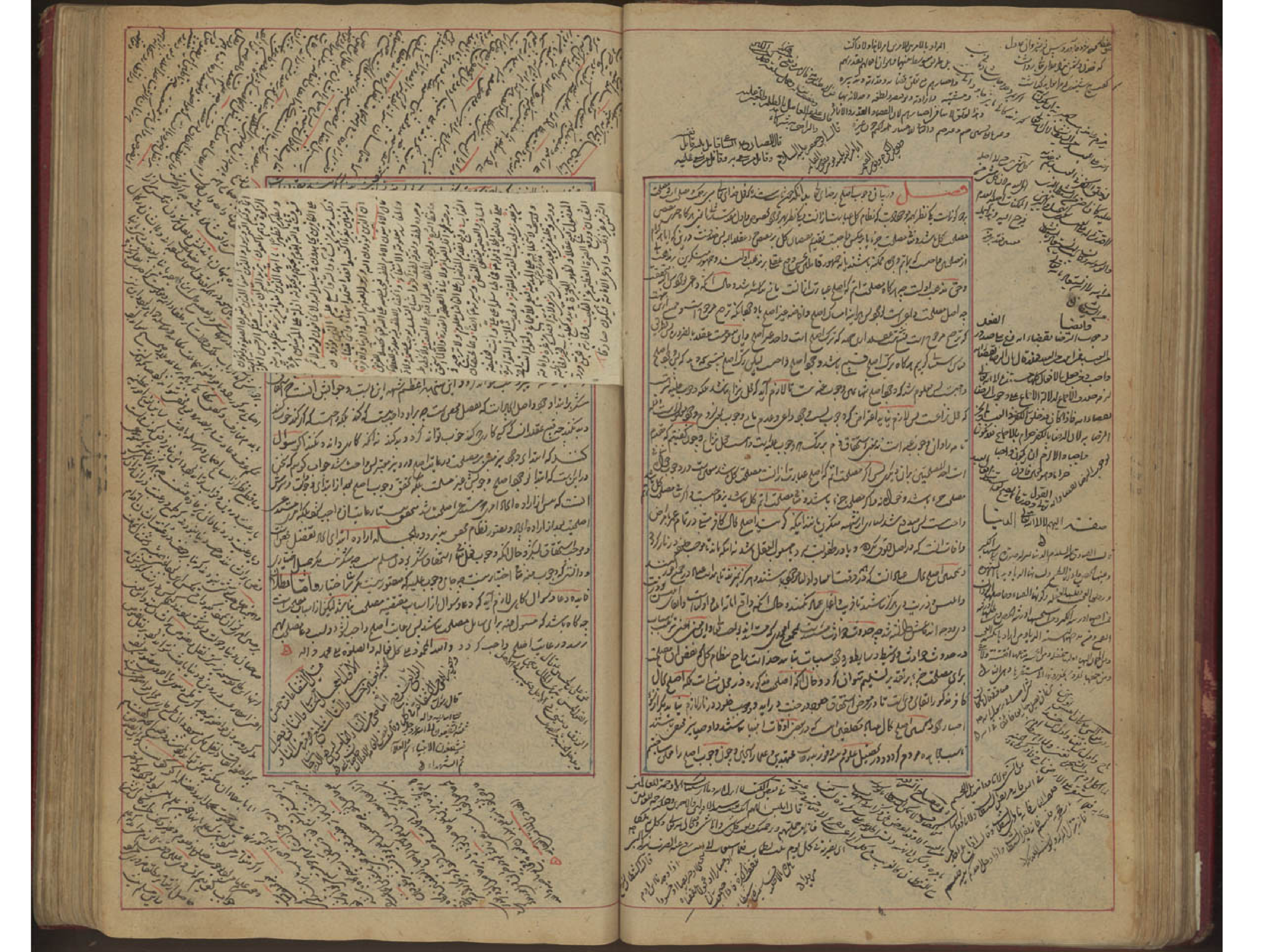
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ه



فصل در بیان وجوب اصلح

واجب است پس معلوم شد که وجوب اصلح نه بهمین وجوب نفس است تا لازم آید که کل عزا لازم شد عقلا و وجوب ما علیه

که کل ذراعت پس لازم نیاید افتراق که وجوب لیست لذا ولو عدم مانع وجوب لطف را زود و مقدمات تعلق

مرادان وجوب بعد است ونفس استحقاق قدم بر یک سر وجوب عطیه است واستحال نزاع و جواب گفتیم که

است له المسلمین بان بر سر آن مصلحت اتم که اصلح عبارت از آنست مصلحت کل شد سعی است در وجوب کل

مصلح همه باشد و خلافه هر کار مصلحی باشد و شاید مصلحت اتم کل باشد بنحو حسبة از انکه مصلحت

واجب است پس معلوم شد که در انشاء معذب نشد اینکه گفت اصلح مال کار از منع در تمام عمر خود

واما انست که در اصل عذر عدم و باد ولطف ... در حصول العقل شد اینکه ما بعد وجوب لطف در زمان

در حسن اصلح عمال عمالان که قدر ونقصان ما دلول الاله کلی شده و هر که بقصد تا عطاه در صحیح ورد

والحسن و فرزند در حال ایشان ... تا ذریت اخلاق عمال کنند و حال آنکه واقع امثال امام او کلیات وامثال

در وجود انه عقل لطف انه چه حدود است و از مشیت نمحح الحرکة که نه اند بلحصول و ایضا لطف نزد ... باب

در حدوث حوادث ارتباط و ارتباط و صوابت شاید حد است باج نظام کل الفضل لمصلحت

برای مصلحت بر نقدیر تسلیم نتوان گردد حال آنکه اصلحیت کرده در محل بیان است که اصلح کامل

کار مذکور را نقال محال است تا در عرض استحقاق صحیح حد نسبت برایه و وجوب خود در زمان لازم نیابد که ار

اجسار او در حسن اصلح کمال عالم بلطف اسیکه در بعض اوقات انبیا ... شد و او صحیه نقص باشد

باسبابها و وجود در تحصیل علوم معنوی و ربه ... همه در عمار انبیا و جون وجوب اصلح را ممکن ساختیم

سعیه عدم و منع لازم نیاید که هر اصلحی مقدور لطف واجب باشد پس مشیخ ابی تهیه که اولیه معقود در

الفرض ساز است و هر مرتبه که اصلح فرض کنی اصلح از آن ممکن لا یحب الیهایه بصدوم ان لا یعجز نا دیه

علیه وجه اندفاعش آنست که عدم تناهی مقدورات نسبت امکان ذاتیه نه باسکان و قوعی

و وجوب رعایت مصالح واسعاد مقیده است که غیر متناهی نسبت امکان ذاتیه است نه اسکان وقوعی

پس اصلح لا یلیم که اصلح افراد ممکن الوقوع باشد بلکه دیگر از شبهه اینست که نرسد اگر اصلح

واجب باشد لازم آید که هر چه خدای تعالی کند اصلح باشد پس لازم آید که خدای تعالی بر کسی فعل نتواند

کرد چه هر چه کند تا دیه واجب باشد نتواند کرد و دلیل و خطا است پس لازم آید که خدای تعالی مستحق شکر نباشد

و نیز لازم آید که ذبح بها به اکلام حاجات بتوان کرد و تعطیل نماید و دعا و سوال لازم آید که هر چه جز

کرد بکنداو و تبرد و تعجب نتواند کرد و این شبهه اعظم شبهه این است و جوابش آنست که شکر

شکر بر اسناد وجود واصل ایمانست که تفضل محض است چه او واجب است که کند بلکه جهت است که اگر کند خوش

دهد و نکند جمیع عقلا انرا کار که خوب تواند کرد و بکند نه آنکه کار واند و نکند اگر سوال

کند که استدای وجود بر نفس مصلحت رعایت اصلح در ورد بر تعینی پس واجب شد جواب گوییم که ممکن

در این است که ابتدا وجود اصلح و جودی غیر مصلحت بلکه تعلق وجوب اصلح بعد از استدای وجود است در شکر

انست که مسابق اراده امکان امر و مستحق اصلح نشد تحقق معنی است رعایت آن اصلح بلکه مرتسم

اصلح بعد از اراده ایجاد و مقدور نظام محض نزد وجه جمله اراده ابتدای کار تفضل محض است

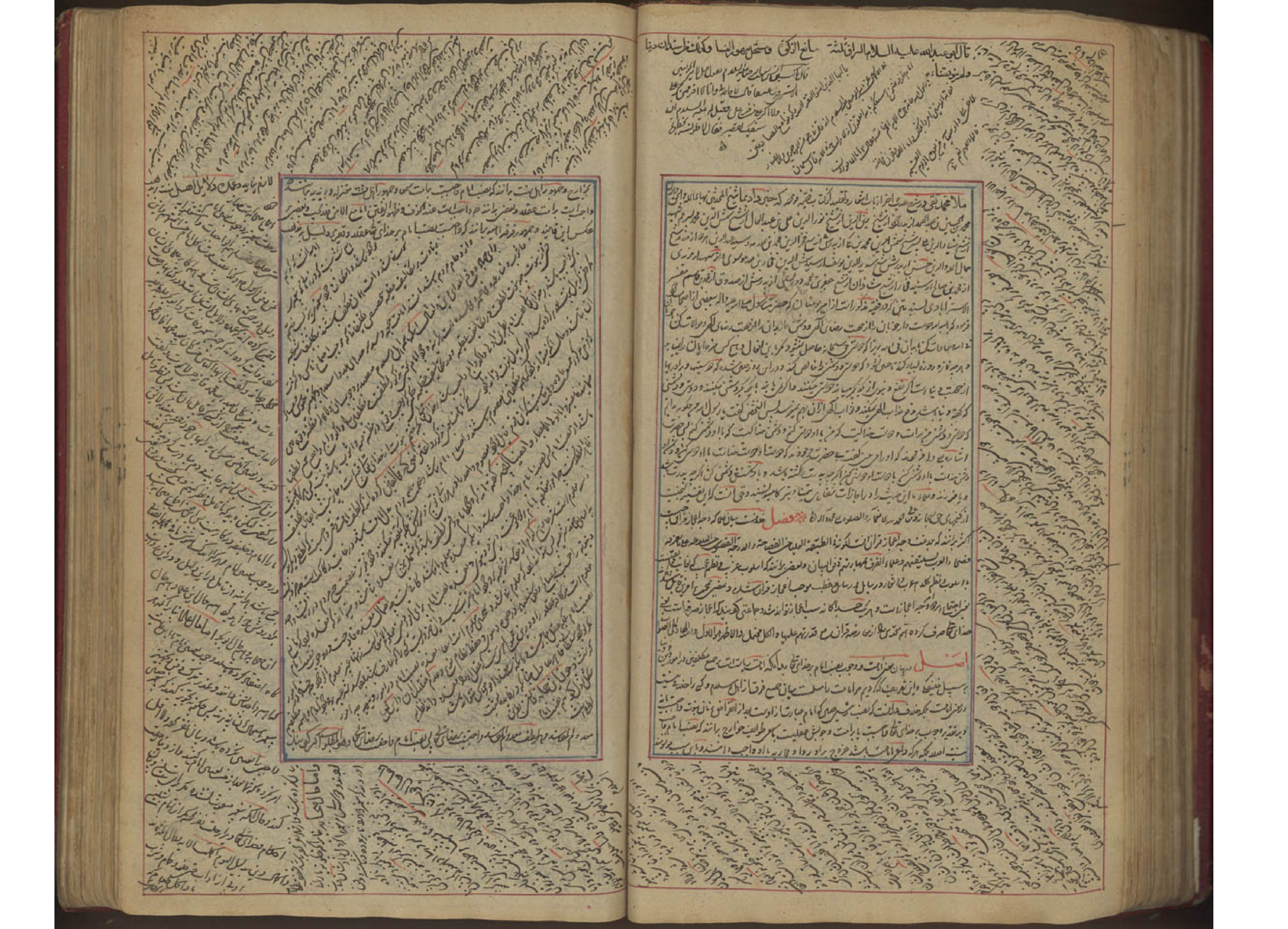
و وجوب استحقاق شکر در حال آنکه وجوب فعل نفع استحقاق شکر نبود و مسلم است که شکر بر حصول اختیار

و دانستن که وجوب منافی اختیار نیست چه ایجاب وجوب علیه که معتبر نیست منافی اختیار و اما تعطیل

بها و دعا و سوال که ظاهر لازم آید که دعا و سوال از اسباب حقیقیه مصلحت نباشد لکن از اسباب جمع است

جه گاه باشد که مسئول عنه برای سایل مصلحت باشد پس رعایت اصلح واجب از دلسب تفضل اسم

رسد و رعایت اصلح واجب گردد والله المحمود علی کل حال والصلوة علی محمد واله



دلایل و امارات [illegible] علیهم السلام [illegible] عموم و خصوص [illegible] ارباب الالباب [illegible]

[illegible] قرآن [illegible] سعادت و دیگر اهل بیت حضرت [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] مانند ابن مسعود و ابی بن کعب [illegible]

[illegible] ابن مسعود [illegible]

[illegible] ولادت ایشان و اولاد ایشان

[illegible] مانند حسن بصری

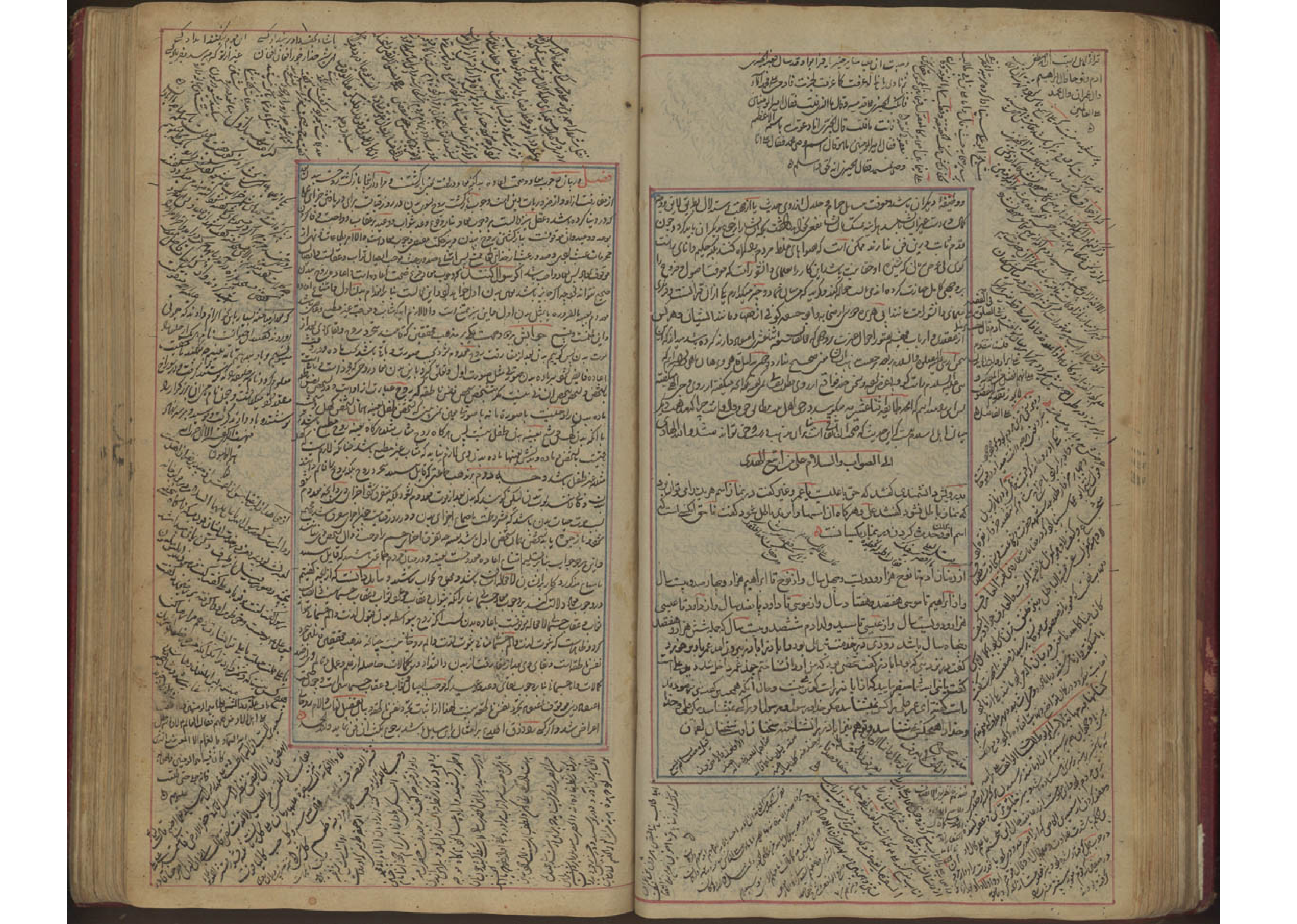
و ابن سیرین و قاسم بن محمد بن ابی بکر و محمد بن شهاب الزهری [illegible]

[illegible] حضرت باقر علیه السلام [illegible]

جابر انصاری [illegible]

[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]

[illegible]



فصل در بیان وجوب معاد [illegible]

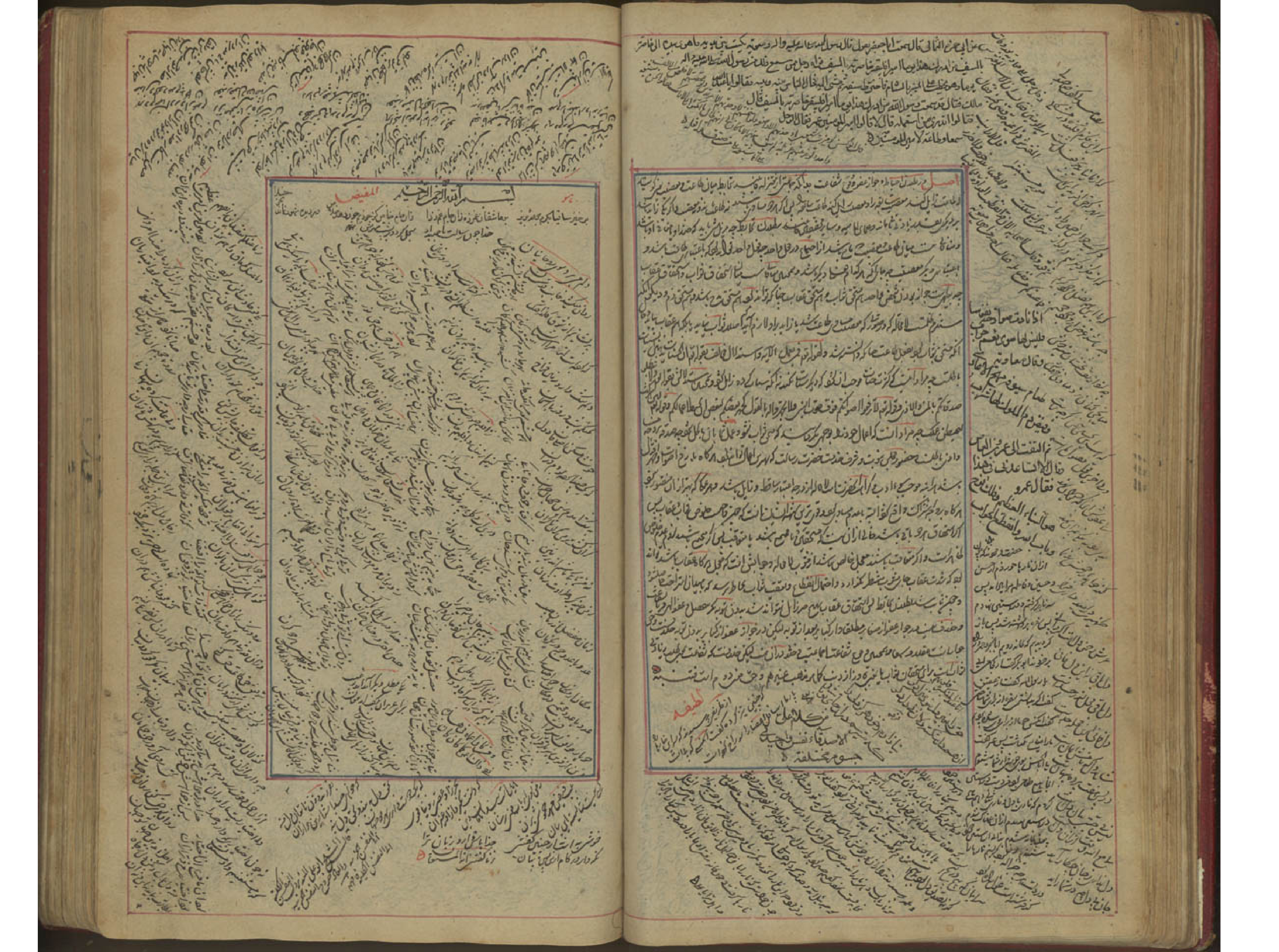
[illegible]

الی الصواب والسلام علی من اتبع الهدی

[illegible]

از زمان ادم تا نوح هزار و [illegible] سال واز نوح تا ابراهیم هزار و چهارصد و بیست سال
واز ابراهیم تا موسی هفتصد و هفتاد سال واز موسی تا داود پانصد سال واز داود تا عیسی
هزار و [illegible] سال واز عیسی تا سید ولد ادم ششصد و بیست سال که جمله شش هزار و هفتصد و
[illegible] سال باشد [illegible]

[illegible]



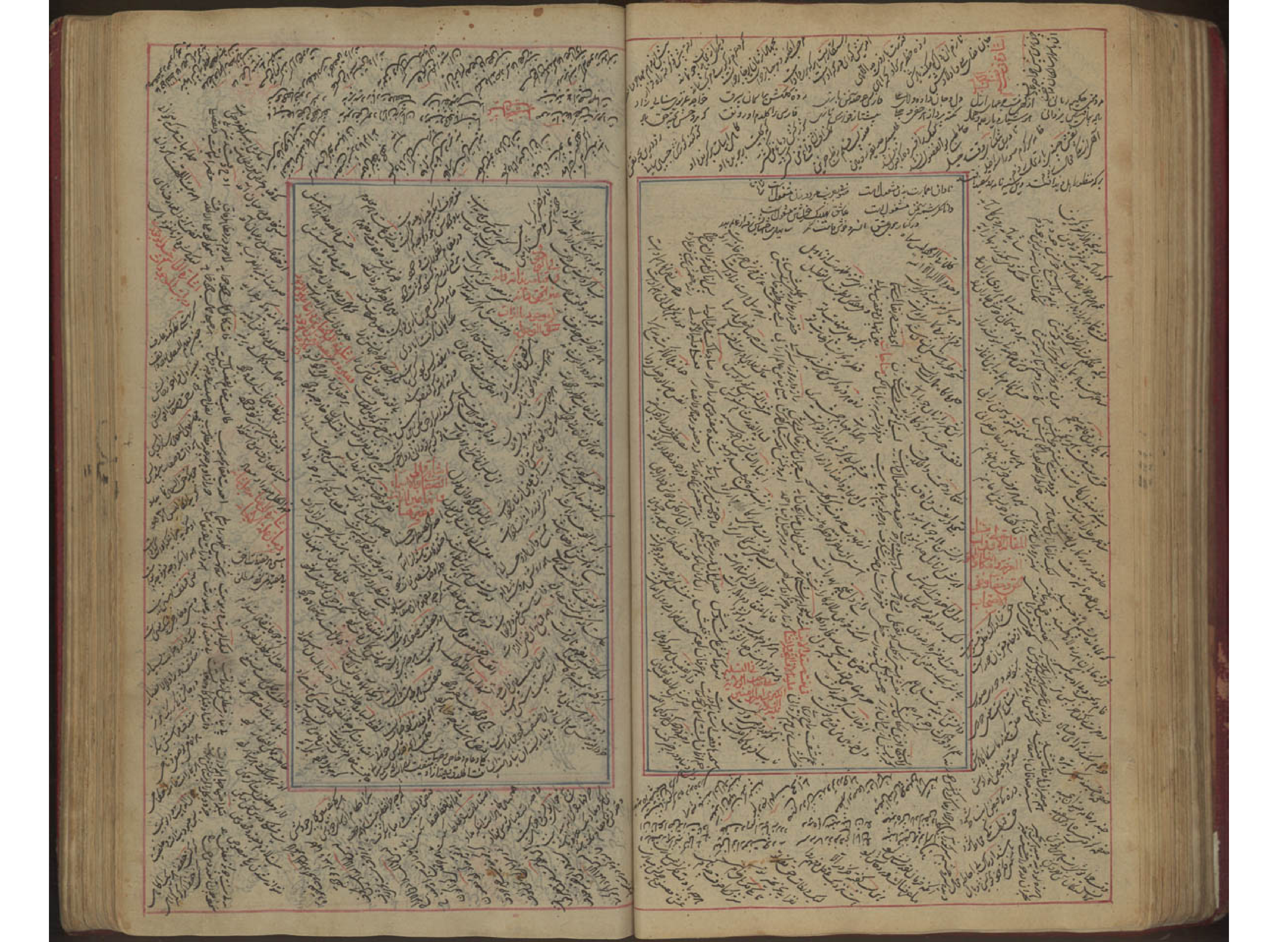
بسم الله الرحمن الرحیم

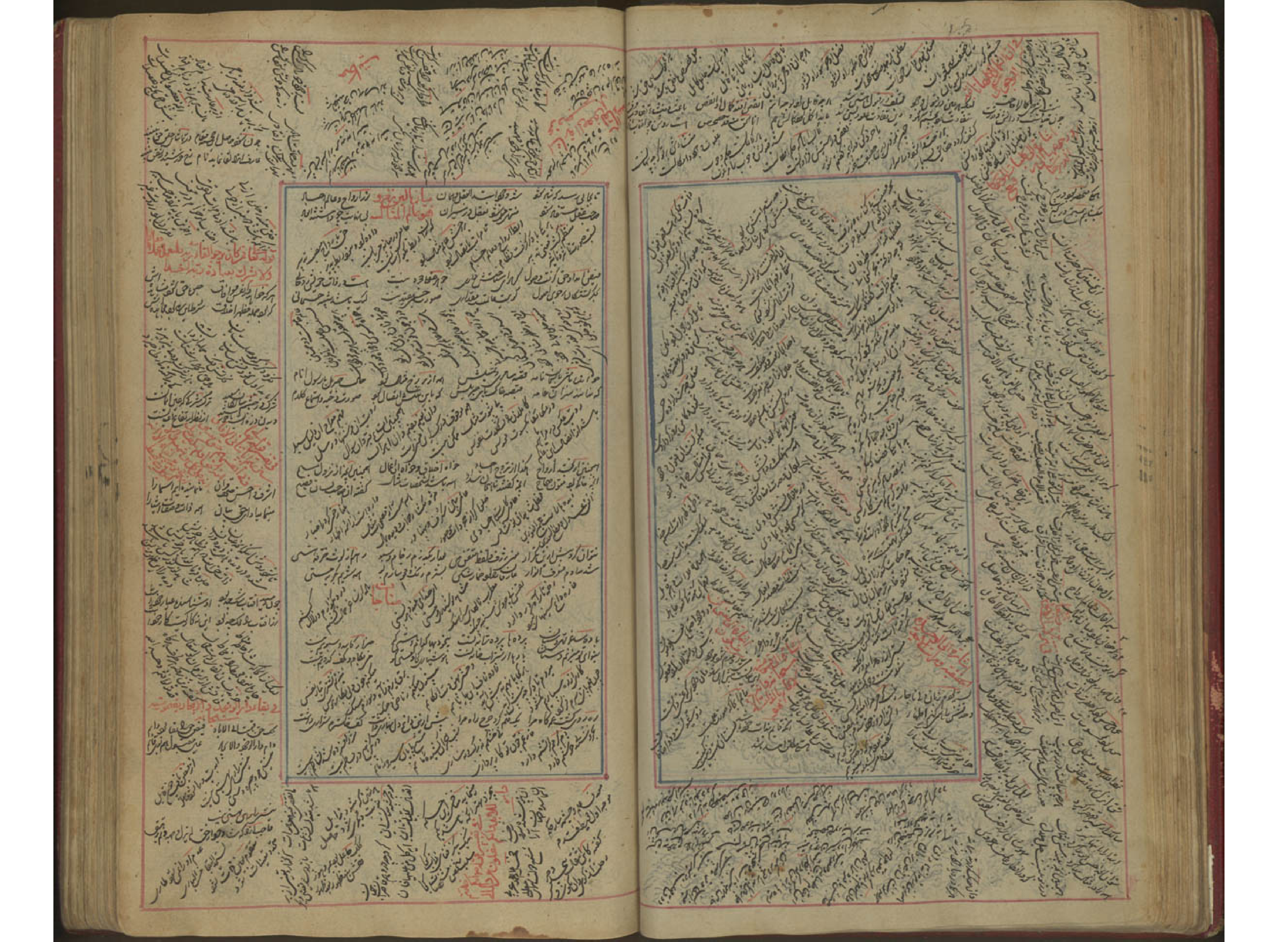
المفیض

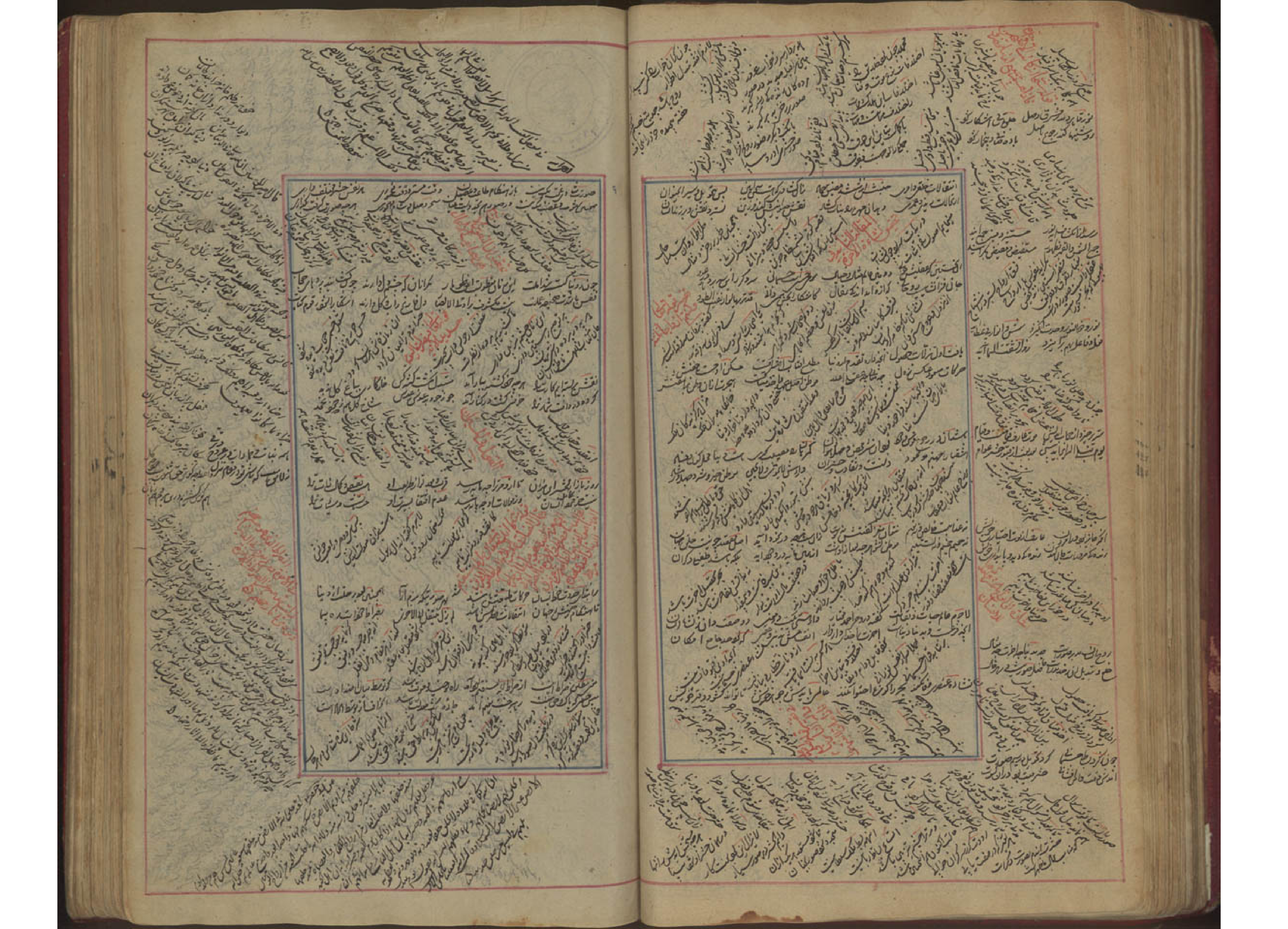
اصل

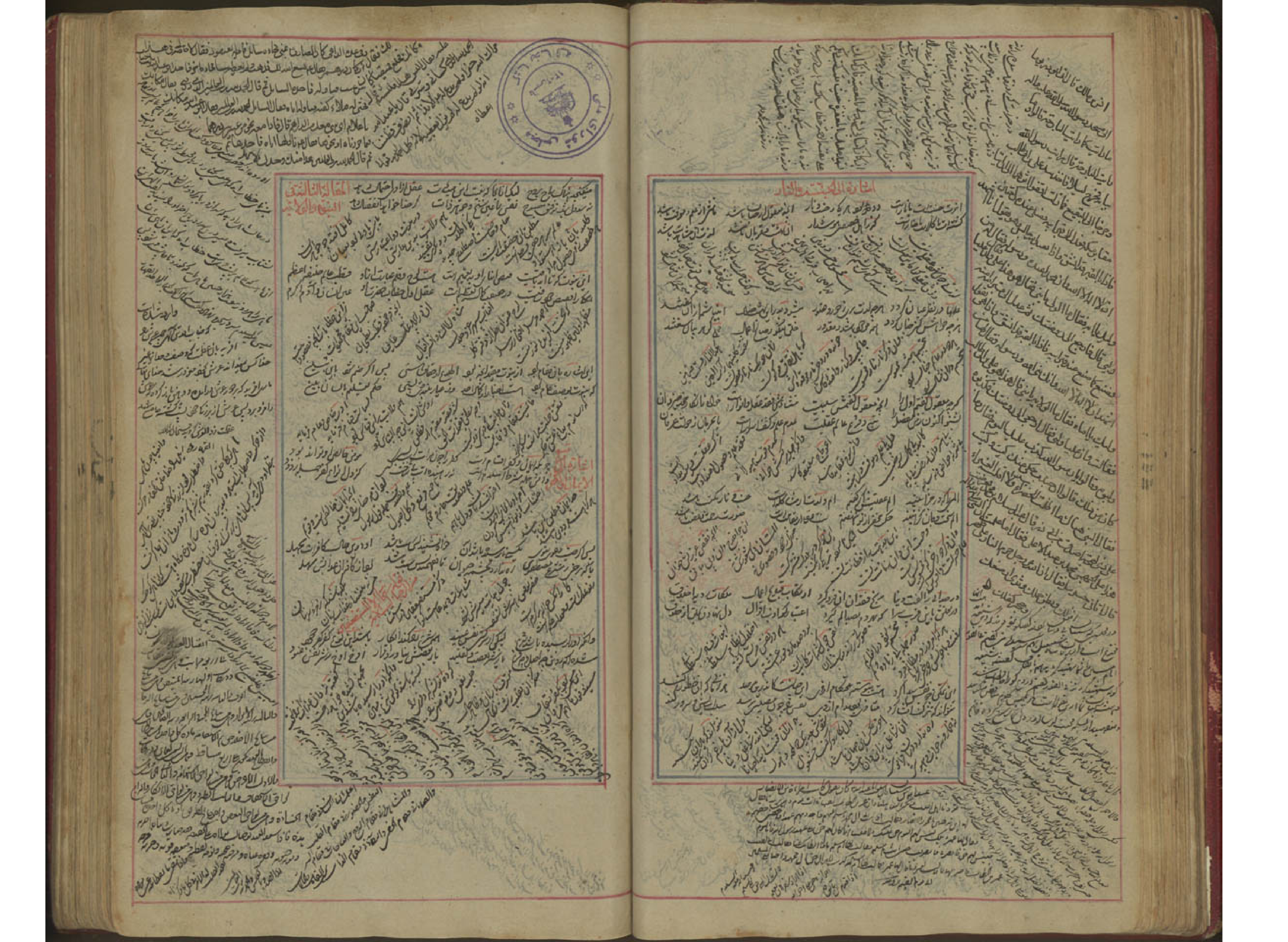
لطیفه

الاصدقاء نفس واحدة في جسوم مختلفة









قال ابو الحسن علیه السلام ... [illegible]

عفو اگر ... [illegible]

... [illegible]

خانه زر ... [illegible]

ده ... [illegible]

... [illegible]

عمر گرفت گونه کشتش ... [illegible]

از ارسال آن آگه نظر بود در جواب گفت

پاک گون انهم ... [illegible]

تذکرة ... [illegible]

لیکن از او دور در کرد ... [illegible]

این بود ... [illegible]

و اشان ... باطل ... [illegible]

نام این کفر ... [illegible]

فتن نقش الباطل نیست

... [illegible]

در ختم الکتاب

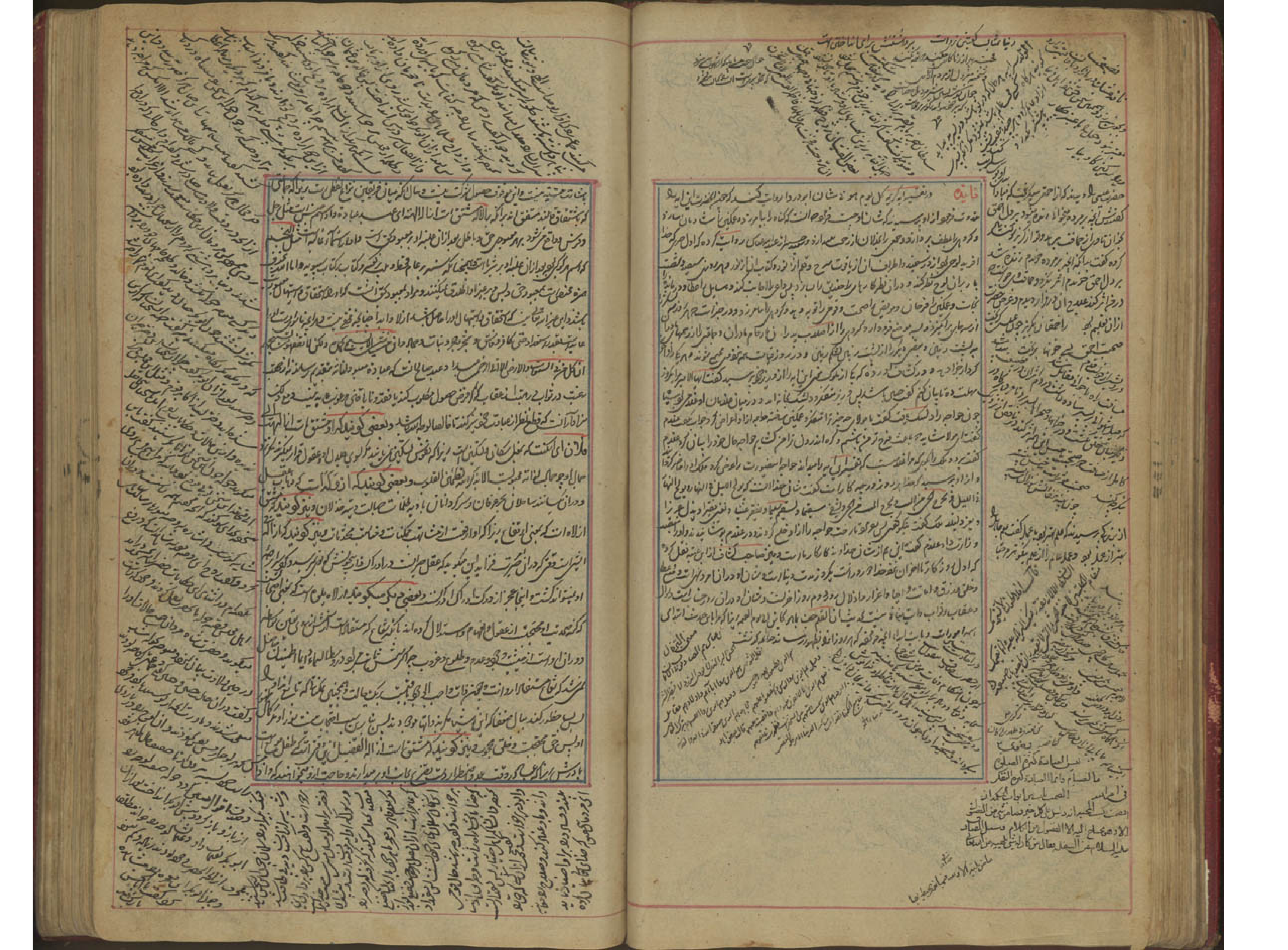
... [illegible]

قال ابن عبد ... [illegible]

ستحادمان تکرن

العامة عشرة احوال ... [illegible]

امنزالناس سر و احدهم ... [illegible]



[illegible] دعوا ربهم [illegible] سبحن [illegible] ارشاد [illegible]

[illegible] کفته اند که اشتقاق [illegible]

[illegible] تعالی [illegible]

[illegible] اسم الله [illegible]

[illegible] السموات والارض [illegible]

[illegible] السموات والارض [illegible] اکرام [illegible]

[illegible] کمال اعجاز است [illegible]

[illegible]

و اما اموری که متعلق بالرحمن الرحیم است [illegible]

[illegible] اشتقاق [illegible] رحمت [illegible]

[illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

حکمت [illegible]

[illegible]

قافیه [illegible]

[illegible]

واعظ

بالارزق

قال النبی صلی الله علیه وآله ...

تفسیر سورة الفاتحة

بسم الله الرحمن الرحیم ابتدا میکنم بنام خدای بخشش کننده ...

الحمد لله رب العالمین ...

... در بیان فاتحة الکتاب ... اول

مطلب اول

[illegible]

... الشيطان الرجيم ... بسم الله الرحمن الرحيم ...

[illegible]

... سلطان ... غالب ... [illegible]

[illegible]

تفسير سورة الفاتحة

بسم الله الرحمن الرحيم ابتدا میکنیم بنام خدای ... بخشاینده ...

[illegible] الحمد لله رب العالمين [illegible]

[illegible]

[illegible] الرحمن الرحيم

[illegible]

مالك يوم الدين [illegible]

[illegible] اياك نعبد واياك نستعين [illegible]

[illegible] اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت

عليهم [illegible]

[illegible] ... دین اسلام است ... [illegible]

[illegible]

[illegible] غير المغضوب عليهم

ولا الضالين [illegible]

[illegible] ... علیهم السلام ... [illegible]

[illegible]

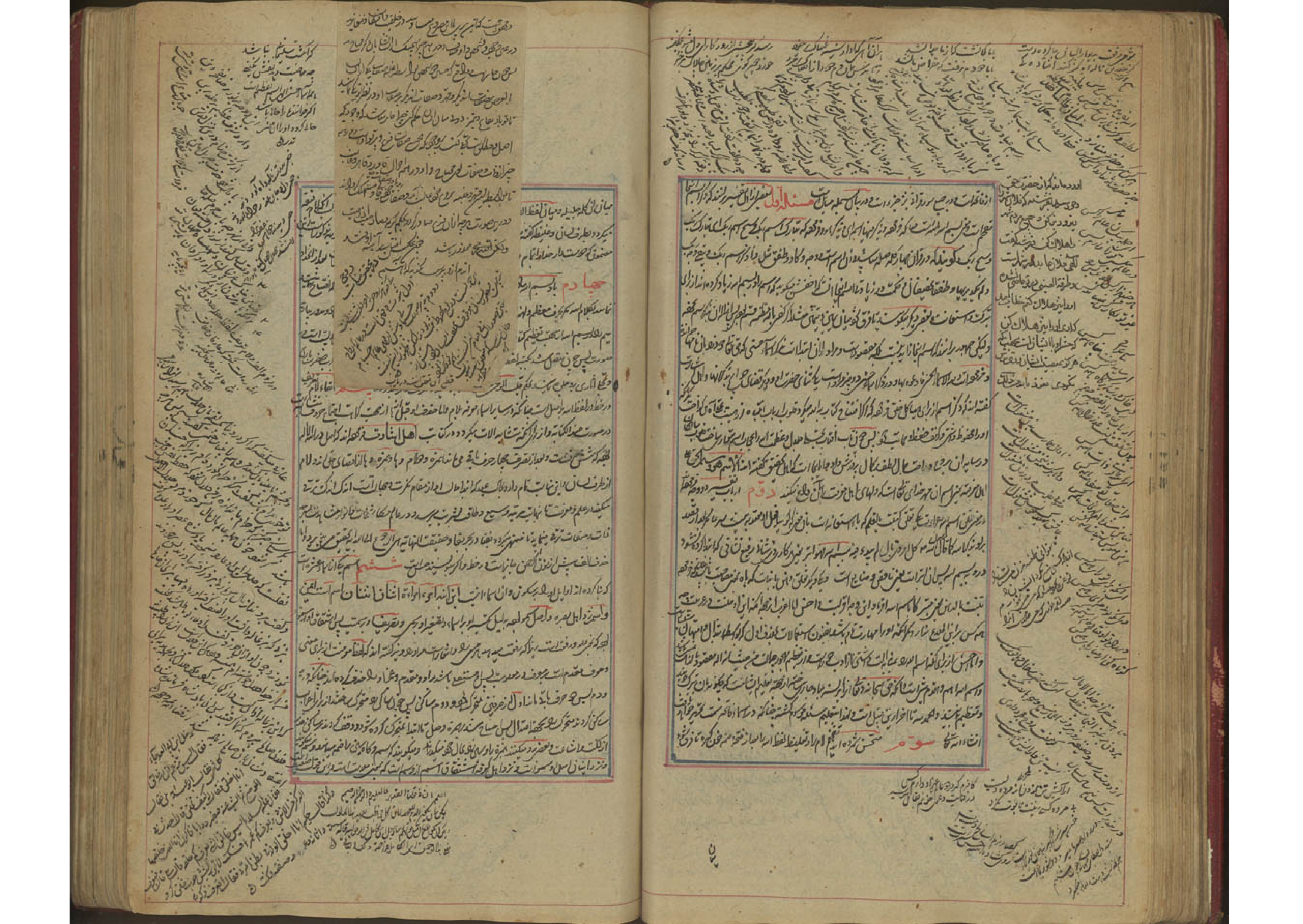
[illegible]

[illegible]

[illegible] در بیان فاتحة الكتاب ... اول [illegible]

مطلب اول [illegible]

[illegible]



موعظه بلیغه

... [illegible] اسم **تدریب** [illegible] اسم [illegible]

[illegible] اسم لفظ او است عبارات که اسم [illegible] الفاظ [illegible]

از حروف [illegible] الفاظ [illegible]

[illegible]

بسیار [illegible] در مقابل فعل و حرف است [illegible] اصطلاح [illegible] اسم [illegible]

[illegible] اسم [illegible]

[illegible] اسم [illegible] است [illegible] اسم [illegible]

[illegible] که [illegible] اسم [illegible]

[illegible]

[illegible] اسم [illegible] و در زمان [illegible]

فعل [illegible] که [illegible]

[illegible] اسم [illegible] محققان [illegible]

الف [illegible] ذات [illegible]

صفات [illegible] ذات [illegible] حروف [illegible]

[illegible] ذات **اول** [illegible] ذات **دوم** [illegible]

[illegible] **سوم** [illegible]

[illegible] **چهارم** [illegible]

[illegible] **پنجم** [illegible] **ششم** [illegible]

صفة حقیقیه [illegible] صفة حقیقیه [illegible]

[illegible] **هفتم** صفة حقیقیه [illegible] صفة سلبیه [illegible]

[illegible] **هشتم** صفة اضافیه [illegible] لفظ اول [illegible]

نهم صفة حقیقیه [illegible] صفة اضافیه و سلبیه [illegible]

[illegible] علما را اختلاف است [illegible] وضع [illegible]

[illegible] حقیقة واجب الوجود [illegible]

[illegible] اسم [illegible]

است [illegible]

[illegible]

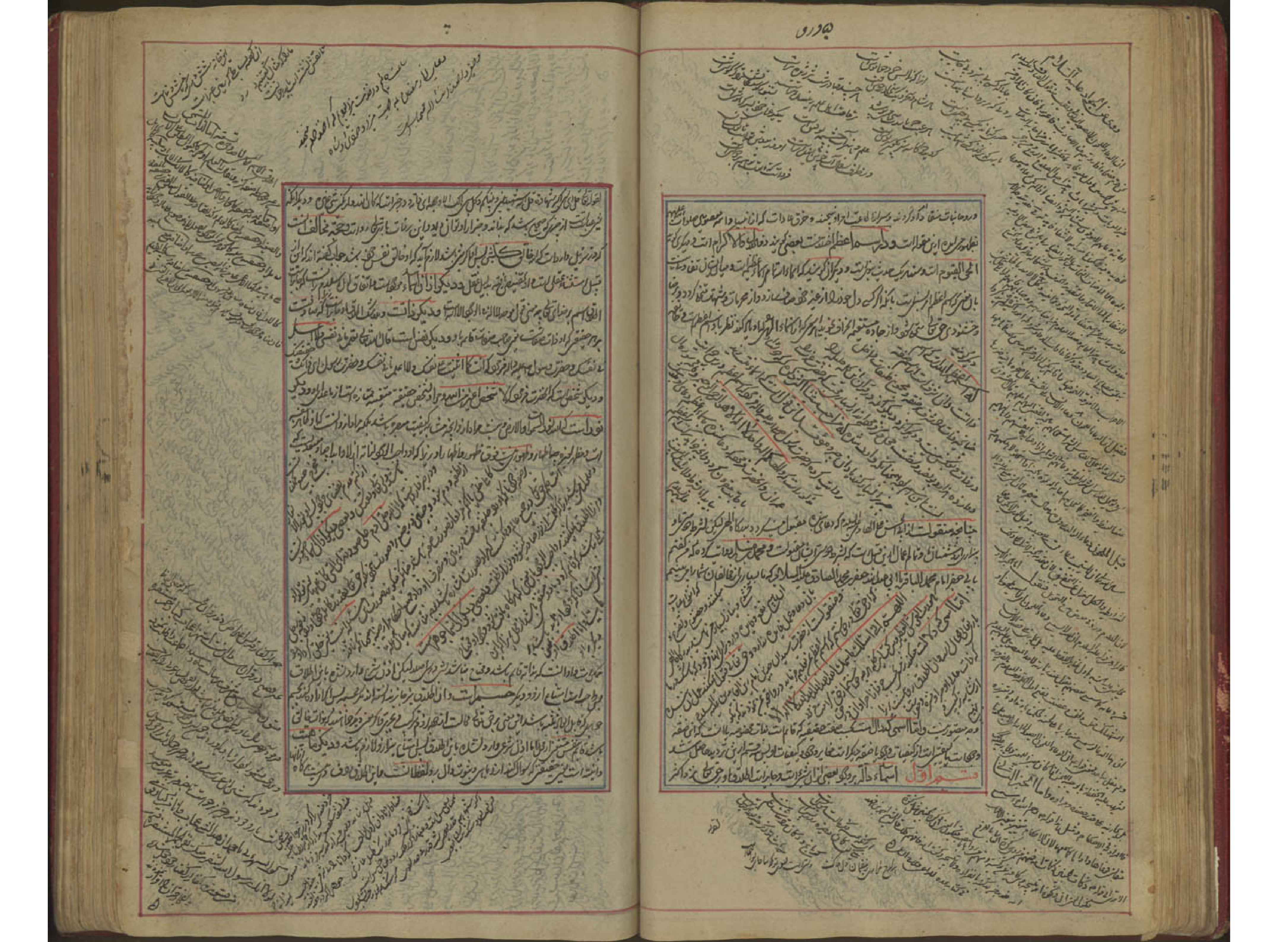
[illegible]

لفظ [illegible] اسم [illegible] وضع [illegible]

[illegible] وضع [illegible] اسم [illegible] حقیقة [illegible]

[illegible] اسم اعظم [illegible]

[illegible] اسم اعظم [illegible]



حقیقت و ذات [illegible] باشند و دیگر حق است [illegible]

[illegible] عدم و زوال [illegible]

گفته اند که [illegible]

[illegible] **قسم دوم** در اسماء

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عالم الغیبات [illegible]

[illegible]

[illegible] الوجدات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **قسم سوم** در صفات حقیقیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و اما اسماء دالّه بر صفات

حقیقیه [illegible] و ذوالقوة [illegible]

[illegible] عالم الغیب والشهادة [illegible] علام الغیوب

[illegible]

[illegible]

[illegible] لطیف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و اما صفات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الظاهر [illegible] الباطن [illegible]

[illegible] حقیقت و اما اسمی که دالست [illegible]

[illegible] العلی العظیم [illegible]

[illegible] الکبریاء [illegible] العظمة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تتمه در اسماء آنحضرت [illegible] بسم الرحمن [illegible]

لا اله الا انا [illegible] از [illegible] بعضی [illegible] این کلمات [illegible]

[illegible]

و فرمود که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین [illegible]

فرمود لا اله الا هو [illegible] درجات حضور [illegible]

[illegible]

انوار تجلیات سلام علی الحاضر الغائب در لفظ هو اسرار عجیبه [illegible]

[illegible] بر زبان [illegible] الاقراب فی رتبة الاحباب [illegible]

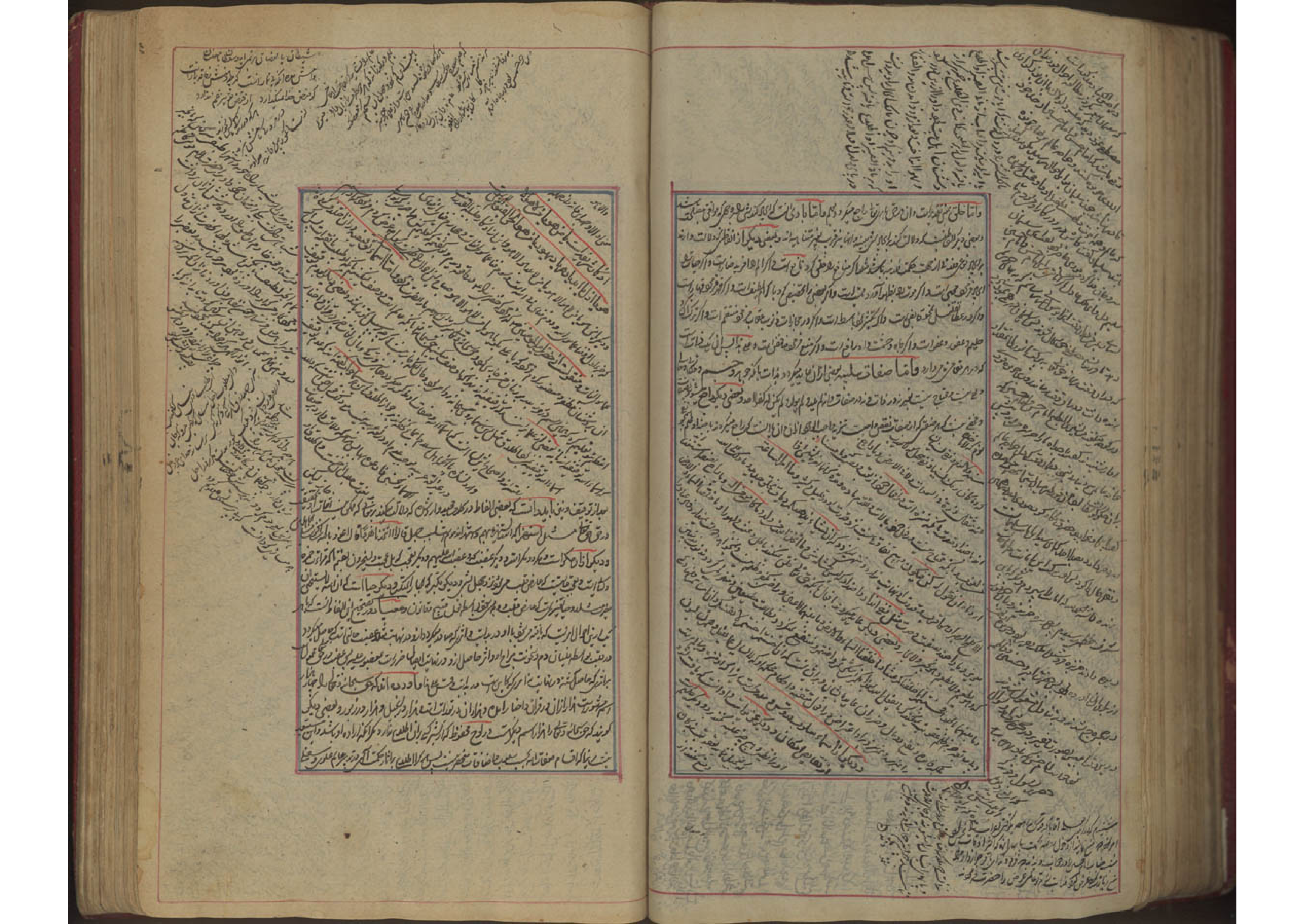
[illegible]

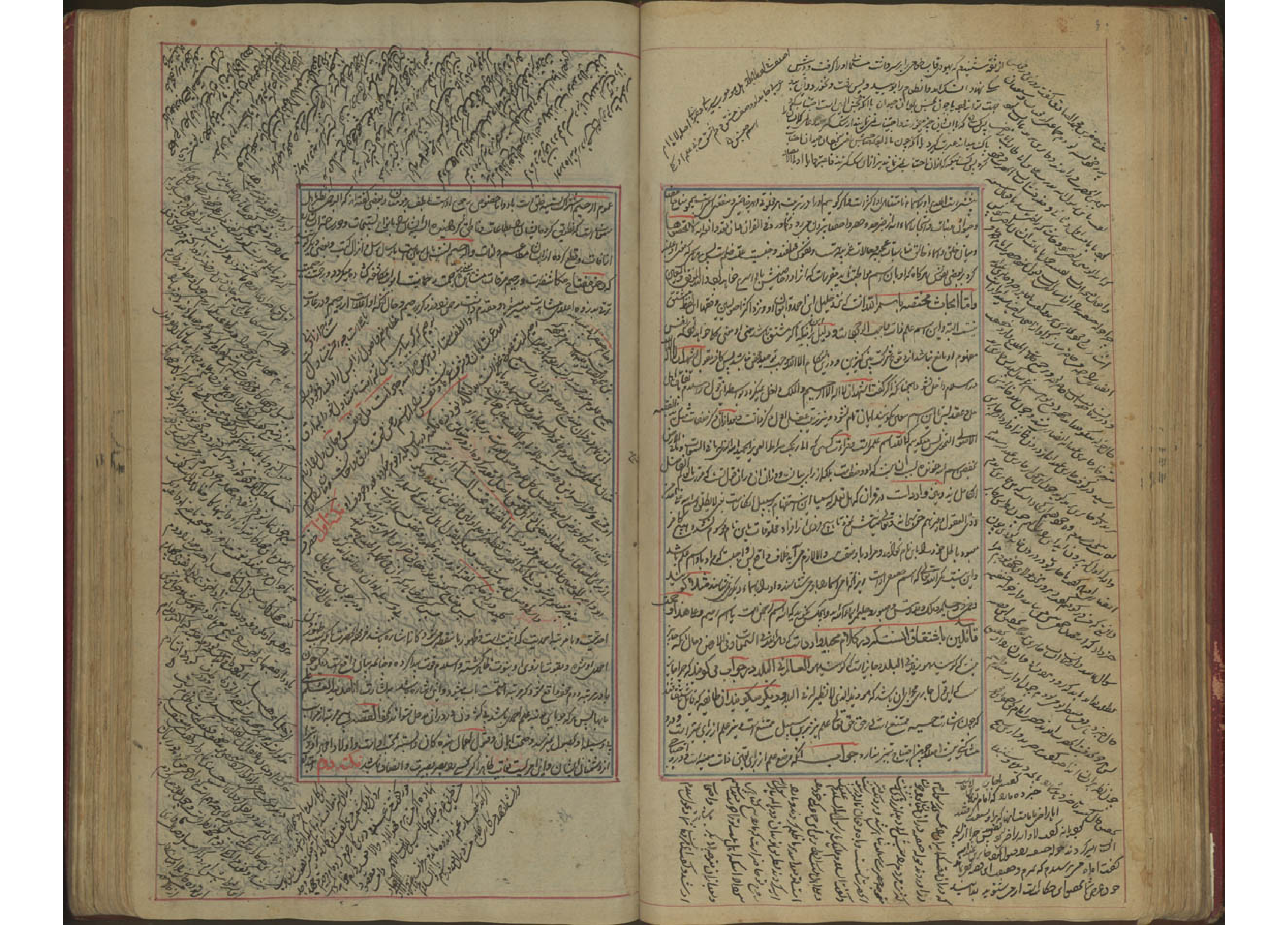
[illegible] لا اله الا الله [illegible] لا اله الا هو [illegible]

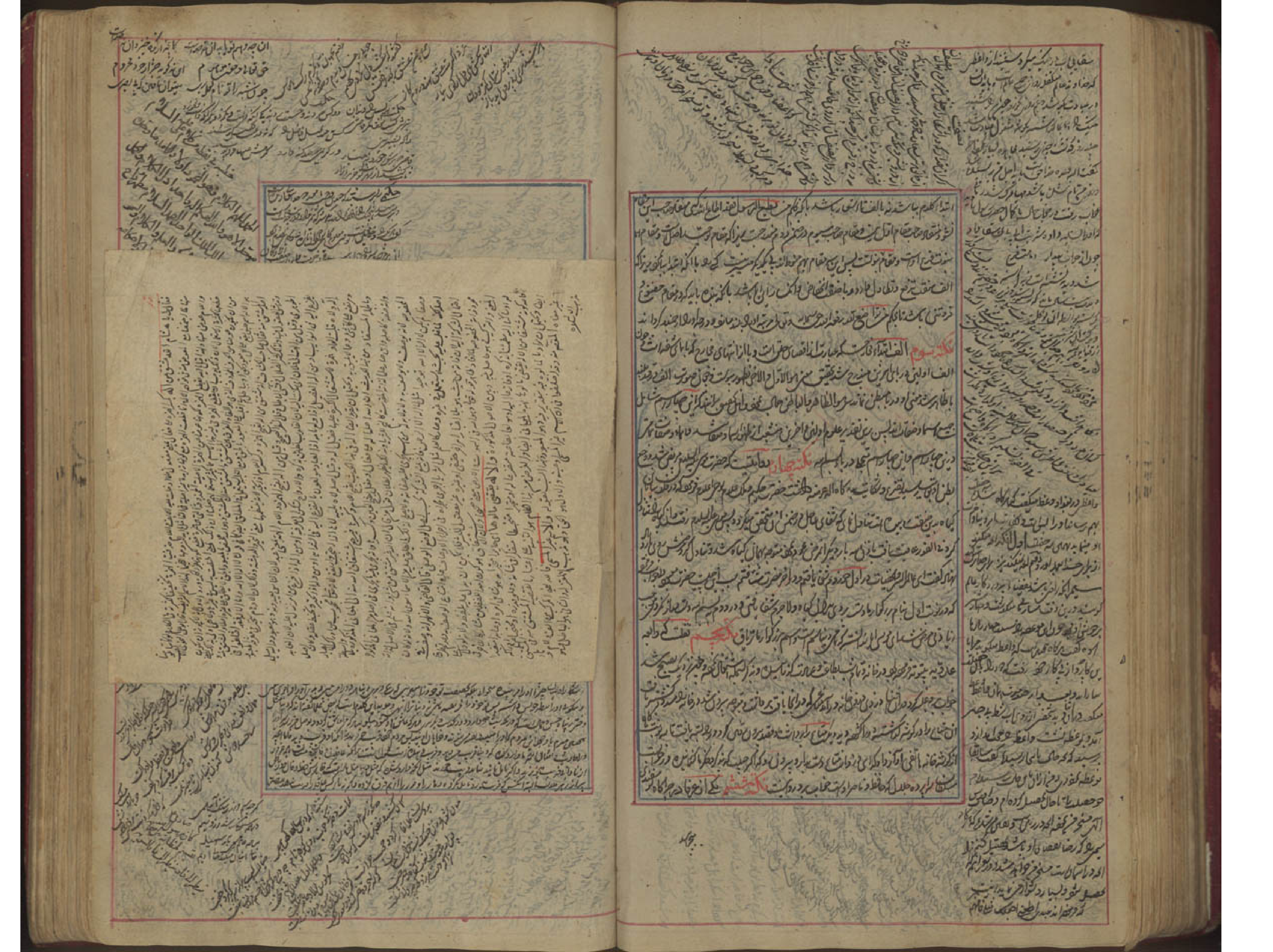
[illegible]

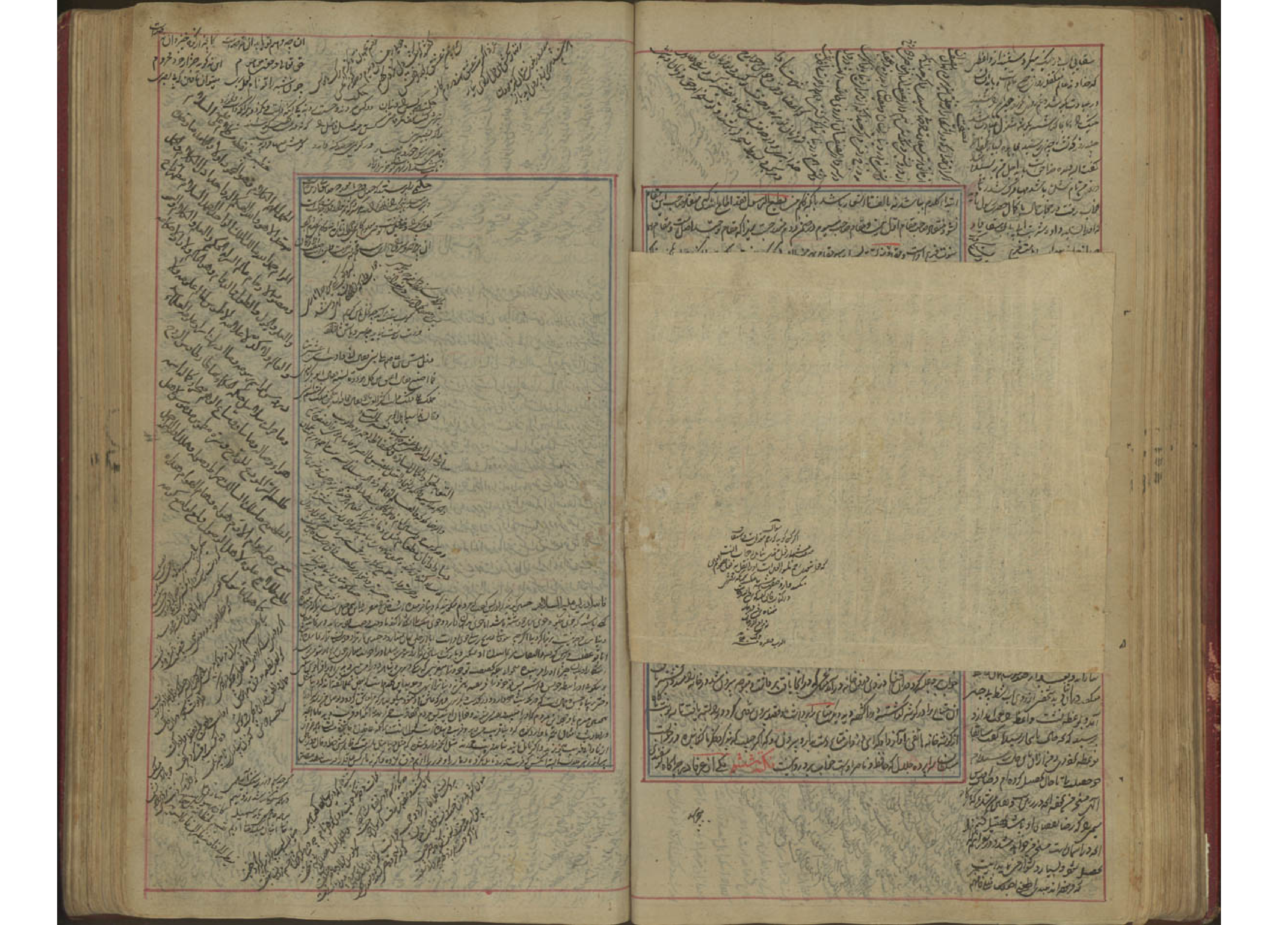
از [illegible] مقصود [illegible]

[illegible]









[illegible] ✤ چون آینه [illegible] ✤ [illegible] ✤ [illegible]

[illegible]

فائده از کتاب [illegible] الآفاق [illegible] [illegible]

[illegible]

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

[illegible]

فصل در بیان خاصیت جواهر [illegible]

[illegible]

فصل خاصیت یاقوت [illegible]

[illegible]

فصل خاصیت [illegible]

[illegible]

فصل خاصیت الماس [illegible]

فصل خاصیت لعل [illegible]

[illegible]

فصل خاصیت فیروزه [illegible]

[illegible]

فصل خاصیت [illegible] اگر در مفرحات [illegible]

[illegible]

خاصیت مقناطیس [illegible]

[illegible]

خاصیت [illegible]

[illegible]

فصل در علاج کسی که او را زهر داده باشند [illegible]

[illegible]

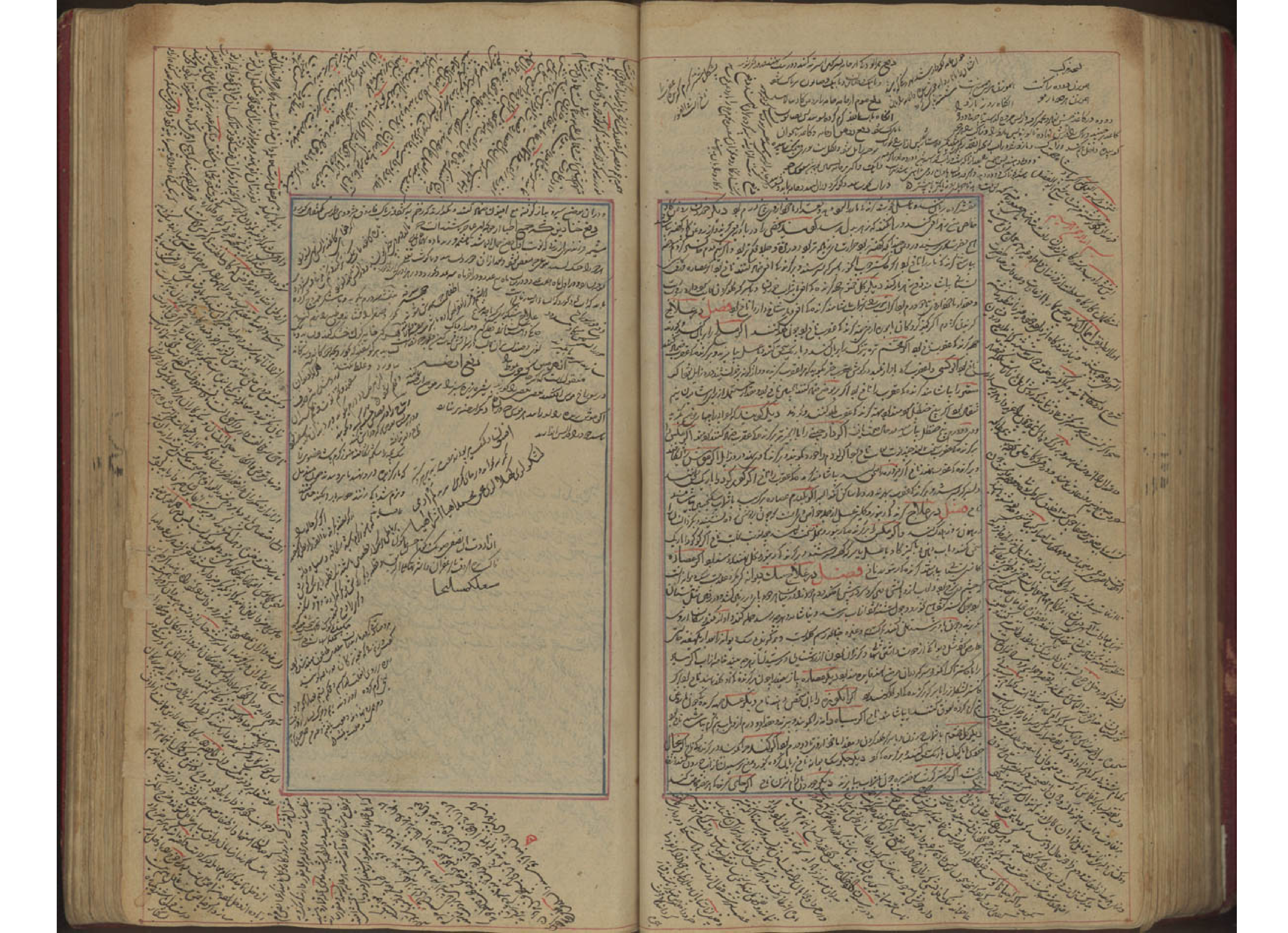
فصل [illegible]

فصل دیگر [illegible]

[illegible]

فصل در علاج [illegible]

[illegible]



روی بعضهم [illegible] فکنا [illegible] الصلاة [illegible] انتقال [illegible] من [illegible]

خاتم بالیاقوت [illegible] بالعقیق [illegible]

من [illegible] البصر [illegible] القلب [illegible]

[illegible] الشریف [illegible]

[illegible] العزیز [illegible]

والصالحین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آورده‌اند که جعفر [illegible] داشت با [illegible] جوان [illegible] صرف [illegible]

[illegible] روز [illegible] زن [illegible] بر [illegible]

[illegible] زن [illegible] گفت [illegible] کرد [illegible]

[illegible] زن [illegible] جعفر [illegible]

[illegible] بس [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] روز [illegible] جوان [illegible] زن [illegible]

[illegible] گفت [illegible] جعفر [illegible]

[illegible] زنان [illegible]

[illegible] دست [illegible] داده [illegible]

[illegible] جعفر [illegible]

[illegible] شد [illegible] کرد [illegible]

[illegible]

حکایت

[illegible]

طبیب [illegible] در بالای [illegible] دل [illegible]

[illegible] طفل [illegible] گفت [illegible]

[illegible] طفل [illegible] زبان [illegible] جعفر [illegible]

[illegible] احوال [illegible] نقل [illegible] از آن [illegible]

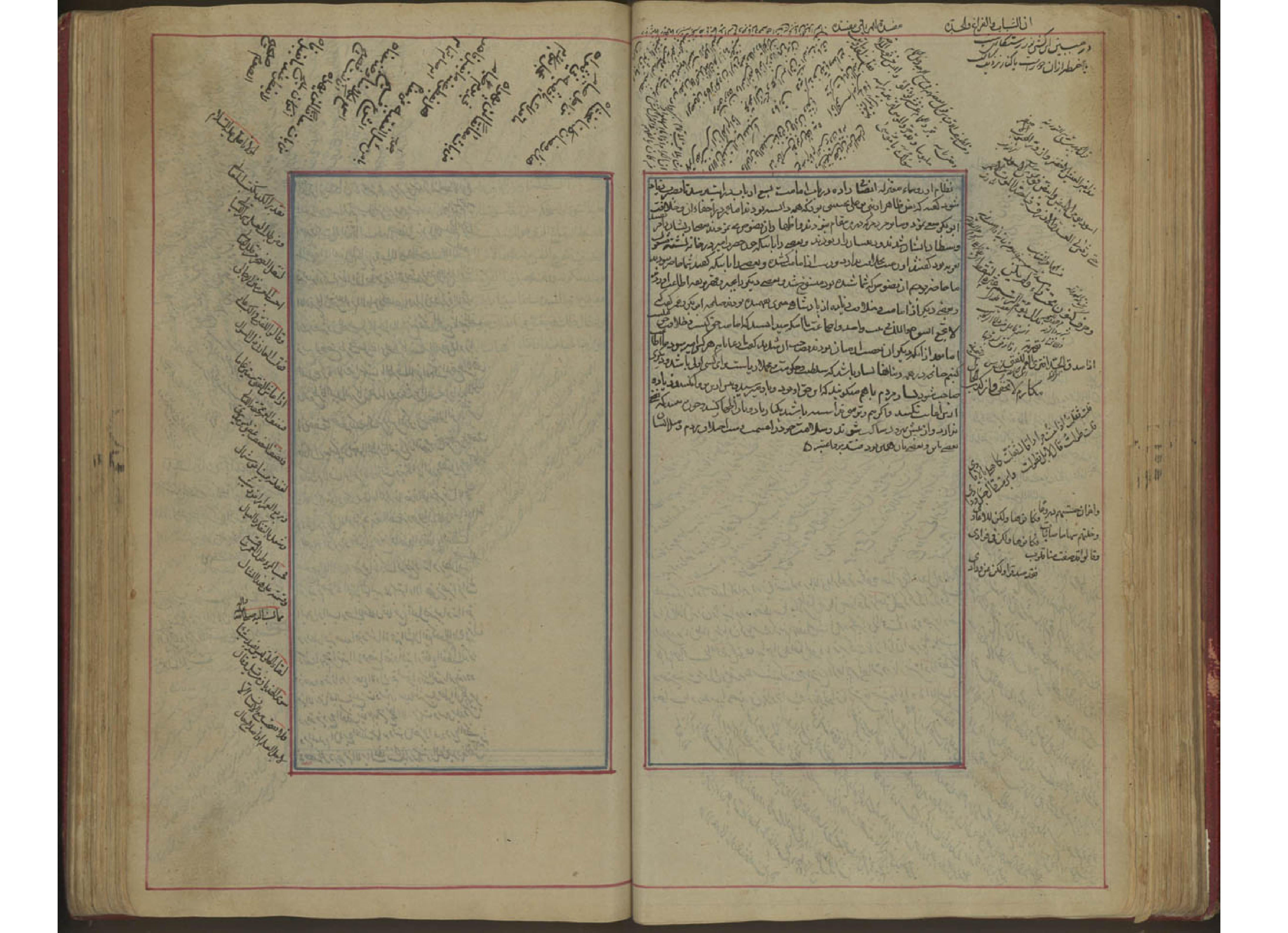
[illegible] حضرت [illegible] رسول [illegible] نماز [illegible]

[illegible] جواب [illegible] الابصار

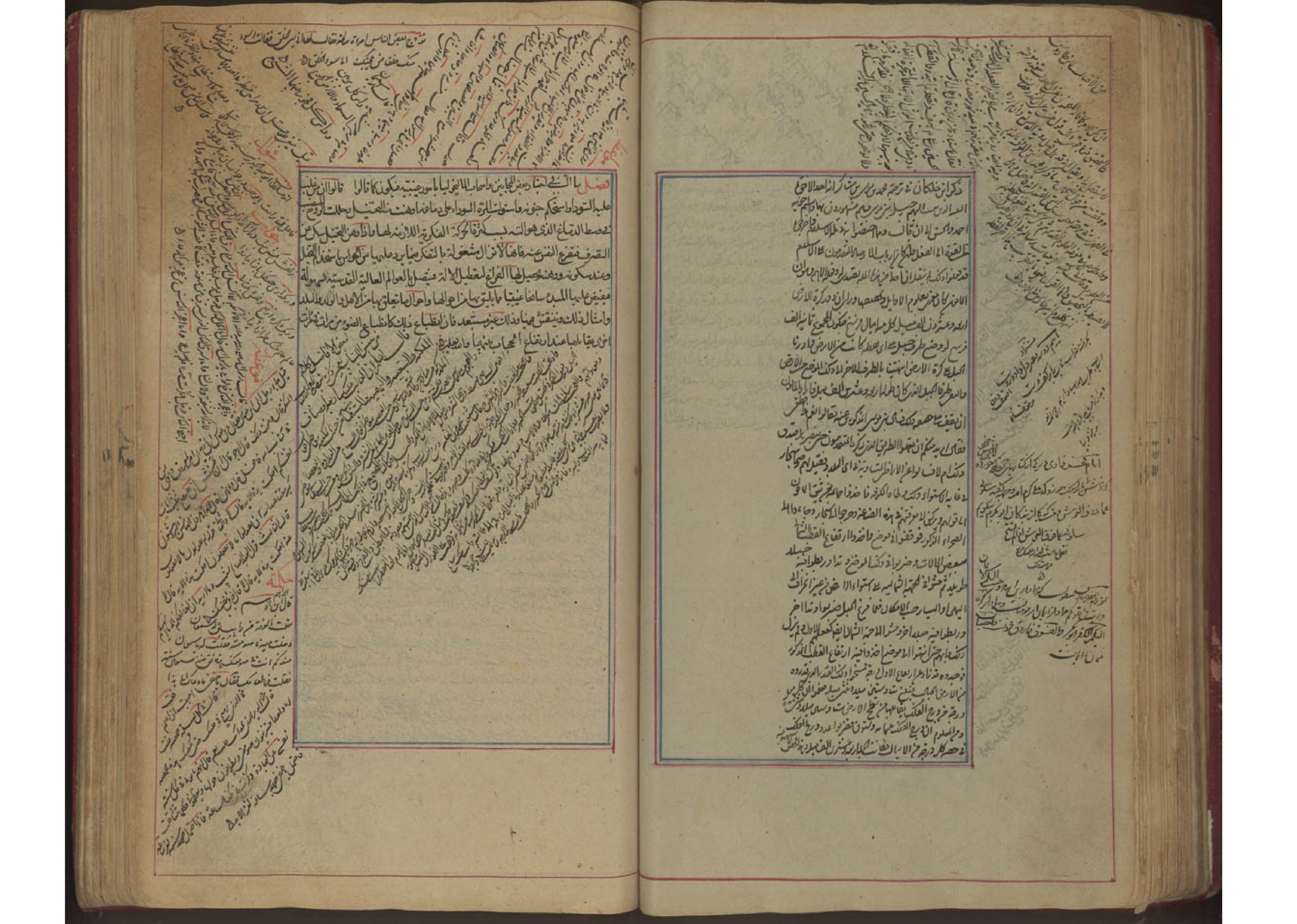
قال ابن عباس [illegible]

نظرة [illegible]

[illegible]

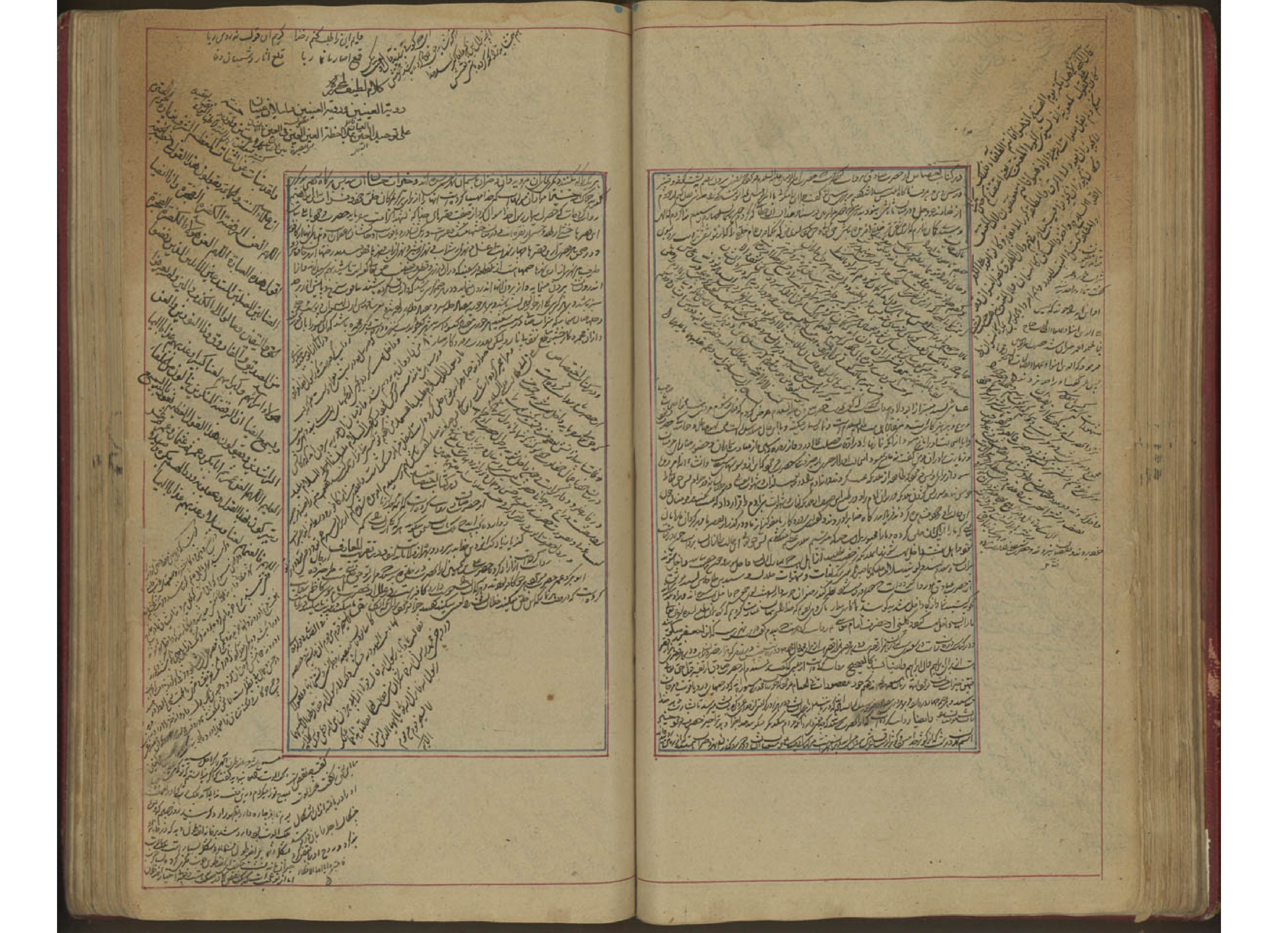


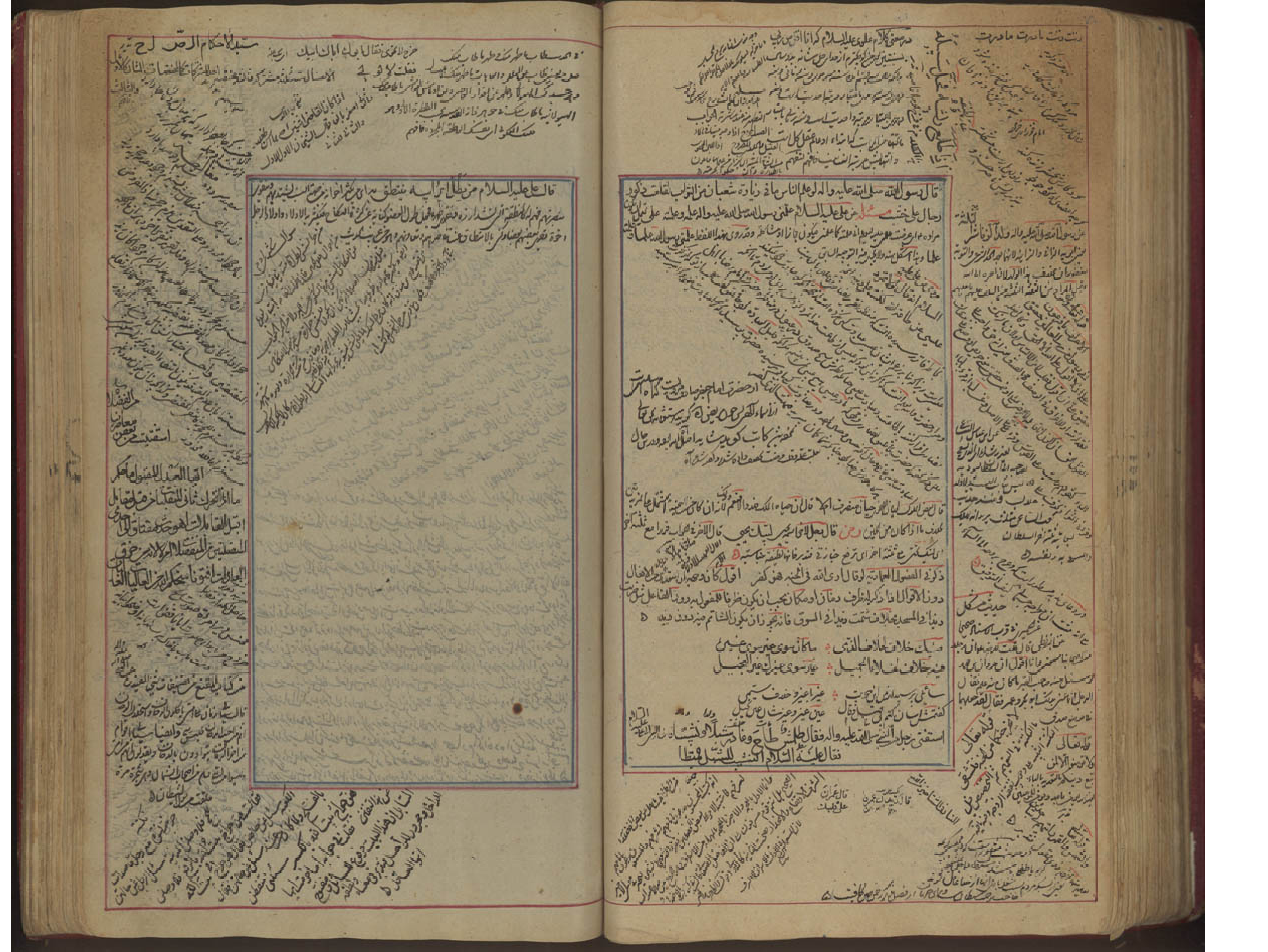
نظام از رؤساء معتزله انشا داده در باب امامت [illegible]
شود که [illegible] نظام [illegible] علی [illegible]
ابو بکر [illegible] بود [illegible] مقام [illegible]
وسطا دانسته [illegible]
[illegible] بود [illegible]
ما حاضر بودیم از بعضی [illegible]
و بعضی دیگر از امامت [illegible]
لا تجمع [illegible]
اما بعد از آنکه دیگران [illegible]
[illegible]
صاحب [illegible] مردم با هم [illegible]
از [illegible]
نزاع [illegible]
[illegible]



فصل بالتى اخبار بعض المجانين واصحاب الماليخوليا بامور غيبية فيكون كما قالوا قالوا ان من غلب
عليه السوداء واستحكم جنونه فاستولت المرة السوداء على دماغه اوهنت التخيل وحللت الروح
في وسط الدماغ الذي هو آلته بسبب كثرة الحركة الفكرية اللازمة لها فاذا وهن التخيل سكن عن
التصرف فتفرغ النفس عنه فاذا لا تزال مشغولة بالتفكر فيما يرد عليها من الحواس باخذ التخيل
وعند سكونه ووهنه يحصل لها الفراغ لتعطيل الآلة فيتصل بالعوالم العالية القدسية لسهولة
فيفيض عليها المبدء سائغا عينيا ما يليق بها من احوالها واحوالها يتعلق بها من الاهل والولد والبلد
وامثال ذلك وينتقش فيها وذلك غير مستبعد فان انطباع ذلك كانطباع الصور من مرآة في مرآة
اخرى يقابلها عند انقلاع الحجاب بينهما

ذكر ابن خلكان في ترجمة محمد بن موسى بن شاكر انه احد الاخوة





قال رسول الله صلى الله عليه وآله لو علم الناس ما في زيادة شعبان من الثواب لقامت ذكور

رجال على خشب مسئلة من علي عليه السلام علمني رسول الله صلى الله عليه وآله علماً وعلمته على

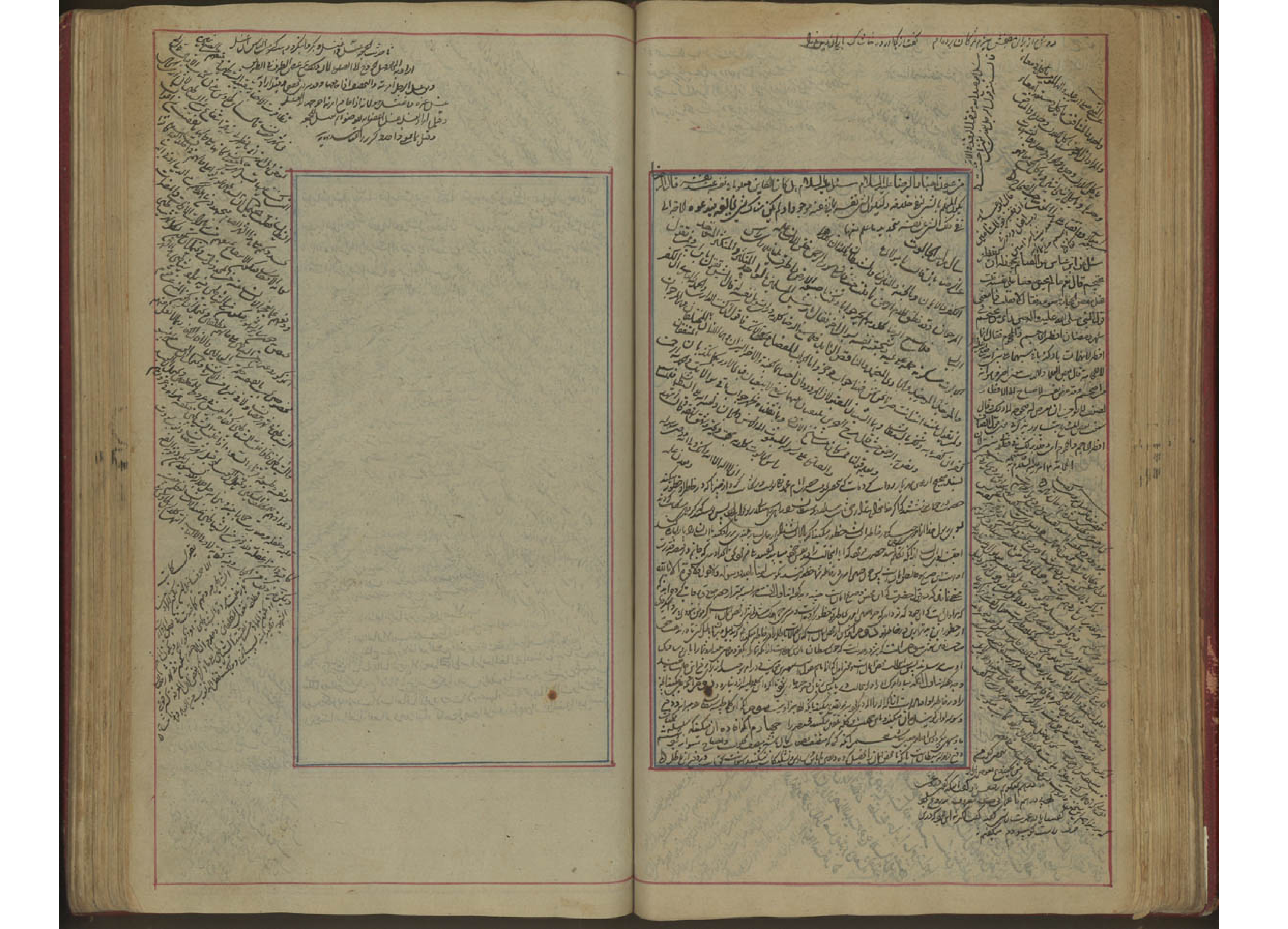
فيك خلاف لخلاف الذي ۞ ما كان سوى عنبر

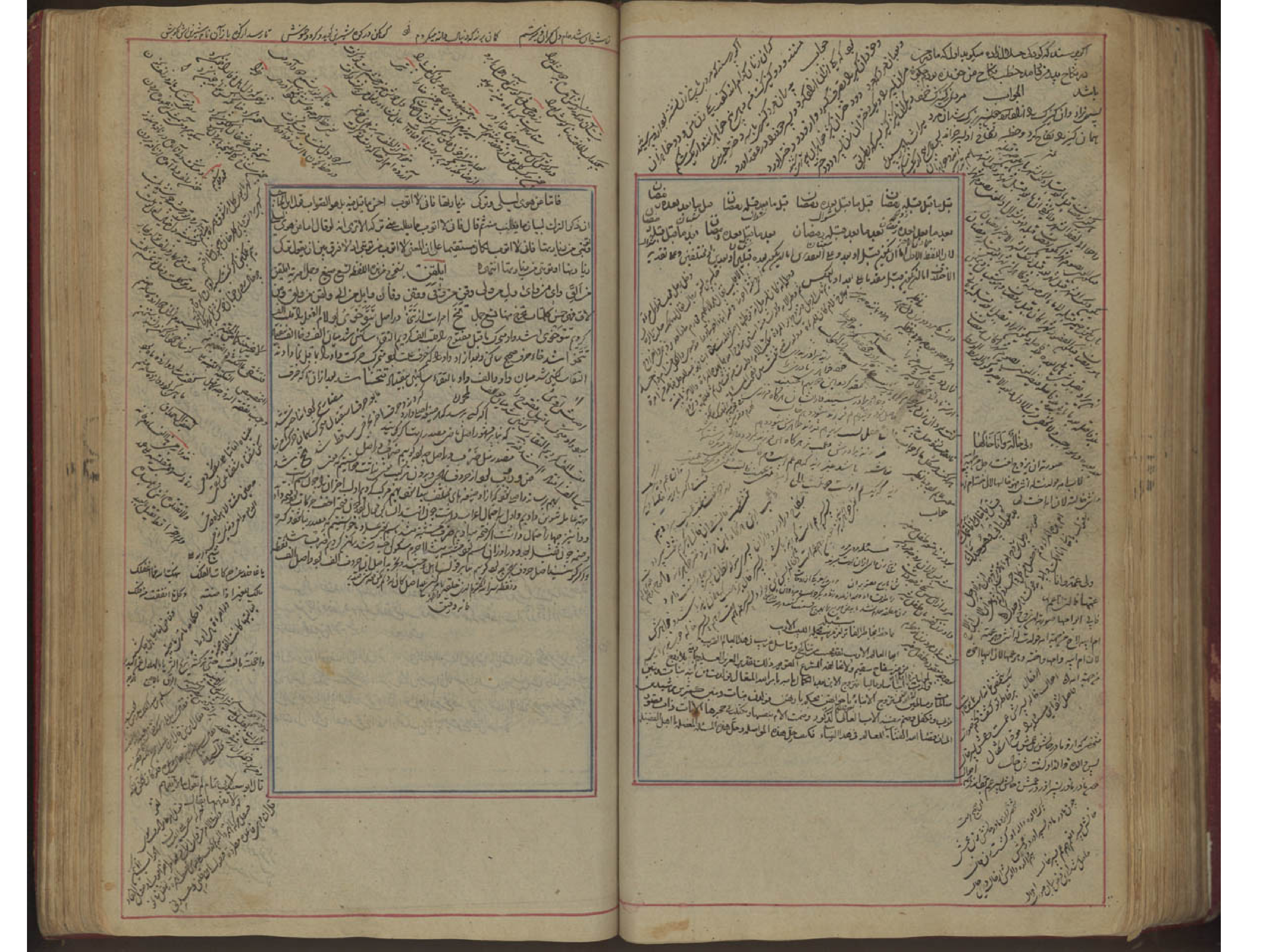
فيه خلاف لخلاف الجميل ۞ عير سوى عيز

استفتى رجل النبي صلى الله عليه وآله فقال

فقال عليه السلام

قال علي عليه السلام من بطأ به





اگر پرسند که ... [illegible]

در نکاح ... [illegible]

باشد الجواب

[illegible]

فاما من هوی لیلی وترکی زیارها فانی لا اتوب ... [illegible]

[illegible]

قبل ما قبل قبله رمضان قبل ما قبل بعده رمضان قبل ما بعد قبله رمضان قبل ما بعد بعده رمضان

[illegible]

دعوة سحا وندی وقف بزوبجا

علامت وقف لازم که ترک کردن ممنوع است مـ علامت وقف مطلق که اسنا اتمام ابتدا علیه باشد ط

علامت جایز است که وقف را دلیل بود و وصل را هم دلیل لیکن اما طرف وقف اقوی و اظهر باشد ج

مجوز است که وقف و وصل هر دو جایز است اما وصل اقوی و اظهر باشد ز علامت غیر مطلق که بعضی وقف کرده اند و بعضی نه صـ

اگر الفطاع نفس شود وقف کرده اند مرخص ق علامت قیل است که بعضی از اهل قرائت وقف را روا داشته اند

ک علامت کذلک است یعنی هر دو وقف یک موضع جمع شده که یعنی هر جا یکی باشد و دلیل دوم که جا

لا علامت لا وقف است علامت جایی باشد که وقف نباید کرد اما اگر ضرورت شود وقف کند لطیفه

قطع نفس صلی در جا باشد که یکی از حروف وقف وارد بود اما وصل اولی باشد قلی

نت از عشر کرده است یعنی ده آیه باشد ه در آن موضع که تمام شود آیه

ابتدات وقفه یعنی در وقف اول قرآن حکم توقیف را تمام شده وقف النبی

موضع سیکا شده وقف حضرات وقف غفران در تمام قرآن در ده موضع است

وقف باید عنوان اصحاب درست کرد معانقه نیز از آن دو موضع که به نقطه

درست در کردن یکی از آنها هر گاه در موضع اول وقف کنند در موضع دوم وصل باید و اگر در موضع اول وصل

در موضع دوم وقف باید کرد و هر جا که حانیه معانقه آن در کلام مرتب شده شمل من کلا آورده سلام

پس هر گاه وقف در آنجا اولی باشد در اول صدق نیست یعنی وصل کنند تا وقف کنند

علامت وصل دوم لاتستعجل است مثل لا ریب فیه که در وقف در آنجا اولی است از لا ریب و هر گاه

در اول اولی باشد در زمان صاحب السنه یعنی وقف کنی قبل را و وصل کنی بعد را مانند لا التهلکه

واحسنوا که وقف در الی التهلکه اولی است و احسنوا هر گاه اولی تر است حبکه

السنه یعنی جایز وقف در هر یک معانقه است علامت معانقه که به نقطات از ذی قاعده است که در

هر یک از هفتمین رقم میشود

وحدیث

کان محمد بن یزید الموصوف بابن الاعرابی یقول جایز فی کلام العرب ان یعاقبوا بین الضاد والظاء فلا یخطی من یجعل هذه

بینه ویقول هکذا استعمال فصحاء العرب وکان یزعم ان الاصمعی وابا عبیدة حکیا شیئا ونقل مع جمیع

علماء العربیة احتجاج الضاد من مخرج الظاء لعدم اخراجه من مخرجه فیحصل التفاوت لا یقتضی جهاز غیر جها

لا التبادل الکلی الضاد من مخرج الظاء والعکس فذلک لا یستوعب بحفظ العوام

در قرآن مجید بعضی از آیات و کلمات هست که باهم به یک وزن موافقت مینماید عجز و مل

چون ملل است مستفعلن ماکنت شیعة میرسد بلالن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن قل بها الرحمن لنا

حوبت مستفعل ملل از این شعر در قرآن طرس کنند ثم اقررتم وانتم تشهدون ثم انتم هؤلاء تقتلون

انظرونا نقتبس من نورکم علم الانسان مالم یعلم سبح اسم ربک الاعلی الذی

لیس للانسان الا ما سعی وصل مقصود چون مل مقصود جملی انجا ابیات

بشد اینکه از مفردات فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات مستفعلات فاعلات

بخیل لکن فی الارض بغیر الحق سبح البیت واسبغ حافر الدنیا الوعد انت طیر القدس

علی خشاء الذی فادخلوها بسلام ذلک یوم الخلود ایها الکفار ثم تعالی یوم یحشرون

فاعرضوا واستکبروا انما یتبول للمطلوب واعبدوا الله الذی یحیوا الخطایا ما لکم من اله غیره انتم الا

حنیف فاذا انشقت السماء فکانت فعلاتن مفاعلن فعلاتن قال یا قوم هؤلاء بنات

لا تکاد تعرف فیعیدون نصیبا ارایت الذی یکذب بالدین فذلک الذی یدع الیتیم حسبی مقصود

فاتقوا الله یا اولی الالباب فاستبقوا من آیات احتجاب انبتت کل زوج بهیج فاعلاتن فاعلاتن

مجتث مطویین للمؤمنین فی الصدقات مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات محتث مقصود

النار ذات الوقود اذ هم علیها قعود مستفعلن فاعلاتن مستفعلن طویل طویل

طرفی الرحل بابیع انظر الا یعیز الا لطف فاحکم لنا النصر فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن

زنین مفیون حرث حکیم فهم یعلمون حمیا از اساو من ذهب فلا یحسبون لهم یغلب

مسعدک کذبت قوم نوح وعاد فعلن فاعلن فاعلات هزج مفاعیلن مفاعیلن

فاوجینا الی موسی ان اضرب ان ذا الهم یوسف سر یا بقیص فالقوه علی وجه ابی یات بصیرا

یکست هذا و مذکر یرون رضا قل عقل هو من ای دل در او کرده تطرح لا تقع مع اسرائیل

من الجنة علیهم من الذین فی المعصیات

طریق خواندن قرآن بر سه وجه وارد است اول تحقیق و تحقیق ادای حق قراءت است به وجه اتم [illegible]

و نقصان بغیر زیادت کمیت [illegible] وقوف بر قرآن و در وصل [illegible] دارد مصحف و قراءت [illegible] که هر حرف

را حق [illegible] تحقیق همزات و اتمام حرکات و اعتماد در اظهار [illegible] و تفکیک حروف [illegible]

[illegible] باشد و حفظ وقوف [illegible] است [illegible] تأنی [illegible] و اخفاء [illegible]

و ادغام [illegible] قراءت [illegible] الفاظ [illegible]

[illegible] قرآن [illegible] ترتیل [illegible] در قراءت [illegible] اقرب است [illegible] احترام [illegible]

[illegible] و بعضی [illegible] کرده اند [illegible] ترتیل و تحقیق [illegible] ترتیل [illegible]

[illegible] تحقیق ترتیل باشد نه عکس **دوم** حدر [illegible] حدر [illegible]

[illegible] مقصود [illegible] اختلاس و ابدال و ادغام کبیر [illegible]

[illegible] خواندن [illegible] از قرآن [illegible]

[illegible] طهارت [illegible] و بعضی از بزرگان [illegible] تحقیق

[illegible]

[illegible] اکرم [illegible]

[illegible] **سیم** تدویر [illegible] حدر [illegible] قراء

[illegible] اختلاف [illegible]

و اما معرفت [illegible] قراءت [illegible] ختم [illegible]

ختم قرآن [illegible] ختم [illegible] در رمضان [illegible] ختم [illegible]

[illegible] ختم قرآن [illegible]

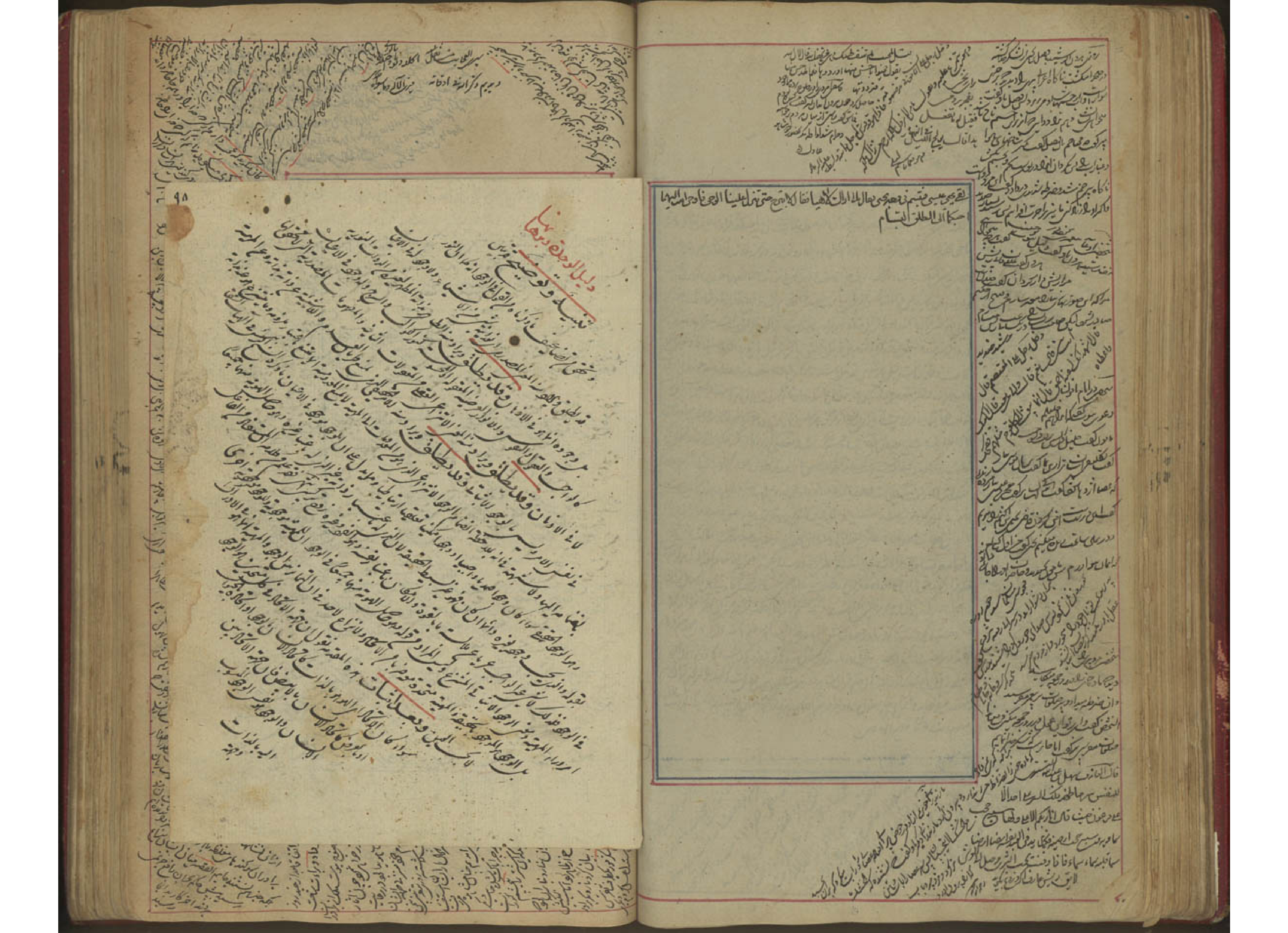
[illegible] رمضان [illegible] ختم [illegible]

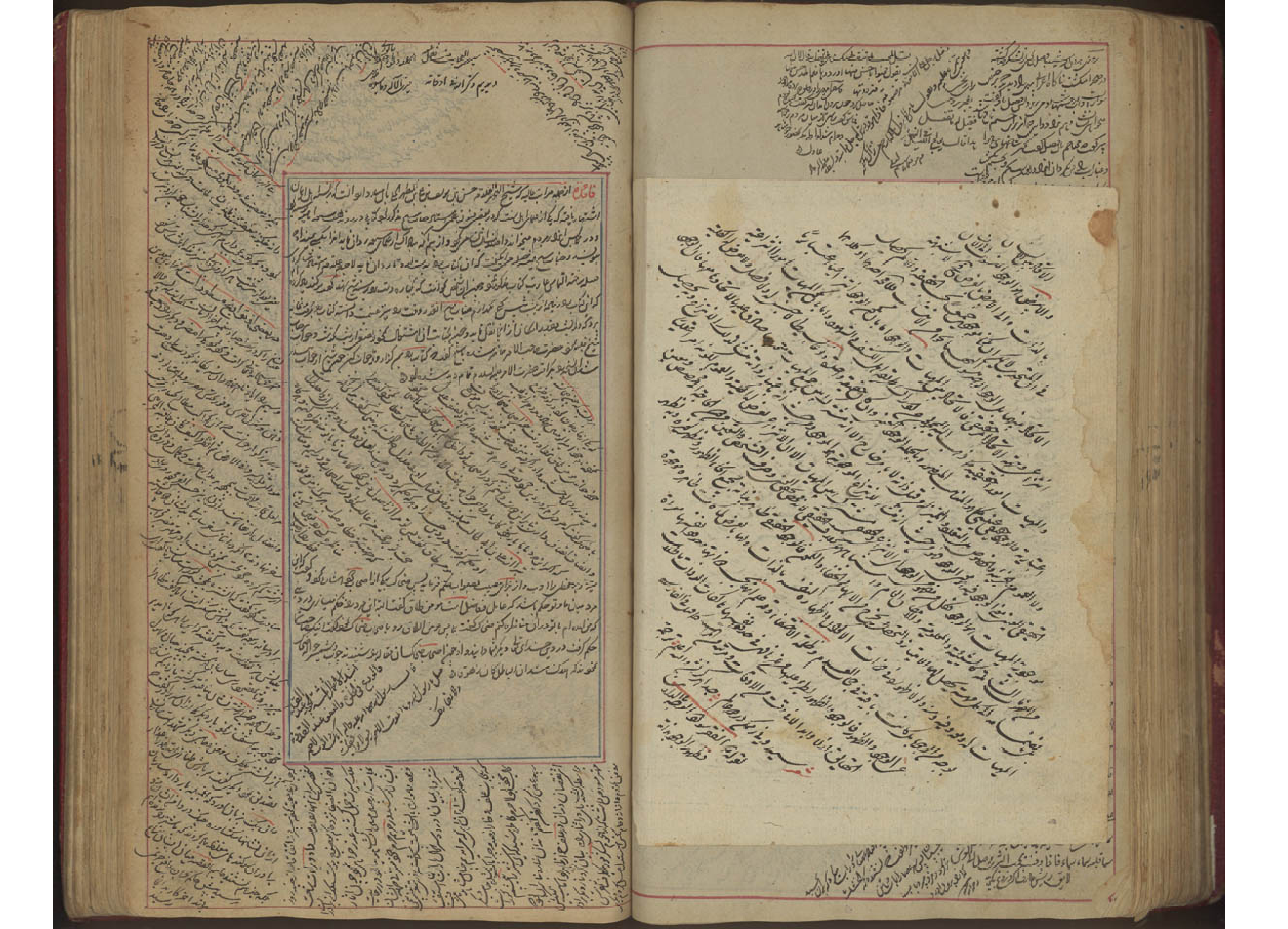
[illegible] بزرگان [illegible] در روز [illegible]

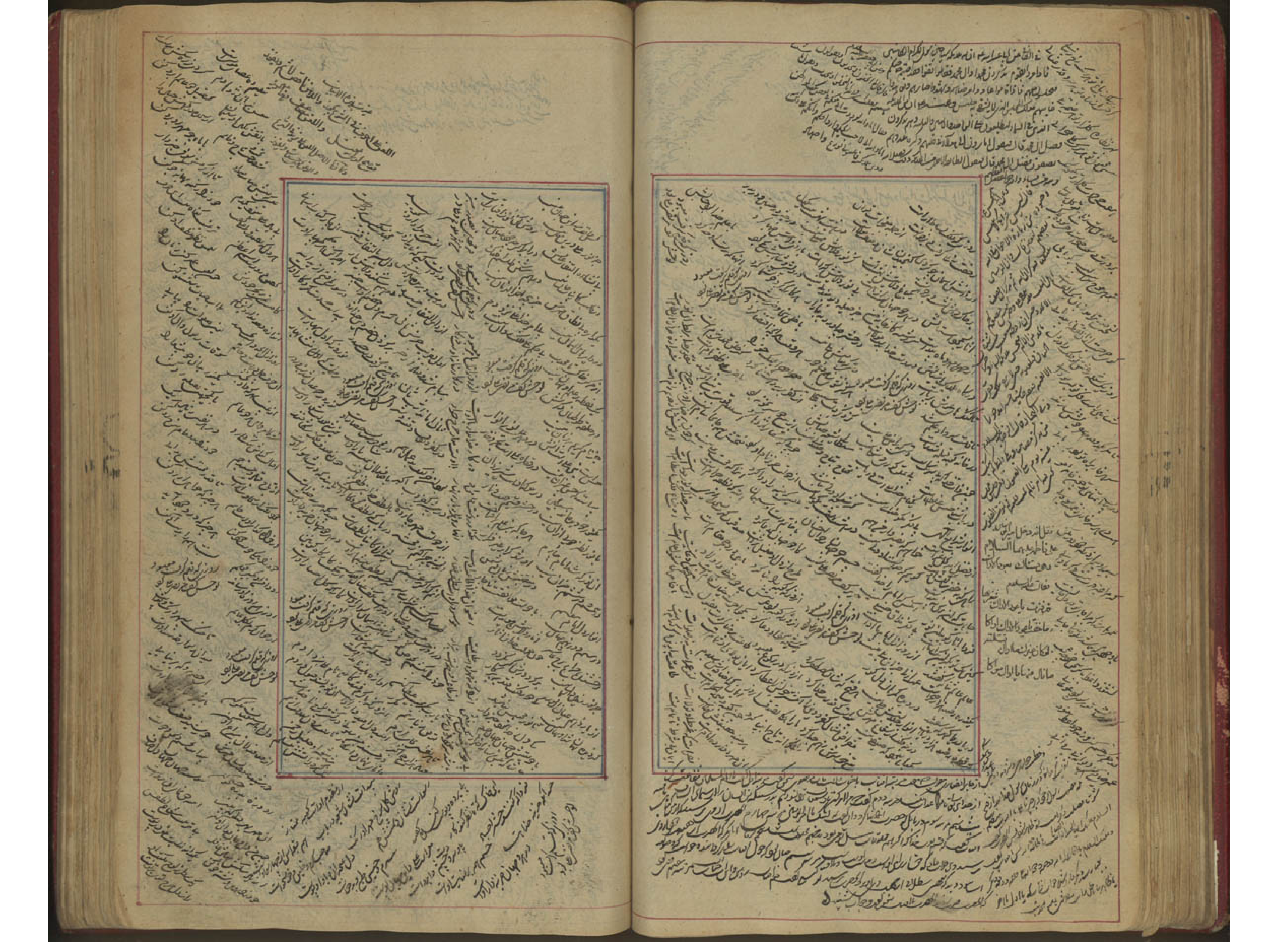
[illegible] ختم قرآن [illegible] قرآن

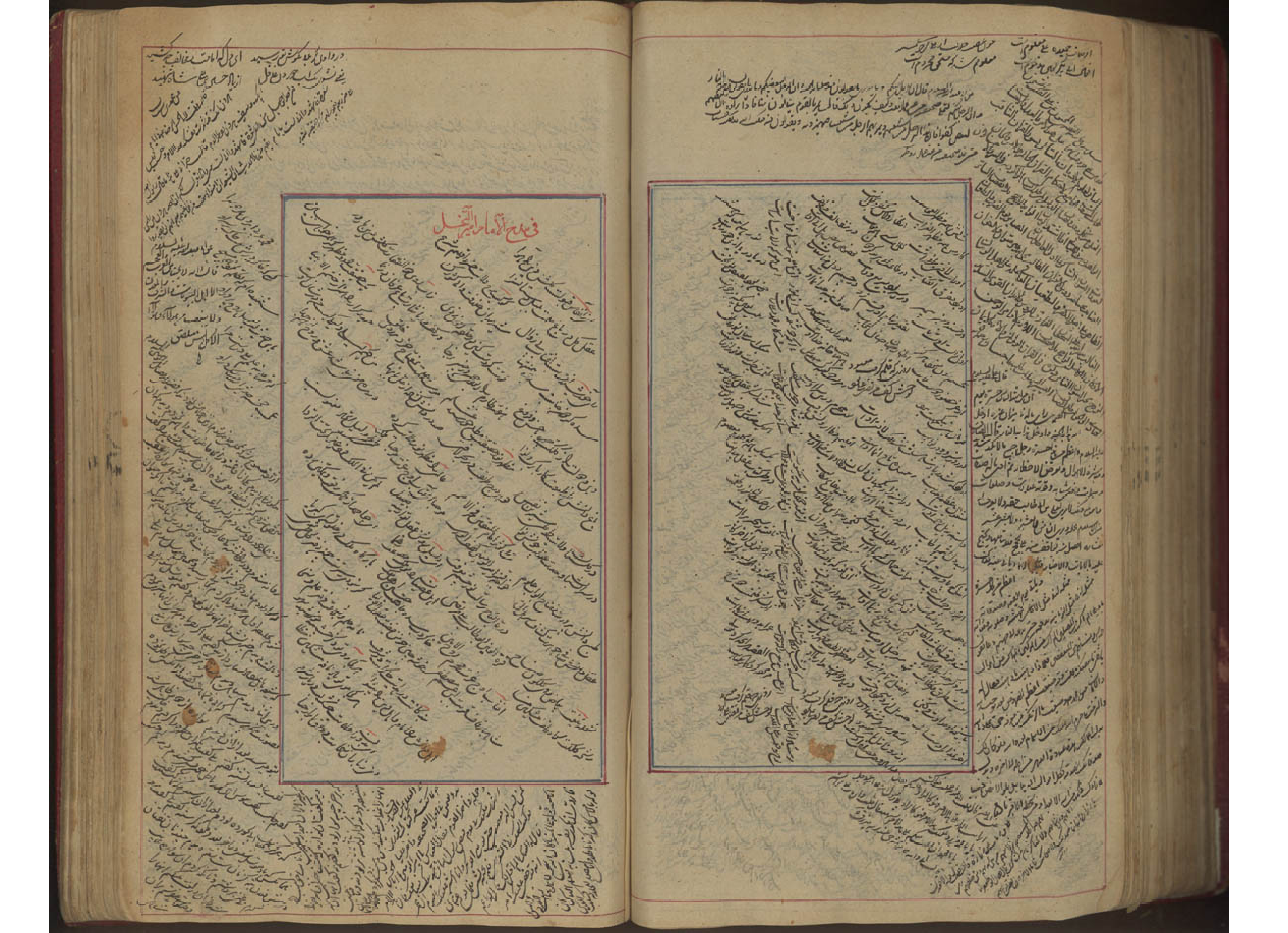
[illegible]

معلوم است [illegible] والله اعلم

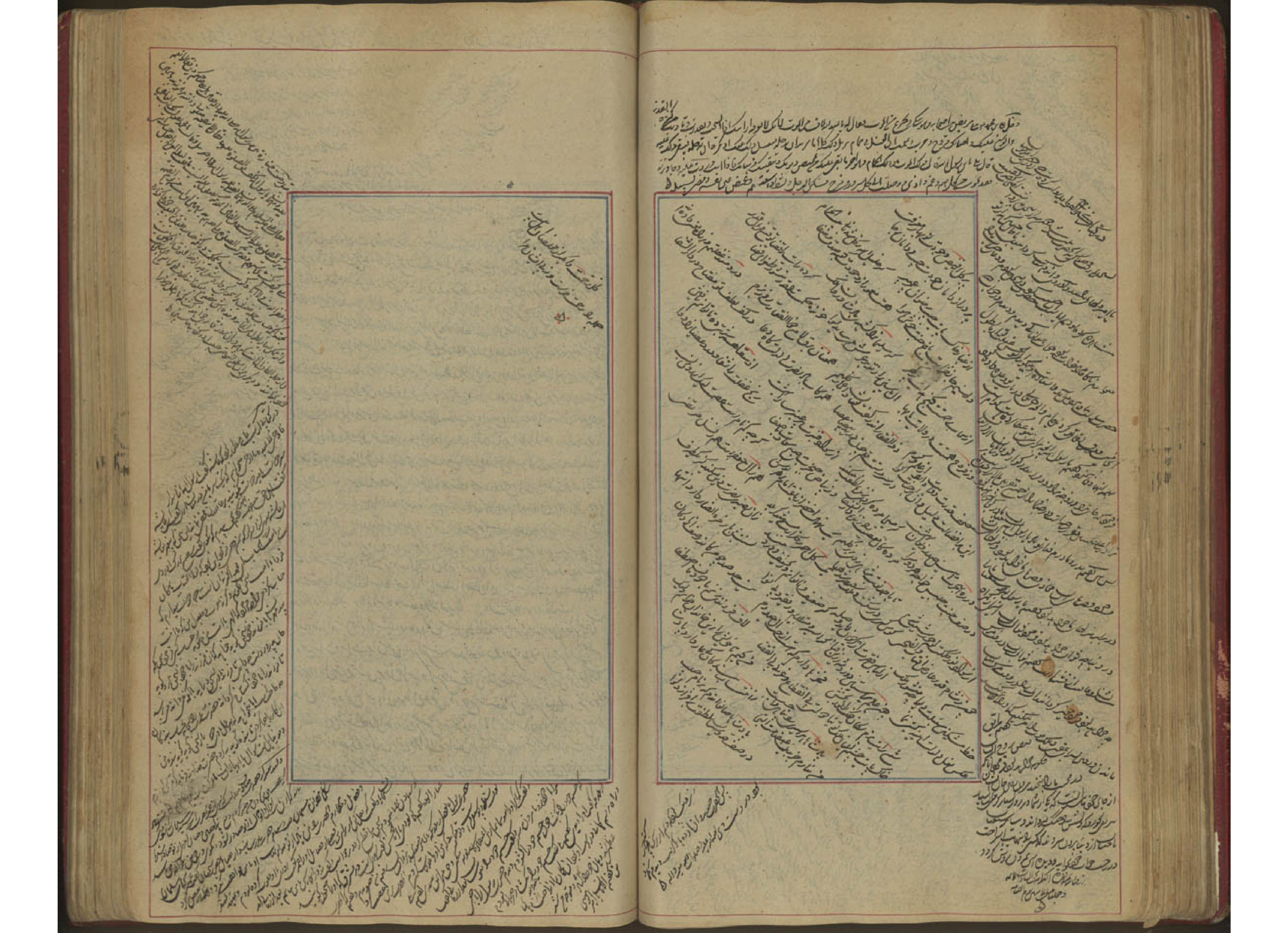








فی مدح الامام ابن حنبل



[illegible]

نعت النبی ... وانشعبت ... الصفات

نقاوه ... ب ... وجه ... مرکبات ... و ... واسطه ... [illegible]

درعالم ... [illegible]

اصل الاصول ... [illegible]

دل ... [illegible]

[illegible]

واما تاريخ الدنيا فقد ذكر اهل التواريخ ان من خروج ادم من الجنة الى الطوفان نوح [illegible]

[illegible] سنة ومن نوح الى ابراهيم [illegible] سنة ومن ابراهيم الى موسى [illegible]

[illegible] سنة ومن موسى الى داود [illegible] سنة ومن داود الى عيسى [illegible]

[illegible] سنة ومن عيسى الى محمد [illegible] وستين سنة ولنذكر اعمار بعض الانبياء والاولياء

عليهم السلام [illegible] انا ادم عليه السلام

عاش [illegible] سنة [illegible] واما شيث [illegible]

[illegible] ان ادم [illegible]

عليه السلام [illegible] ادم [illegible] نوح

[illegible] واما شيث [illegible]

[illegible] واما ادريس [illegible] فقد رفع

[illegible] واما نوح فقد عاش [illegible]

[illegible] السفينة [illegible] واما هود فقد عاش [illegible]

واما صالح [illegible] واما ابراهيم [illegible]

[illegible] واما اسمعيل فقد عاش [illegible] واما

اسحق فقد عاش [illegible] واما يعقوب [illegible]

واما يوسف [illegible] واما لوط [illegible]

فقد عاش [illegible] ذكر [illegible] اهل التاريخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] السلام [illegible]

[illegible] واما ايوب [illegible]

[illegible] واما موسى [illegible]

واما يوشع [illegible] واما الخضر عليه السلام [illegible]

واما يونس [illegible] واما اليسع فقد كان [illegible] واما ذو

[illegible] واما لوط فقد [illegible]

[illegible] واما داود [illegible] وامانكريا

[illegible] واما [illegible]

عليهم السلم واما حبقوق [illegible] واما دانيال [illegible]

[illegible] والنوشي [illegible]

[illegible] التراب [illegible]

[illegible] وفي بعض [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الاف [illegible]

واما جرجيس [illegible] واما خالد [illegible] فقد كان

[illegible] واما ما ورد في الدعاء [illegible] اللهم صل على الابدال

والاوتاد [illegible] الابدال [illegible] القطب [illegible]

[illegible] والمهدي [illegible]

[illegible] والابدال [illegible]

[illegible] والظاهر [illegible] والخضر [illegible] والاوتاد [illegible]

[illegible] الدنيا الا [illegible]

[illegible] القطب واما الابدال [illegible]

[illegible] واما النجبا [illegible] الابدال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

محمد بن حرب الهلالي أمير المدينة قال سألت جعفر بن محمد عليه السلام فقلت له يا ابن رسول الله في نفسي مسألة أريد
أن أسألك عنها فقال إن شئت أخبرتك بمسألتك قبل أن تسألني وإن شئت فسل قال فقلت له يا ابن رسول الله وبأي
شيء تعرف ما في نفسي قبل سؤالي عنه قال بالتوسم والتفرس أما سمعت قول الله عز وجل إن في ذلك لآيات للمتوسمين
وقول رسول الله اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله قال فقلت له يا ابن رسول الله فأخبرني بمسألتي قال أردت أن تسألني
عن رسول الله لم لم يطق حمله علي عند حط الأصنام من سطح الكعبة مع قوته وشدته وما ظهر منه في قلع باب القموص بخيبر
والرمي به إلى ورائه أربعين ذراعا وكان لا يطيق حمله أربعون رجلا وقد كان رسول الله يركب الناقة والفرس والبغلة
والحمار وركب البراق ليلة المعراج وكل ذلك دون علي في القوة والشدة قال فقلت له عن هذا والله أردت أن أسألك
يا ابن رسول الله فأخبرني فقال إن عليا برسول الله تشرف وبه ارتفع وبه وصل إلى أن أطفأ نار الشرك وأبطل كل معبود
دون الله ولو علاه النبي لحط الأصنام لكان بعلي مرتفعا وتشريفا وواصلا إلى حط الأصنام ولو كان ذلك كذلك
لكان أفضل منه ألا ترى أن عليا عليه السلام قال لما علوت ظهر رسول الله شرفت وارتفعت حتى لو شئت أن أنال
السماء لنلتها أما علمت أن المصباح هو الذي يهتدى به في الظلمة وانبعاث فرعه من أصله وقد قال علي أنا من أحمد
كالضوء من الضوء أما علمت أن محمدا وعليا كانا نورين بين يدي الله قبل خلق الخلق بألفي عام وأن الملائكة لما رأت
ذلك النور رأت له أصلا قد انشعب منه شعاع لامع فقالت إلهنا وسيدنا ما هذا النور فأوحى الله إليهم هذا نور من نوري
أصله نبوة وفرعه إمامة أما النبوة فلمحمد عبدي ورسولي وأما الإمامة فلعلي حجتي ووليي ولولاهما ما
خلقت خلقي أما علمت أن رسول الله رفع يدي علي بغدير خم حتى نظر الناس إلى بياض إبطيهما فجعله مولى المسلمين
وإمامهم وقد احتمل الحسن والحسين يوم حظيرة بني النجار فلما قال له بعض أصحابه ناولني أحدهما يا
رسول الله قال نعم الحاملان ونعم الراكبان وأبوهما خير منهما وإنه كان يصلي بأصحابه فأطال سجدة من سجداته فلما
سلم قيل له يا رسول الله لقد أطلت هذه السجدة فقال نعم إن ابني ارتحلني فكرهت أن أعجله حتى ينزل فإنما أراد
بذلك رفعهم وتشريفهم فالنبي رسول نبي إمام وعلي إمام ليس بنبي ولا رسول فهو غير مطيق لحمل أثقال النبوة
قال محمد بن حرب الهلالي فقلت له زدني يا ابن رسول الله فقال إنك لأهل للزيادة إن رسول الله حمل عليا على ظهره
يريد بذلك أنه أبو ولده وإمام الأئمة من صلبه كما حول رداءه في صلاة الاستسقاء وأراد أن يعلم أصحابه
بذلك أنه قد تحول الجدب خصبا قال فقلت له زدني يا ابن رسول الله قال احتمل رسول الله عليا يريد بذلك
أن يعلم قومه أنه هو الذي يخفف عن ظهر رسول الله ما عليه من الدين والعدات والأداء عنه من بعده قال فقلت
يا ابن رسول الله زدني فقال احتمله ليعلم بذلك أنه قد احتمله وما حمل لأنه معصوم لا يحمل وزرا فتكون أفعاله
عند الناس حكمة وصوابا وقد قال النبي لعلي إن الله حملني ذنوب شيعتك ثم غفرها لي وذلك قوله ليغفر لك
الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر ولما أنزل الله يا أيها الذين آمنوا عليكم أنفسكم قال النبي يا أيها الناس عليكم

ولا يحرم سفرنا في جميع الدهر والاحل وجهها لتحريمه لا حجاره وكل الغفر تربة [illegible]

[illegible] بيانه انه لو [illegible] انها لعفت المنذور بالافطار مع تحريم الاجزاء الافطار مع تحريم الاجزاء [illegible]

الافطار فينتقض [illegible]

[illegible]

فصل

[illegible]

الثاني [illegible]

الثالث [illegible]

[illegible]

ولا يجرم سفرنا في صحوم التقي والاصل ويهما لا تغير لا تعجادة وكل [illegible]

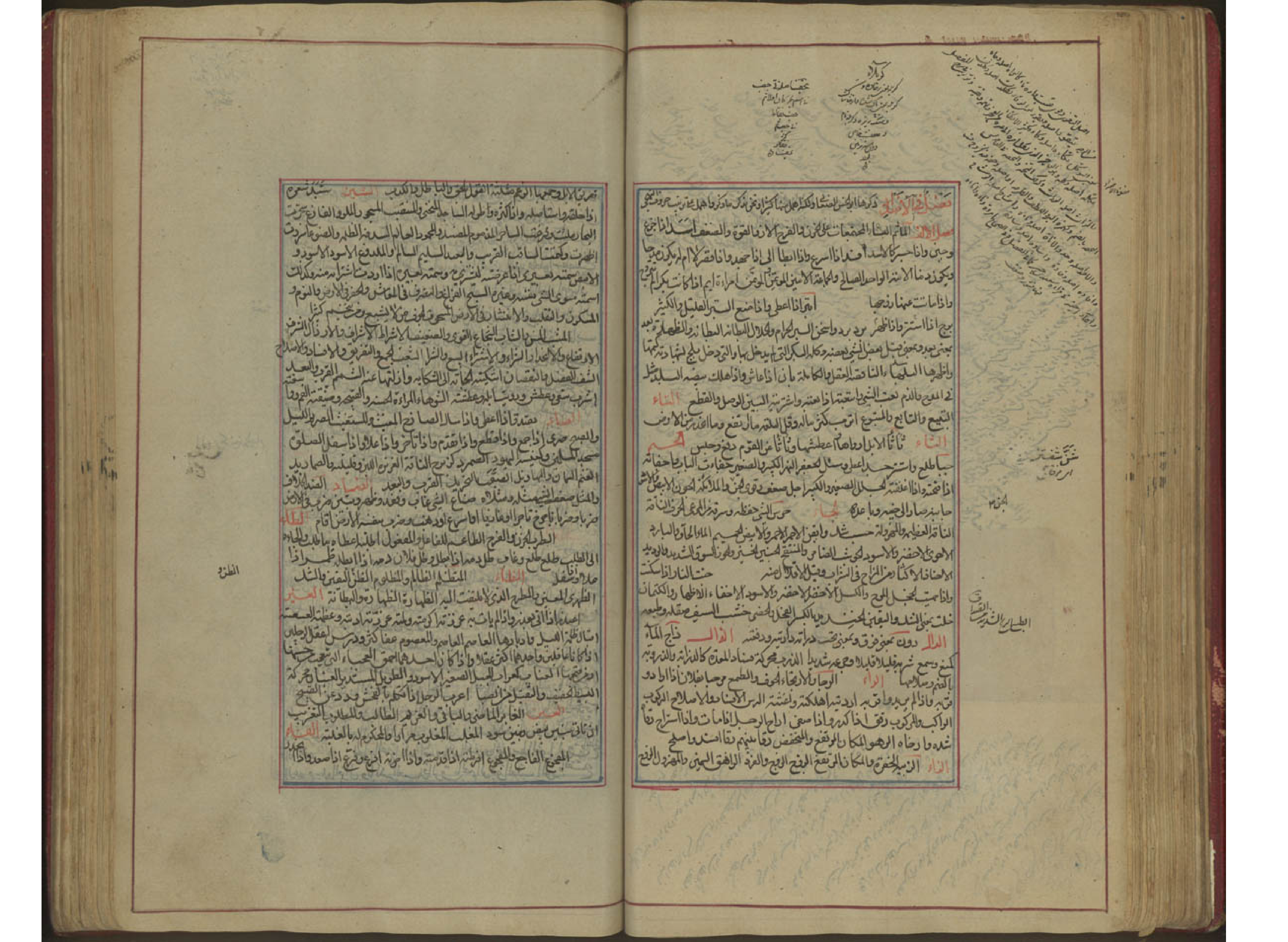
[illegible] بانه لا [illegible] ولكن انا [illegible] بالافطار ومع تغير [illegible] الافطار [illegible]

الافطار فينتقض [illegible] القوم فكيف يباحاه

[illegible]

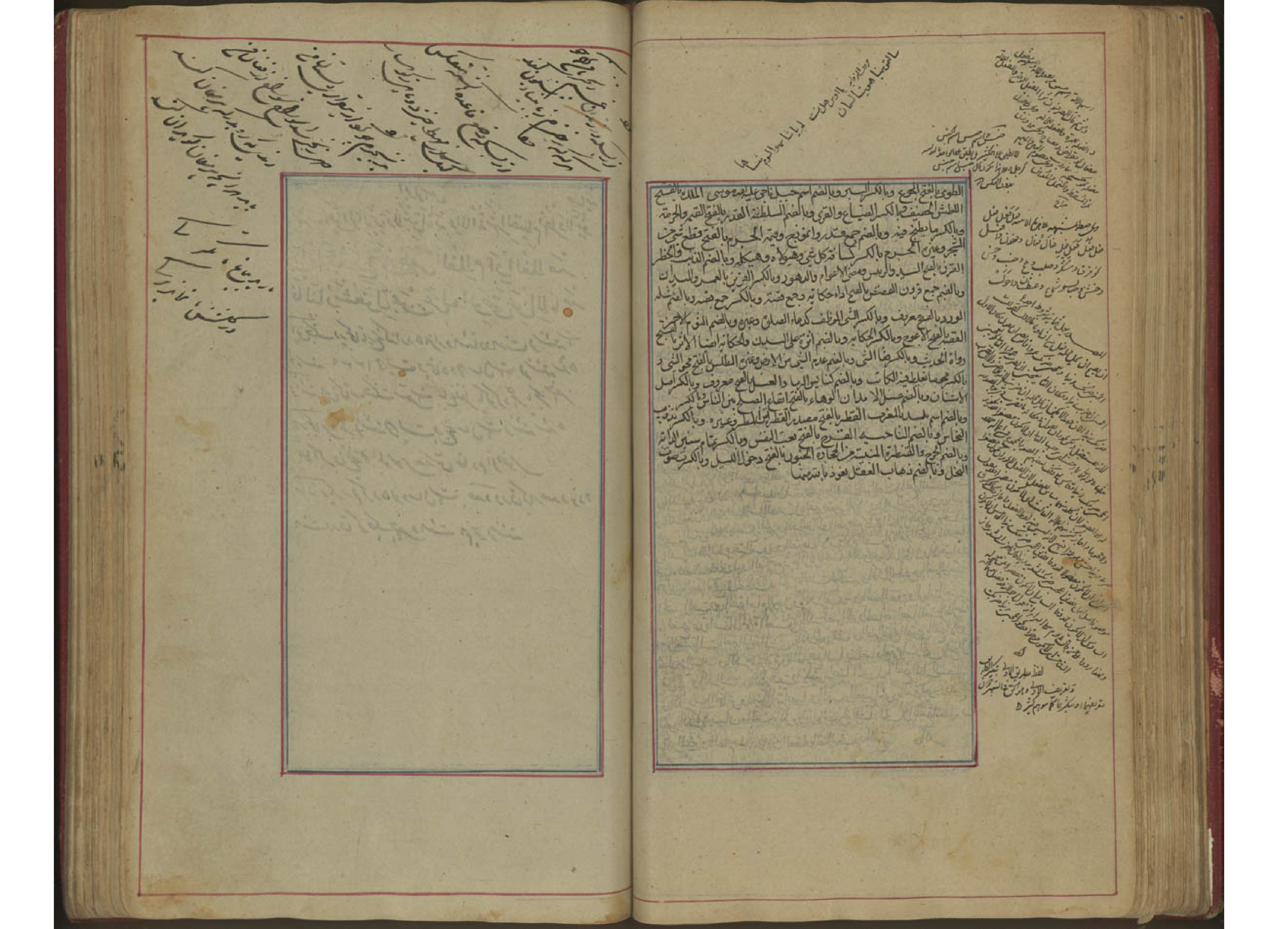
فصل

[illegible]



تقلد بلا ذود وندم فأذعن وهلك المفازة المنجاة والمهلكة فوق أعلاه ودون أفاد مالا استفاد
وأفاد مالا إذا كسبه عن القانع التائه لما عاد ولما بالسمين الا الفتح بالكسر الوادي الواسع والضيق
العميق **القاف** القر بالفتح الطهر قرظ مدح وذم القريح الكريم والمردود والقرن
القوي والضعيف قرع أسرع وأبطأ وقسط جار وعدل القشيب الجديد والخلق أشقصيت
أو اختصرته وإذا لم تدع منه شيئا قعد إذا قعد قام القانع المقنع في العطية [illegible] قنعت
أي أعطاه قليلا القصرحان من الخشبة الجرب ومن بعد القروح [illegible] السائل
القرع الصعود والهبوط المقتر الكثير المال والذي لا مال له قرحته جمعته وفرقته قارب
قرب وهرب **الكاف** الكأس الإناء الذي يشرب فيه والماء المشروب الكرى الحاجم
والمستأجر الكاسي الفاعل والمفعول كل بمعنى كل وبعض كان الماضي والمستقبل كتح الترب
جمعه وفرقه كمت أطلق مسرعا وقعد **اللام** اللحية بكسر الجيم واللحمة كعنيزة الشاة
بالعرين اللحن الخطأ والصواب لطعت اسمه أثبته ومحوته لا ألوث المسترخي والقوي
الميم المسيح عيسى والدجال مثل قام سقيا والمهو الأرض [illegible] ذهب والقطع
النون الناهضة والنشر [illegible] عن الشيء وكثرة [illegible] كما
زوال النعاس والصفا ومنه الناهل العطشان والريان الناسي الأبن والحزن الناعم
الناعمة المتنية والحية [illegible] حجرة
عنا المجادلة والدس [illegible] أهل والنهل الريان العطشان **الواو**
وثب قام وجلس أودعته أعطيته والأودع وقلت ودعته [illegible]
الوعي الذي وعى والذي [illegible] المولى المنعم والمنعم عليه الوامق المحب والمحبوب
الوهن الضعيف في بدنه [illegible] **الهاء** الهاجد والمتهجد النائم
يحد نام [illegible] هوى إذا صعد وإذا نزل الأهماء [illegible]
[illegible] الأهلب الذي لا شعر عليه [illegible]
في ذكر ألفاظ سبعة تختلف معانيها باختلاف الحركات الثلاث العمر بالفتح المال
الكثير وبالكسر العقل وبالضم القعد والبدء الحجر بالفتح الدين وبالكسر المنع وبالضم
الحب بالفتح معروف [illegible] جمع حبة وبالضم الحب المحبة
وبالكسر المودة وبالضم [illegible] البر بالفتح معروف وبالكسر الإحسان [illegible]
والبر بالضم الجمام بالفتح الاستراحة وبالكسر الكثير وبالضم وسط الشيء الورق بالفتح
الزعد وجلد الغزال وبالكسر [illegible] الورق بالضم [illegible] الود بالفتح

الوتد وبالكسر المحبة والرضا وبالضم اسم الصنم ومعنى المحبة أيضا الأل بالفتح الرمح وصوت
الحروب وبالكسر العهد واليمين وبالضم الملو [illegible] العصب بالفتح الهبوب الريب
بالكسر الصوت والحرارة العصا بالضم الميل [illegible] الغض بالفتح معروف وبالكسر
بالضم [illegible] المسقط بالفتح الشتم وبالكسر [illegible]
[illegible] الحرة بالفتح الأرض التي بعضها بيضاء وبعضها سوداء وبالكسر العطش
وبالضم الإمرة [illegible] الصدق بالفتح [illegible] وبالكسر [illegible]
وبالضم [illegible] القر [illegible] الباردة وبالكسر البرد أيضا وبالضم
[illegible] السمر بالفتح حديث الليل [illegible] بالكسر [illegible] وبالضم
[illegible] بالفتح [illegible] وبالكسر [illegible] وبالضم [illegible]
[illegible] بالفتح الصوت وبالكسر [illegible] وبالضم [illegible]
[illegible] وبالكسر [illegible] وبالضم [illegible]
[illegible] وبالضم الدهر وما قطع منه [illegible] بالفتح [illegible] الواحد
[illegible] وبالضم [illegible] بالفتح [illegible]
القوة وبالضم [illegible] وبالضم [illegible] الإسلام [illegible] بالفتح [illegible]
[illegible] وبالكسر [illegible] وبالضم [illegible] الشكل بالفتح
الواسعة وبالكسر الرجل الظريف وبالضم [illegible] الرجل البليد الغافل الجاهل [illegible]
وبالكسر [illegible] وبالضم جمع [illegible] الرقاق بالفتح [illegible]
وبالكسر [illegible] وبالضم [illegible] بالفتح [illegible]
وبالكسر [illegible] وبالضم [illegible] بالفتح [illegible] وبالكسر [illegible] وبالضم
[illegible] وبالكسر [illegible] وبالضم جمع [illegible] بالفتح [illegible]
[illegible] الكلأ بالفتح [illegible] وبالكسر [illegible] وبالضم [illegible]
وبالكسر [illegible] وبالضم [illegible] بالفتح [illegible] وبالكسر [illegible] والانقياد
[illegible] وبالضم جمع [illegible] بالفتح [illegible] وبالكسر [illegible] وبالضم [illegible]
الزلل بالضم الوقوع في الخطيئة الحمر بالفتح [illegible] وبالكسر العطش وبالضم الواحد
الحمر القدم بالفتح أمام الرجل وبالكسر [illegible] وبالضم التقدم والرياسة العشرة
بالفتح عدة [illegible] العشرة بالكسر أصول [illegible] والمصاحبة أيضا العشر بالضم واحدة
من العشرة المنة بالفتح المرأة المنة بالكسر الجود والثناء وبالضم القوة القوي بالفتح الأرض
الخالية من النبات وبالكسر جمع [illegible] وبالضم جمع النبات [illegible] الجد بالفتح
من الحج وبالكسر السنة وبالضم [illegible] أيضا الجد بالفتح [illegible]
وبالكسر [illegible] القماش [illegible] وبالضم العظيم الجود بالفتح الجود ووقوع
الجود وبالكسر الإحسان وبالضم الكرم [illegible] في الثناء الحد بالفتح العظمة و
بالكسر [illegible] وبالضم [illegible] بالفتح [illegible] وبالفتح وبالكسر



الطوى بالفتح الجوع وبالكسر السهر وبالضم اسم جبل ناجى عليه موسى الملك وبالفتح
العطش الخفيف وبالكسر الضياع والقرى وبالضم السلطنة القدر بالفتح القسم والحرمة
وبالكسر ما يطبخ فيه وبالضم جمع قدر وامر منه وحية الجرم بالفتح قطع ثمر
النخل وعين الجرح بالكسر كنا فتى كل شيء وهيولاه وهيكله وبالضم الذنب والخطر
القرن بالفتح السيد والرئيس ومعنى الاعوام والدهور وبالكسر القرين بالعمر والسن
وبالضم جمع قرون القصص بالفتح اداء الحكاية وجمع قصة وبالكسر جمع قصه وبالضم
العود بالفتح معروف وبالكسر الشيء المرتفع كرهاء الصلاة وبالضم الشيء الاخر
القعص بالفتح الاعوج وبالكسر الحكاية وبالضم اثر على السيف والحكاية ايضا الاثر بالفتح
رواة الحديث وبالكسر صفا الشيء وبالضم عدم الشيء من الارض وقدره القطلس بالفتح محو الشيء و
بالكسر محو ما غلط فيه الكاتب وبالضم كنا [illegible] والعسل بالفتح معروف وبالكسر اصل
الاسنان وبالضم عسل الا مدا ان الوهاء بالفتح اتفاع الصلح بين الناس وبالكسر
وبالضم اسم بلد بالمغرب القطر بالفتح مصدر قطر الماء ونحوه وبالكسر [illegible]
النحاس وبالضم الناحية القرح بالفتح تعب النفس وبالكسر [illegible] سبيل الدم
وبالضم الجرح والقنطرة المنتشرة من الحجارة المحبوب بالفتح دخول الليل وبالكسر صوت
الفحل وبالضم ذهاب العقل نعوذ بالله منها

ابونواس

شهر بحق الوالدين ولا تبقى آثامه وإذا أتى شهر الصيام فطره ولا تنوِ صيامه

وإذا حججت فحج في ظهر الغلام أو الغلامة

فالناس مشغول بمن عزل الوصي عن الإمامة

این جنگ در یکجا تاریخ گذارده هزار و هشتاد و هفت نوشته است

در سنه ۱۳۳۹ که بیست و پنجاه و دو سال است نوشته شده

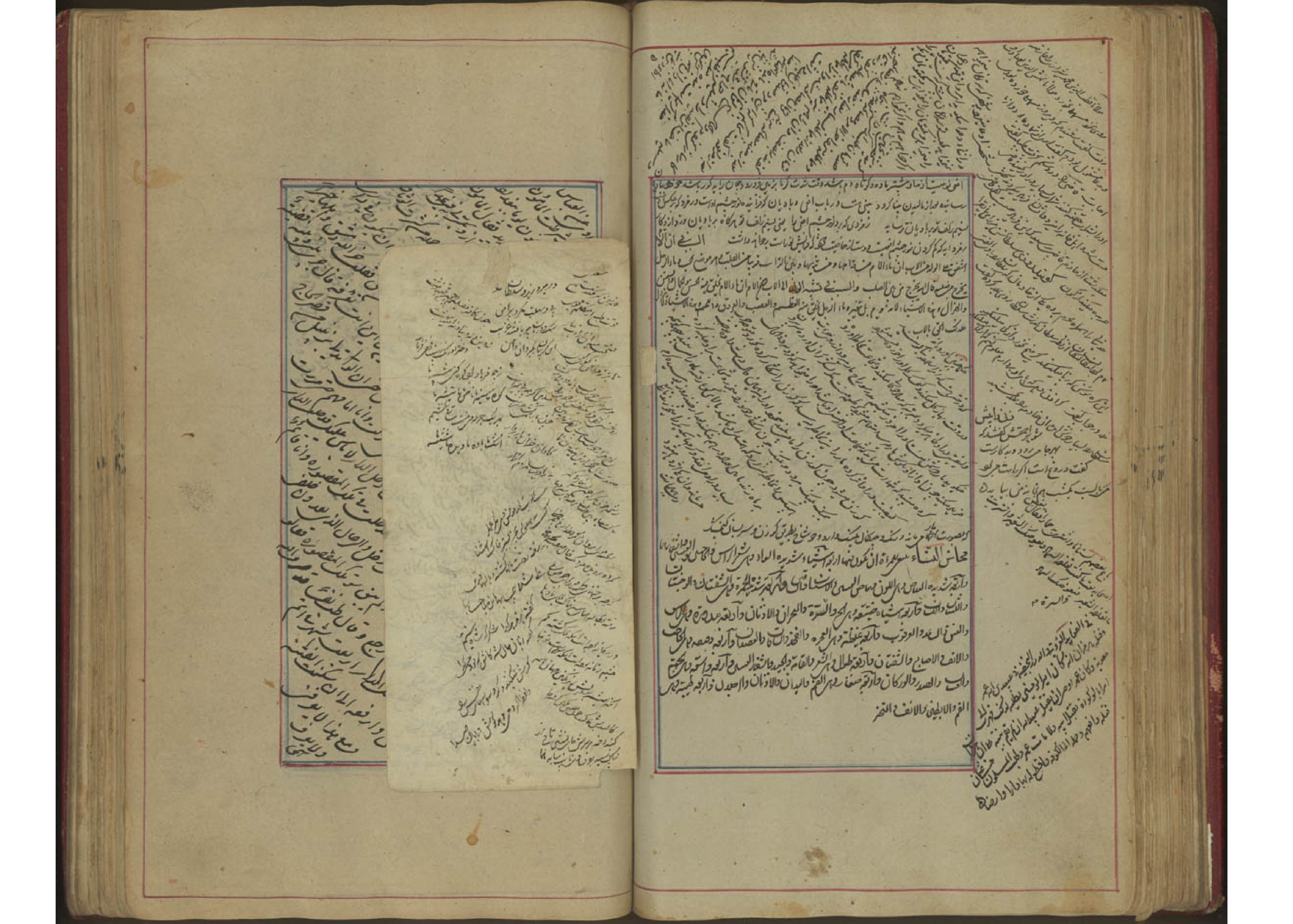
نوشته این کتاب جنگ شعرا است باغ نظر باکو کرد جمع با حجر خضر

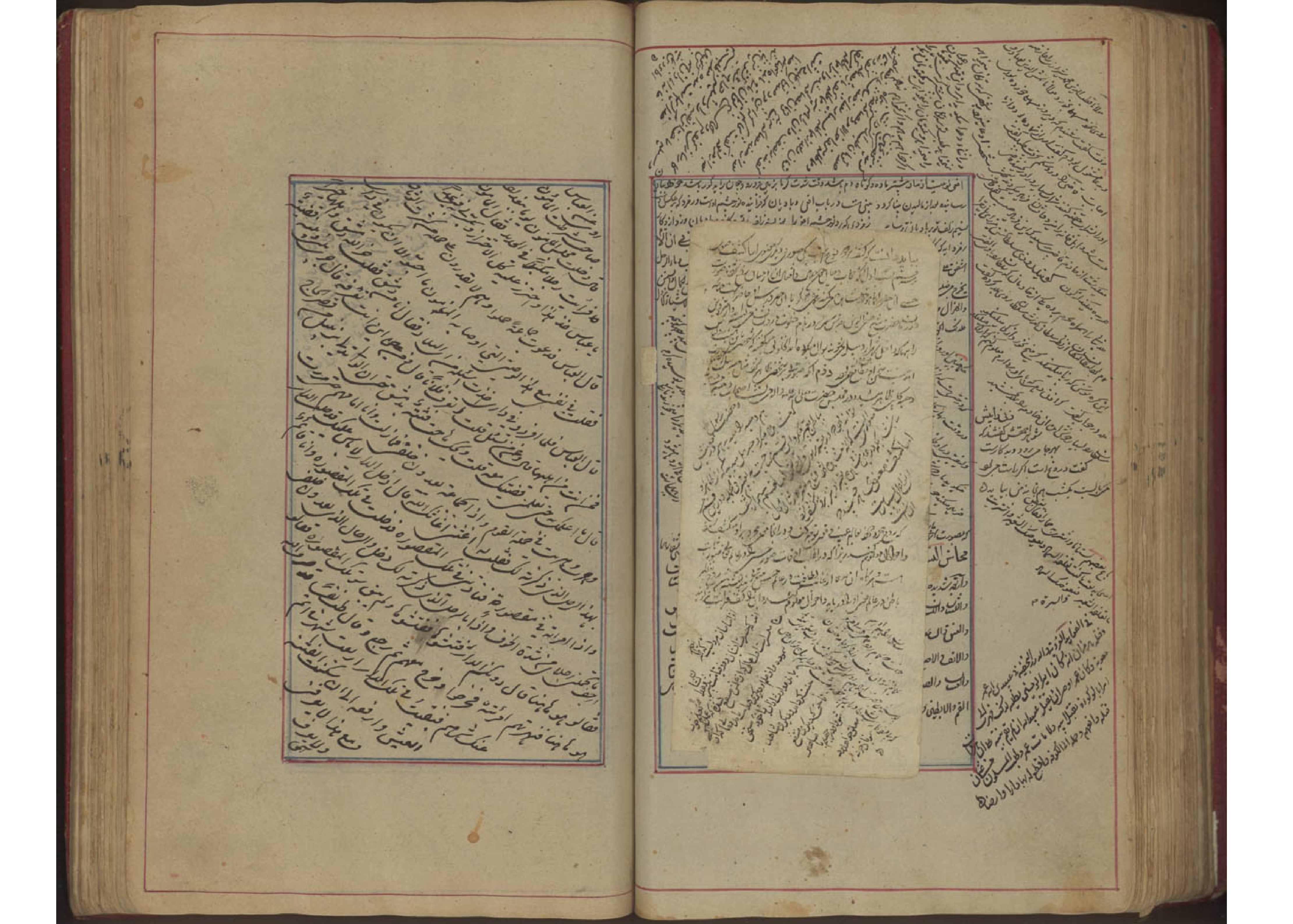
در یکجای دیگر نوشته دویست و پنج سال است نوشته شده

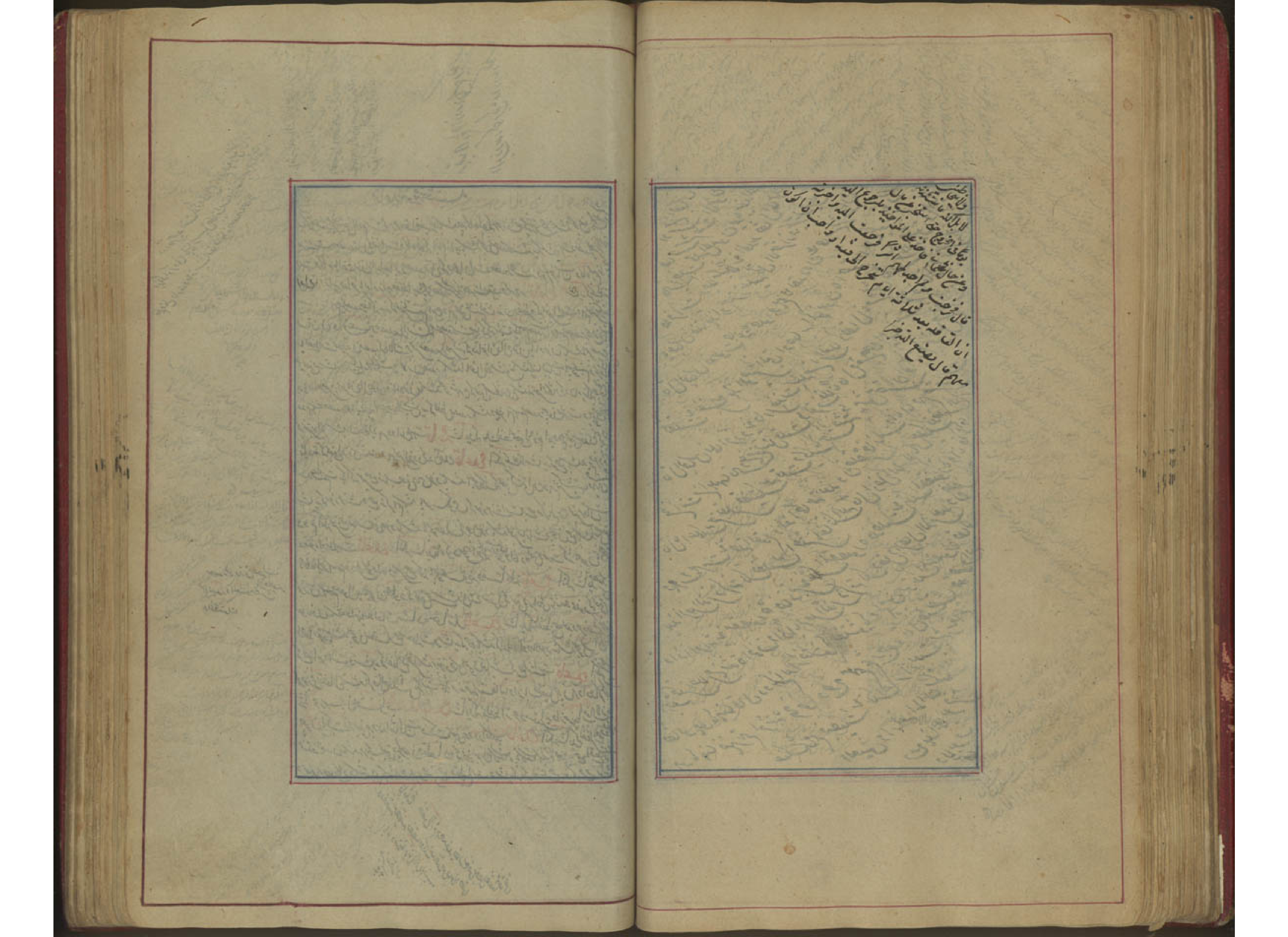
علی اکبر بن فتح الله الموسوی مدرس خادم الرضوی

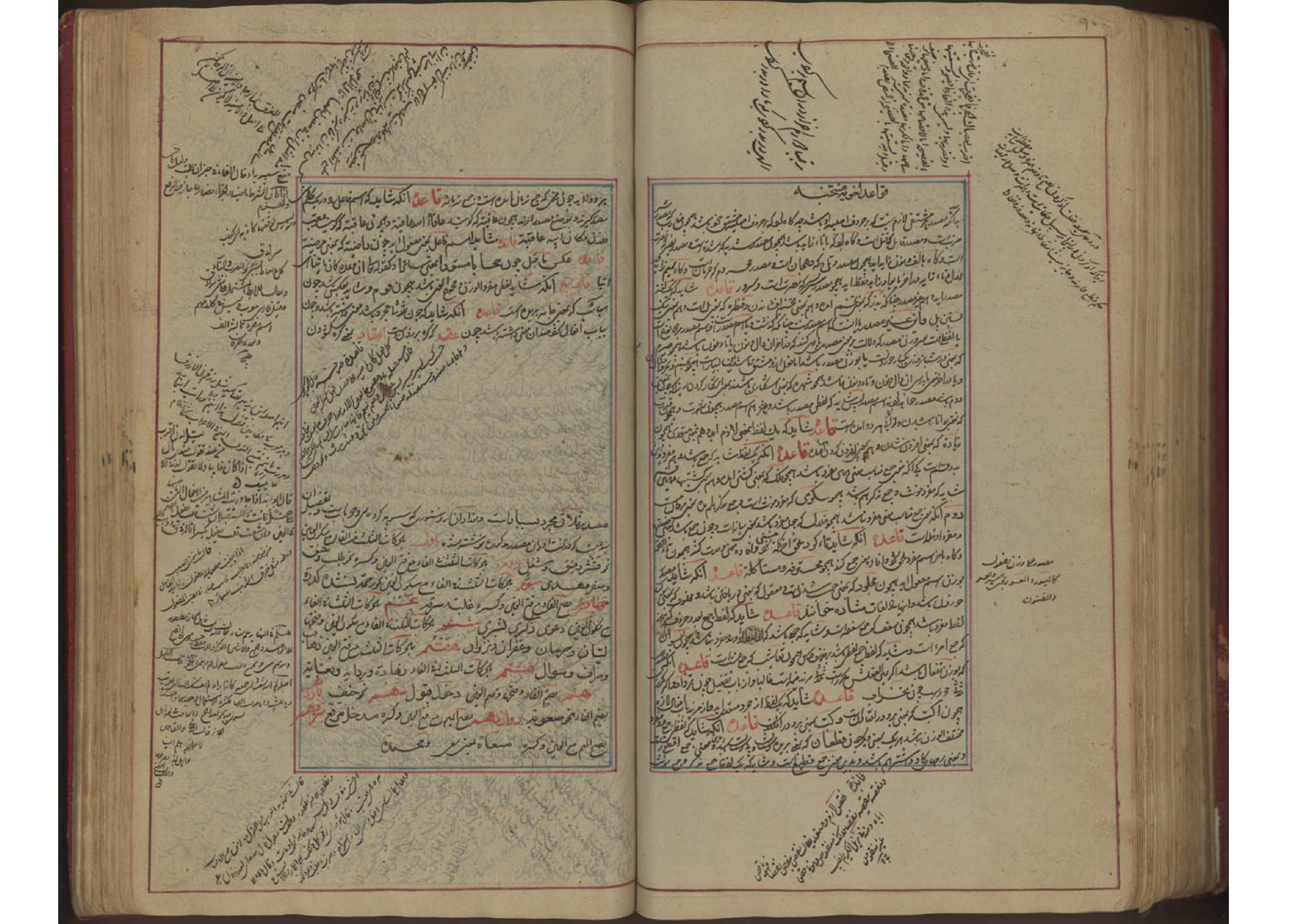
جای دیگر رقم کرده نود سال است صد ورق کنار صد و نود و

هشت ورق که جلد چهار و هشت هم جدا نوشته

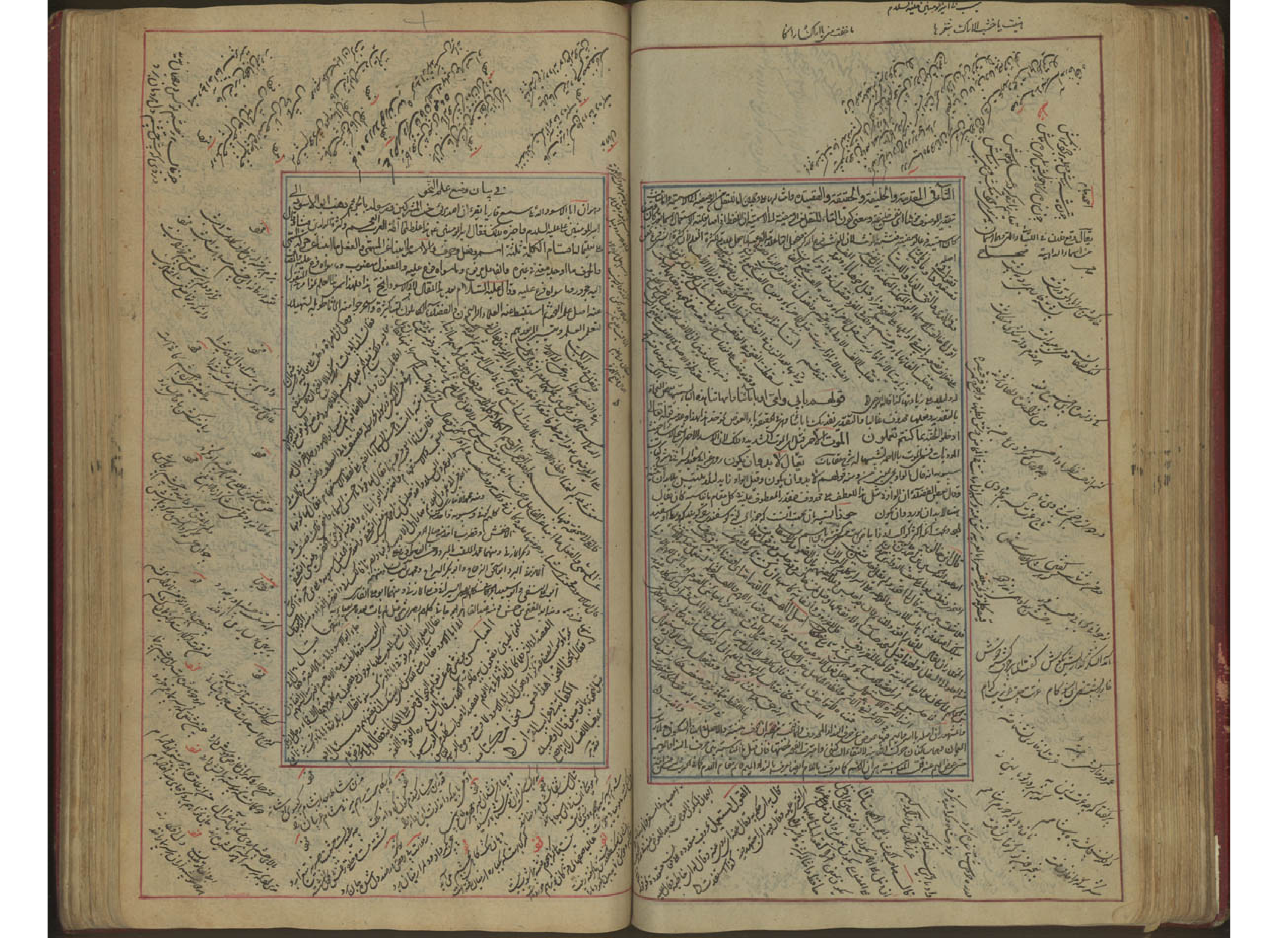








قواعد لغویه منتخبه

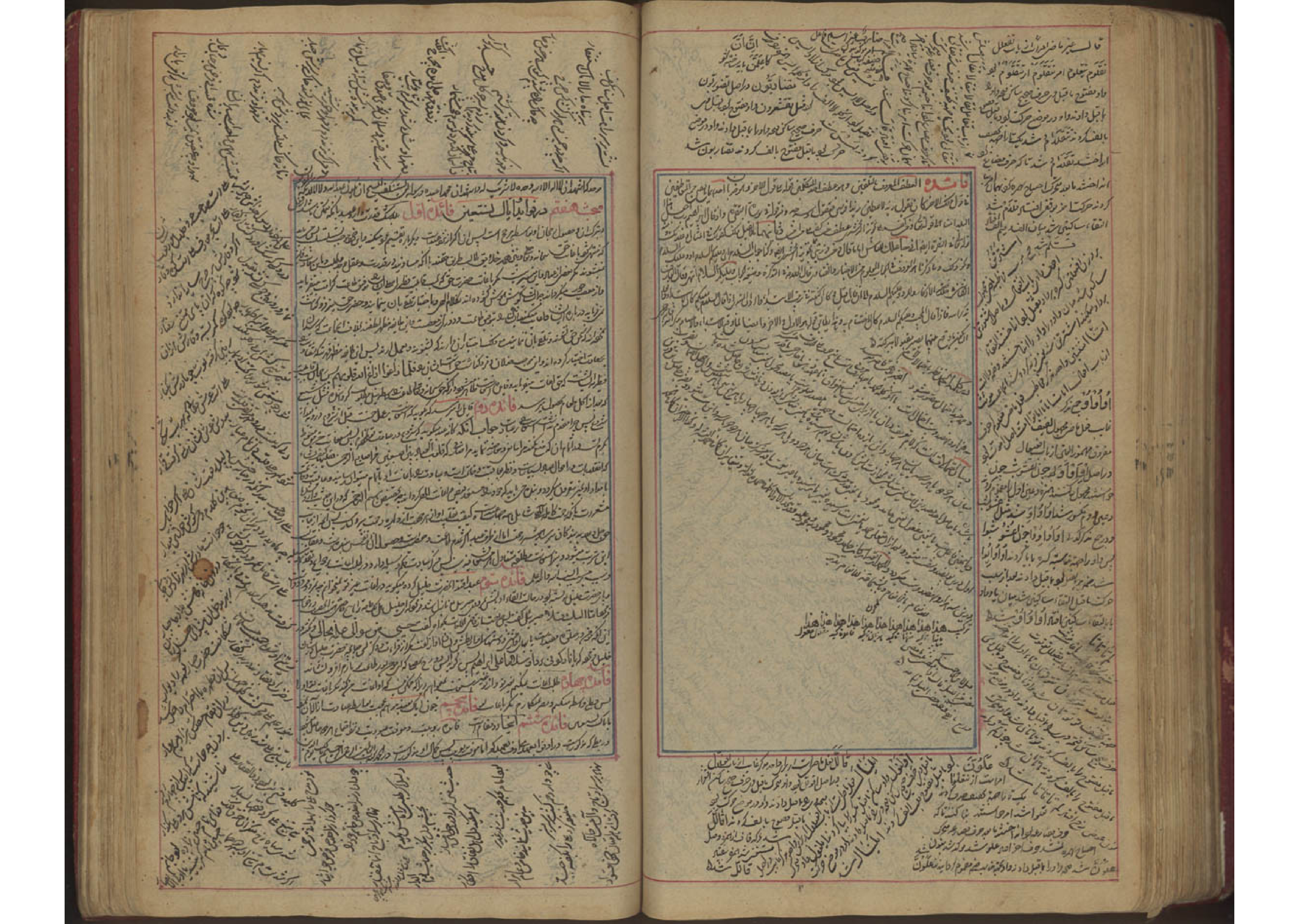


في بيان وضع علم النحو

وهو ان ابا الاسود ... سمع قاريا يقرأ ان الله بريء من المشركين ورسوله بالجر ... ابو الاسود الى

امير المؤمنين علي عليه السلام واخبره ...

... اقسام الكلمة ثلاثة اسم وفعل وحرف ...



[illegible]

فائده هفتم [illegible]

[illegible]

اول آنکه [illegible]

[illegible]

دوم آنکه [illegible]

[illegible]

سوم آنکه [illegible]

[illegible]

چهارم آنکه [illegible]

[illegible]

فائده هشتم [illegible]

[illegible]

[illegible]

بحث هشتم در قوله اهدنا الصراط المستقیم

فائده اول [illegible]

[illegible]

فائده چهارم

الدنیا حرام علی اهل الآخرة والآخرة حرام علی اهل الدنیا وهما حرامان علی اهل الله

مبحث هفتم

در فواید صراط الذین انعمت علیهم

فائده اول

فائده دوم

فائده سوم

اهدنا الصراط المستقیم

فائده سوم

فائده دوم

اهدنا الصراط المستقیم

[illegible] یاد از صفات [illegible] الذی جعل لکم الارض فراشا والسماء بناء [illegible]

فائده چهارم [illegible]

[illegible] غیر المغضوب علیهم ولا الضالین [illegible]

فائده پنجم [illegible]

[illegible] دوم اولیا [illegible]

فائده ششم [illegible]

مبحث دهم در هدایة غیر المغضوب علیهم ولا الضالین **فائده اول** [illegible]

[illegible]

[illegible]

فائده دوم

[illegible]

فائده سوم

[illegible]

خاتمه در بیان مناسبت میان فاتحه و اعمال صلوة و بیان [illegible]

[illegible]

[illegible] اللهم ادفع عنا شر الدنیا والآخرة انك رب العالمین ونعم المعین الرحیم بحق [illegible] سیدنا محمد خاتم النبیین وعترته المعصومین المطهرین الطاهرین آمین یا رب العالمین

[illegible]

فائده

اعمالی که سبب فقر و درویشی شود [illegible]

[illegible]

[illegible]

قل هو الله احد

[illegible] الصمد

[illegible] الصمد

صوفی [illegible] باقری [illegible] عابدی [illegible]

محمد حنفیه [illegible]

وهب [illegible]

[illegible] لم یلد [illegible]

[illegible] لم یکن له کفوا احد [illegible]

[illegible] لم یلد [illegible] لم یکن له کفوا [illegible]

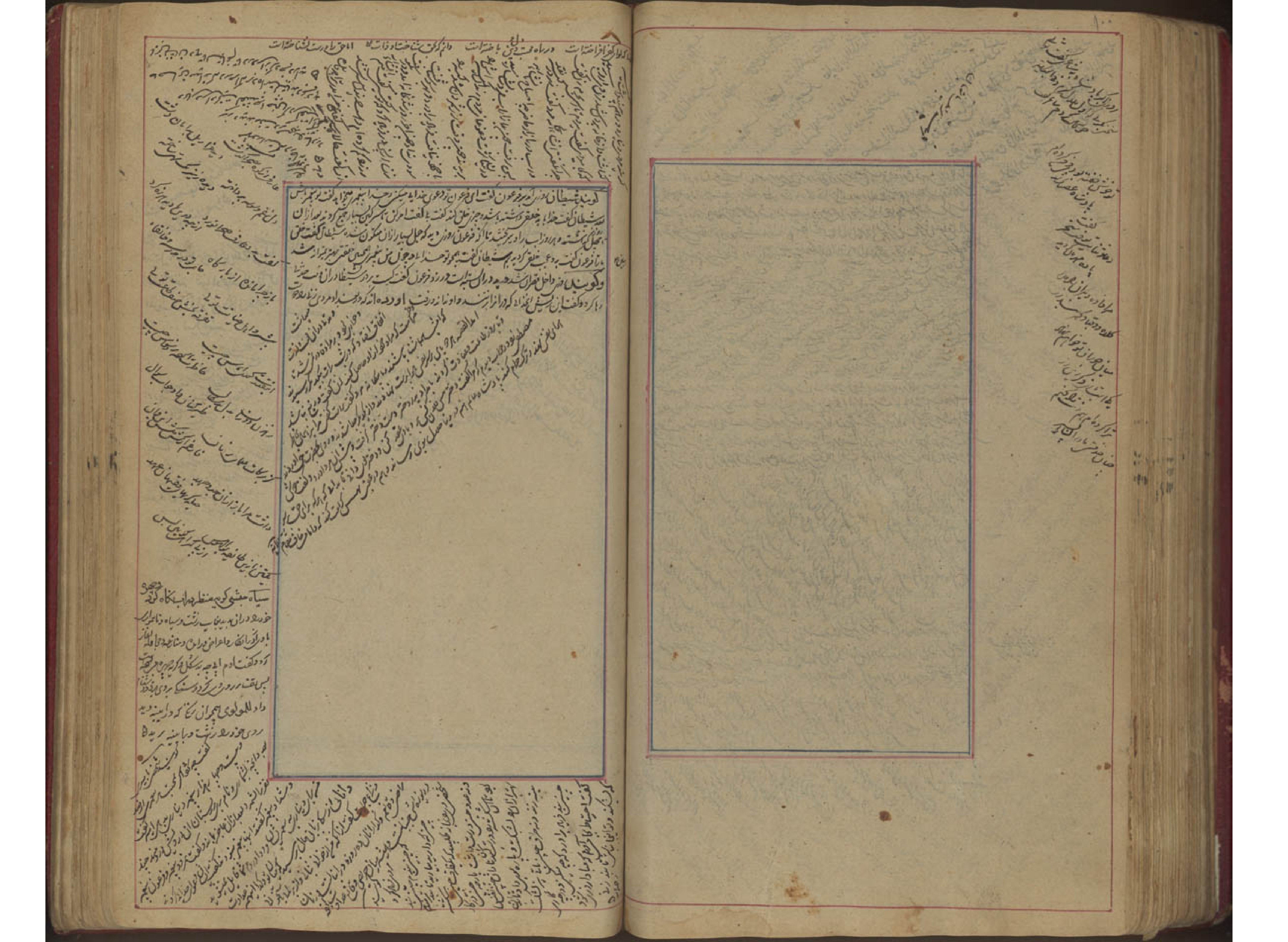
[illegible] هو [illegible] الله

[illegible] احد [illegible] الله الصمد

[illegible] لم یلد [illegible]

[illegible] لم یکن له کفوا احد [illegible]

[illegible]



الغضب يفسد الايمان كما يفسد الصبر العسل

تكرما اذا يبعد عن غضب الله قال لا تغضب

الغضب عدو العقل [illegible] الشيطان

الغضب عدو العقل وهو [illegible]

الغضب [illegible] ركان عفت [illegible] والطمع

قال رجل للنبي دلني على عمل قال لا تغضب

قال

ليس الشديد بالصرعة انما الشديد من يملك نفسه عند الغضب

قال الحكيم اياك والغضب فانه يصيرك الى ذلة الاعتذار

ان ذاهبا سال الكشبا اى اخلاق بنى ادم اعون للعليم قال الحق انا كانحدر [illegible] كما يقلب الصبيان الكرة

قال النبي [illegible]

قيل العبد [illegible] فقال ترك الغضب [illegible]

[illegible] انا اسكن اخذ [illegible]

وعملنا بما احب واذا غضب قال الا [illegible]

واذا غضب الا يبطش بيده وعيني الا بعيد

[illegible] لولا [illegible]

لولا القصاص لا [illegible]

قيل كان في بني اسرائيل ملك [illegible] حكيم اذا غضب اعطاه صحيفة فيها ارحم المساكين واخش الموت واذكر الآخرة فكان يقرأها حتى يسكن غضبه

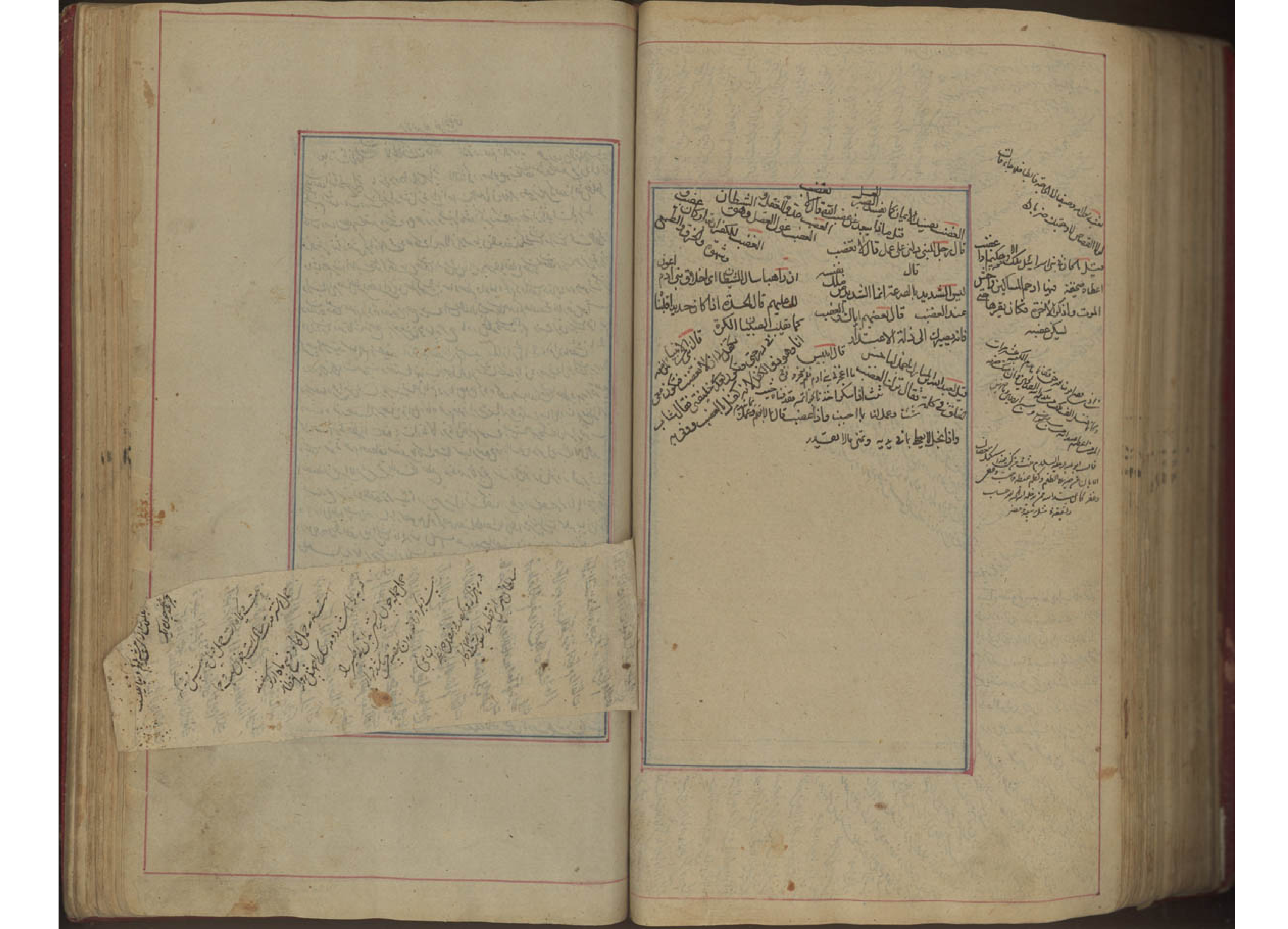
[illegible]

[illegible]

قال [illegible]

[illegible]

[illegible]



الغضب يفسد الايمان كما يفسد الصبر العسل

قيل ما ابعد عن غضب الله قال لا تغضب

الغضب عدو العقل وهو [illegible] الشيطان

قال رجل للنبي دلني على عمل قال لا تغضب

قال ليس الشديد بالصرعة انما الشديد من ملك نفسه عند الغضب

قال الحكيم اياك والغضب فانه يصيرك الى ذلة الاعتذار

قال الحسن [illegible]

قال النبي [illegible]

قيل لعبد الله بن المبارك [illegible] في كلمة فقال ترك الغضب

[illegible] وتمني ما لا يقدر

الغضب يفسد الايمان كما يفسد الصبر العسل

تكلم ما ابعدني من غضب الله قال لا تغضب

الغضب عدو العقل وهو عون الشيطان

الغضب يكسر القلب عفت

قال رجل للنبي دلني على عمل قال لا تغضب

قال

ليس الشديد بالصرعة انما الشديد من يملك نفسه عند الغضب

قال بعضهم اياك والغضب فانه يصيرك الى ذلة الاعتذار

اتقوا الغضب فانه جمرة في قلب ابن آدم

قال الحسن انا كان حديد القلب

قال النبي الغضب ...

قيل لعبد الله بن المبارك اجمل لنا حسن الخلق في كلمة فقال ترك الغضب

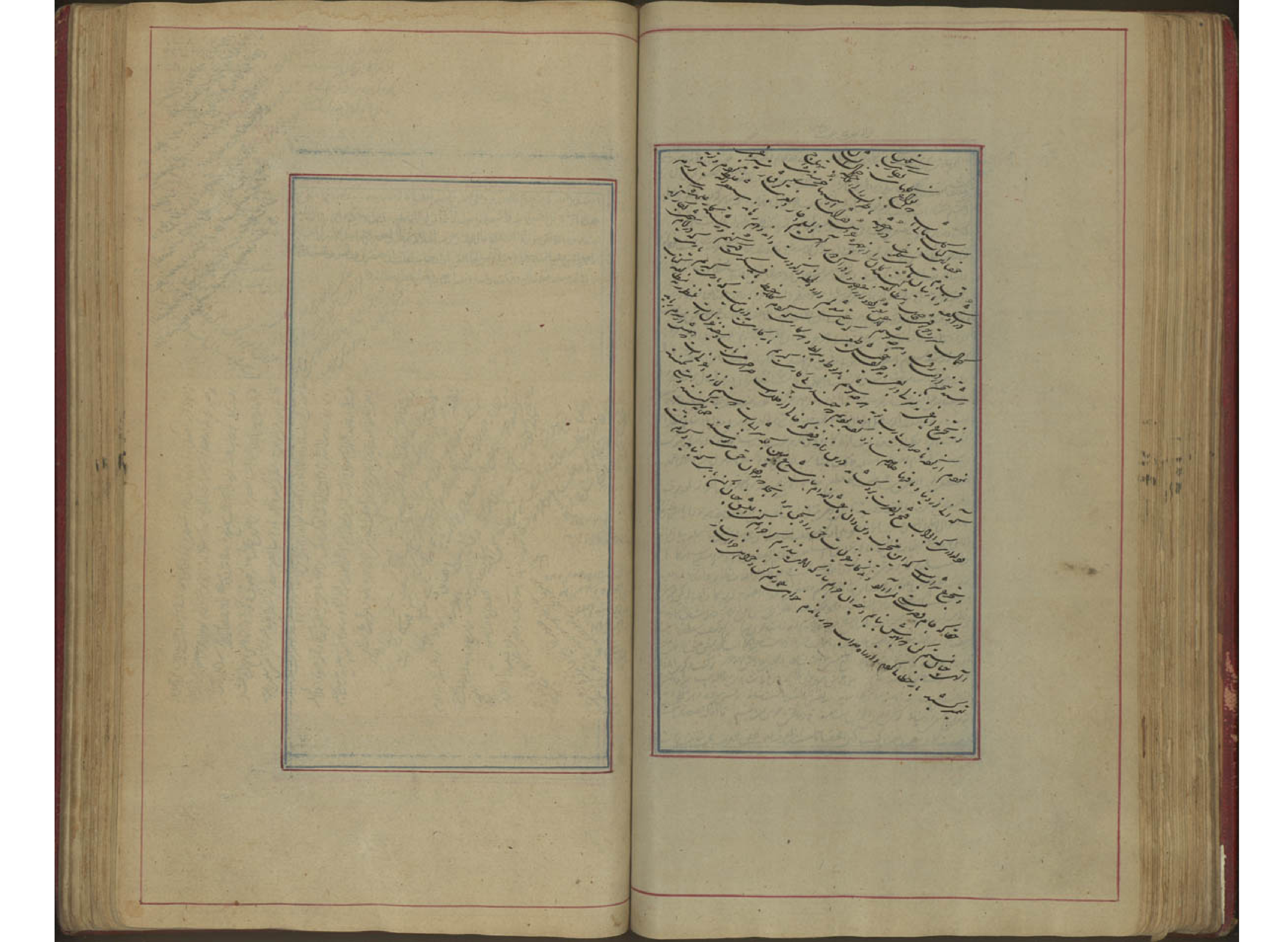
ما اعجز ابن آدم ...

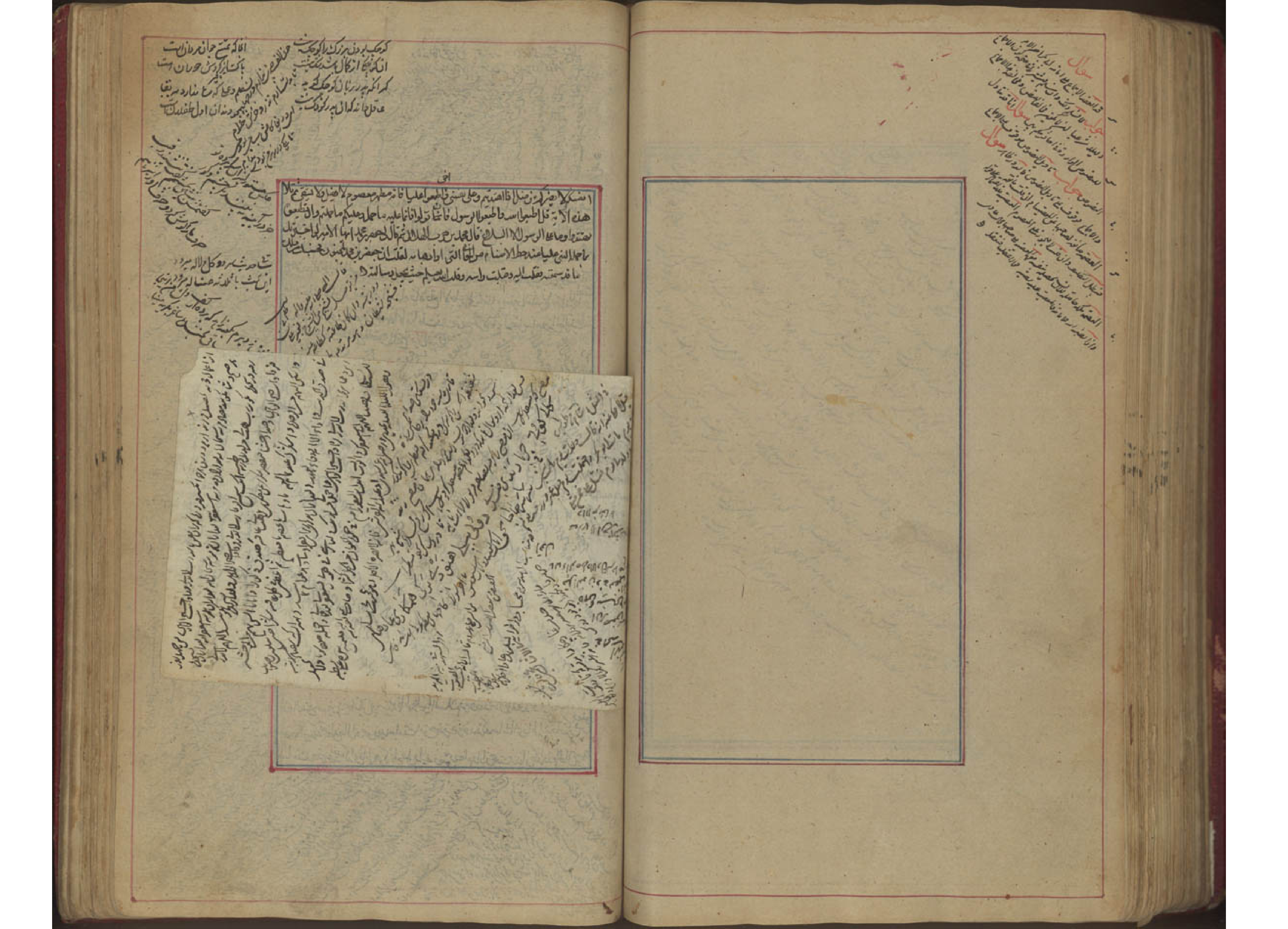
اذا سكت غضب

شيئا وعملنا بما احب واذا غضب قال الاخر وعملنا

واذا غضب لا يحيط بانه يريد ... الا بعد قدر

قيل لحكمائهم من بني اسرائيل ... اذا غضب اعطه صحيفة فيها ارحم المساكين واخش الموت واذكر الآخرة فكان يقرأها ... ليسكن غضبه





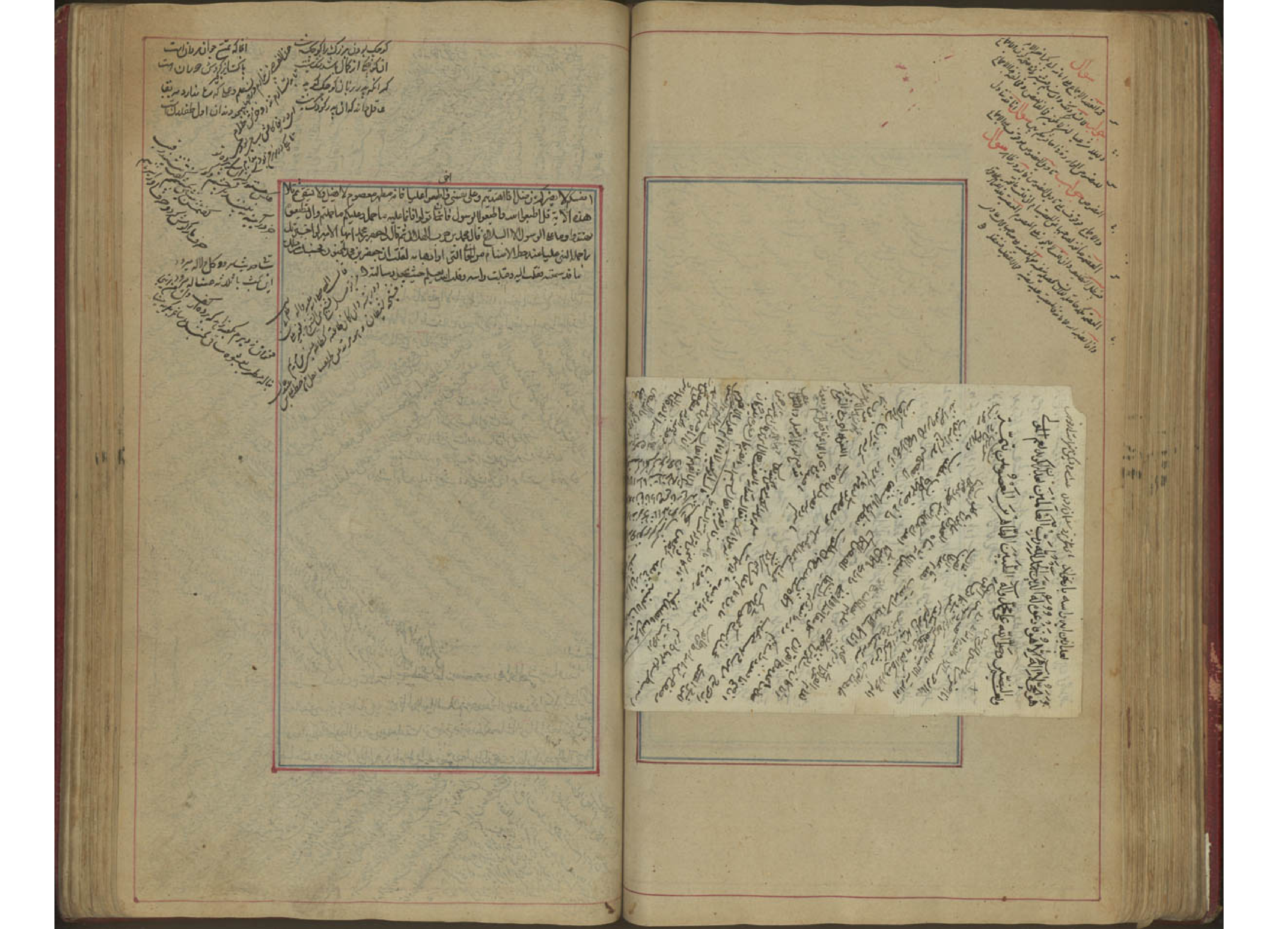
ا منشكلا [illegible] فإنه مطهر معصوم لا [illegible]

هذه الآية قل اطيعوا الله واطيعوا الرسول فان تولوا فانما عليه ما حمل وعليكم ما حملتم وان تطيعوه

تهتدوا وما على الرسول الا البلاغ [illegible] قال محمد بن [illegible] الامر [illegible]

ما حمل النبي عليها [illegible] الاصنام [illegible] التي [illegible] جعفر بن محمد [illegible]

ما قد [illegible]



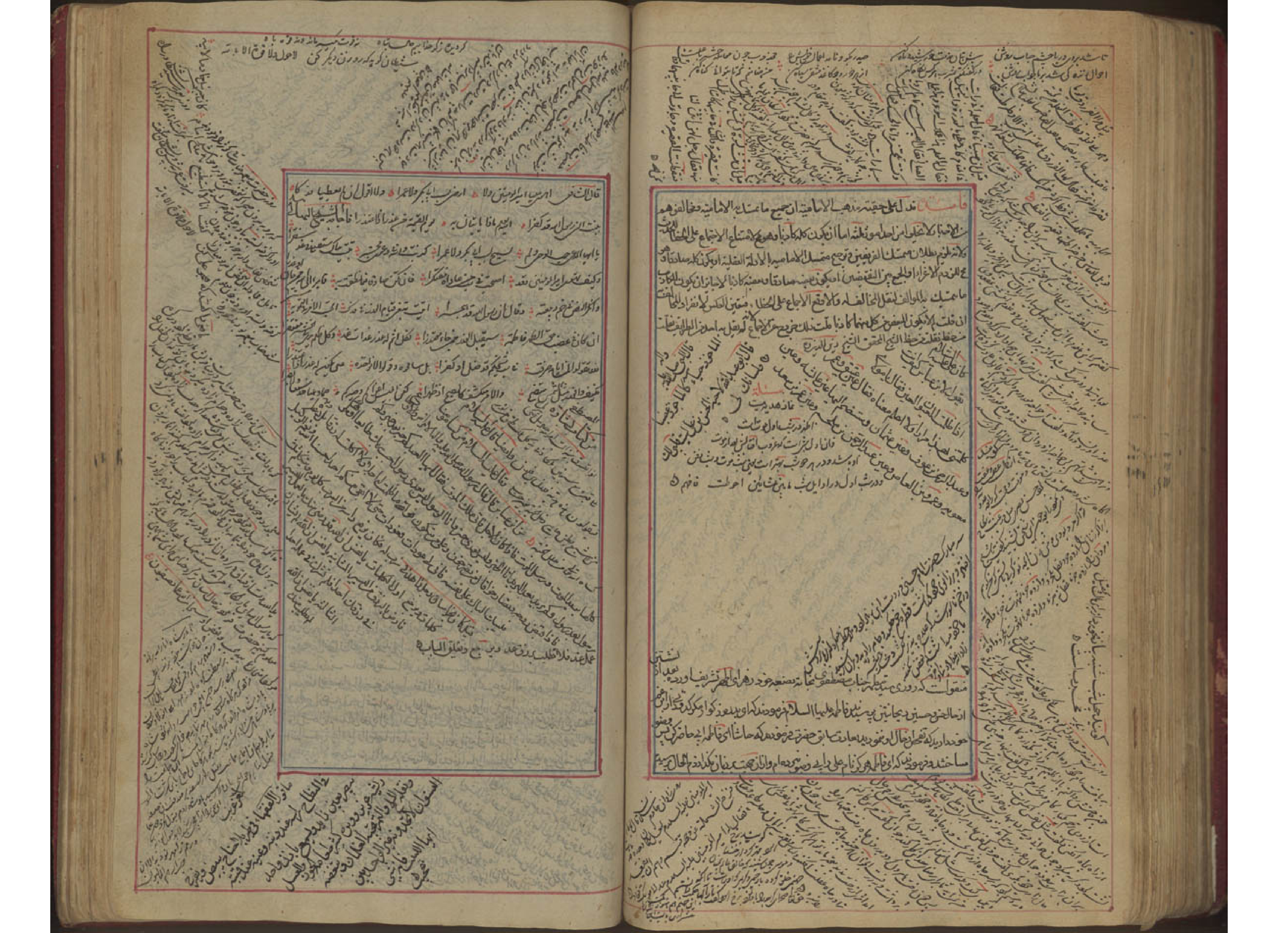
[illegible]

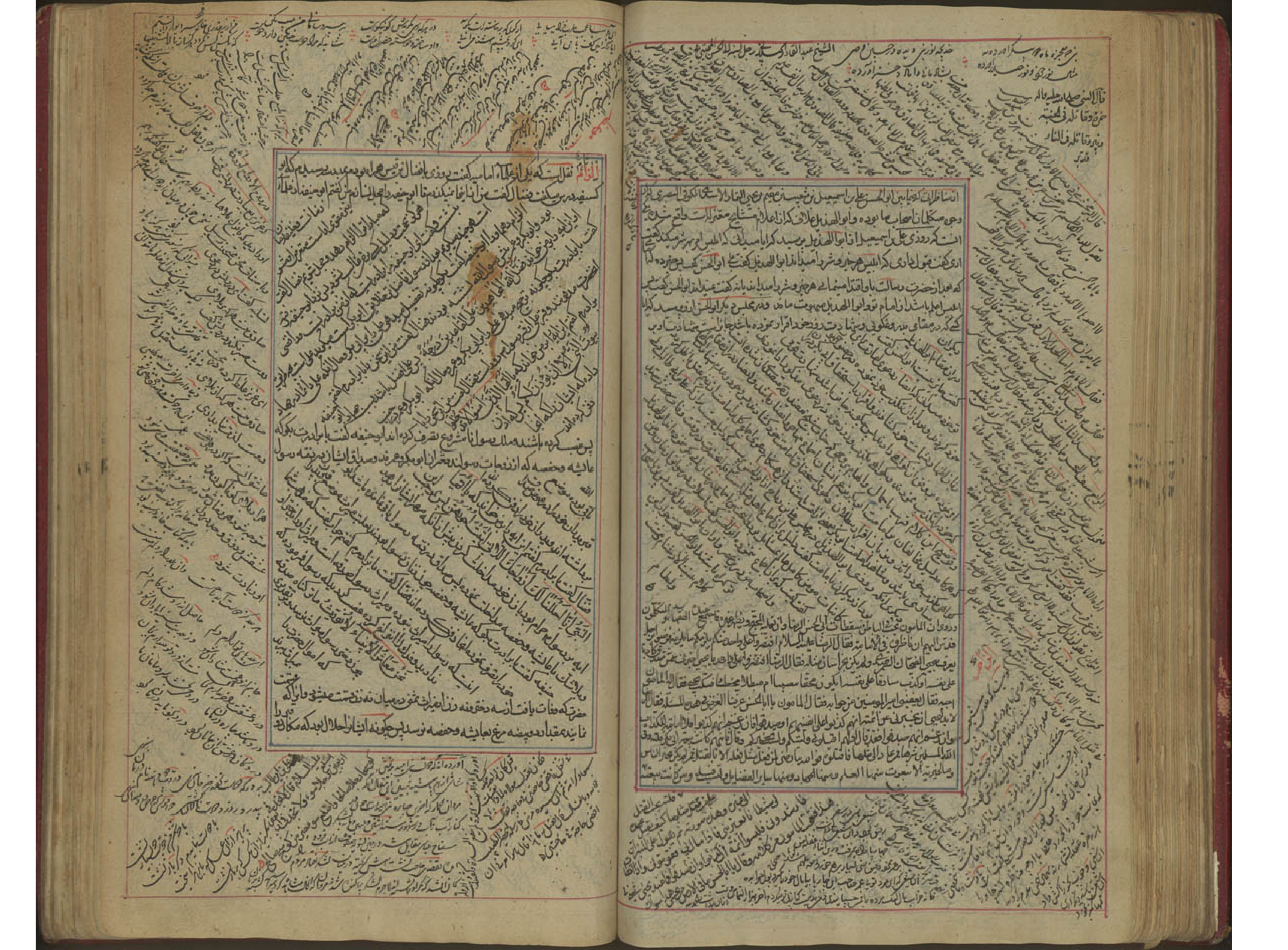
هذه الآية قل اطيعوا الله واطيعوا الرسول فان تولوا فانما عليه ما حمل وعليكم ما حملتم وان تطيعوه

تهتدوا وما على الرسول الا البلاغ [illegible]

[illegible]

[illegible]





الزام نقل است که یکی از علماء امامیه گفت روزی با فضال [illegible] ابو حنیفه رسیدیم [illegible]
کسی [illegible] گفت [illegible] ابو حنیفه [illegible] اهل السنه [illegible] ابو حنیفه [illegible]

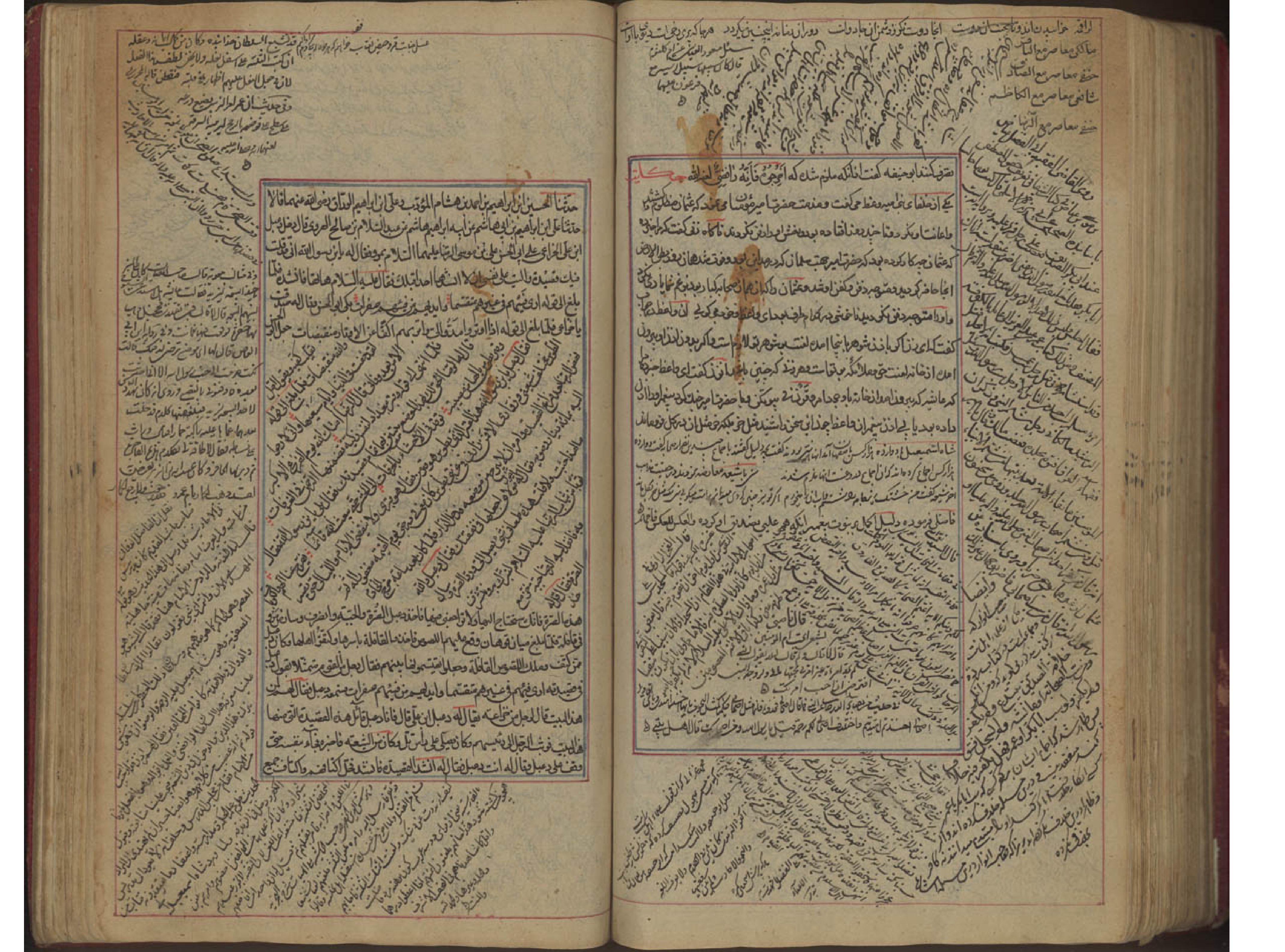
[illegible]

پیغمبر کرده باشند صلاة رسول ما مشروع [illegible] کرده اند ابو حنیفه گفت [illegible]
عایشه و حفصه که از زوجات رسولند [illegible] از ابو بکر و عمر [illegible] رسول
الله

[illegible]

انما ظرایف کرد ابی ابو الحسن علی بن اسمعیل بن شعیب بن میثم بن یحیی التمار الاسدی الکوفی البصری [illegible]
و هو [illegible] متکلمان اصحاب ما بوده و ابو الهذیل علاف که از اعلام مشایخ معتزلست واقع شد
است که روزی علی بن اسمعیل [illegible] ابو الهذیل پرسید که آیا [illegible] که ابلیس [illegible]
[illegible] که ابلیس [illegible] ابو الهذیل گفت [illegible] ابو الحسن گفت [illegible]
که [illegible]
[illegible]

در دیوان المأمون [illegible]
قد [illegible] فی الامامة فقال الرضا علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] فقال المأمون
[illegible] فقال المأمون یا ابا الحسن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] منها العلم و منها الجهاد و منها سایر الفضایل [illegible]



حدثنا الحسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام المؤدب وعلي بن ابراهيم الوراق رضي الله عنهما قالا
حدثنا علي بن ابراهيم بن ابي هاشم عن ابيه ابراهيم بن هاشم عن عبد السلام بن صالح الهروي قال دخل دعبل
ابن علي الخزاعي على ابي الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام بمرو فقال له يا ابن رسول الله اني قد قلت
فيك قصيدة وآليت على نفسي ان لا انشدها احدا قبلك فقال عليه السلام هاتها فانشده فلما
بلغ الى قوله ارى فيئهم في غيرهم متقسما وايديهم من فيئهم صفرات بكى ابو الحسن وقال له صدقت
يا خزاعي فلما بلغ الى قوله اذا وتروا مدوا الى واتريهم اكفا عن الاوتار منقبضات جعل ابو الحسن

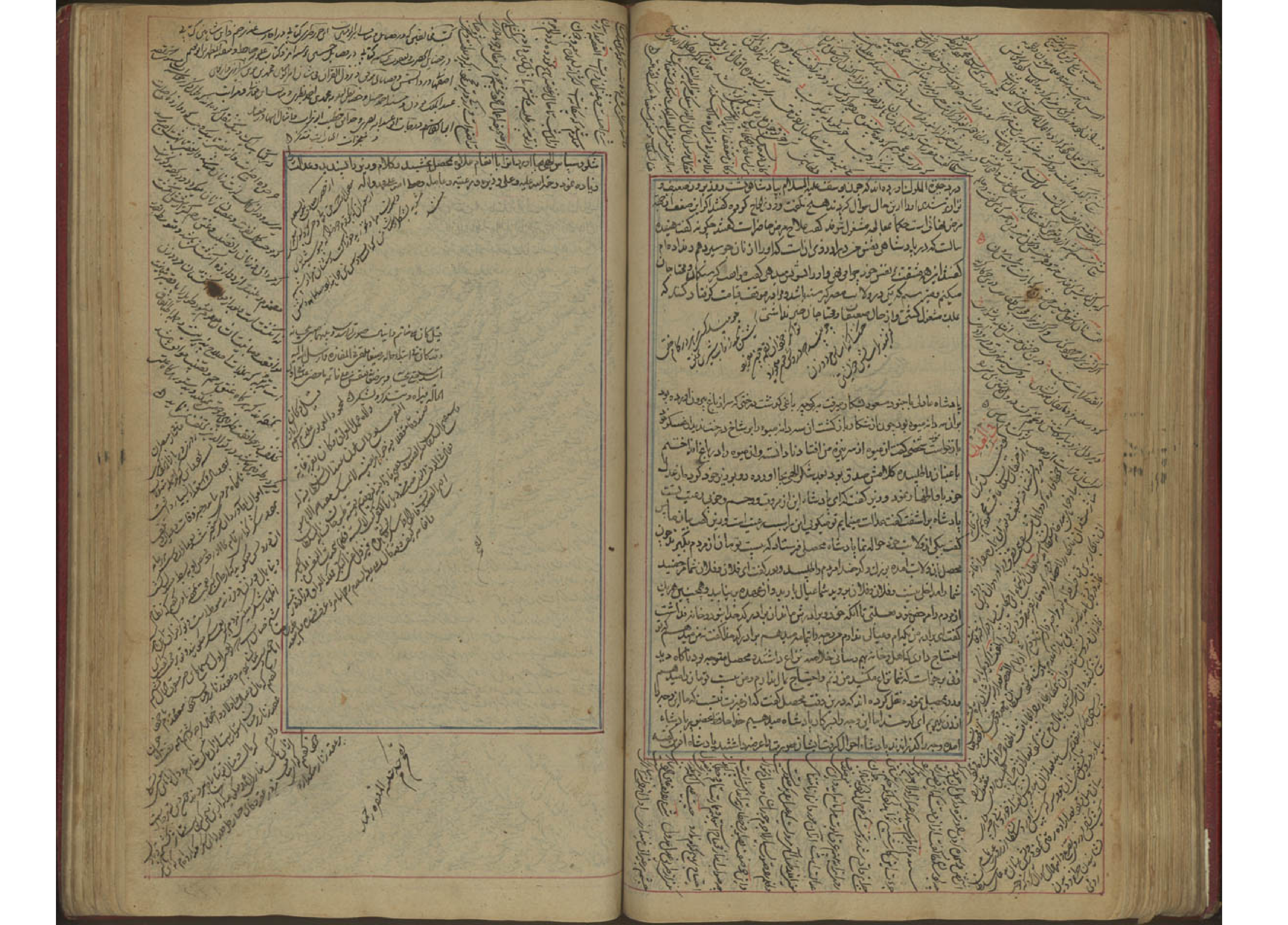
هذه القصيدة فانك ستحتاج اليها ولا تخرجها ... فاخذ دعبل الصرة والجبة وانصرف وسار من مرو
في قافلة فلما بلغ ميان قوهان وقع عليهم اللصوص فاخذوا القافلة باسرها وكتفوا اهلها وكان دعبل
من كتف وملك اللصوص القافلة وجعلوا يقتسمونها بينهم فقال رجل من القوم متمثلا بقول دعبل
في قصيدته ارى فيئهم في غيرهم متقسما وايديهم من فيئهم صفرات فسمعه دعبل فقال لمن
هذا البيت فقال لرجل من خزاعة يقال له دعبل بن علي قال فانا دعبل قائل هذه القصيدة التي منها
هذا البيت فوثب الرجل الى رئيسهم وكان يصلي على رأس تل وكان من الشيعة فاخبره فجاء بنفسه حتى
وقف على دعبل فقال له انت دعبل فقال انا دعبل فقال له انشد القصيدة فانشدها فحل كتافه وكتاف جميع

ابو حنیفه معاصر مع الباقر
مالك معاصر مع الصادق
حنف معاصر مع الصادق
شافعی معاصر مع الکاظم

تصرف کنند ابو حنیفه گفت اینکه معلوم شد که او مجوسی فانه رافضی لعنه الله

حکایت

یکی از خلفای بنی امیه وعظ می گفت و منقبت حضرت امیر مؤمنان می نمود که عثمان مظلوم کشته شد
ملاعنات ... [illegible] ... بعضی او را دفن نکردند ناگاه نقل کرد که ...
که عثمان چه کار کرده بود که حضرت امیر ... عثمان کرد ... بعد از ...
... دفن و کفن ... عثمان ... صحابه ...
...
گفت ...
اهل ...
که عائشه ... حضرت امیر ...
داده بود ...
...
...
فاسئل ... دلیل ... علی ... [illegible]



در روضة الملوك آورده‌اند که چون یوسف علیه السلام پادشاه وقت و عزیز مصر شد [illegible]

[illegible] هیچ حکمت [illegible] کرده [illegible]

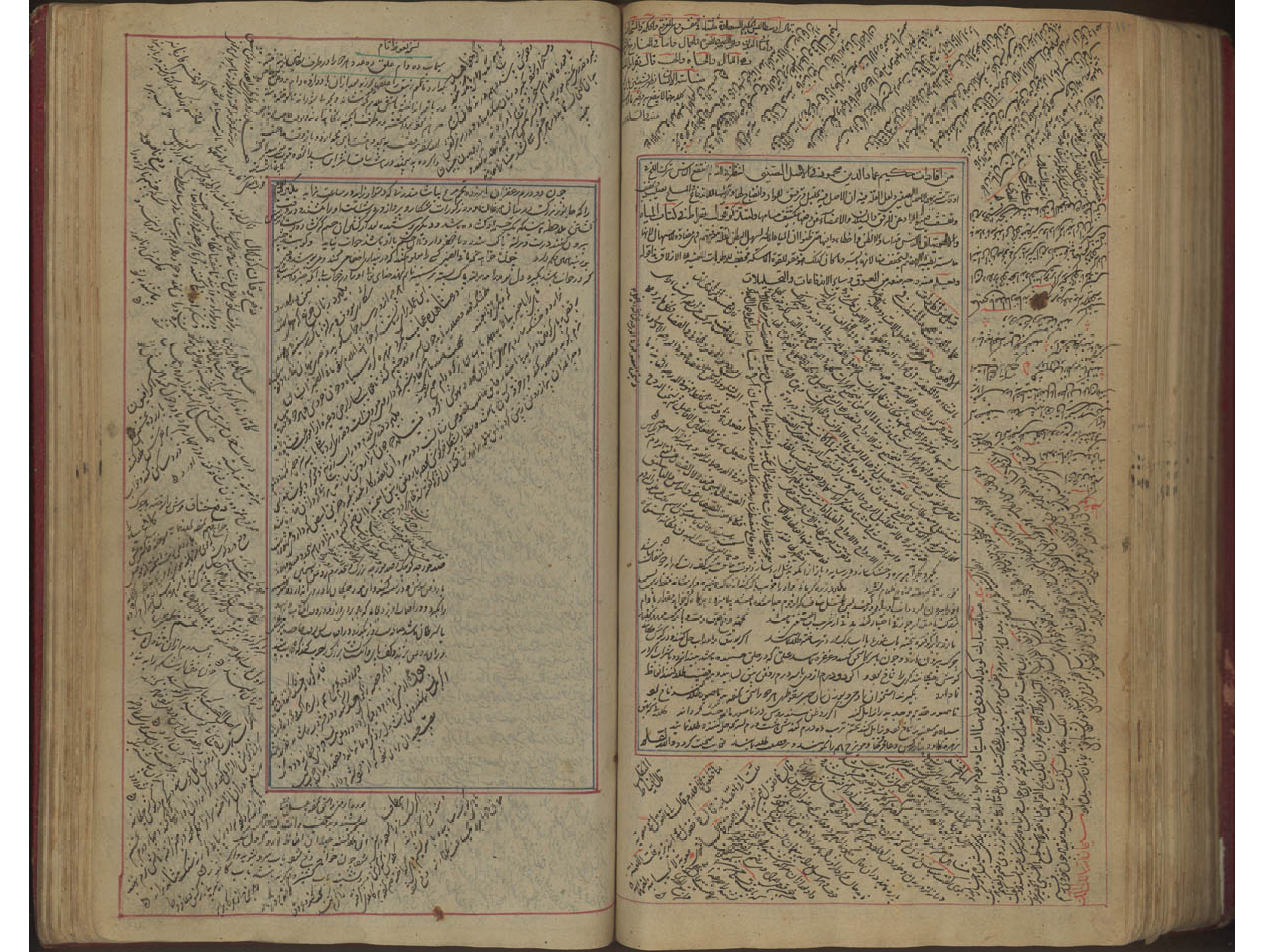
[illegible] حکما [illegible] که علاج [illegible]

[illegible]

پادشاهی عادل با جمعی مسعود شکار میرفت بر کوچه باغی گذشت درختی که سر از باغ بیرون آورده بود

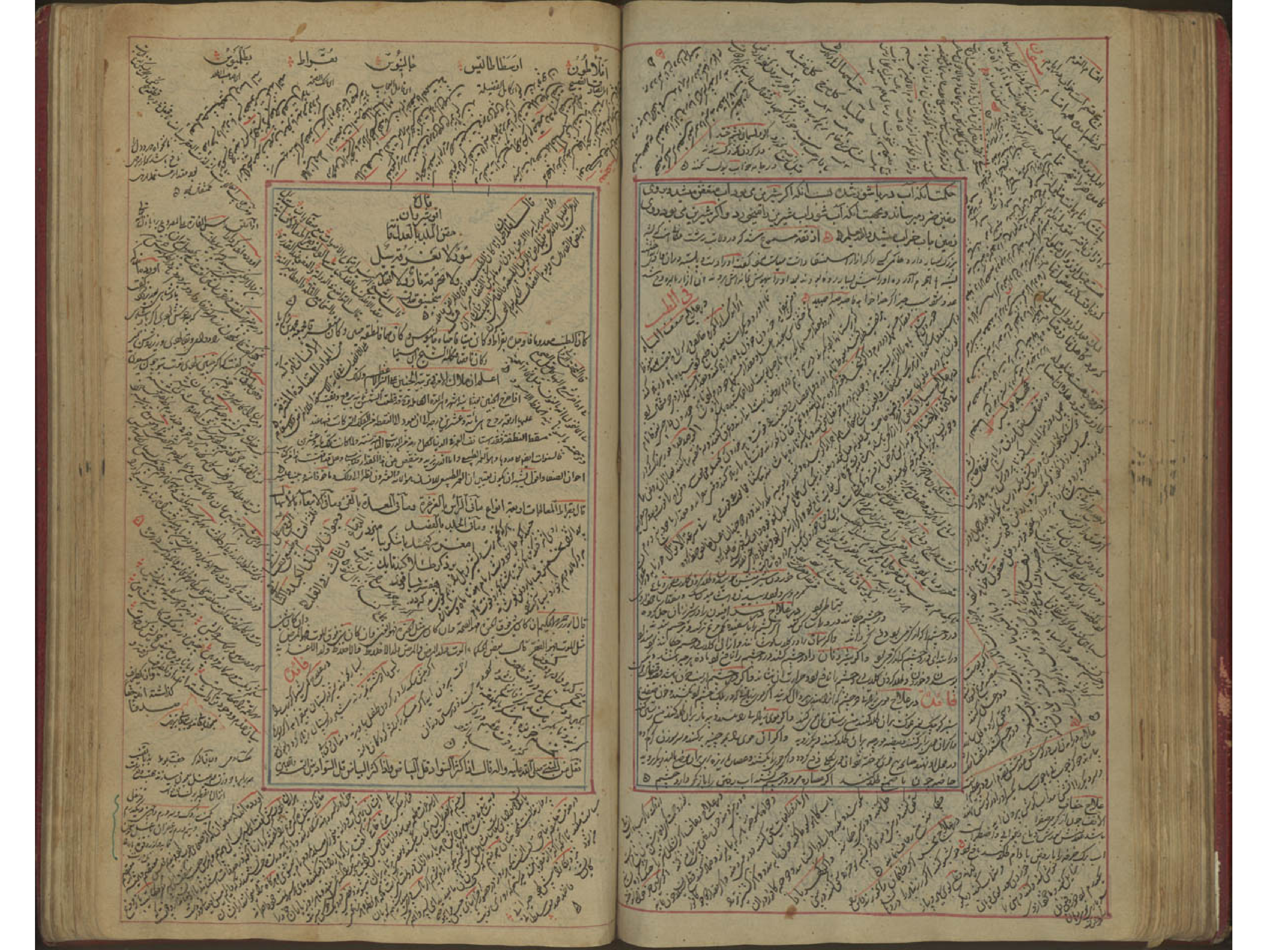
بر آن درخت میوه بود چون از شکار باز گشت از سر درخت میوه [illegible] شاخ درخت ندید [illegible]

[illegible]



من افادات حکیم عماد الدین محمود فی الاصل المستوفی

چون دو درم زعفران

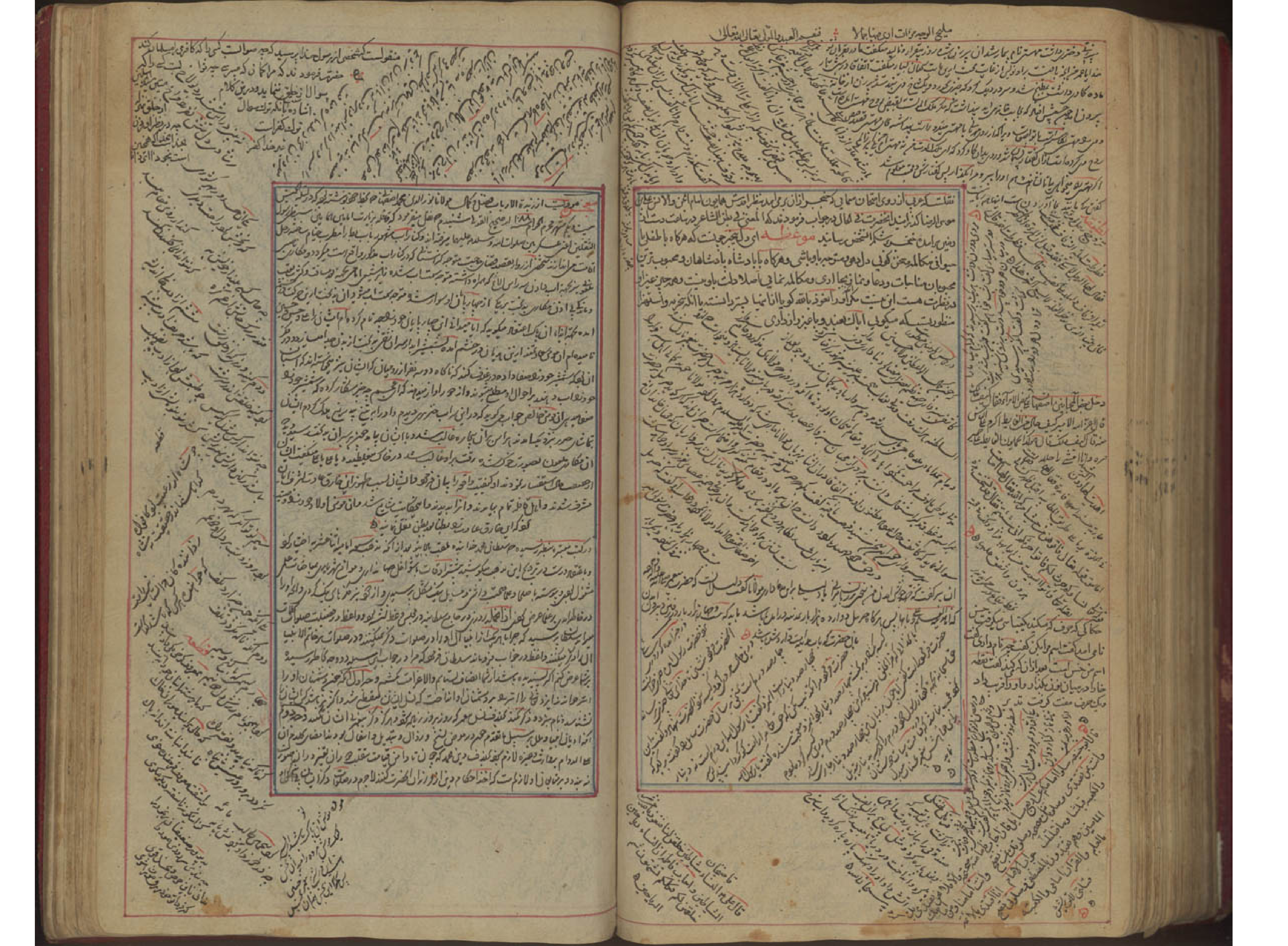


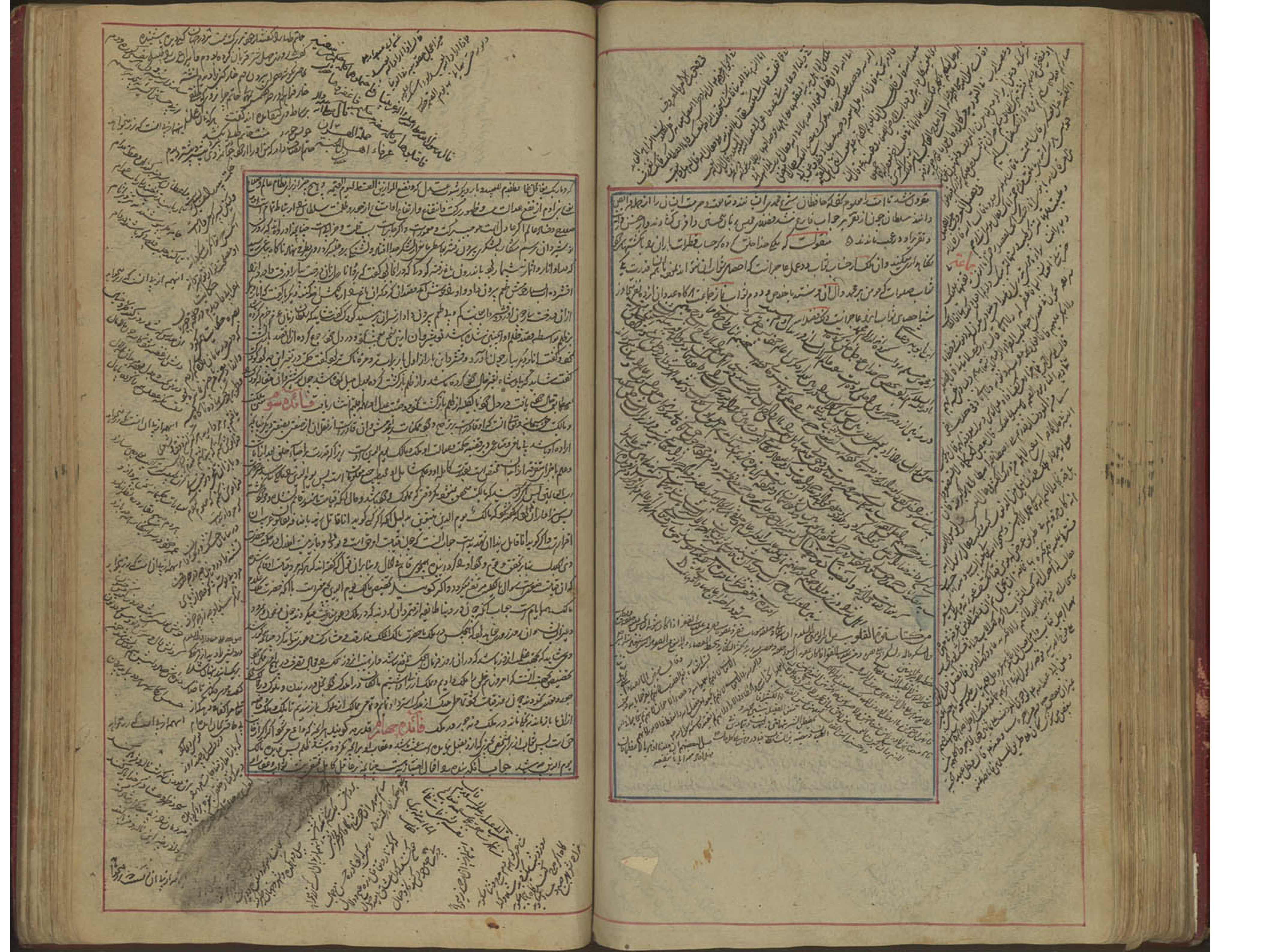
افلاطون ارسطاطالیس جالینوس بقراط بطلمیوس

الفرق بين الصفة ... [illegible]
[illegible]
الا انه ... العوارض [illegible]

اچه ... [illegible]

[illegible]





[illegible]

چون جواب [illegible] لا تنال [illegible]

[illegible]

فائده پنجم [illegible]

[illegible]

فائده ششم [illegible]

[illegible]

مبحث ششم [illegible]

فائده اول [illegible]

[illegible]

فائده دوم [illegible]

گویند که یکی از [illegible]

[illegible]

[illegible] ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون [illegible]

[illegible]

[illegible] ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون [illegible]

فائده سوم [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

فائدهٔ چهارم

[illegible] از اشتغال [illegible] تکالیف [illegible] عبادت [illegible]

[illegible] احوال [illegible] اشتغال [illegible]

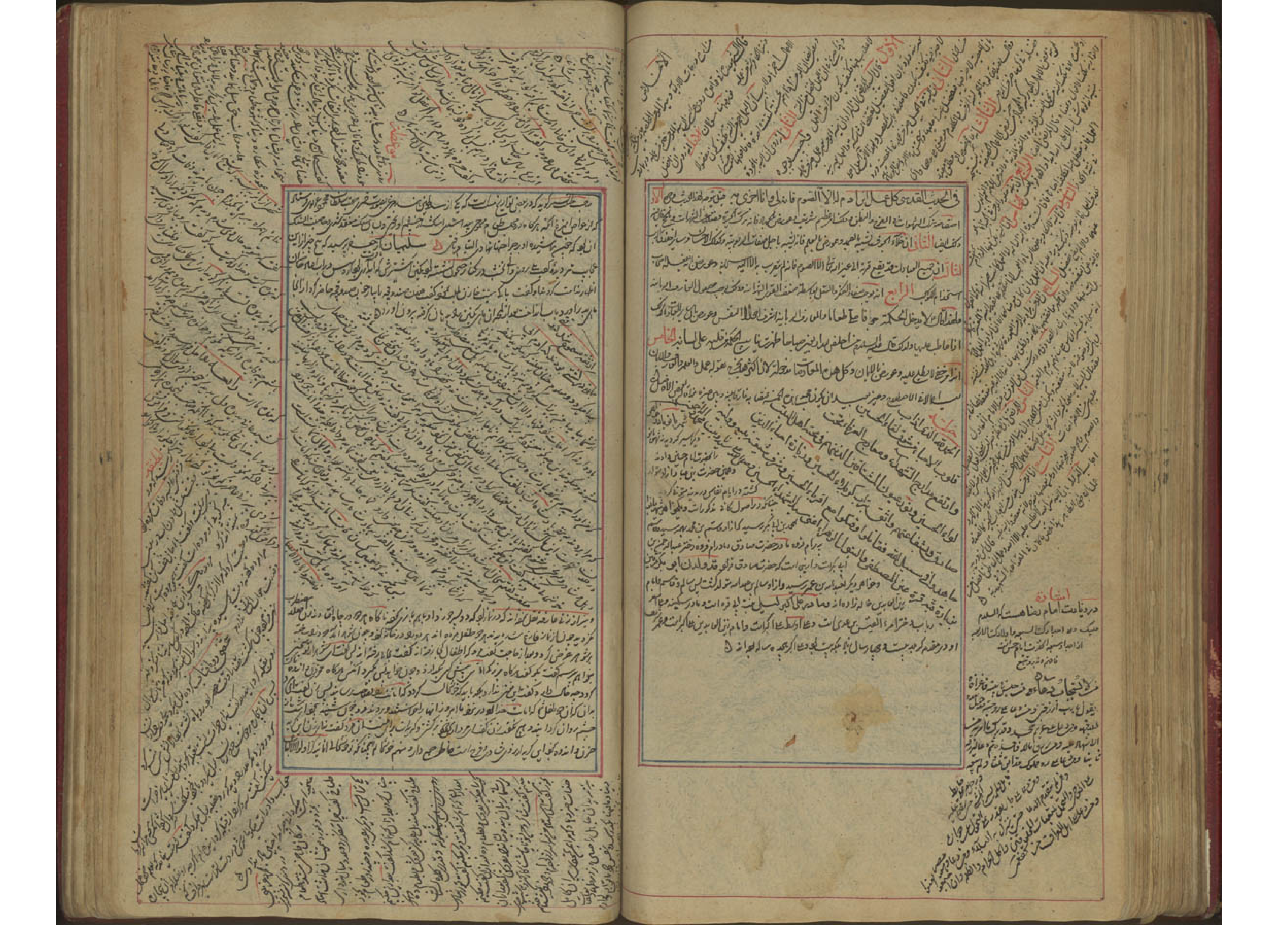
[illegible] کما اعرضنا الامانة [illegible]

[illegible] الامانات [illegible] حضرت [illegible]

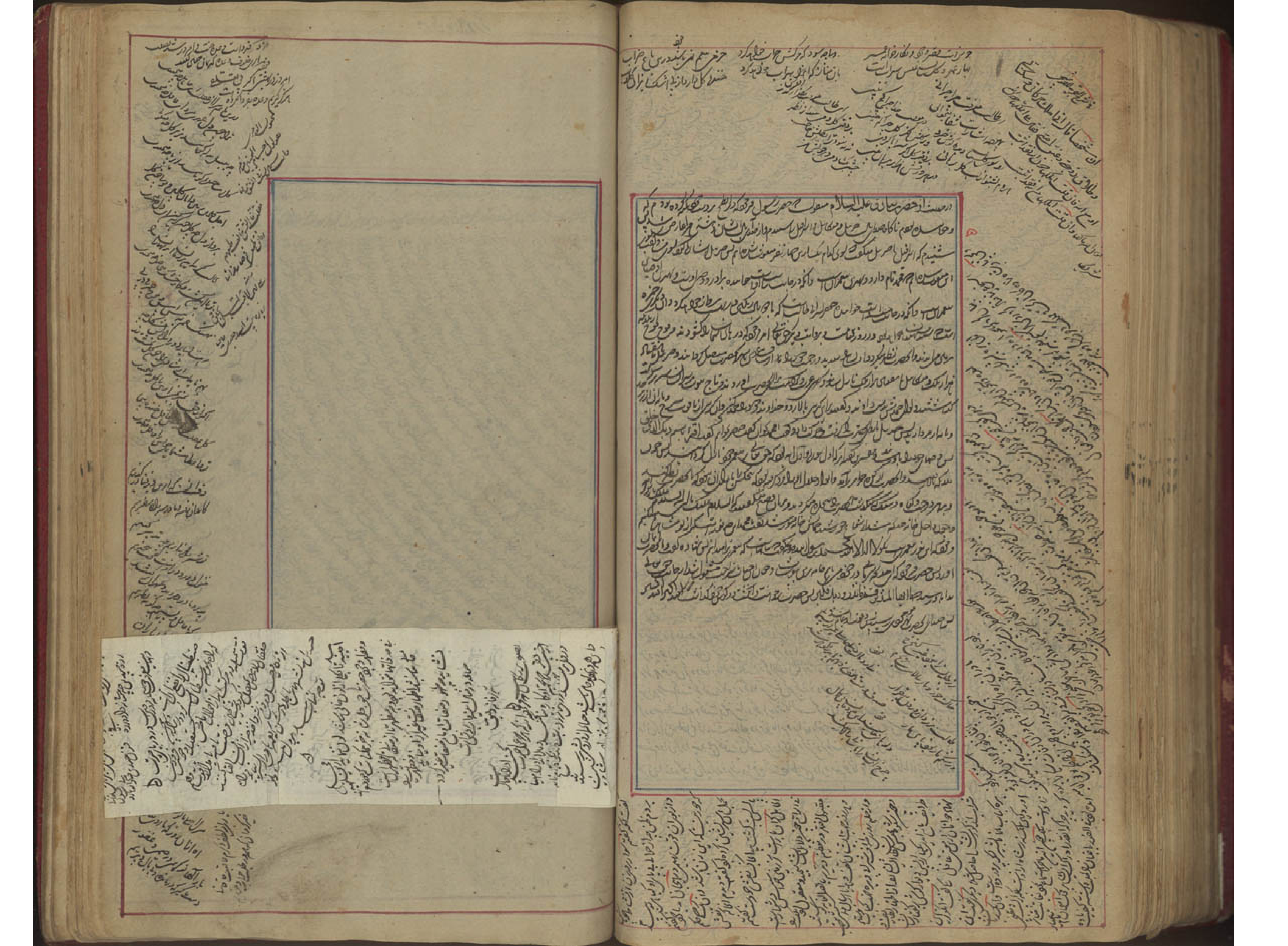
[illegible] الخلوات [illegible] الفلوات [illegible]

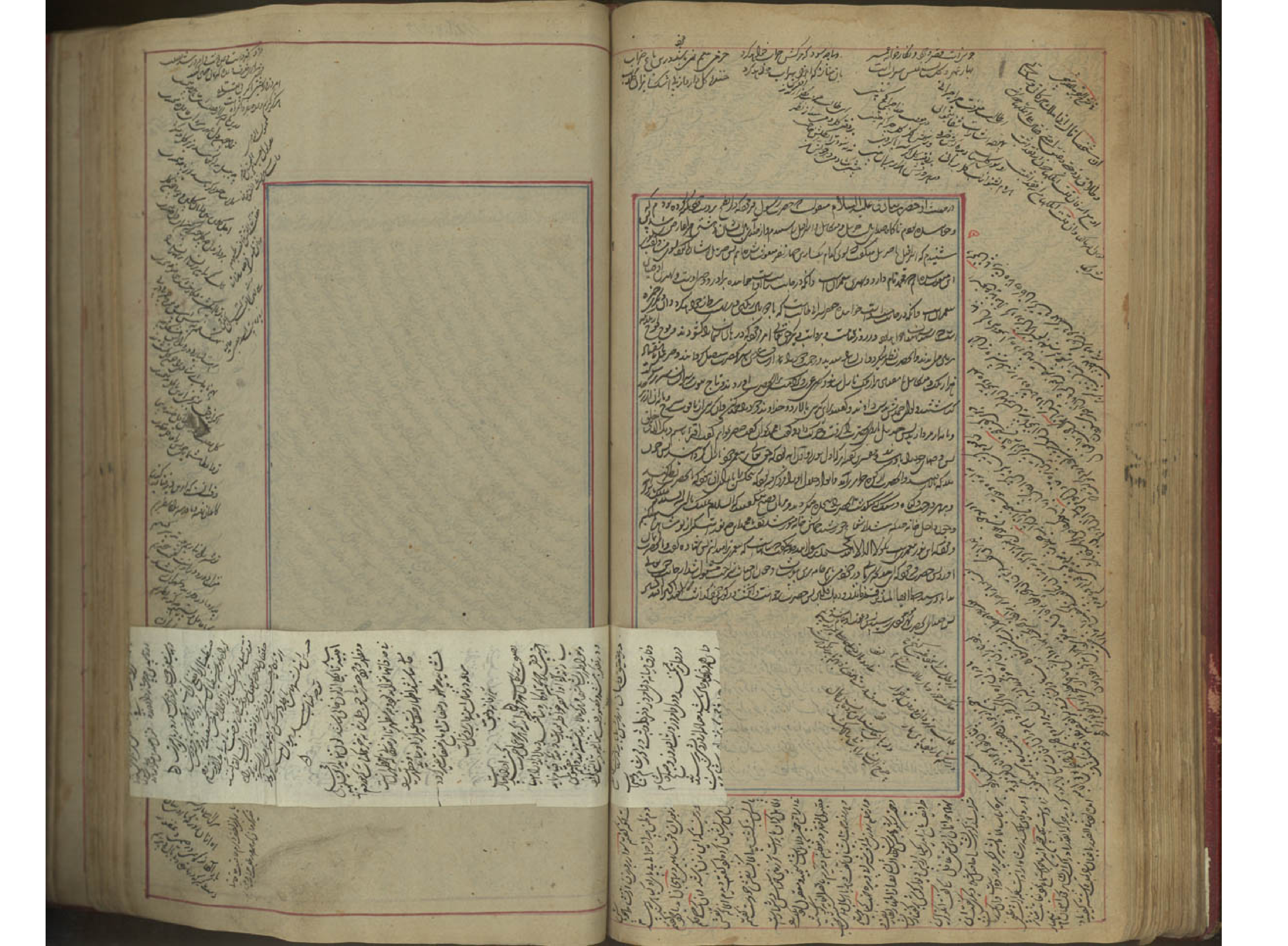
[illegible]

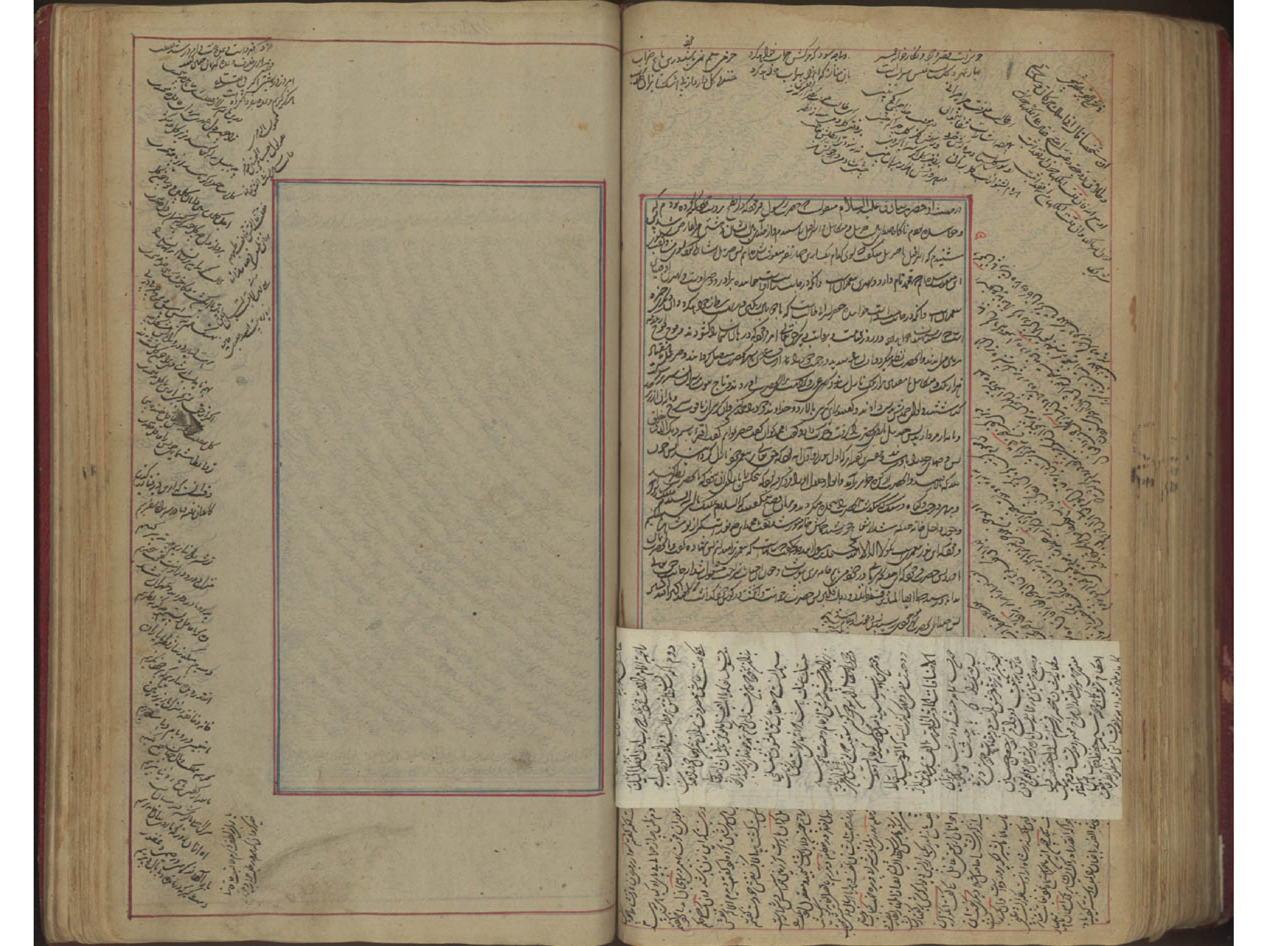
[illegible]

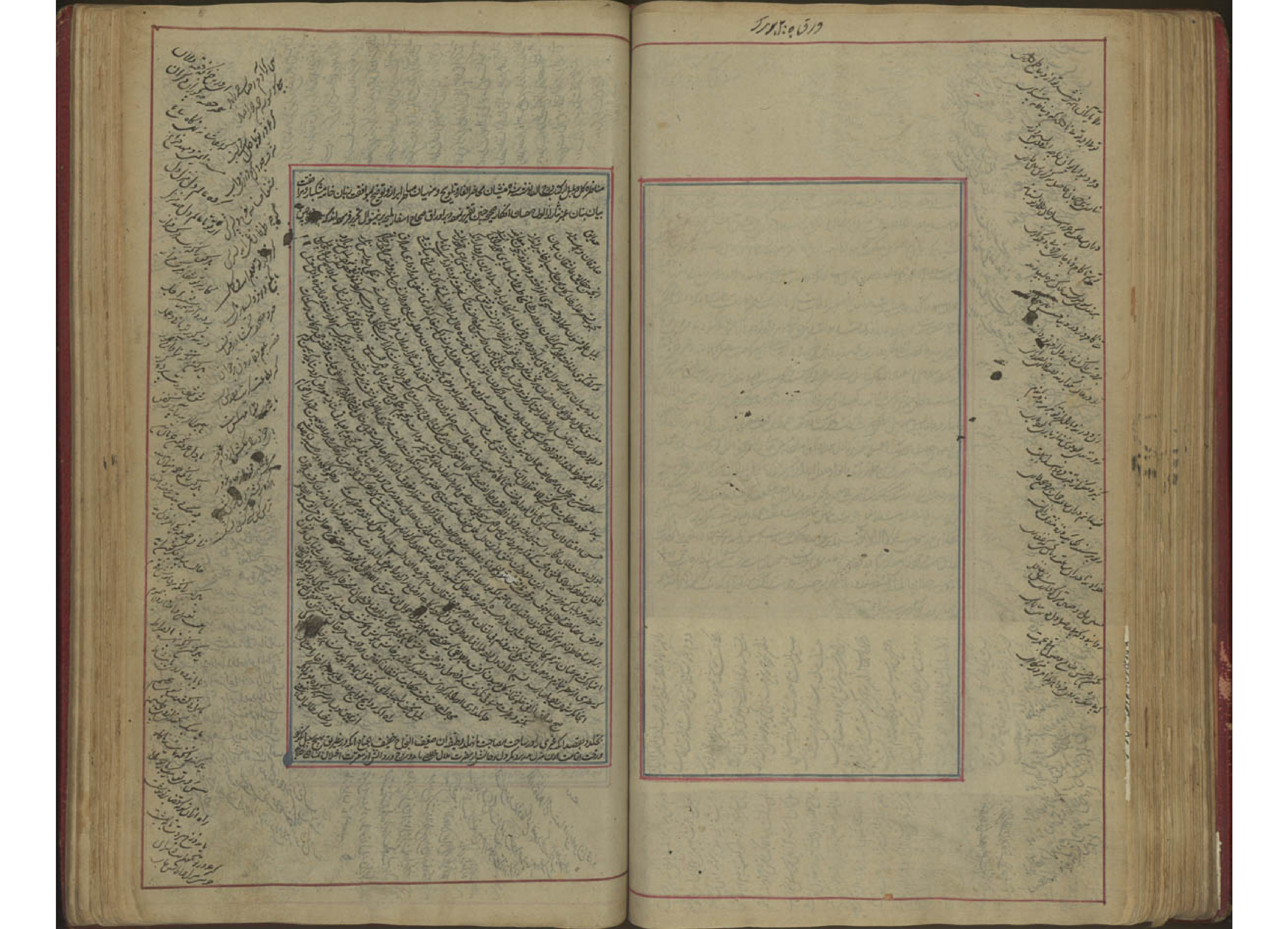


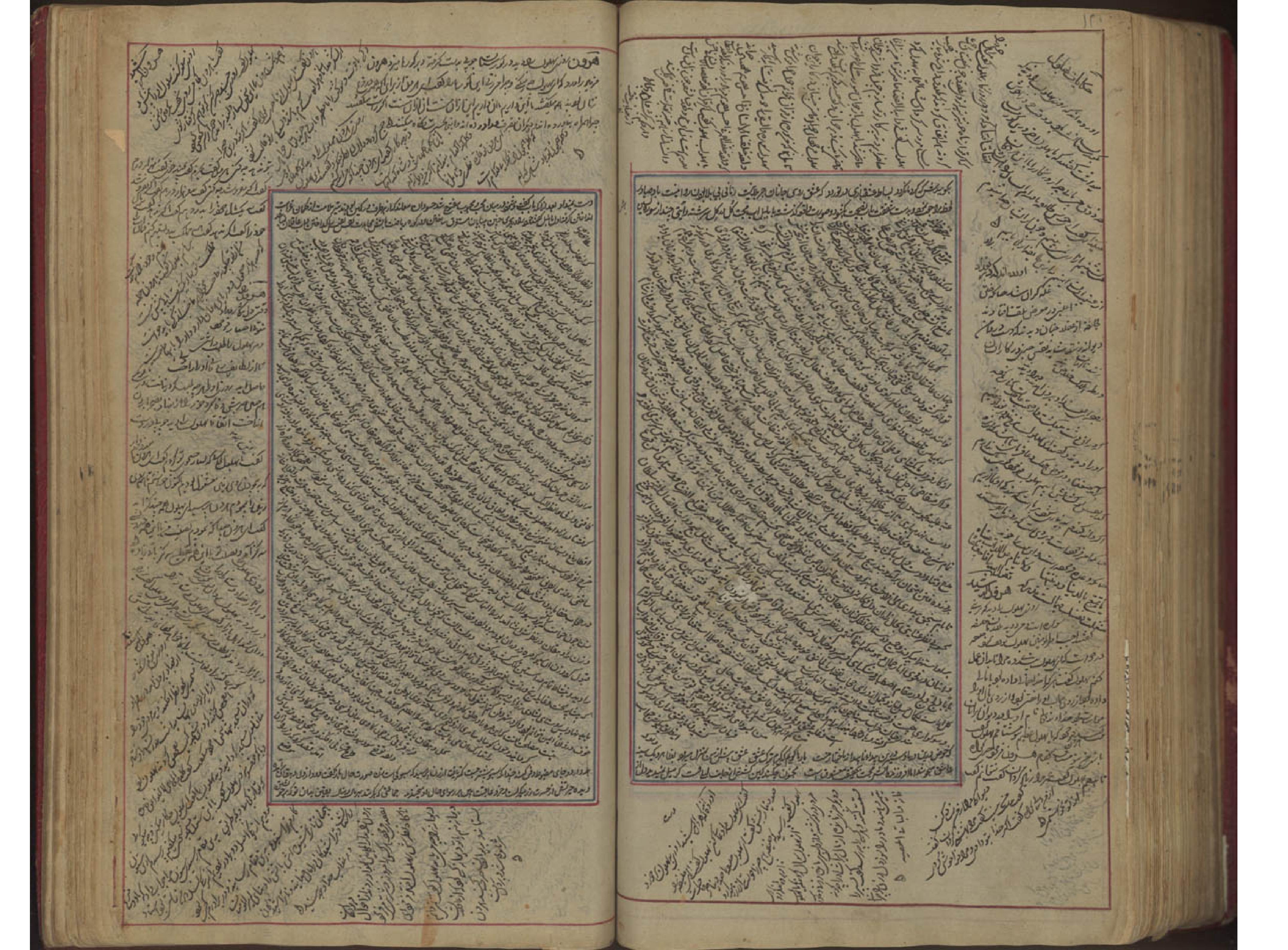
في الحديث القدسي كل عمل ابن آدم له الا الصوم فانه لي وانا اجزي به

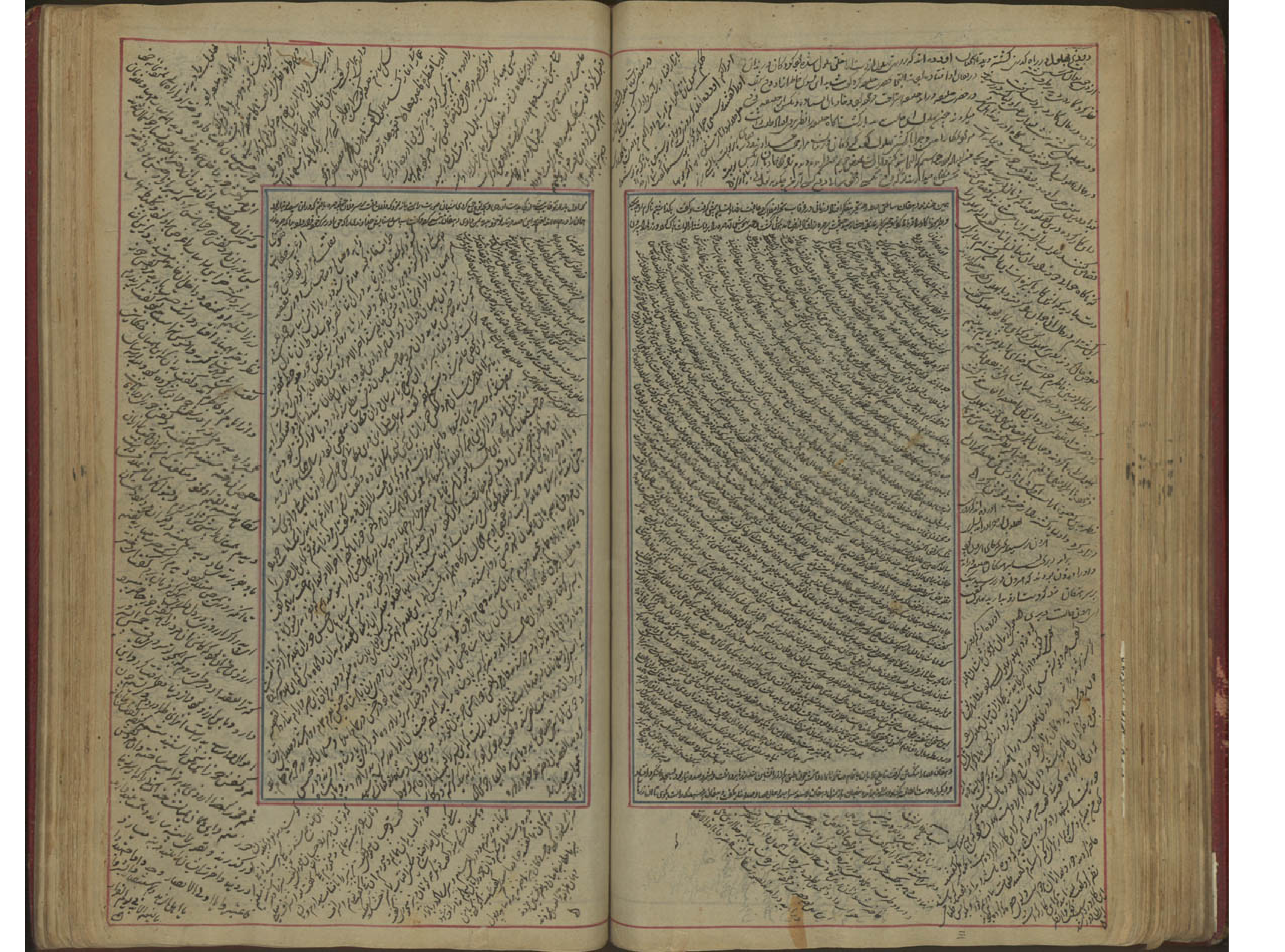


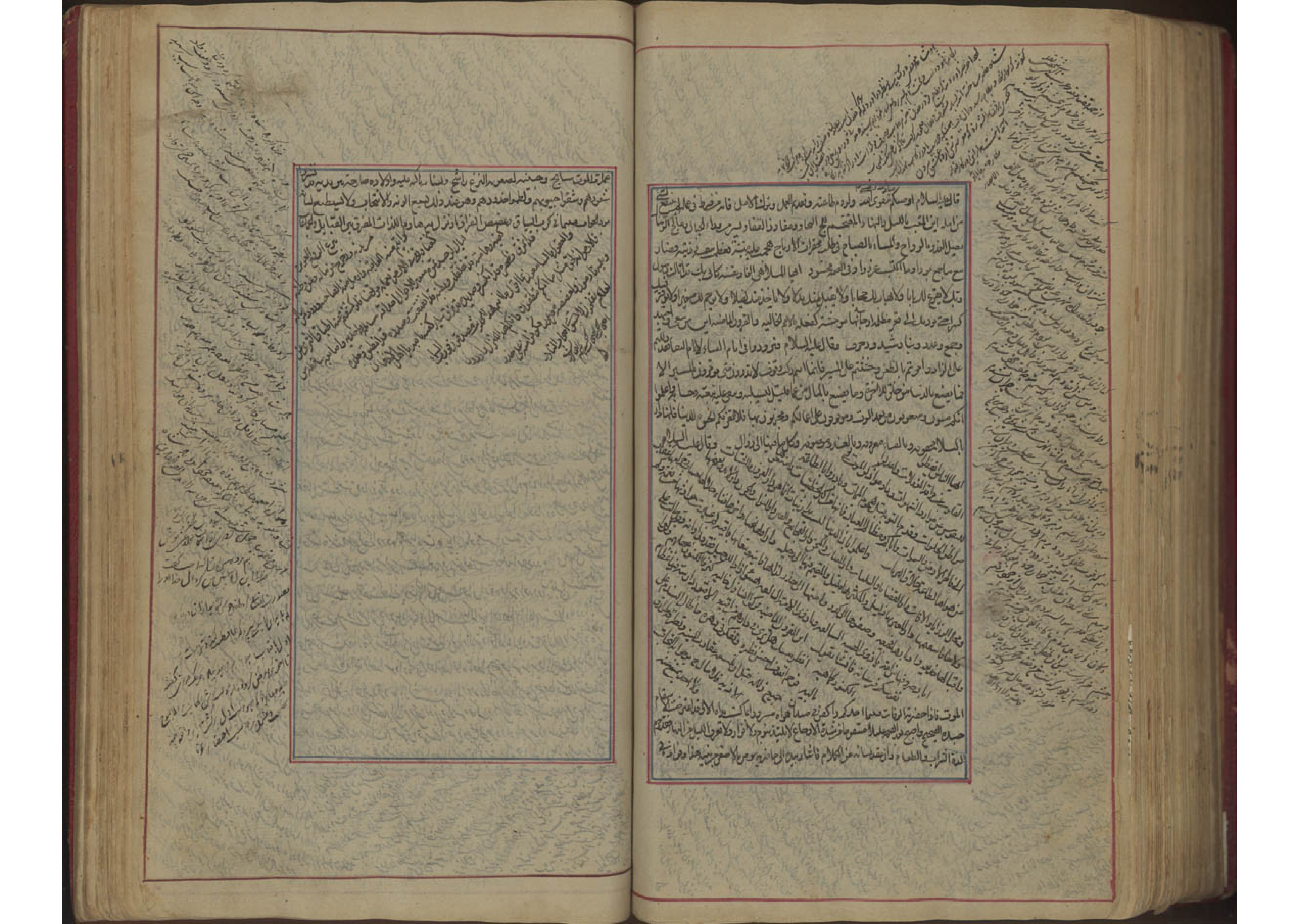












قال عليه السلام اوصيكم بتقوى الله وادمان طاعته وتعجيل العمل وترك الامل فان من فرط في عمله لم ينتفع
من امله اين التعب بالليل والنهار المقتحم للجج البحار ومفاوز القفار يسير من وراء الجبال وعالج الرمال
يصل الغدو بالرواح والمساء بالصباح في طلب محقرات الارباح هجمت عليه منيته فعظمت بنفسه رزيته فصار
ما جمع بورا وما اكتسب غرورا ووافى القيمة محسورا ايها اللاهي الغار نفسه كاني بك وقد اتاك رسول ربك
لا يقرع لك بابا ولا يهاب لك حجابا ولا يقبل منك بديلا ولا ياخذ منك كفيلا ولا يرحم لك صغيرا ولا يوقر فيك
كبيرا حتى يؤديك الى قعر مظلمة ارجاؤها موحشة كفعله بالامم الخالية والقرون الماضية اين من سعى واجتهد
وجمع وعدد وبنا وشيد وزخرف وقال عليه السلام تزودوا في ايام الفناء لايام البقاء قد دللتم
على الزاد وامرتم بالظعن وحثثتم على المسير فانما انتم كركب وقوف لا تدرون متى تؤمرون بالمسير الا
فما يصنع بالدنيا من خلق للاخرة وما يصنع بالمال من عما قليل يسلبه وتبقى عليه تبعته وحسابه
انكم مسئولون ومعرضون بعد الموت وموقوفون على اعمالكم ومجزيون بها فلا تغرنكم الحيوة الدنيا فانها دار
بالبلاء محفوفة وبالفناء معروفة وبالغدر موصوفة وكل ما فيها الى زوال وقال عليه السلام

ايها الناس [illegible]

[illegible]

الموت فاذا حضرته الوفاة [illegible]

[illegible]

لذة الشراب والطعام [illegible]

عمرات الموت ساهيا وحنينه لصعب من النزع يا اخي [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از آنجا مسموع شد که شخصی مهمان ... [illegible]

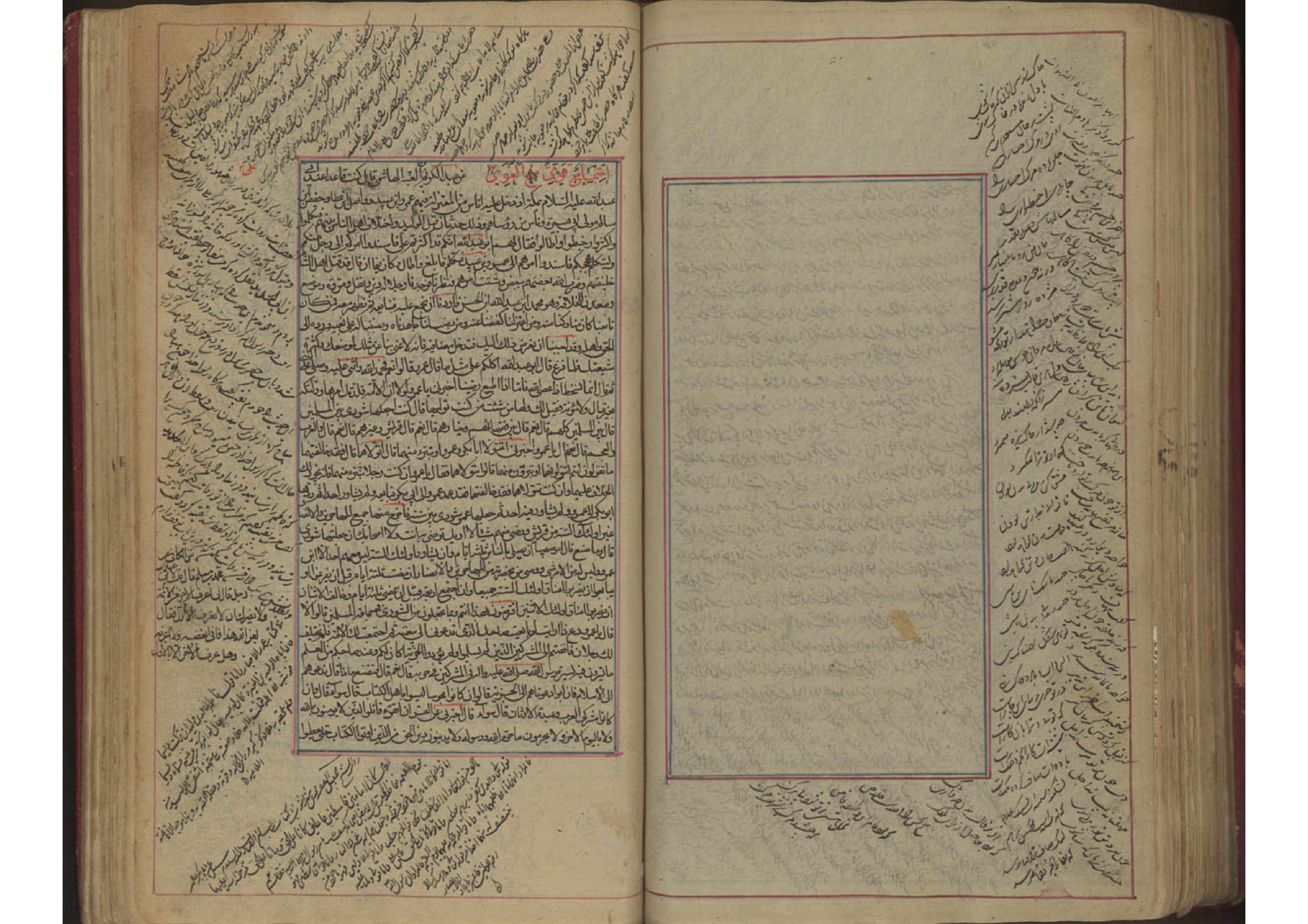
و دولاب ... [illegible]

حواسه ... [illegible]

[illegible]

پادشاه ... [illegible]

[illegible]



احتجاجه [illegible]

عن عبد الكريم بن عتبة الهاشمي قال كنت قاعدا عند أبي
عبد الله عليه السلام بمكة إذ دخل عليه أناس من المعتزلة فيهم عمرو بن عبيد وواصل بن عطا وحفص بن
سالم مولى ابن هبيرة وناس من رؤسائهم وذلك حدثان قتل الوليد واختلاف أهل الشام بينهم فتكلموا
وأكثروا وخطبوا وأطالوا فقال لهم أبو عبد الله إنكم قد أكثرتم علي فأسندوا أمركم إلى رجل منكم
وليتكلم بحججكم فأسندوا أمرهم إلى عمرو بن عبيد فتكلم فأبلغ وأطال فكان فيما قال أن قال قد قتل أهل الشام
خليفتهم وضرب الله بعضهم ببعض وشتت أمرهم فنظرنا فوجدنا رجلا له دين وعقل ومروة وموضع
ومعدن للخلافة وهو محمد بن عبد الله بن الحسن فأردنا أن نجتمع عليه فنبايعه ثم نظهر معه فمن كان
تابعنا كان منا وكان منا ومن اعتزلنا كففنا عنه ومن نصب لنا جاهدناه ونصبنا له على بغيه ورده إلى
الحق وأهله وقد أحببنا أن نعرض ذلك عليك فتدخل معنا فإنه لا غنى بنا عن مثلك لموضعك وكثرة
شيعتك فلما فرغ قال أبو عبد الله أكلكم على مثل ما قال عمرو قالوا نعم فحمد الله وأثنى عليه وصلى على النبي
ثم قال إنما نسخط إذا عصي الله فأما إذا أطيع رضينا أخبرني يا عمرو لو أن الأمة قلدتك أمرها وولتك
بغير قتال ولا مؤونة فقيل لك ولها من شئت من كنت توليها قال كنت أجعلها شورى بين المسلمين
قال بين المسلمين كلهم قال نعم قال بين فقهائهم وخيارهم قال نعم قال قريش وغيرهم قال نعم قال والعرب
والعجم قال نعم قال يا عمرو أخبرني أتتولى أبا بكر وعمر أو تتبرأ منهما قال أتولاهما قال فقد خالفتهما
ما تقولون أنتم تتولونهما أو تتبرؤن منهما قالوا نتولاهما فقال يا عمرو إن كنت رجلا تتبرأ منهما فإنه يجوز لك
الخلاف عليهما وإن كنت تتولاهما فقد خالفتهما قد عهد عمر إلى أبي بكر فبايعه ولم يشاور أحدا ثم ردها
أبو بكر إلى عمر ولم يشاور فيه أحدا ثم جعلها عمر شورى بين ستة فأخرج منها جميع المهاجرين والأنصار
غير أولئك الستة من قريش وأوصى فيهم شيئا لا أراك ترضى به أنت ولا أصحابك إذ جعلتها شورى
قال وما صنع قال أمر صهيبا أن يصلي بالناس ثلاثة أيام وأن يشاور أولئك الستة ليس معهم أحد إلا ابن
عمر وليس له من الأمر شيء وأوصى من بحضرته من المهاجرين والأنصار إن مضت ثلاثة أيام قبل أن يفرغوا أو
يبايعوا أن يضربوا أعناق أولئك الستة جميعا وإن اجتمع أربعة قبل أن يمضي ثلاثة أيام وخالف اثنان
أن يضربوا أعناق أولئك الاثنين أفترضون بهذا أنتم فيما تجعلون من الشورى في جماعة المسلمين قالوا لا
قال يا عمرو دع ذا أرأيت لو بايعت صاحبك الذي تدعو إليه ثم اجتمعت لكم الأمة فلم يختلف
لك رجلان فأفضتم إلى المشركين الذين لم يسلموا ولم يؤدوا الجزية أكان عندكم وعند صاحبكم من العلم
ما تسيرون فيه بسيرة رسول الله صلى الله عليه وآله في المشركين في حروبه قال نعم قال فتصنع ماذا قال ندعوهم
إلى الإسلام فإن أبوا دعوناهم إلى الجزية قال وإن كانوا مجوسا ليسوا بأهل الكتاب قال سواء قال وإن
كانوا مشركي العرب وعبدة الأوثان قال سواء قال أخبرني عن القرآن أتقرؤه قال نعم قال اقرأ قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله
ولا باليوم الآخر ولا يحرمون ما حرم الله ورسوله ولا يدينون دين الحق من الذين أوتوا الكتاب حتى يعطوا

الخمس من بيوتهم صافون فاستثنا والله واشترا لهم من الذين اوتوا الكتاب منهم والذين لم يوتوا الكتاب بحاله
قال نعم قال فمن اخذت هذا قال سمعت الناس يقولون قال فمن ذا فانا ابو الحويزة فقاتلتهم وظفرت عليهم
ثم قسم الغنيمة قال اخرج الخمس واقسم اربعة اخماس بين من قاتل عليه قال اخبرني عن الخمس من تعطيه قال حيث
سمى الله قال فقرا واعلموا انما غنمتم من شيء فان لله خمسه وللرسول ولذي القربى قال الذي للرسول من تعطيه ومن ذوي القربى
قال اختلف فيه الفقهاء فقال بعضهم قرابة النبي واهل بيته صلى الله عليهم وقال بعضهم الخليفة وقال بعضهم
قرابة الذين قاتلوا عليها من المسلمين قال فاي ذلك تقول انت قال لا ادري قال فاريك لا تدري فدع ذا
ثم قال ارايت الاربعة الاخماس تقسمها بين جميع من قاتل عليها قال نعم قال فقد خالفت رسول الله في سيرته
بيني وبينك فقها اهل المدينة ومشيختهم فسلهم فانهم لا يختلفون ولا يتنازعون في ان رسول الله انما
صالح الاعراب على ان يدعهم في ديارهم ولا يهاجروا على انه ان دهمه من عدوه دهم ان يستنفرهم فيقاتل بهم
وليس لهم في الغنيمة شيء وانت تقول بين جميعهم فقد خالفت رسول الله في كل ما قلت في سيرته في المشركين
دع هذا ما تقول في الصدقة فقرا عليه الاية انما الصدقات للفقراء والمساكين والعاملين عليها الى اخر الاية
قال نعم فكيف تقسمها قال اقسمها على ثمانية اجزاء فاعطي كل جزء من الثمانية جزءا قال فان كان صنف منهم
عشرة الاف وصنف رجلا واحدا او رجلين او ثلثة جعلت لهذا الواحد مثل ما جعلت للعشرة الاف قال نعم قال وتجمع صدقات
اهل الحضر واهل البوادي فتجعلهم فيه سواء قال نعم قال فقد خالفت رسول الله في كل ما قلت في سيرته كان
رسول الله صلى الله عليه وآله يقسم صدقة اهل البوادي في اهل البوادي وصدقة اهل الحضر في اهل الحضر
ولا يقسم بينهم بالسوية وانما يقسم على قدر ما يحضره منهم فان كان في نفسك مما قلت شيء فان فقهاء اهل المدينة
فانهم لا يختلفون في ان رسول الله كذا كان يصنع ثم اقبل على عمرو وقال اتق الله وانتم ايها
الرهط فاتقوا الله ان ابي عليه السلام حدثني وكان خير اهل الارض واعلمهم بكتاب الله وسنة نبيه
صلى الله عليه وآله ان رسول الله قال من ضرب الناس بسيفه ودعاهم الى نفسه وفي المسلمين من هو اعلم
منه فهو ضال متكلف

على الحق وضلال اهل الباطل

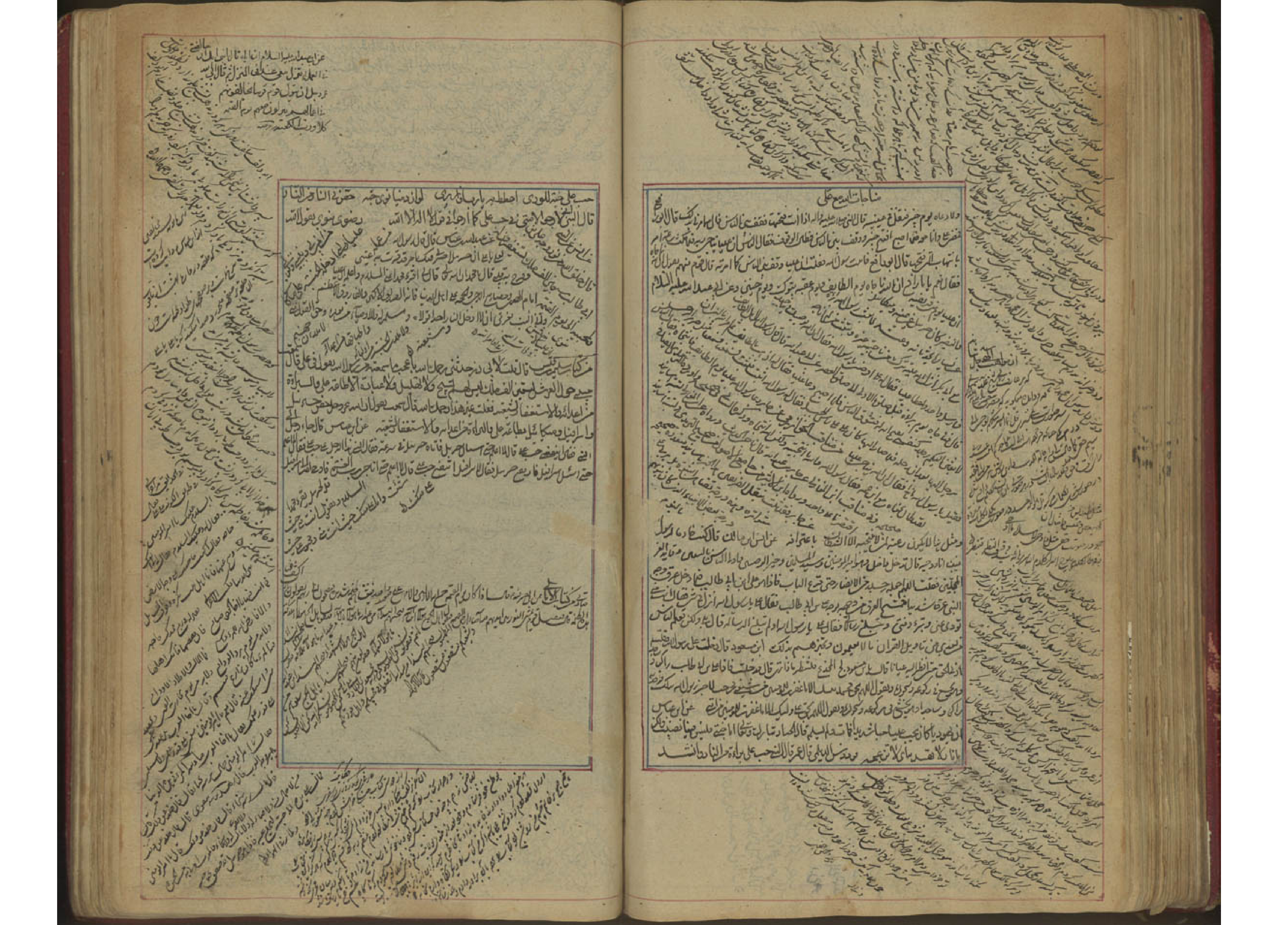
السلام على من اتبع الهدى

من ابي عبد الله ان الكروبيين قوم من شيعتنا من الخلق الاول جعلهم الله خلف العرش لو قسم نور واحد منهم
على اهل الارض لكفاهم ثم قال ان موسى لما سال ربه ما سال امر واحدا من الكروبيين فتجلى للجبل فجعله دكا ه

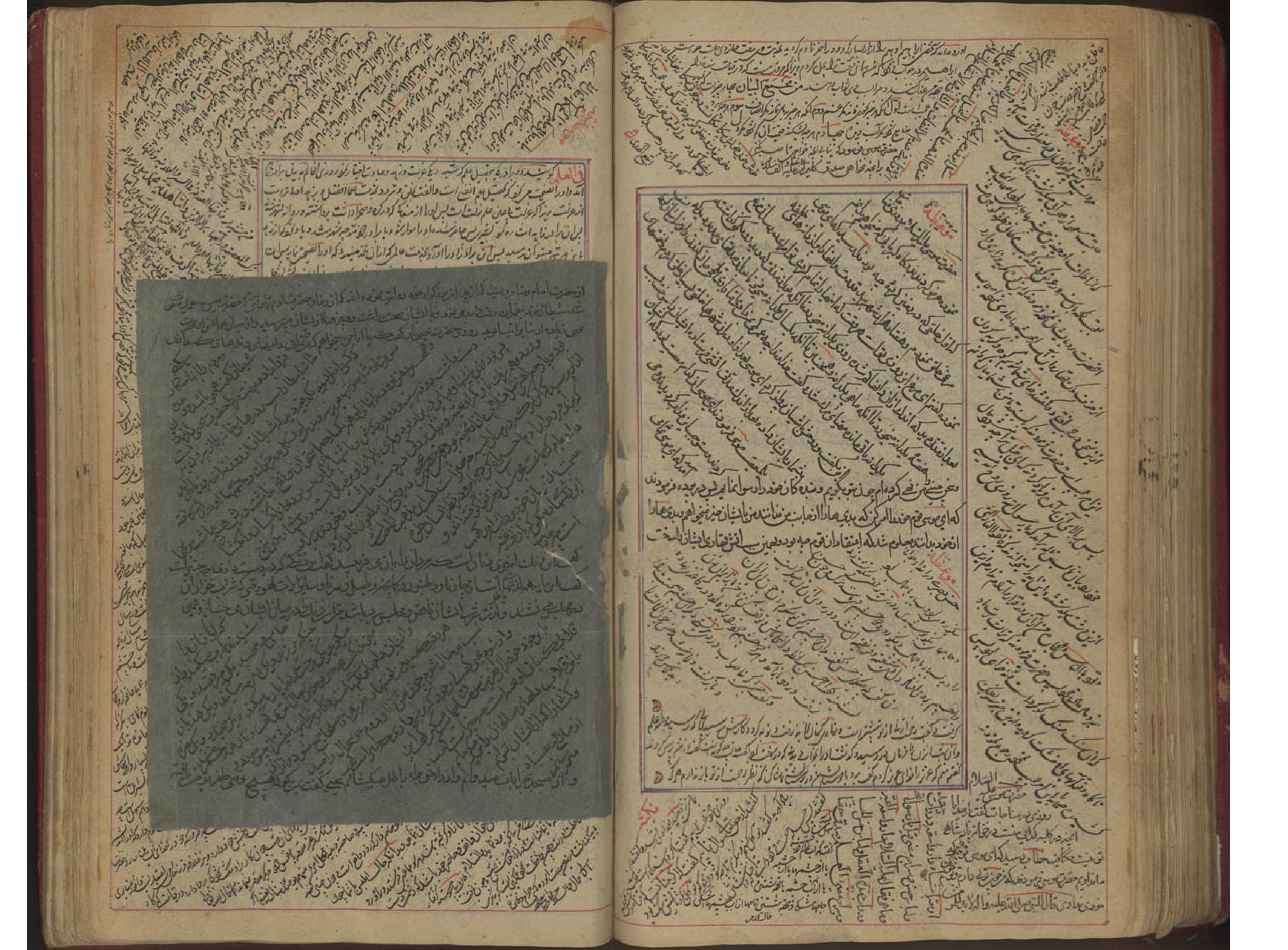
في كنز المطالب من مناقب الشيخ الفقيه ابي الحسن محمد بن احمد بن علي بن الحسين بن شاذان قال النبي
صلى الله عليه وآله والذي بعثني بالحق بشيرا ونذيرا ما استقر العرش والكرسي ولا دار الفلك ولا
قامت السموات والارض الا بان كتب الله عز وجل عليها لا اله الا الله محمد رسول الله علي امير المؤمنين
ولي الله

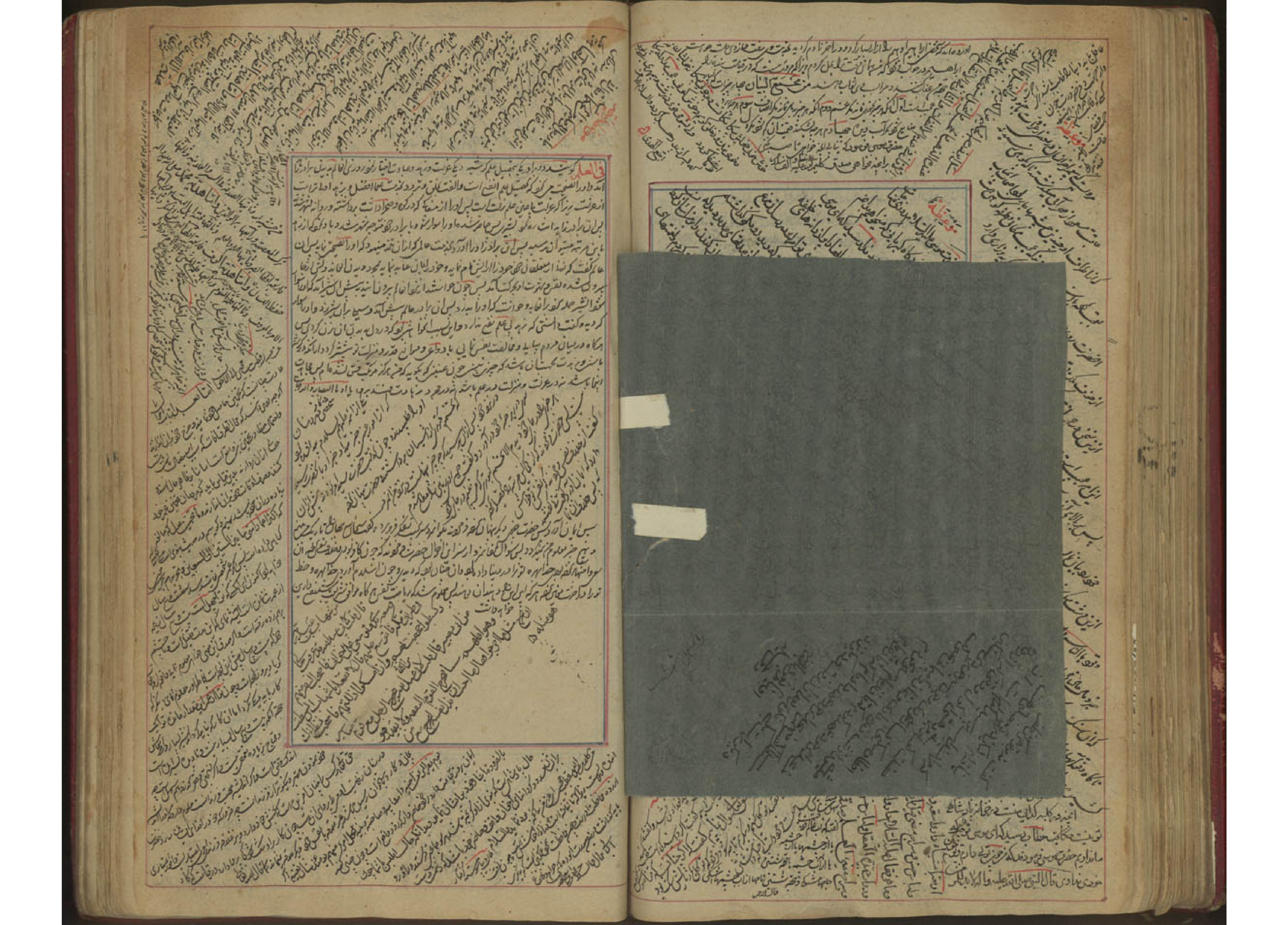
فيما جاء من فضائله عليه السلام من طرق العامة

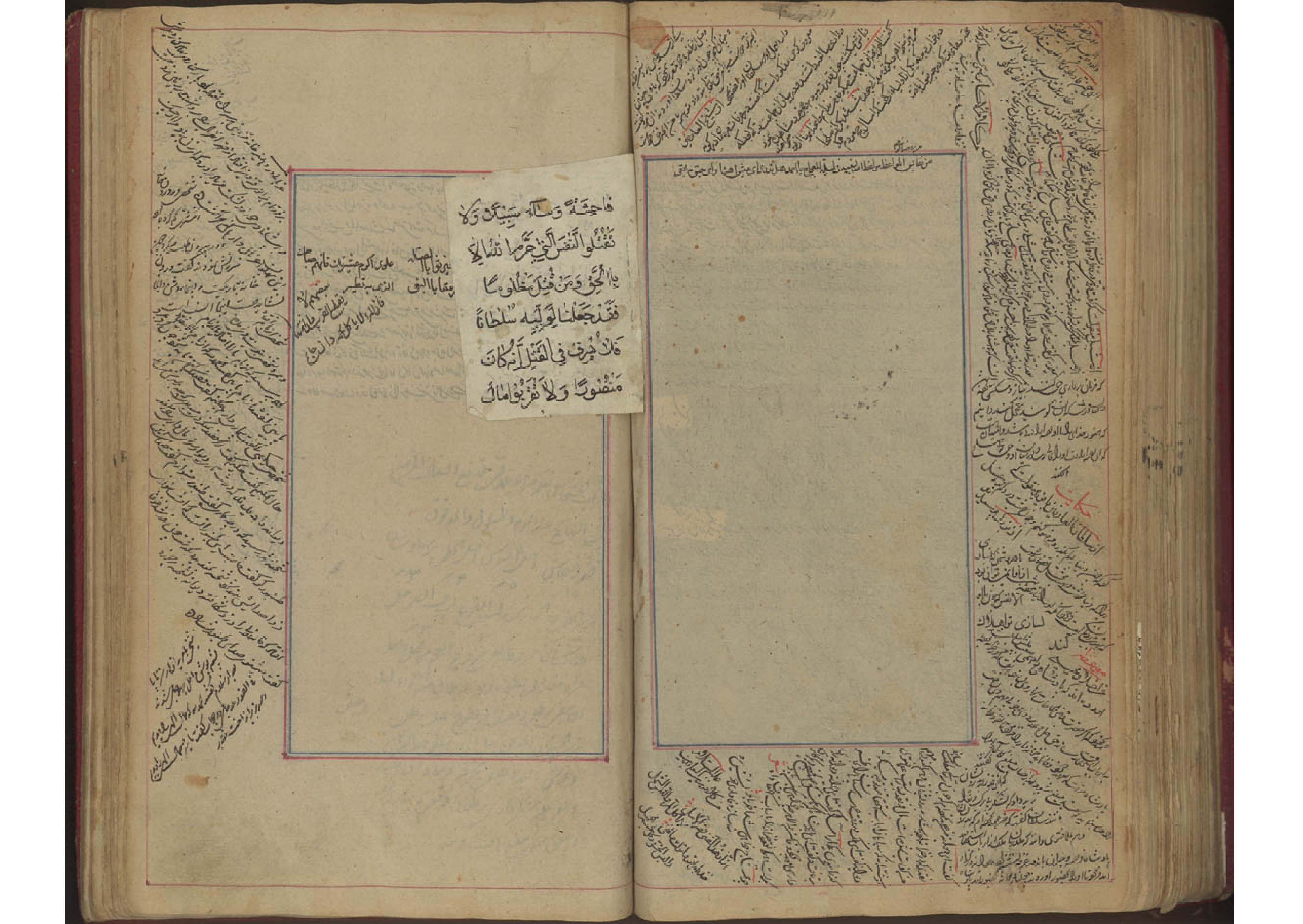
عن النبي صلى الله عليه وآله فيما رواه الاخطب الخوارزمي قال يا فاطمة اما ترضين ان تكون
بعلك خير امتي اقدمهم سلما واكثرهم علما وافضلهم حلما والله ان ابنيك لسيدا شباب
اهل الجنة ه وباسناده عن النبي صلى الله عليه وآله قال علي خير البرية ه وباسناده
عن النبي قال علي مني مثل راسي من بدني ه وباسناده عن النبي صلى الله عليه وآله قال لكل نبي وصي
ووارث وان عليا وصيي ووارثي ه وباسناده عن النبي صلى الله عليه وآله قال قسمت الحكمة على
عشرة اجزاء فاعطي علي تسعة والناس جزءا واحدا ه وروى ابن شيرويه عن النبي قال انا المنذر وعلي الهادي
وبك يا علي يهتدي المهتدون بعدي ه وروى الترمذي في صحيحه وابو داود في سننه عن النبي
قال علي مني وانا من علي لا يؤدي عني الا انا او علي ه وروى ابن مردويه عن النبي قال علي خير البشر
من ابى فقد كفر ه وروى البيهقي عن النبي صلى الله عليه وآله قال من اراد ان ينظر الى آدم في علمه والى نوح
في تقواه والى ابراهيم في حلمه والى موسى في هيبته والى عيسى في عبادته فلينظر الى علي بن ابي طالب ه وروى
الخوارزمي عن النبي قال حب علي حسنة لا تضر معها سيئة وبغضه سيئة لا تنفع معها حسنة ه وباسناده
عن النبي صلى الله عليه وآله قال لو اجتمع الناس على حب علي بن ابي طالب لما خلق الله النار ه وباسناده
عن النبي قال ستكون من بعدي فتنة فاذا كان ذلك فالزموا علي بن ابي طالب فانه الفاروق بين الحق والباطل
وباسناده عن النبي صلى الله عليه وآله قال من فارق عليا فقد فارقني ومن فارقني فقد فارق الله ه وروى
ابو نعيم الحافظ ان النبي قال لعلي صلوات الله عليهما مرحبا بسيد المسلمين وامام المتقين ه وروى
الاخطب الخوارزمي في اول كتابه في المناقب باسناده المتصل الى النبي صلى الله عليه وآله قال لو ان
الغياض اقلام والبحر مداد والجن حساب والانس كتاب ما احصوا فضائل علي بن ابي طالب ه وروى
ابن المغازلي عن جابر بن عبد الله قال اخذ النبي صلى الله عليه وآله بعضد علي فقال هذا امير البررة
وقاتل الكفرة منصور من نصره مخذول من خذله ثم مد بها صوته فقال انا مدينة العلم وعلي بابها
فمن اراد العلم فليات الباب صلوات الله عليه وعلى آله



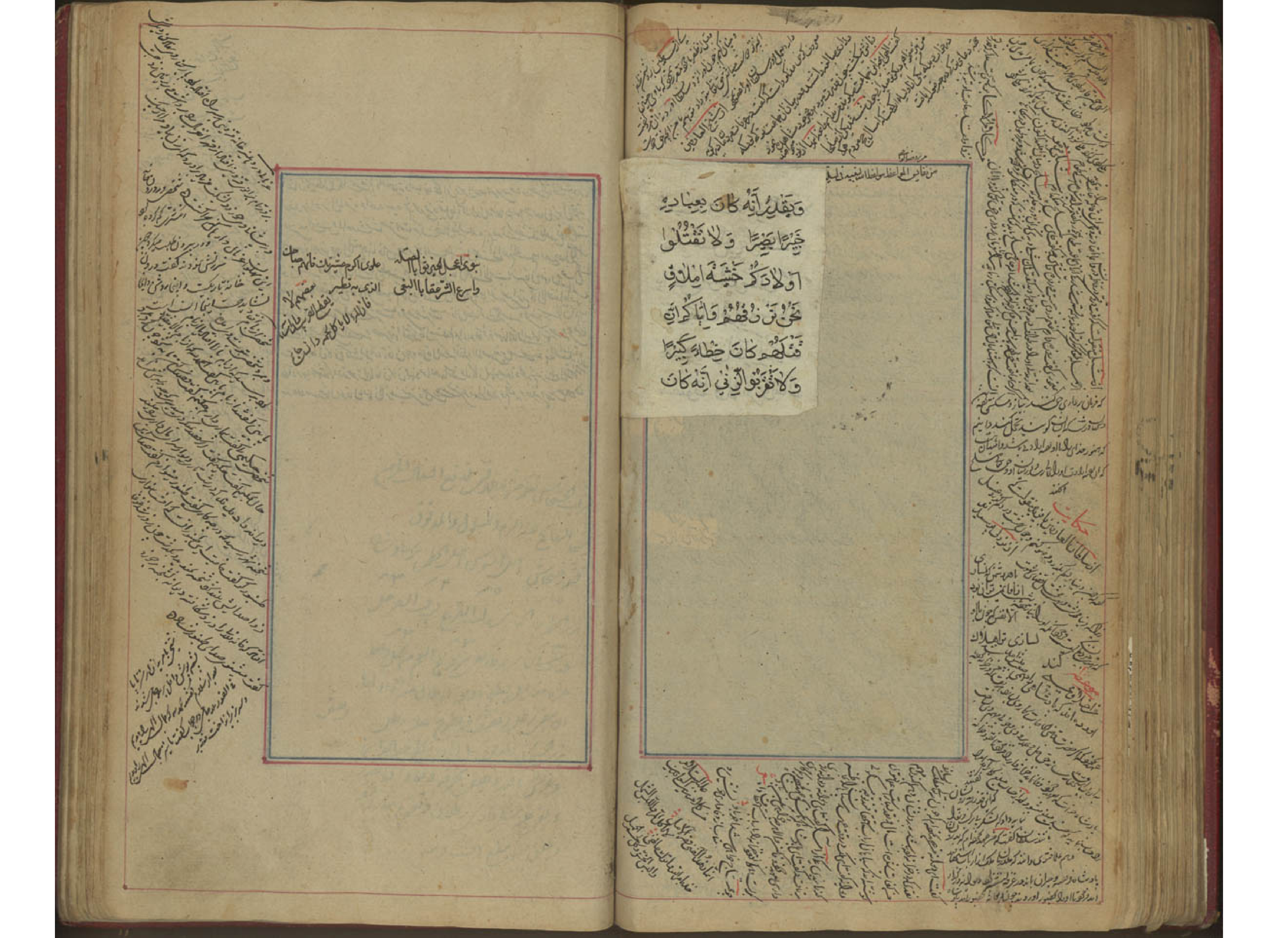
مناجات امیر علی







فاحشة وساء سبيلا ولا
تقتلوا النفس التي حرم الله إلا
بالحق ومن قتل مظلوما
فقد جعلنا لوليه سلطانا
فلا يسرف في القتل إنه كان
منصورا ولا تقربوا مال



وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ
خَبِيرًا بَصِيرًا وَلَا تَقْتُلُوا
أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ
نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ
قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا
وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَىٰ إِنَّهُ كَانَ

عثمان بن مظعون كان من [illegible] الصحابة [illegible] ان رسول الله [illegible] عن [illegible]

[illegible] يا رسول الله [illegible]

[illegible] فقال [illegible]

[illegible] الارض [illegible] المسجد قال [illegible]

[illegible] الصيام [illegible]

[illegible]

تراب الخشخاش تقوم الاربكرة تدفع السعال المزمن

سيما الهايج عند النوم وللمسلول والمدقوق ص

قشر خشخاش اصل السوس اصل الخطمي برسياوشان

٣ ٣ ٣ ٥ ١٥

بزر الخطمي بزر الخيار لب القرع بزر الفرفحيل

٣ ٣ ٣ ٣ ٣

عناب سبستان مويز طائفي مروع العجم كل واحد

عشرة مثاقيل يطبخ باربعة ارطال من الماء الى

ان يبقى رطل ونصف ويطرح عليه رطل

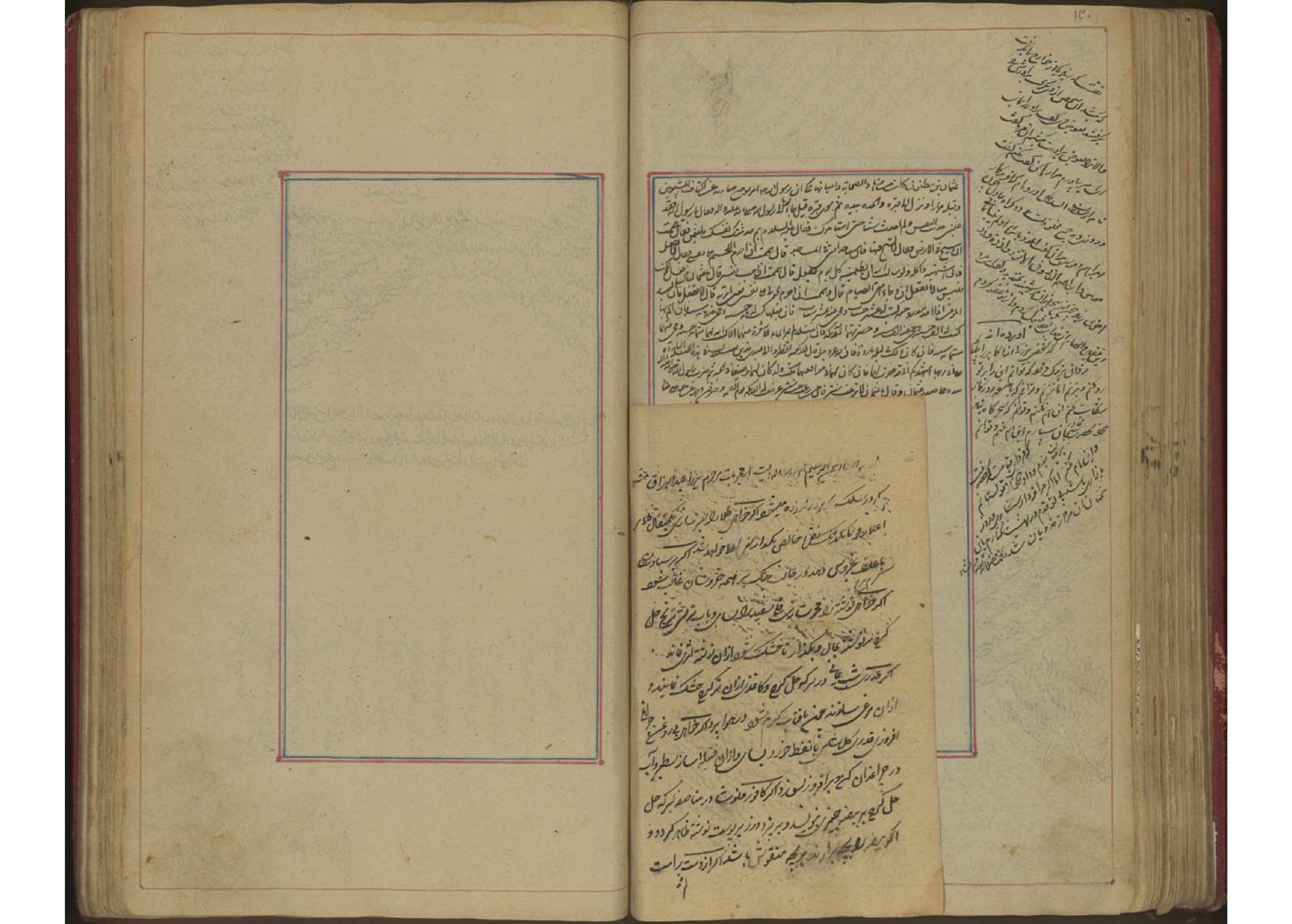
بزر الخشخاش المدقوق ا الى ان يبلغ حد الدهن

ويمرس باليد ويصفى بخرقة ويعاد الى القدر

ويلقى عليه سكر فارسي رطلان وتقوم بنار رقيقة

ويلعق منه ينفع ان شاء الله تعالى

ويصفى



[illegible] تجربت راقم میرزا عبدالرزاق [illegible]

[illegible] میشود اگر خواهی طلا [illegible]

[illegible] خالص [illegible] طلا خواهد شد [illegible]

[illegible]

اگر خواهی [illegible]

[illegible] تا خشک شود از آن نوشته اثر [illegible]

اگر [illegible] حل کرده و کاغذ را از آن [illegible] خشک نمایند و

از آن [illegible] سازند [illegible] بآفتاب گرم شود [illegible]

[illegible]

[illegible] ساز [illegible]

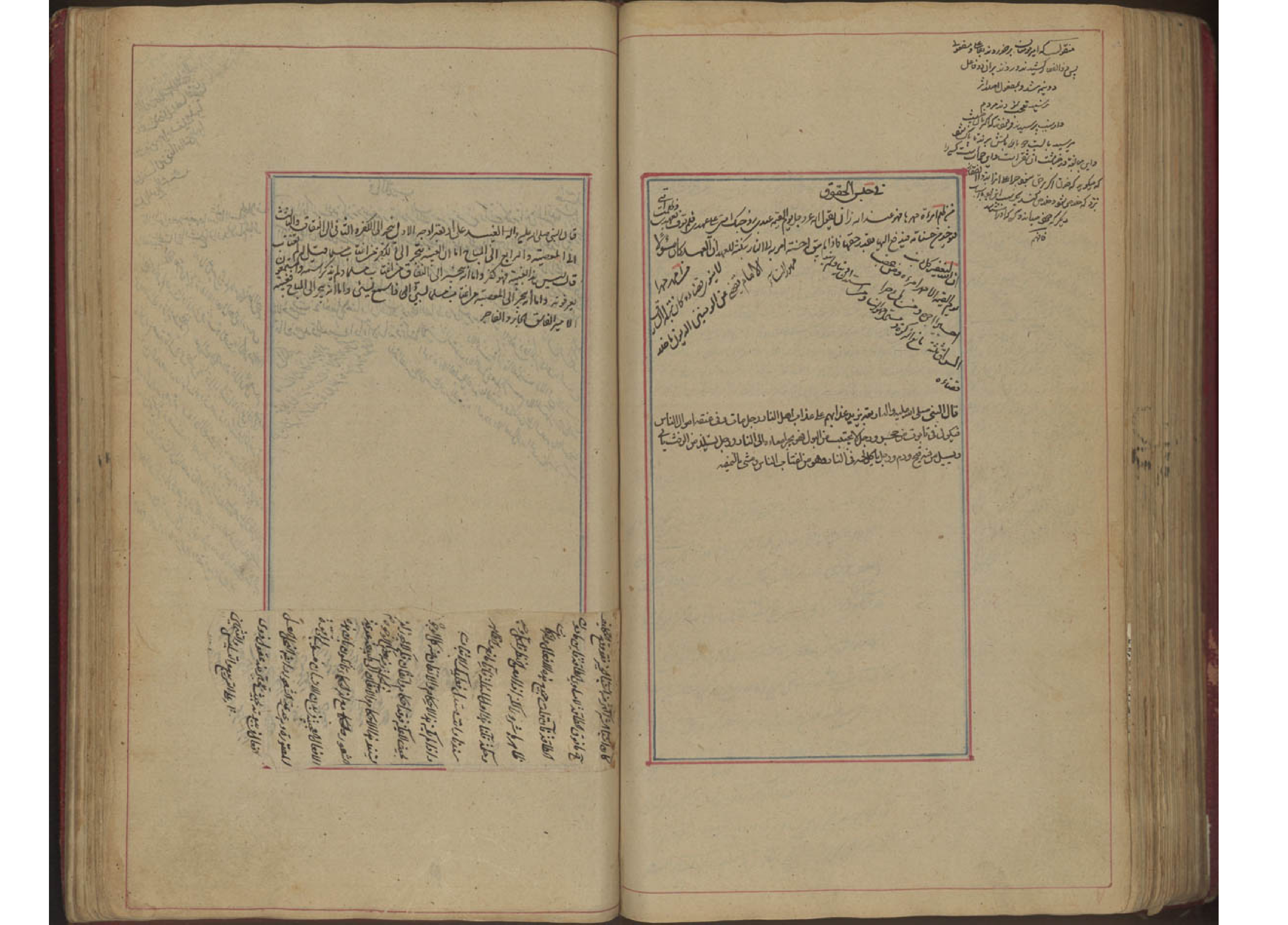
در چراغدان [illegible]

حل کرده [illegible]

[illegible] نوشته ظاهر گردد و

[illegible] منقوش باشد اگر از دست راست

[illegible]



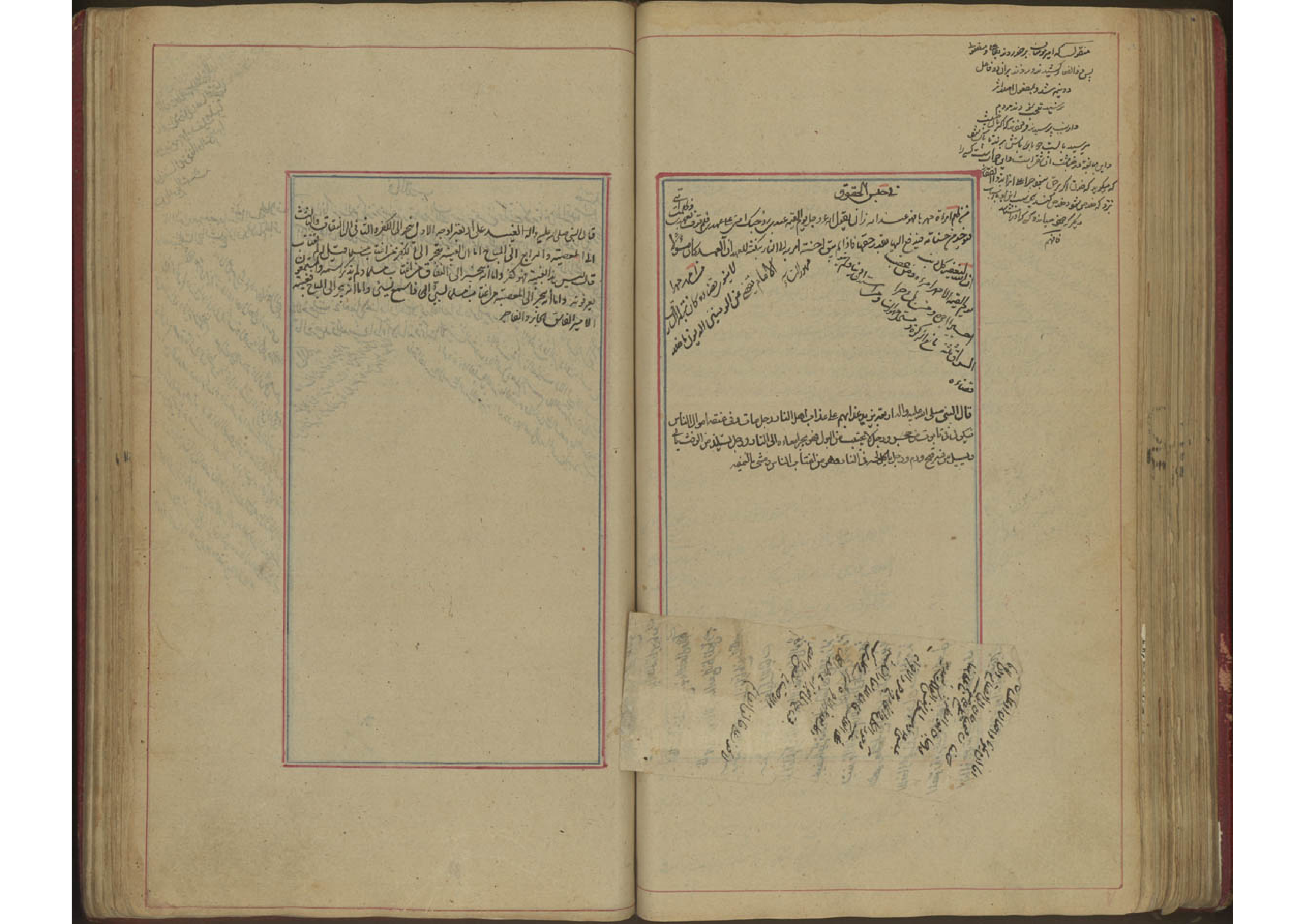
نخبة الحقوق

[illegible]

قال النبي صلى الله عليه وآله اربعة يزيد عذابهم على عذاب اهل النار رجل مات وفي عنقه اموال الناس تكون له تابوت من نحاس ورجل لا يجتنب من البول فهو يجر امعاءه الى النار ورجل يسيل من [illegible] قيحا ودما ورجل ياكل لحمه في النار وهو من اغتاب الناس ومشى بالنميمة

قال النبي صلى الله عليه وآله الغيبة على اربعة اوجه الاول تجر الى الكفر والثاني الى النفاق والثالث الى المعصية والرابع الى المباح اما الغيبة تجر الى الكفر [illegible]
قال [illegible] الغيبة فهو كفر واما ان يجر الى النفاق [illegible]
[illegible] واما ان يجر الى المعصية [illegible] واما ان يجر الى المباح فغيبة
الا مير الفاسق الجائر والفاجر

[illegible]



قال النبي صلى الله عليه وآله الغيبة على اربعة اوجه الاول انها الكفر والثاني النفاق والثالث
المعصية والرابع المباح اما ان الغيبة تجر الى الكفر فانها [illegible]
قال [illegible] الغيبة فهو كفر واما انه يجر الى النفاق [illegible]
[illegible] واما انه يجر الى المعصية [illegible] واما انه يجر الى المباح [illegible]
الامير الفاسق الجائر والفاجر

في حبس الحقوق

من لم [illegible] امرأة مهرها [illegible]
[illegible]

قال النبي صلى الله عليه وآله اربعة يؤذون اهل النار على ما بهم من العذاب [illegible]
[illegible] النار [illegible]
[illegible] النار [illegible]

في الكذب

نبوي اذا كذب العبد كذبة تباعد عنه الملك ميلا من نتن ما جاء به [illegible]

الكذب نفاق والكذب من الكبائر [illegible] المحارم كلها [illegible] الكذب [illegible]

ان الصادق اذا جاء الى الصراط [illegible]

[illegible] الكاذب [illegible] الصراط [illegible]

[illegible] ان الصادق يجوز على الصراط [illegible]

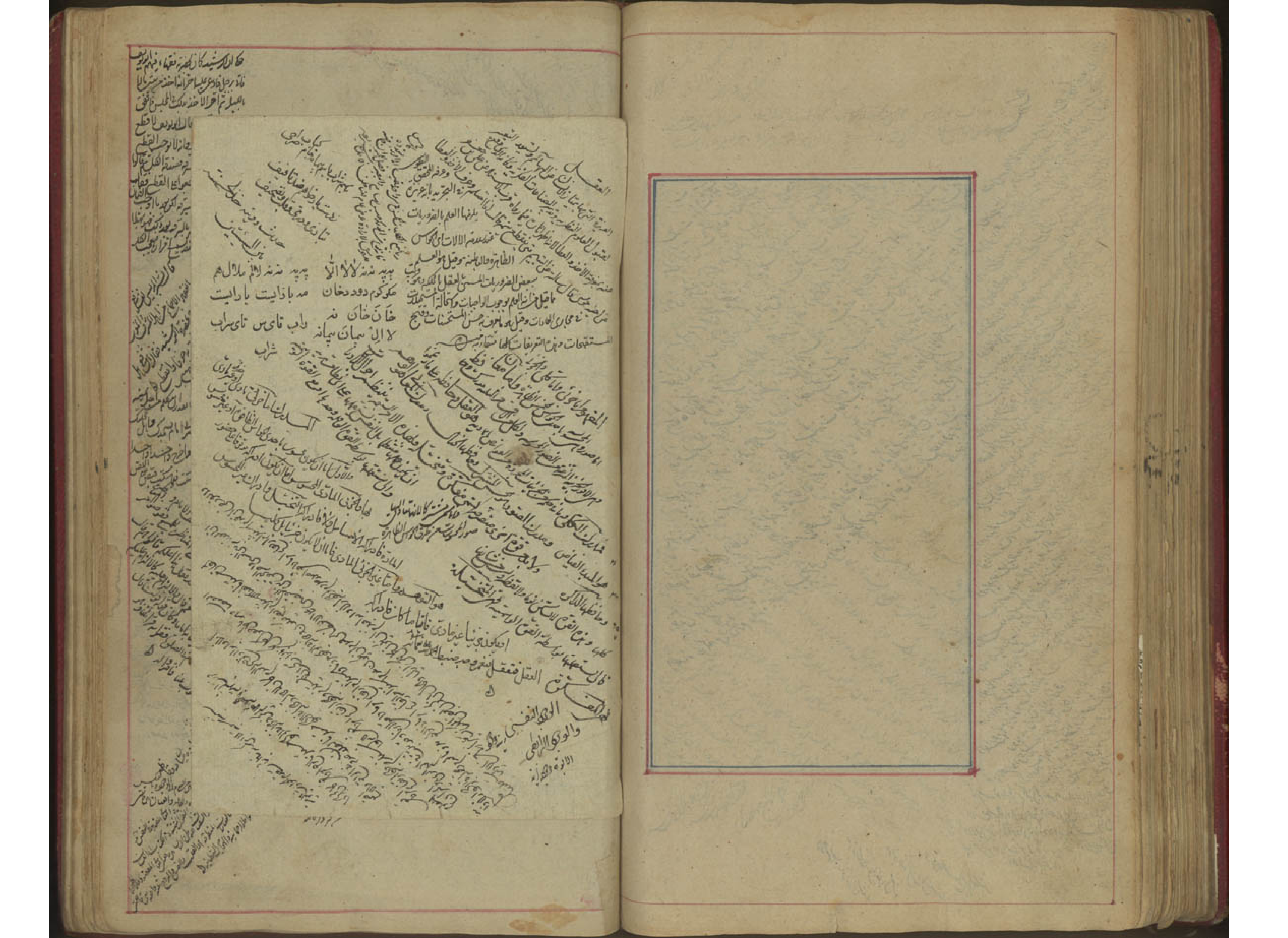
قال [illegible] صدق الحديث واداء الامانة [illegible]

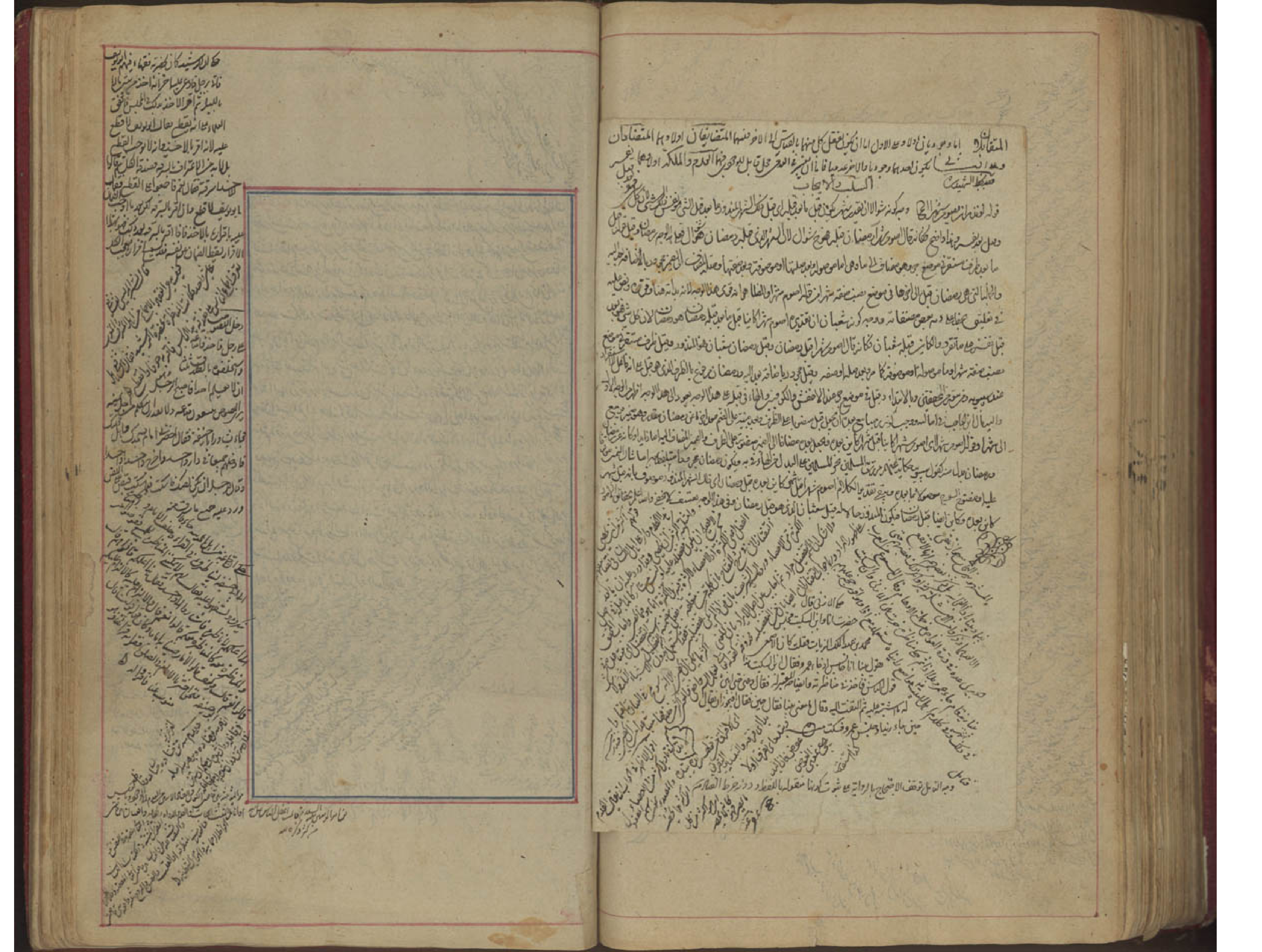
در صفت املاک تصرف ... کرات ...
ایشان ... شد ... آن کسی ...
... بر کف ... کرد ... شناس ...
... کرام ... سپرد ...
... عملا ... کو ...
... گشته ... کو ...
کردن ... از ... در ...

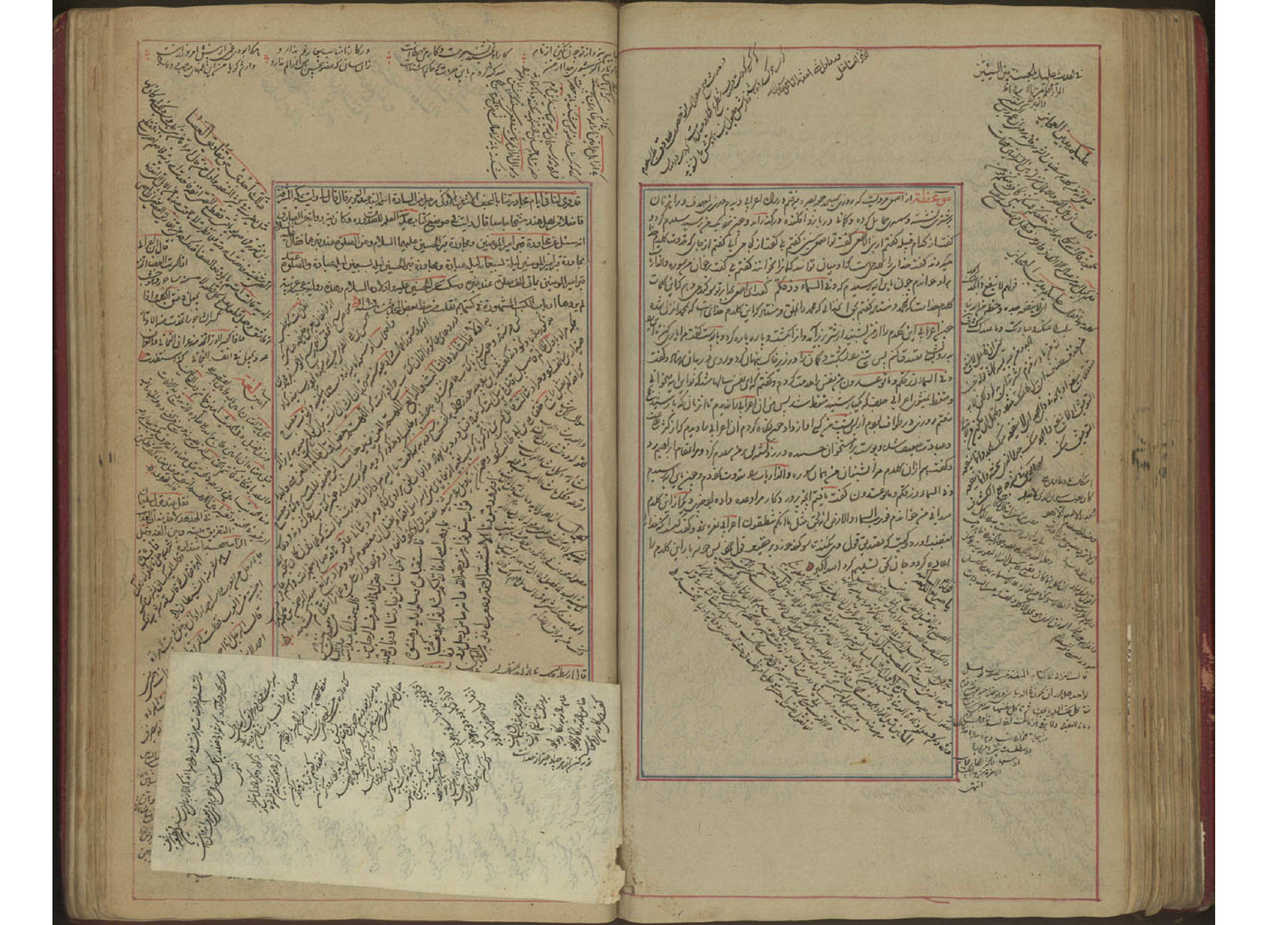
عن ابي جحيفة قال قال الله ... ابي بكر ... البصرة ... اي ...
... احسن ... الله ... الا ... الا ... في كل ... بالشهادة ...
... اذا ذكر ... جل

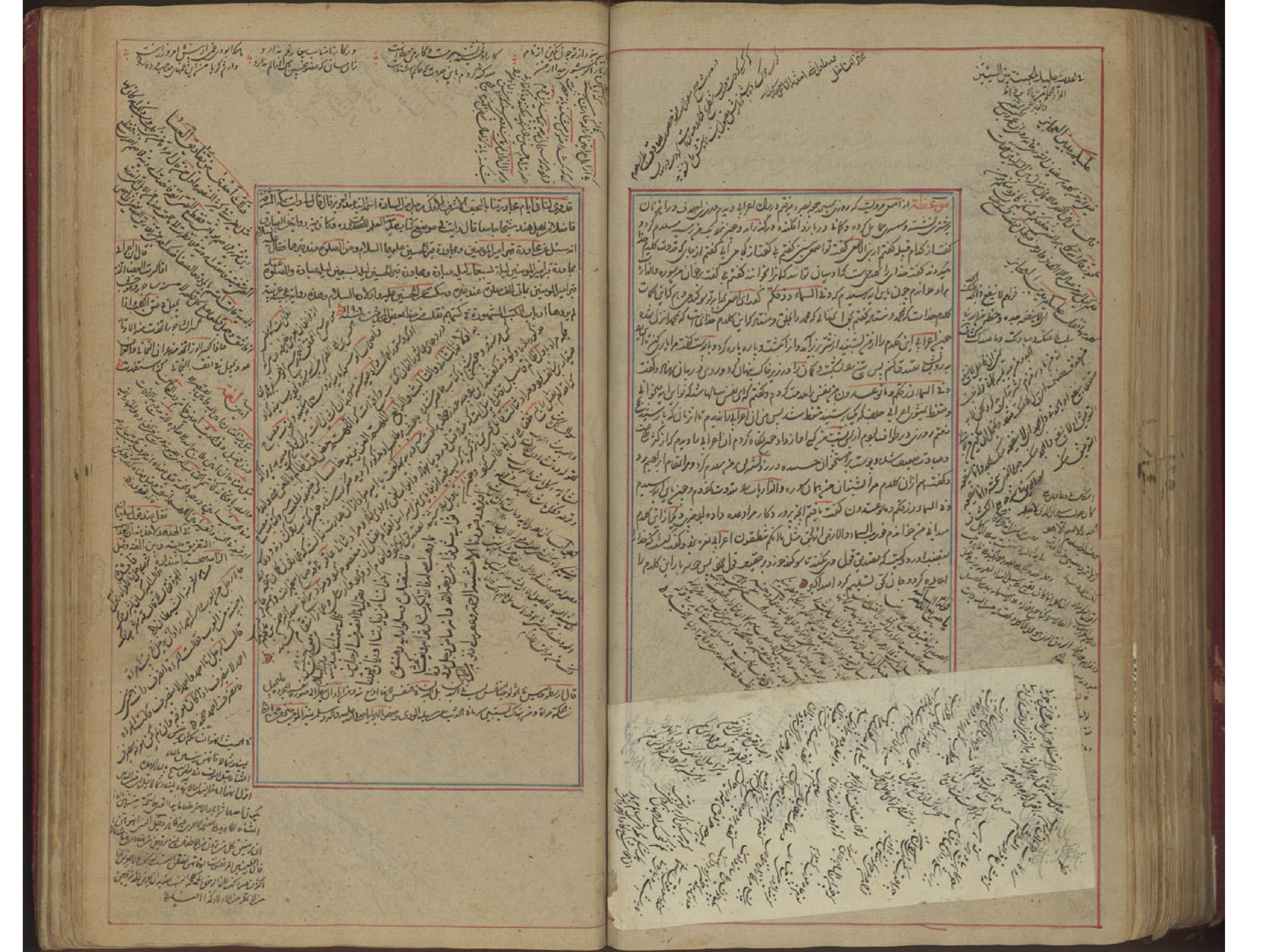
في عيادة المريض وتشييع الجنازة ...

[illegible]









موعظة از اصمعی روایتست که روزی از مسجد جامع بصره بیرون آمدم در سکه اعرابی دیدم بر شتری نشسته و در بازوان

بر شتری نشسته و شمشیر حمایل کرده و کمانی در بازو افکنده و در کنار آمد و چون نزدیک رسید سلام کرد و

گفت از کدام قبیله گفتم از بنی اصمع گفت تو اصمعی گفتم بلی گفت از کجا می آیی گفتم از جایی که قرائت کلام

خدا می کنند گفت خدای را کلامی هست که آدمیان توانند که آن را بخوانند گفتم بلی گفت بخوان چیزی از آن سوره والذاریات

برای او خواندم چون بآیه رسیدم که وفی السماء رزقکم وما توعدون گفت ای اصمعی [illegible]

کلام خداست گفتم بلی [illegible] که محمد را بحق فرستاده که این کلام خدای است که محمد از نزد

خود نیاورده پس اعرابی این کلام را از من شنید از شتر فرود آمد و آن را کشته پاره پاره کرد [illegible]

بر وی قسمت کردم پس تیغ و کمان شکسته در زیر خاک پنهان کرد و روی به بیابان نهاد و گفت

وفی السماء رزقکم وما توعدون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فورب السماء والارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون [illegible]

[illegible] الله اکبر

فدعوتنا فی ایام عبادتنا بالصحف الاشرف الاکمل جامع السعادة [illegible]

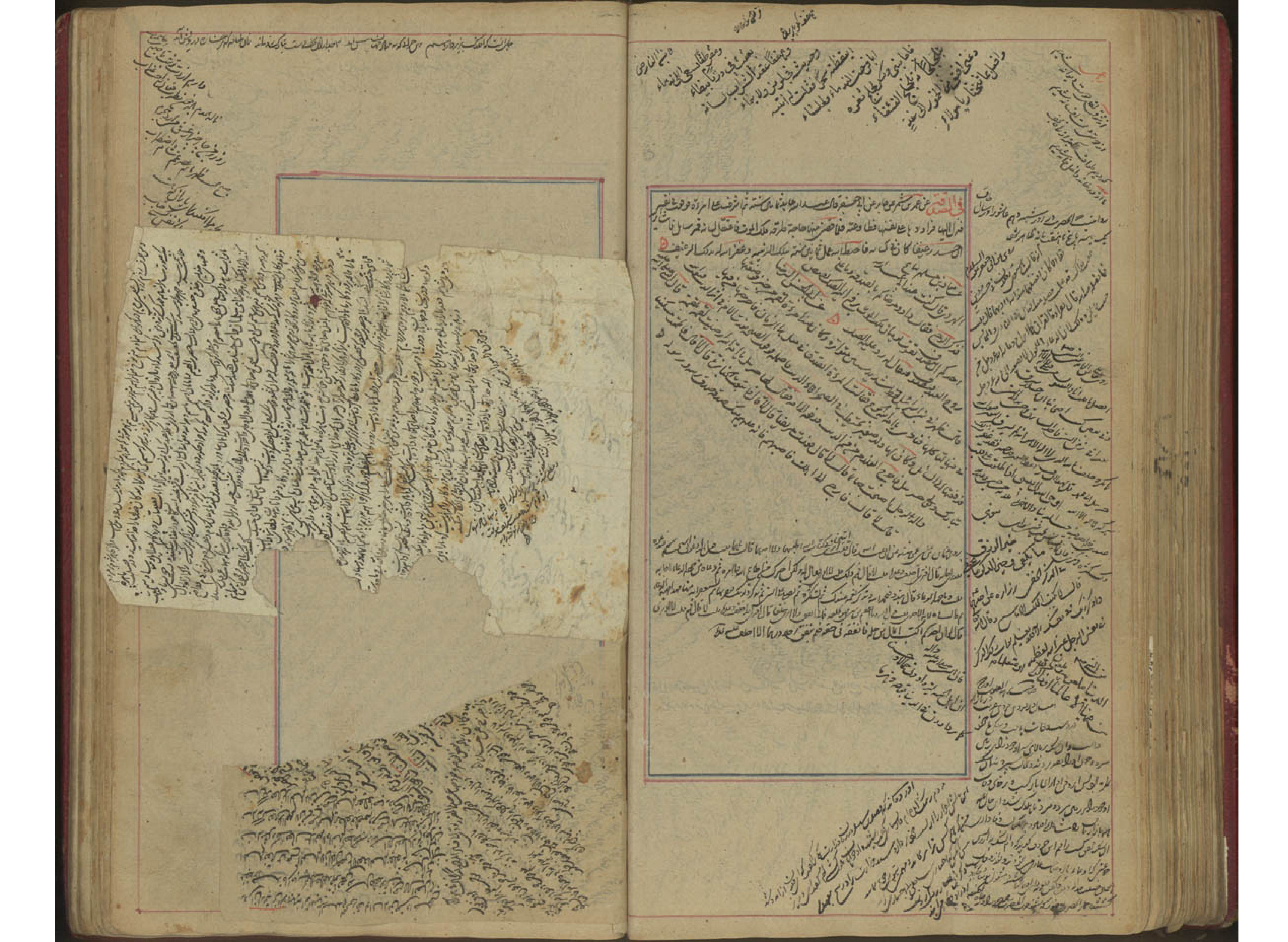
[illegible]

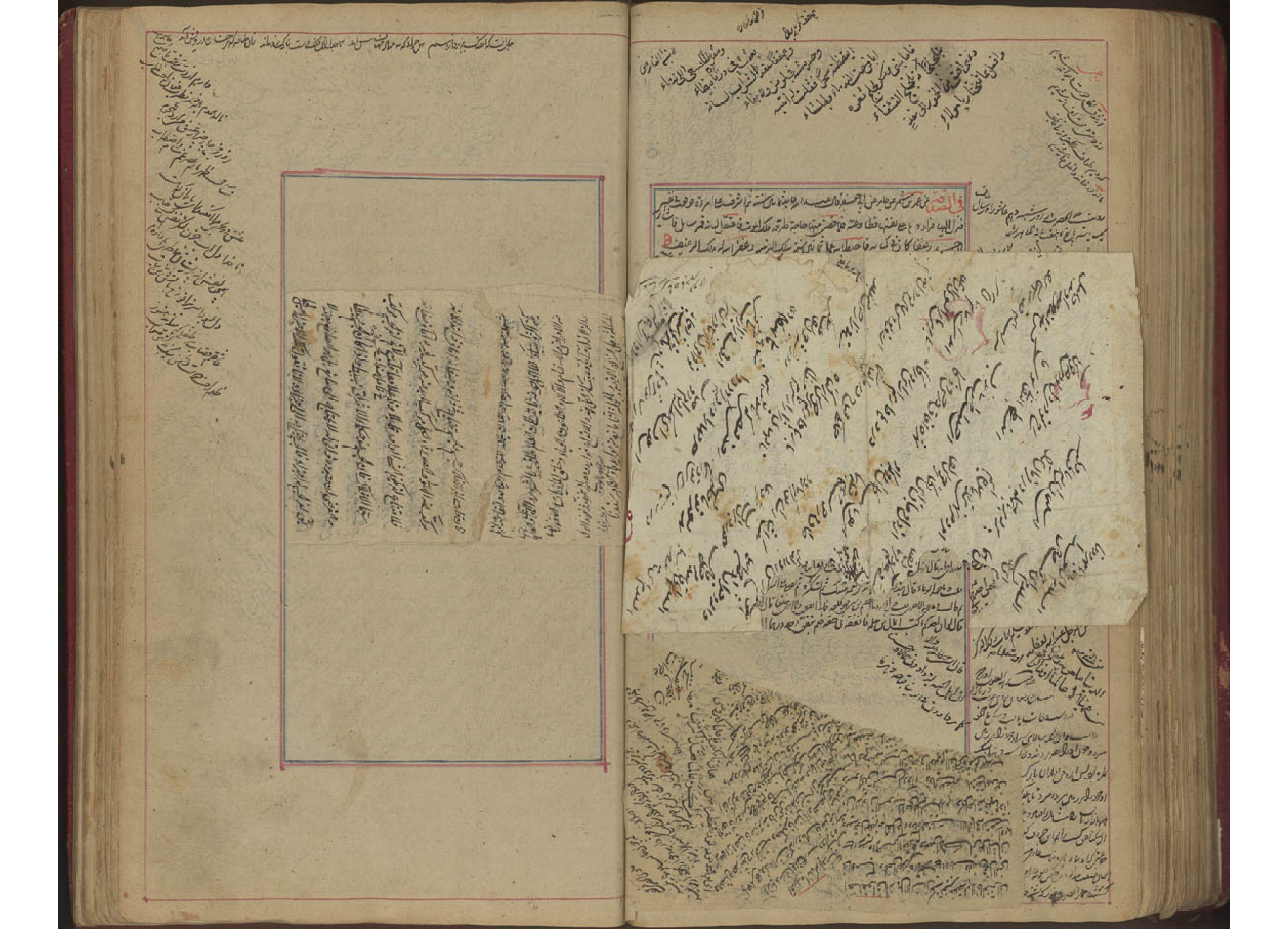
[illegible] علیهما السلام [illegible]

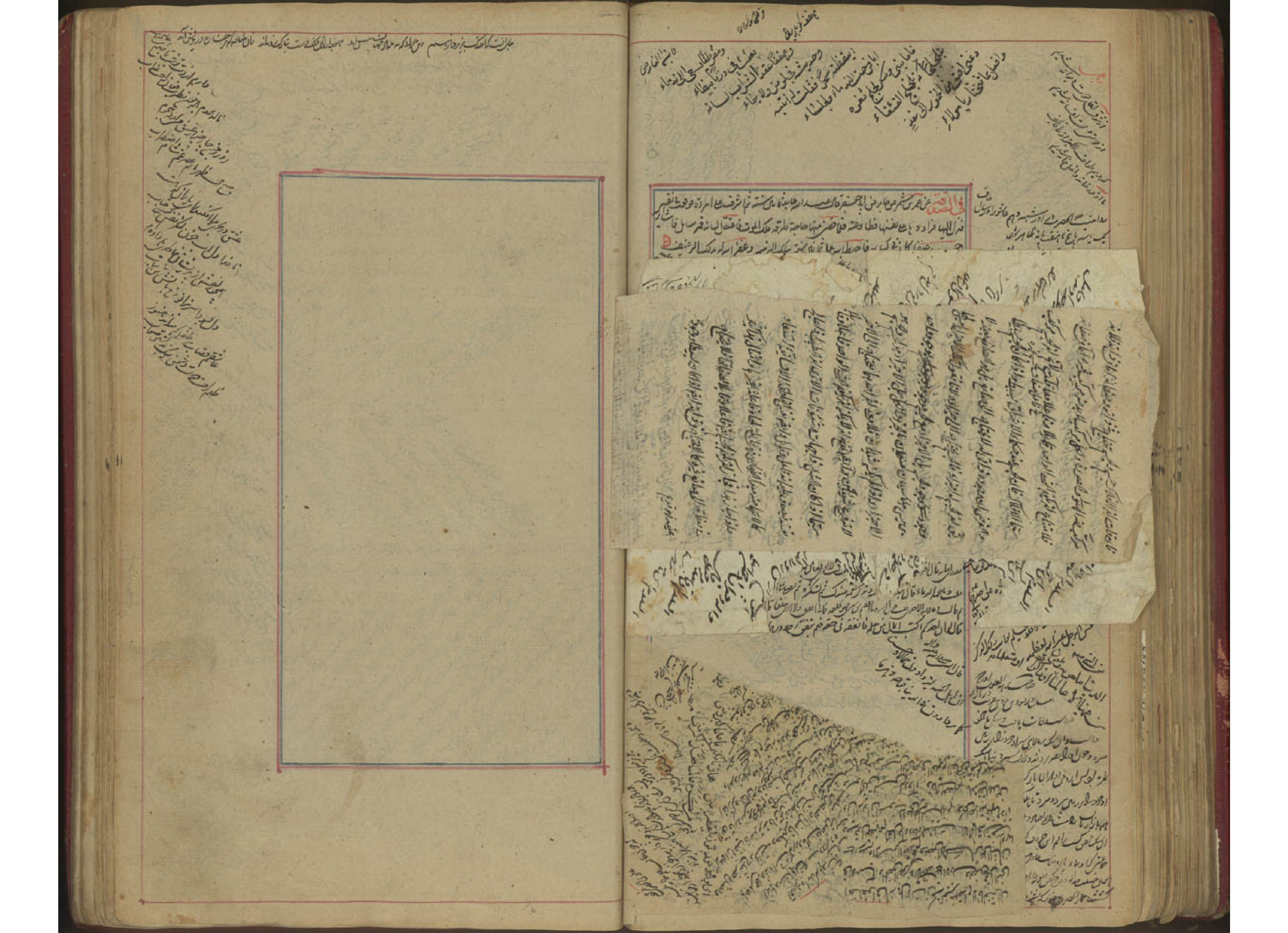
[illegible] العبادة والسلوک

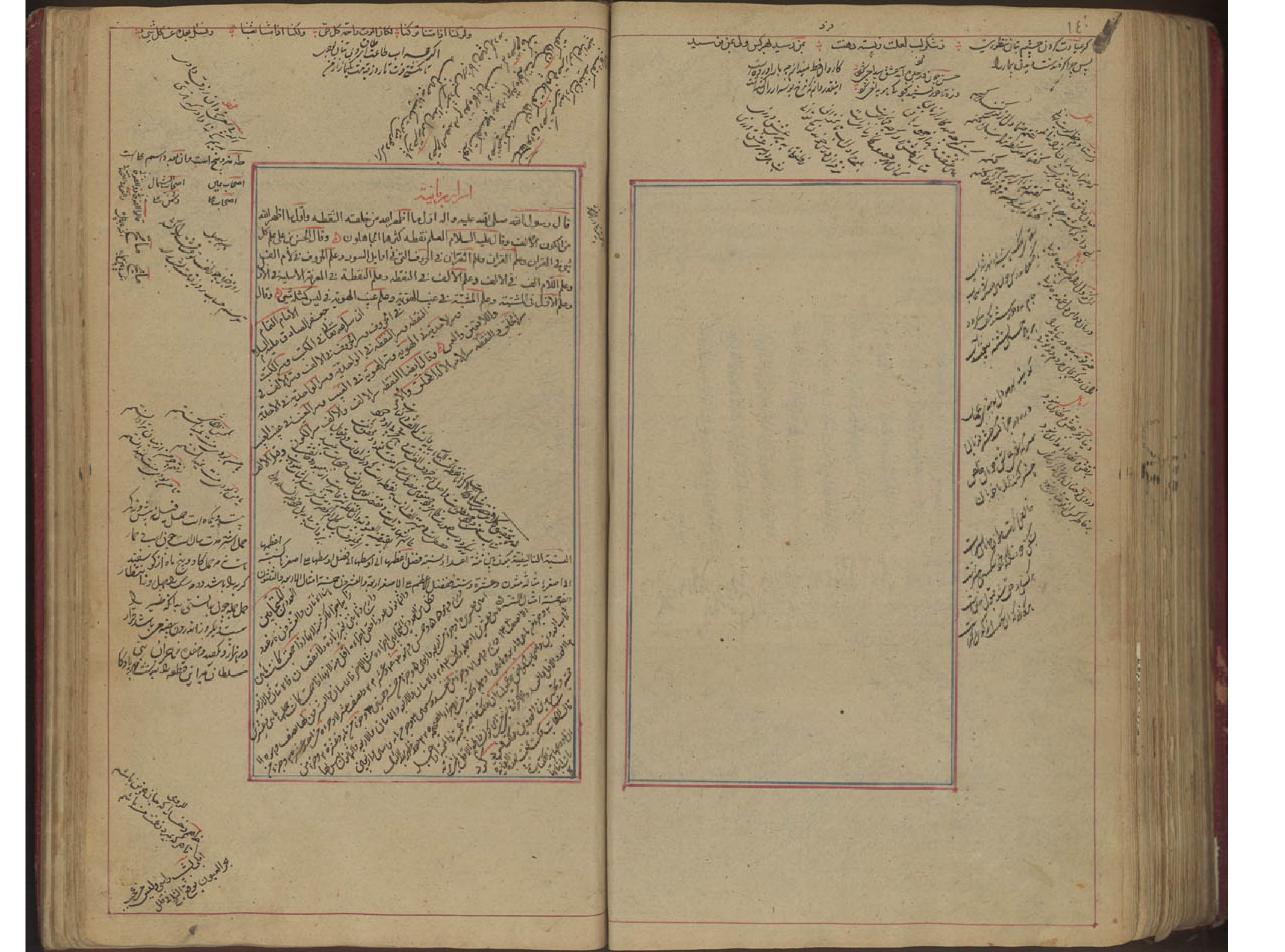
[illegible] علیهما السلام [illegible]

[illegible]



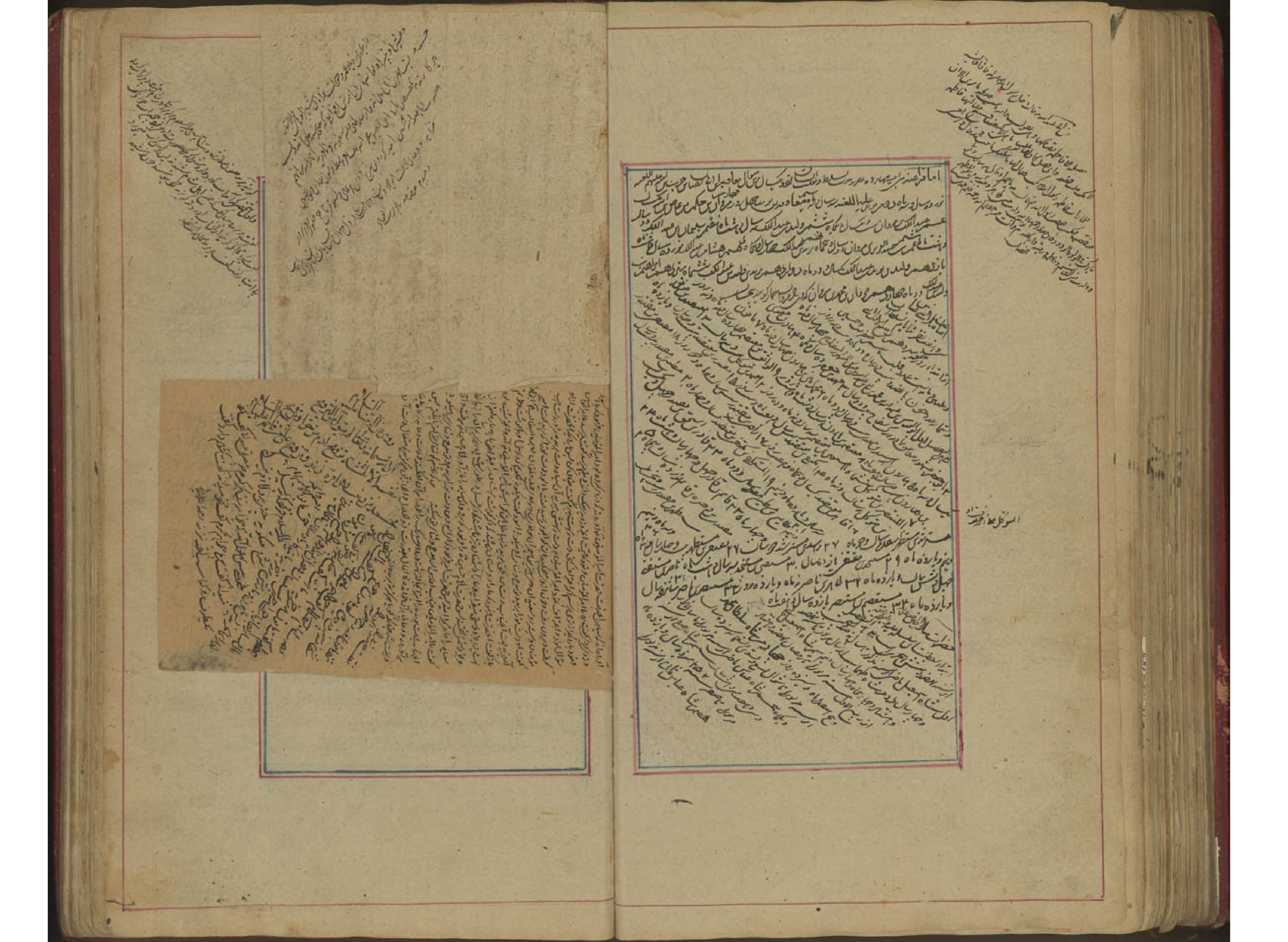


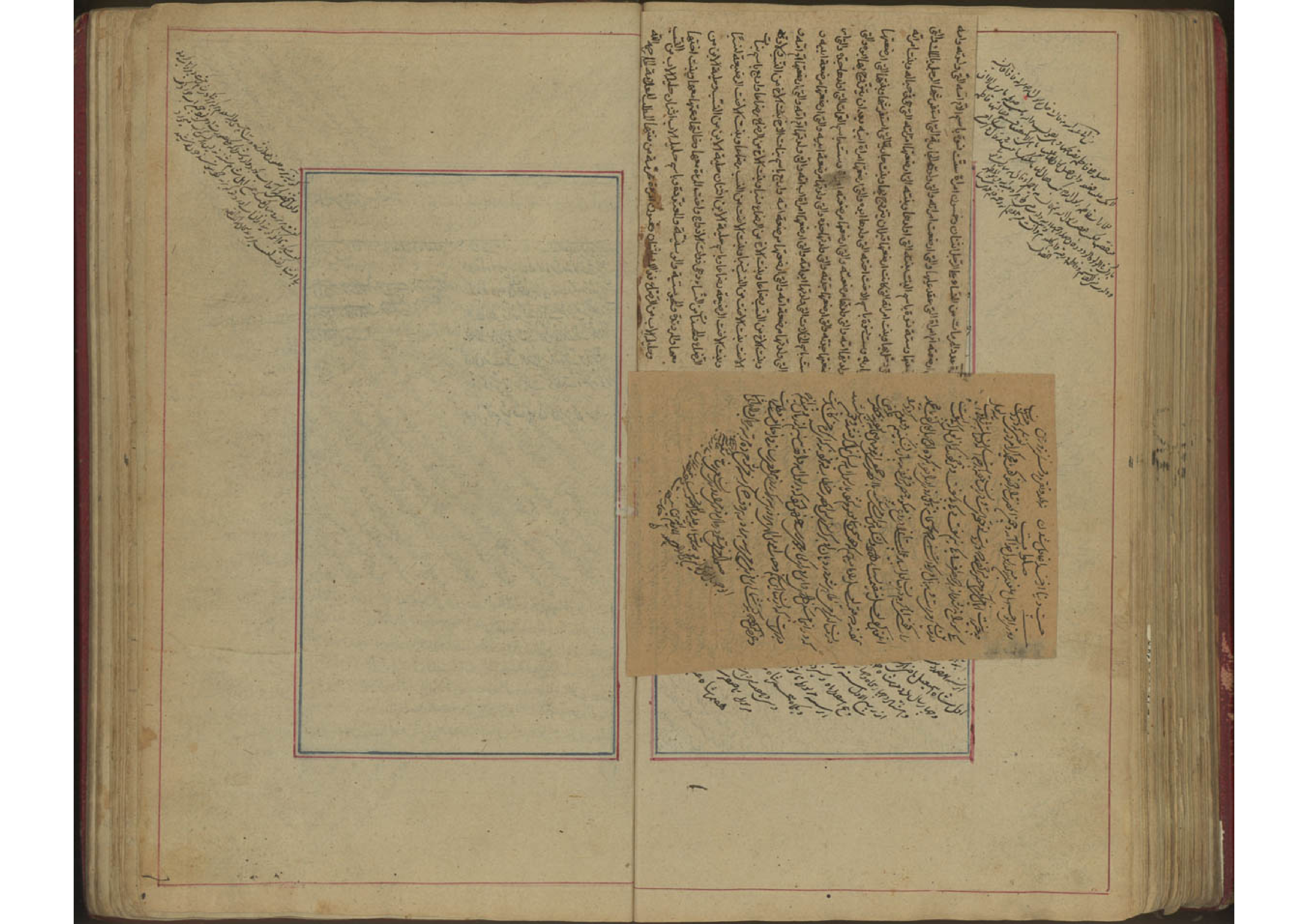


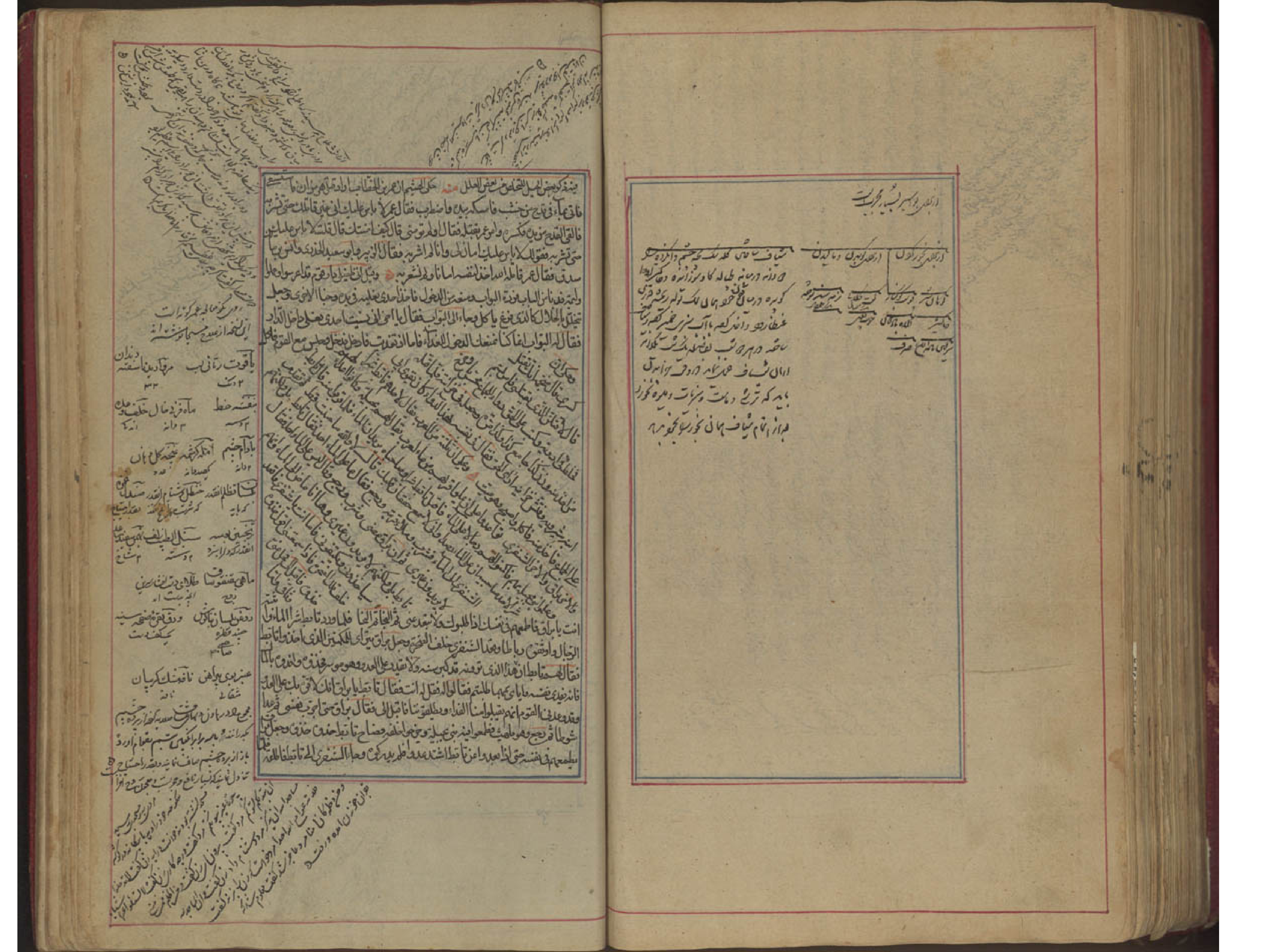


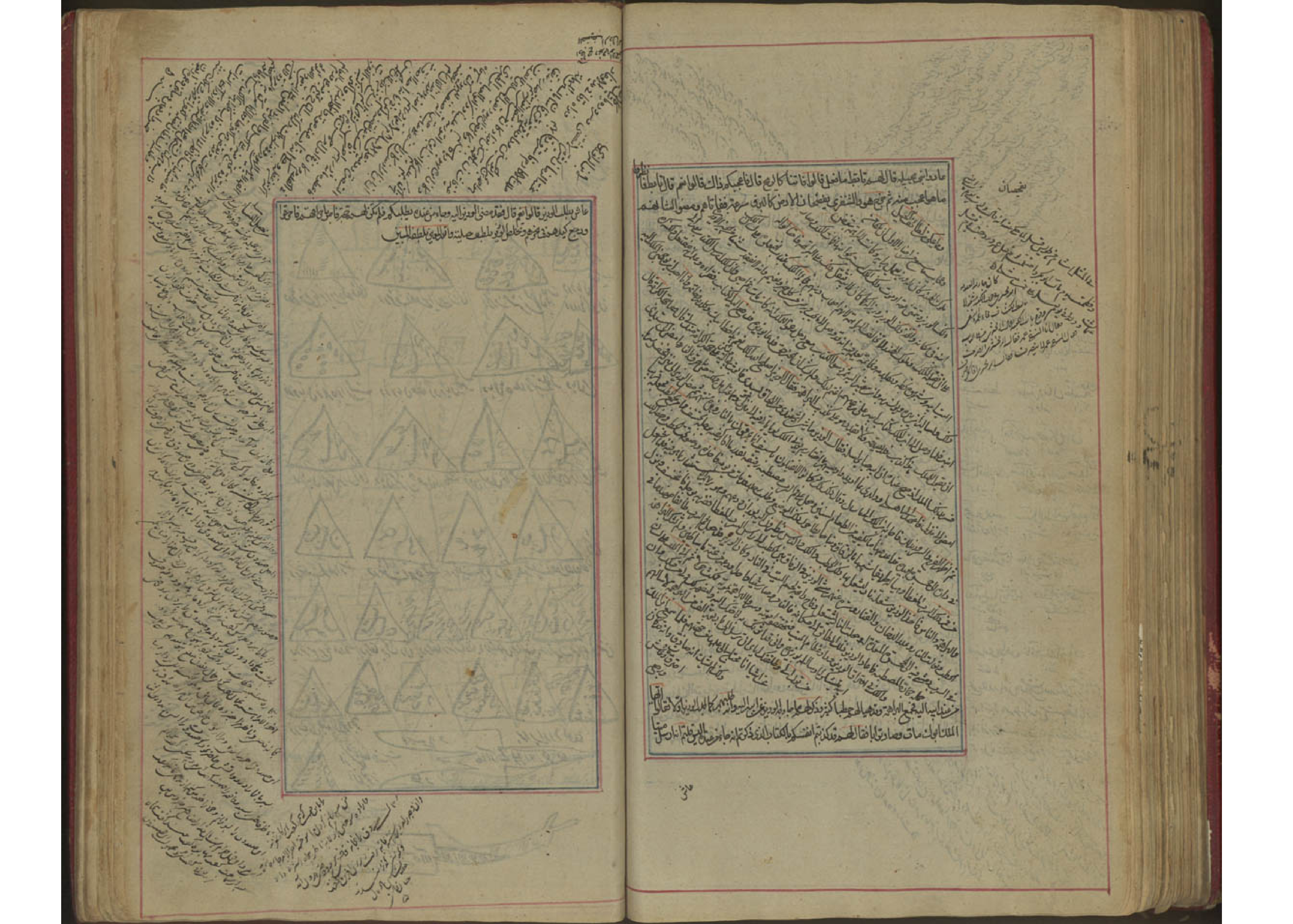
اسرار ربانية

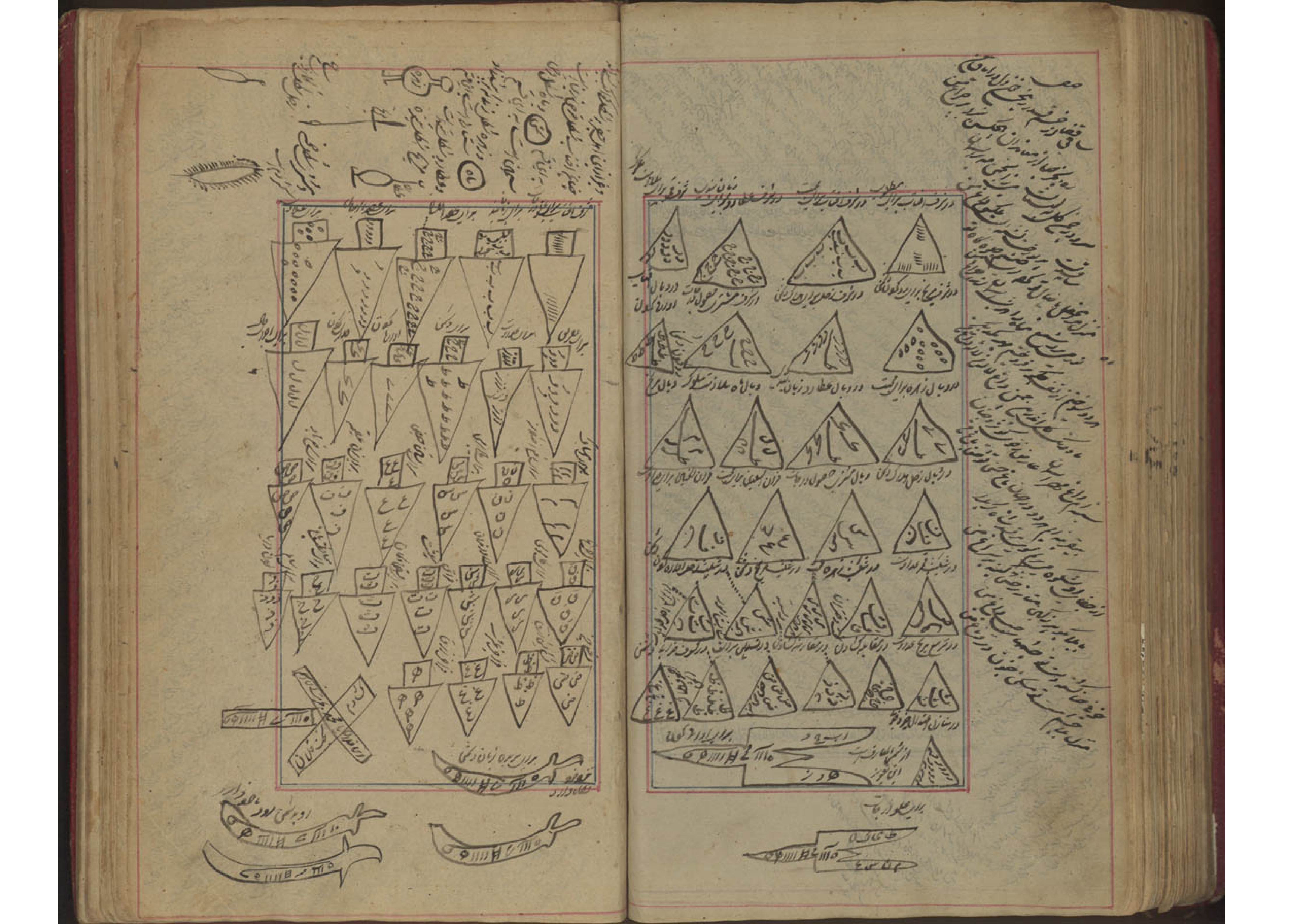
قال رسول الله صلى الله عليه وآله اول ما اظهر الله من خلقه النقطة واول ما اظهر الله
من الكون الالف وقال علي عليه السلام العلم نقطة كثرها الجاهلون ؏ وقال الحسن بن علي ع كل
شيء في القرآن وعلم القرآن في الحروف التي في اوايل السور وعلم الحروف في لام الف
وعلم اللام الف في الالف وعلم الالف في النقطة وعلم النقطة في المعرفة الاصلية وعلم [illegible]
وعلم الازل في المشية وعلم المشية في غيب الهوية وعلم غيب الهوية في ليس كمثله شيء ؏ وقال

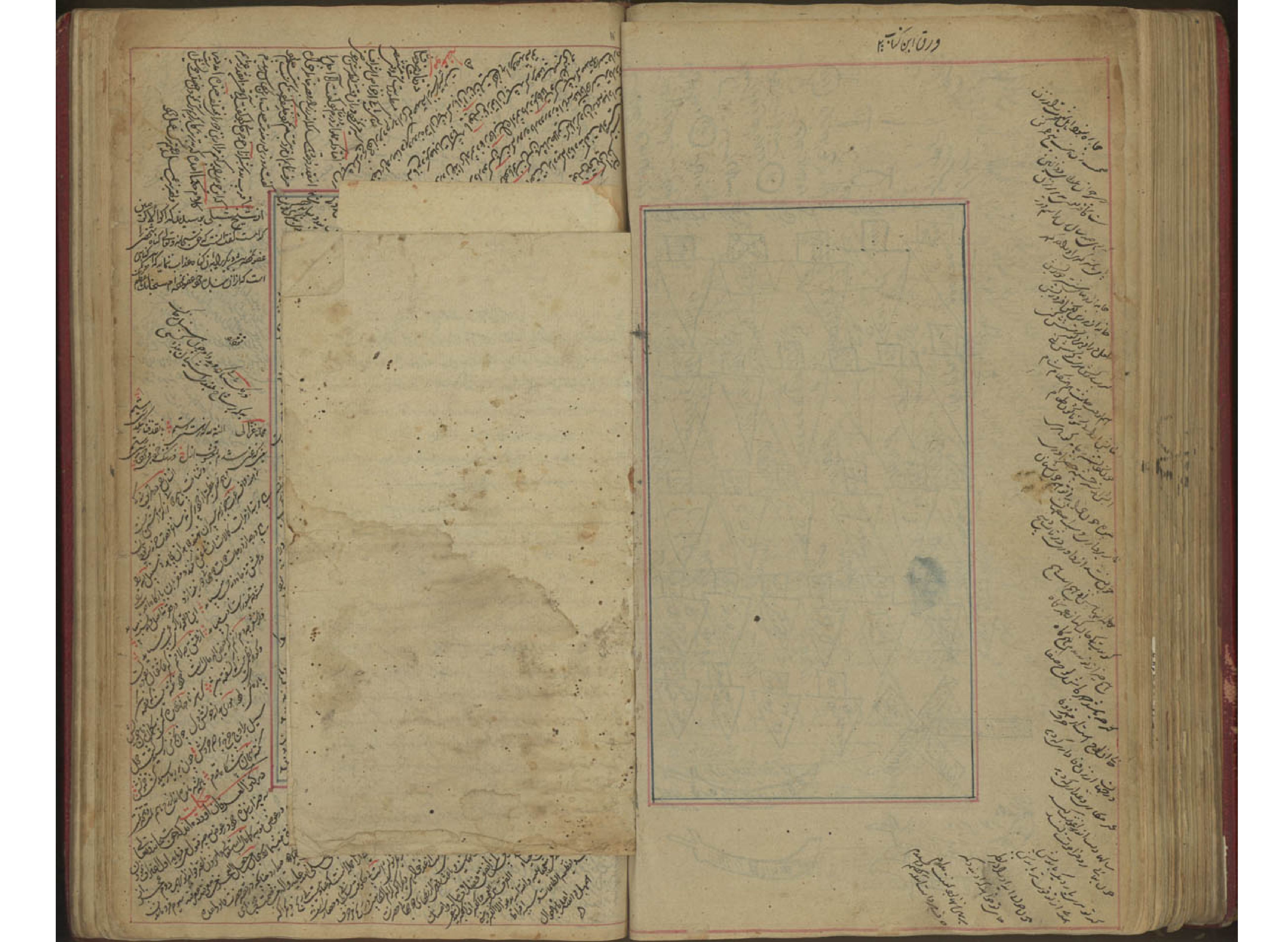














بسم الله الرحمن الرحيم

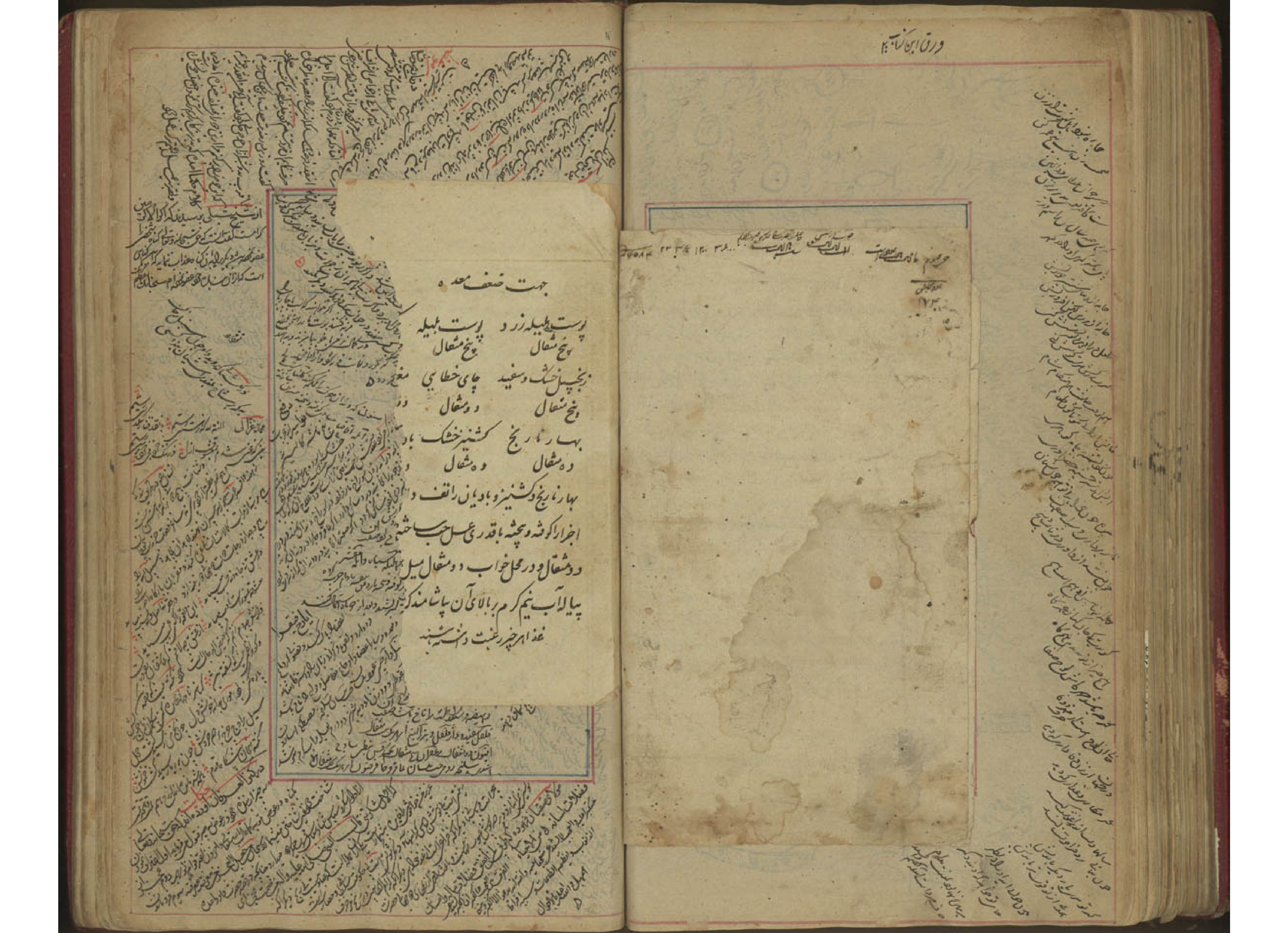
مسئلة هل يثبت الخيار بجنون المتجدد بعد الدخول يعني انه اذا لم يكن هناك تدليس بل جن بلا سابقة هل يفسخ النكاح به ام لا قال العلامة رحمه الله في تبصرة الاحكام بعد ما عد العيوب ولا فسخ بالمتجدد بعد العقد في غير العنة وفي الجنون المتجدد قول بالفسخ وقال فاضل القاشاني في مفاتيحه مفتاح قيل يتسلط الزوج على الفسخ بالجنون سواء تقدم العقد او تجدد بعده قبل الدخول او بعده وتحير فيه بين الفاضلين ثم عمم تجويزهما الفسخ في المتجدد مطلقا سيما اذا كان بعد الدخول وهو الذي يقتضيه الاصل لاصالة لزوم العقد الصحيح وعموم قولهم عليهم السلم الرجل لا يرد من عيب خرج قبل العقد بالنص والاجماع فيبقى المتجدد بعده داخلا فيه الا ان المروي عن الصادق عليه السلم هو ان الجنون اذا بلغ به مبلغا لا يعرف معه مواقيت الصلوة تخيرت المرأة في الفسخ والا فلا قال الرضا عليه السلم في الفقه المنسوب اليه وذلك الكتاب كسائر الكتب في نسبتها الى مصنفيها متواتر وادعى الفاضل المجلسي قدس سره في بحاره عن السيد الفاضل المحدث القاضي مير حسين قدس سره انه تشرف في اوان مجاورته بمكة زادها الله شرفا بعطا نسخة منه قديمة يوافق تاريخ كتابتها عصر الرضا عليه السلم ثم قال وسمعت الوالد رحمه الله قال سمعت السيد يقول كان عليها خطه عليه السلم وكان عليها اجازات جماعة من الفضلاء اقول وعندي الان منه نسخة فارسية منقولة عن نسخة مكتوبة بالكوفية مشهورة بانه عليه السلم كتبها بيمينه المباركة قال المترجم قدس سره وهو السيد الفاضل الحسيب امير محمد باقر بن امير اسمعيل الخاتون آبادي ان الاصل كان مخزونا في خزانة الشاهية وكان تاريخ كتابته سنة ثمانين ومائة وذلك قبل فوت ابيه الكاظم عليهما السلم بثلث سنين وبالجملة قال عليه السلام فيه ما هذه ترجمته وهرگاه مردی زنی را تزویج کند و بعد از آن جنون و دیوانگی بهم رساند و جنون او بحدی برسد که وقتهای نماز را نداند پس باید که تفریق کرده شود میان ایشان و اگر چنان باشد که وقتهای نمازها را بشناسد پس باید که زن با آن مرد صبر کند و جدا نشود پس بتحقیق که آن زن مبتلا شده است انتهی اقول وهذا التفصيل هو المشهور عند اصحابنا المتقدمين قال شيخنا المفيد رحمه الله في مقنعته ان حدث بالرجل جنة وكان يعقل معها اوقات الصلوات لم يكن للمرأة خيار مع ذلك وقال شيخ الطائفة

محمد بن الحسن الطوسي قدس سره في نهايته فان حدث بالرجل جنة يعقل معها اوقات الصلوات لم يكن لها خيار وان لم يعقل اوقات الصلوات كان لها الخيار وقد روى العلامة في تذكرته عن ابن زهرة مثله وقال رحمه الله في خلافه وكذا في المبسوط اذا حدث بالرجل جب او جنون او جذام او برص لم يكن بها الفسخ لانه لا يرد الا الجنون الذي لا يعقل معه اوقات الصلوات وان عقل فلا خيار وقال الصدوق قدس سره في الفقيه اذا تزوج الرجل واصابه بعد ذلك جنون فبلغ به مبلغا لا يعرف معه اوقات الصلوة فرق بينهما فان عرف اوقات الصلوة فلتصبر المرأة معه فقد ابتليت وقال الفاضل النحرير قطب الدين الكندري ادعى اصحابنا ان الجنون اذا كان بالرجل يعقل معه اوقات الصلوة فلا خيار لها وقال ابن البراج رحمه الله في مهذبه عندنا ان الجنون اذا كان بالرجل يعقل معه اوقات الصلوة فليس يتعلق به الخيار وقال فاضل المتأخرين محمد بن ادريس في سرائره الجنون الحادث بعد العقد فان يعقل معه اوقات الصلوات الخمس فلا خيار للمرأة ولا يفسخ النكاح به وان كان لا يعقل اوقات الصلوات الخمس معه فالمرأة بالخيار هذا وقد قال المحقق البارع في مختصر الشرائع وهو في الفقه آخر تصنيفه لا يفسخ النكاح بالعيب المتجدد بعد الدخول وفي المتجدد بعد العقد تردد عدا العنن وقيل يفسخ المرأة بجنون الرجل المستغرق لاوقات الصلوات وان تجدد انتهى اقول وانت يا اخي خبير بان ظاهر هذا الكلام ينادي بانه رحمه الله تردد في الفسخ وان كان بالوصف المذكور سيما اذا اصابه ذلك بعد الدخول والحق ان الخيار المأمور بها في الشرع معه مع ان رفع الحرج مع فرض وقوعه ممكن بالاختلاع وقد كفانا الله مؤنة

والسلام على من اتبع الهدى والى [illegible]

المشتكى

۴



جهت ضعف معده

پوست هلیله زرد	پوست هلیله
پنج مثقال	پنج مثقال
زنجبیل خشک و سفید	چای خطایی
پنج مثقال	دو مثقال
بهار نارنج	کشنیز خشک
ده مثقال	ده مثقال

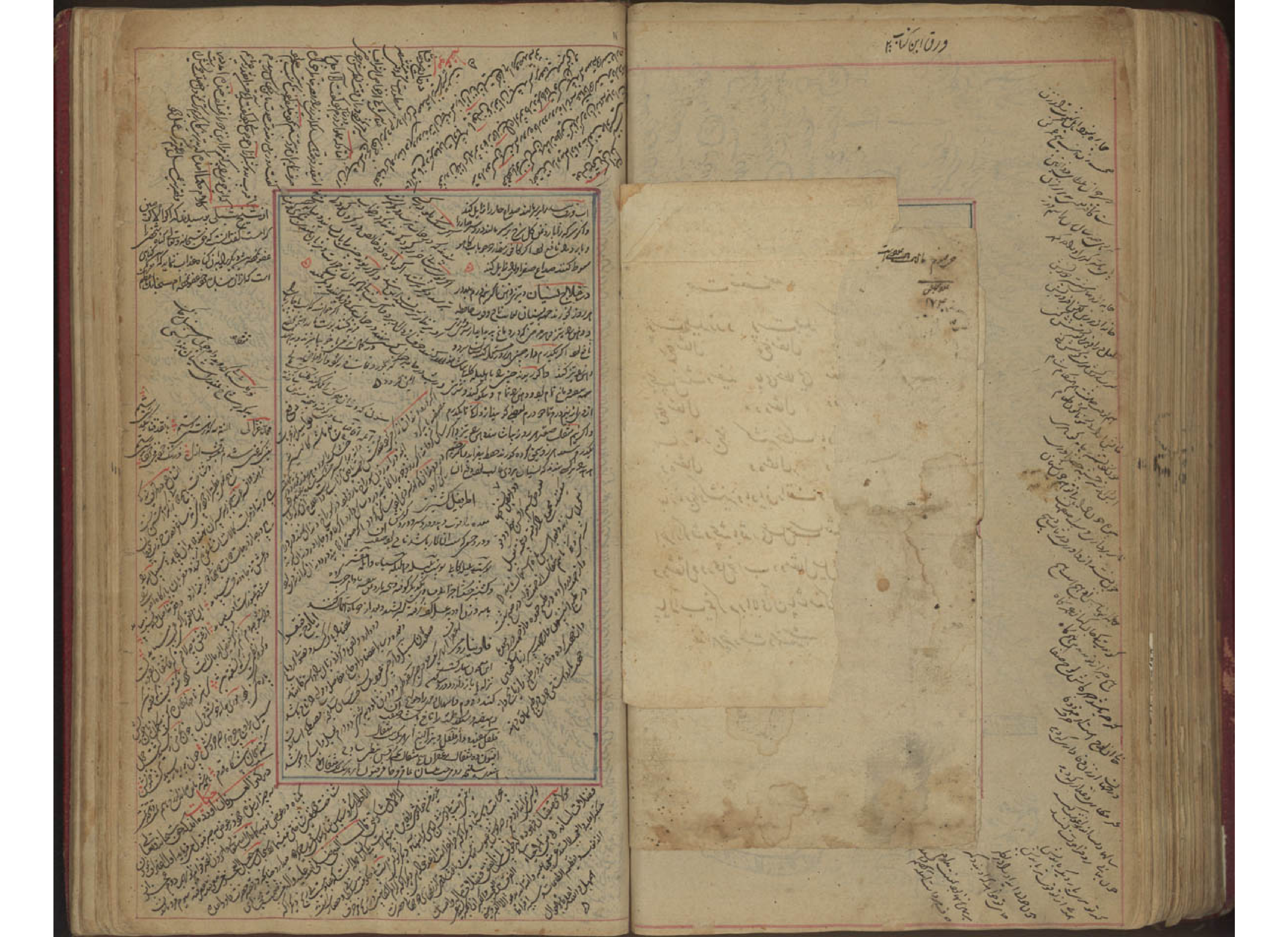
بهار نارنج و کشنیز و بادیان را

اجزا را کوفته و بیخته با قدری عسل حب ساخته

دو مثقال و در محل خواب دو مثقال میل

پیاله آب نیم گرم بر بالای آن بیاشامند

غذا



قال الاطباء المرض قد يكون متمرنا وقد يكون مبدءا وقد جهلت عرفه قوله اعراض الامراض عند حدوثها

منها ما يجد [illegible] وحدوث [illegible] فكل حرف [illegible] مرض [illegible]

والنفس والسل [illegible] والصرع والكبد [illegible] والدق [illegible] البحران

العين [illegible] والوباء والجذام [illegible] [illegible]

الا نصف [illegible] الاخر [illegible] [illegible]

[illegible] سطرا و [illegible] الاذا [illegible] وان كانت [illegible] [illegible]

[illegible] الارض [illegible] في باب الامراض [illegible] المسيح [illegible]

[illegible] التنفس [illegible] [illegible]

[illegible] فان [illegible] الحوادث [illegible]

[illegible] الاطباء [illegible]

[illegible] الانفعال [illegible] [illegible]

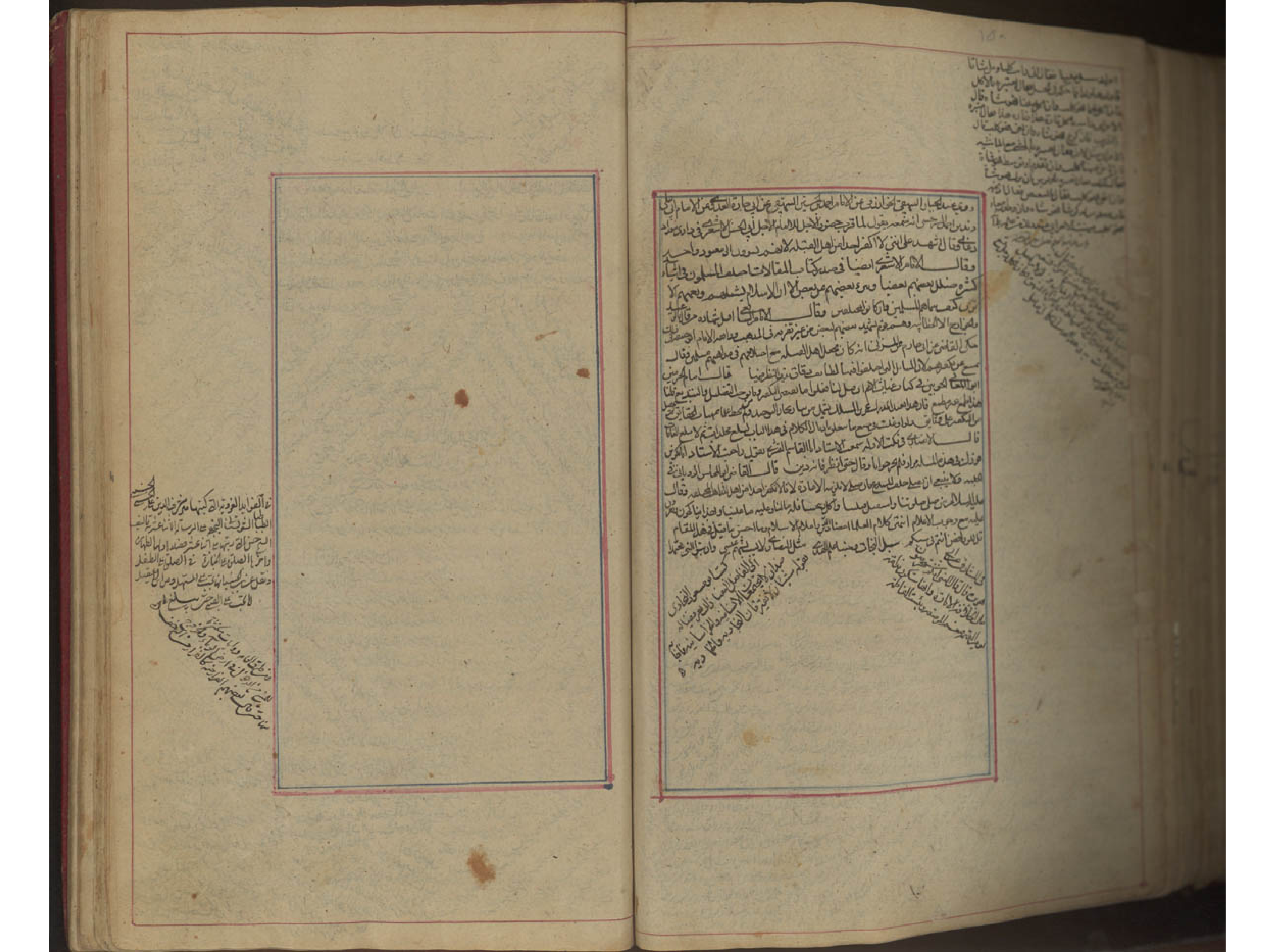
علاج تاسدها [illegible]

[illegible]

علاج حب [illegible]

[illegible]

علاج [illegible]



وقد عقد البيهقي بابا في ذلك [illegible] عن [illegible] الامام ابي علي

زاهر بن احمد السرخسي انه سمعه يقول لما قرب حضور اجل الامام الاجل ابي الحسن الاشعري في داري ببغداد

دعاني فقال اشهد علي اني لا اكفر احدا من اهل القبلة لانهم يشيرون الى معبود واحد

وقال الامام الاشعري ايضا في صدر كتاب المقالات اختلف المسلمون في اشياء

كثيرة ضلل بعضهم بعضا وبرئ بعضهم من بعض الا ان الاسلام يشملهم ويعمهم [illegible]

[illegible] المسلمين [illegible] وقال الامام [illegible]

[illegible] في المذهب [illegible] الامام [illegible]

[illegible] اهل القبلة [illegible]

[illegible]

[illegible] قال امام الحرمين

ابو المعالي الجويني في كتاب [illegible] التضليل والتبديع [illegible]

[illegible]

[illegible] الكلام في هذا الباب [illegible]

قال الاستاذ [illegible] القاسم [illegible] الاستاذ [illegible]

[illegible] قال القاضي ابو المحاسن الروياني في

الحلية ولا ينبغي ان يصلي خلف [illegible] لانا لا نكفر احدا من اهل [illegible] وقال

[illegible]

[illegible] انتهى كلام العلماء [illegible] الاسلام [illegible] هذا المقام

[illegible]

[illegible]

قال امير المؤمنين علیه السلام ما استمسکت قط وما ... تعلمت قط وما ...

عوث دب حافظ الاسدلة

قاعدة بعرف مقدار مساحة ما بين البلدين **جواب** مما قبل من انهما ان اتفقا في الطول وتفاوتا
في العرض او بالعكس فخذ لكل درجة من التفاوت اثنی عشر فرسخا وان تفاوتا فيهما فربع ما بين
الطولين وكذا ما بين العرضين ثم اضرب جذر المجموع المعروف في اثني عشر فالحاصل فراسخ
ما بين البلدين ولا يخفى ان الدرجة الارضية اثنا وعشرون ... وكل ... الكبير
تسهيلا للحساب ... ذلك ظاهر شكل العروس وهو الذي ... على ان مربع وتر الزاوية
القائمة يساوي مربعي ضلعيها

اشكال

[illegible]

اتمسك ان افضل الخلائق ...

وان محمدا ... [illegible]

[illegible] لا اله الا الله [illegible]

اول ... **دوم** ... [illegible]

[illegible]

قال النبي صلى الله عليه وسلم الا تصلوا على النبي ... [illegible]

[illegible]

قال النبي انا افصح من ... ﻫ [illegible]

[illegible]

... ﻫ **تركيب غريب** زيد عمرو ولده جاريته دفعها اختيها داده

[illegible]

[illegible]

... ان القائم ... [illegible]

[illegible]

مسئله شخصی فقدی مال ... [illegible]

[illegible]

مسئله [illegible] **جواب** [illegible]

سؤال [illegible] **جواب** [illegible]

سؤال [illegible]

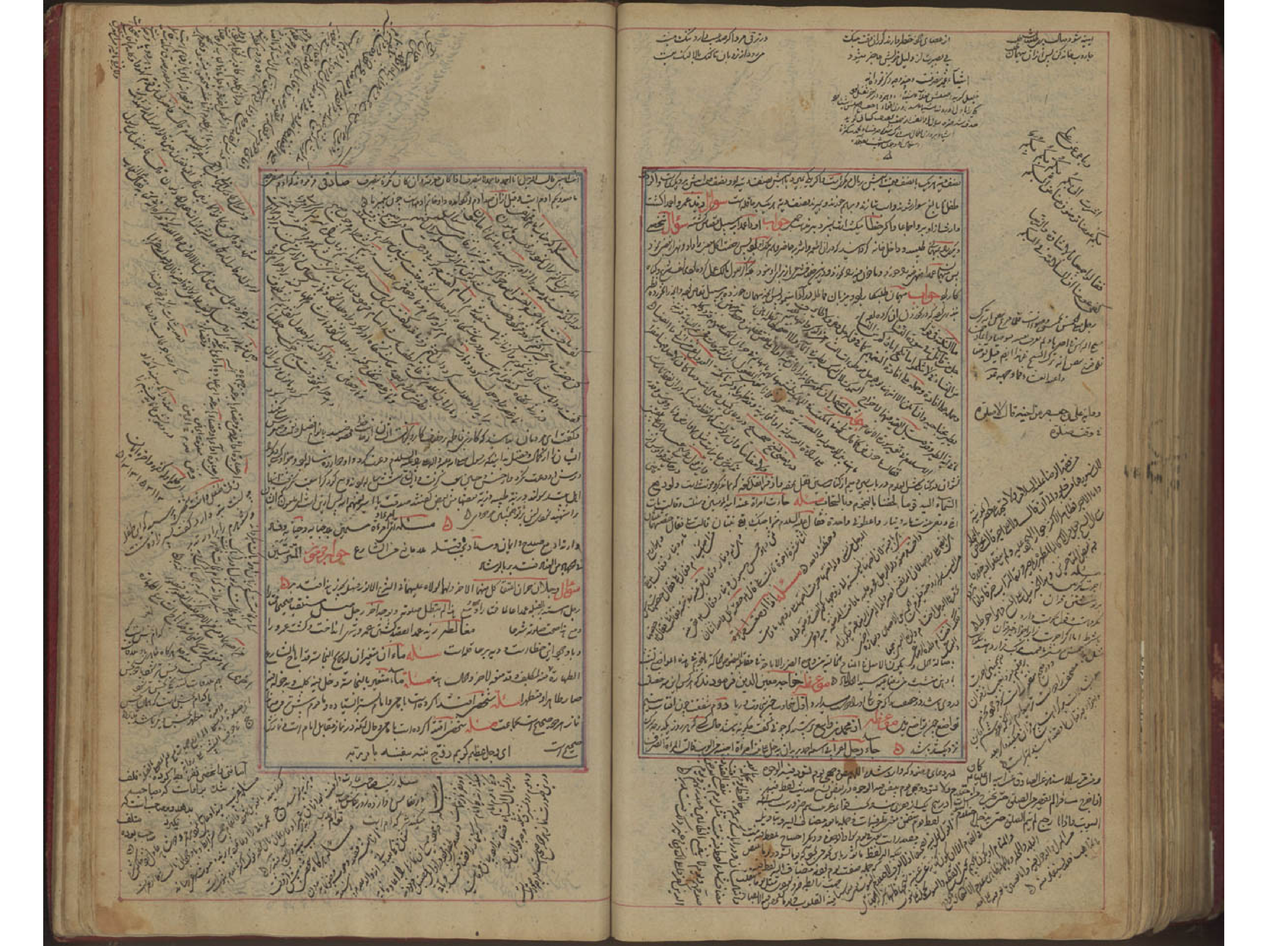
جواب [illegible]

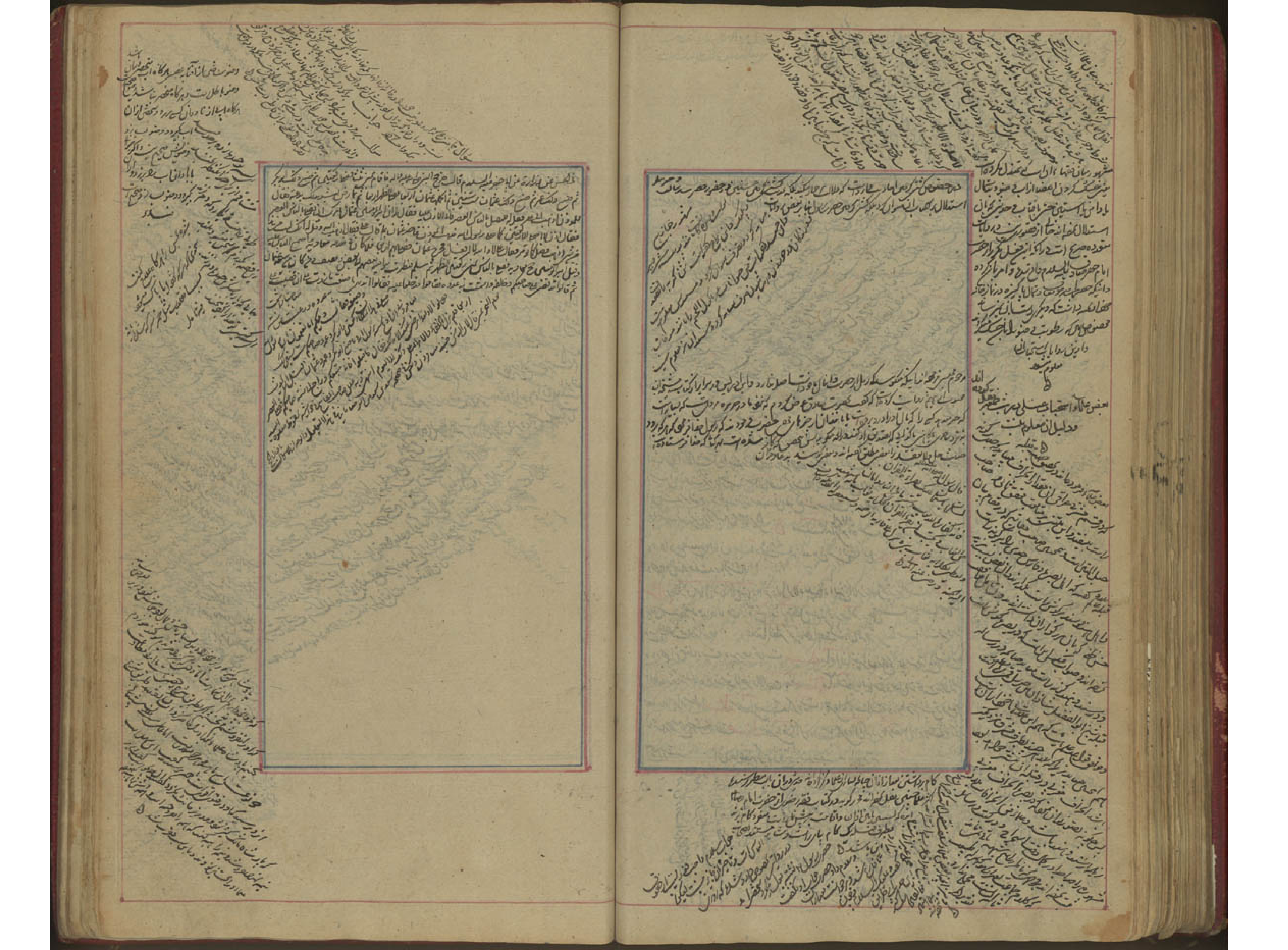
مسئله [illegible]

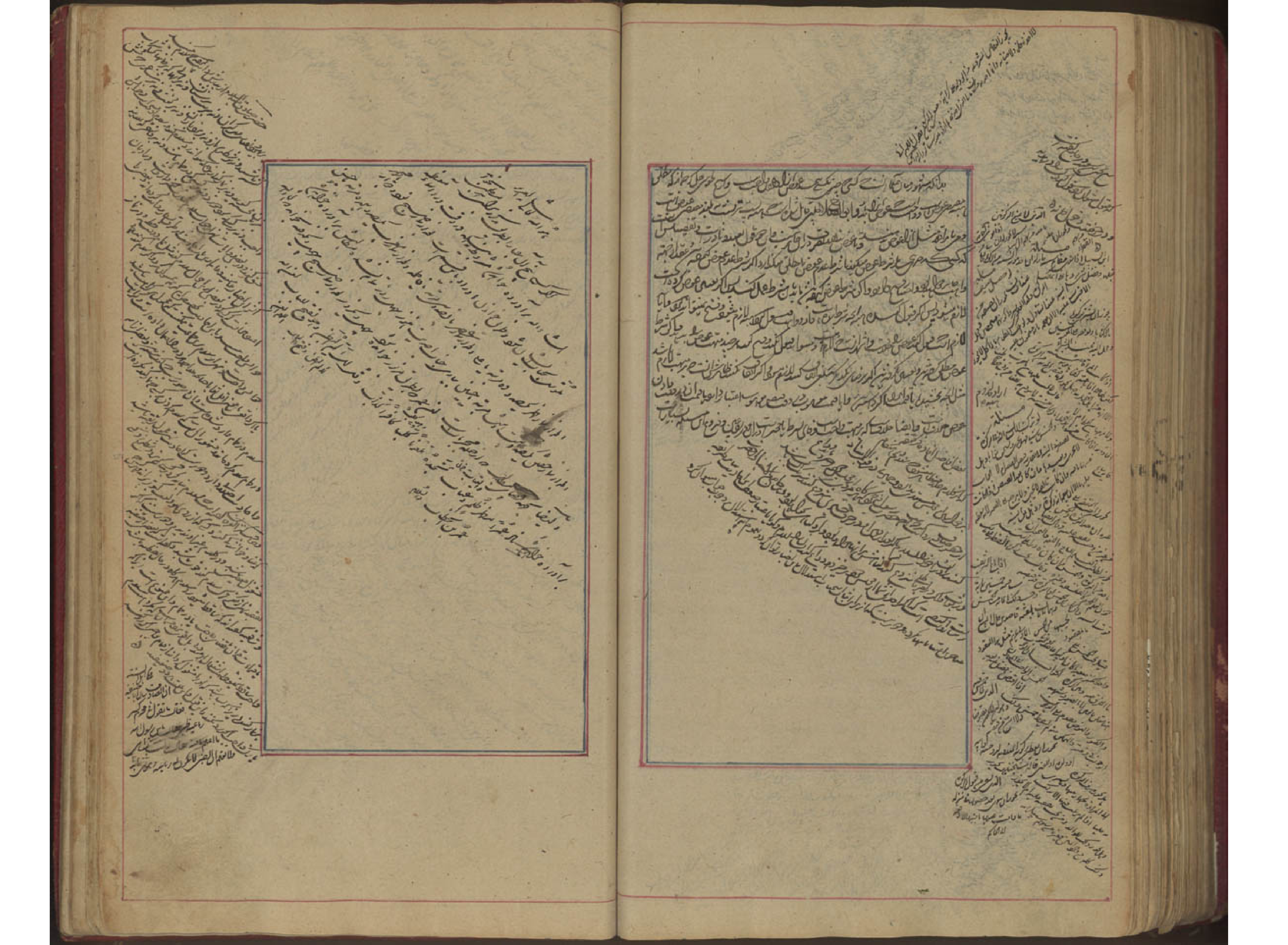
جواب [illegible]

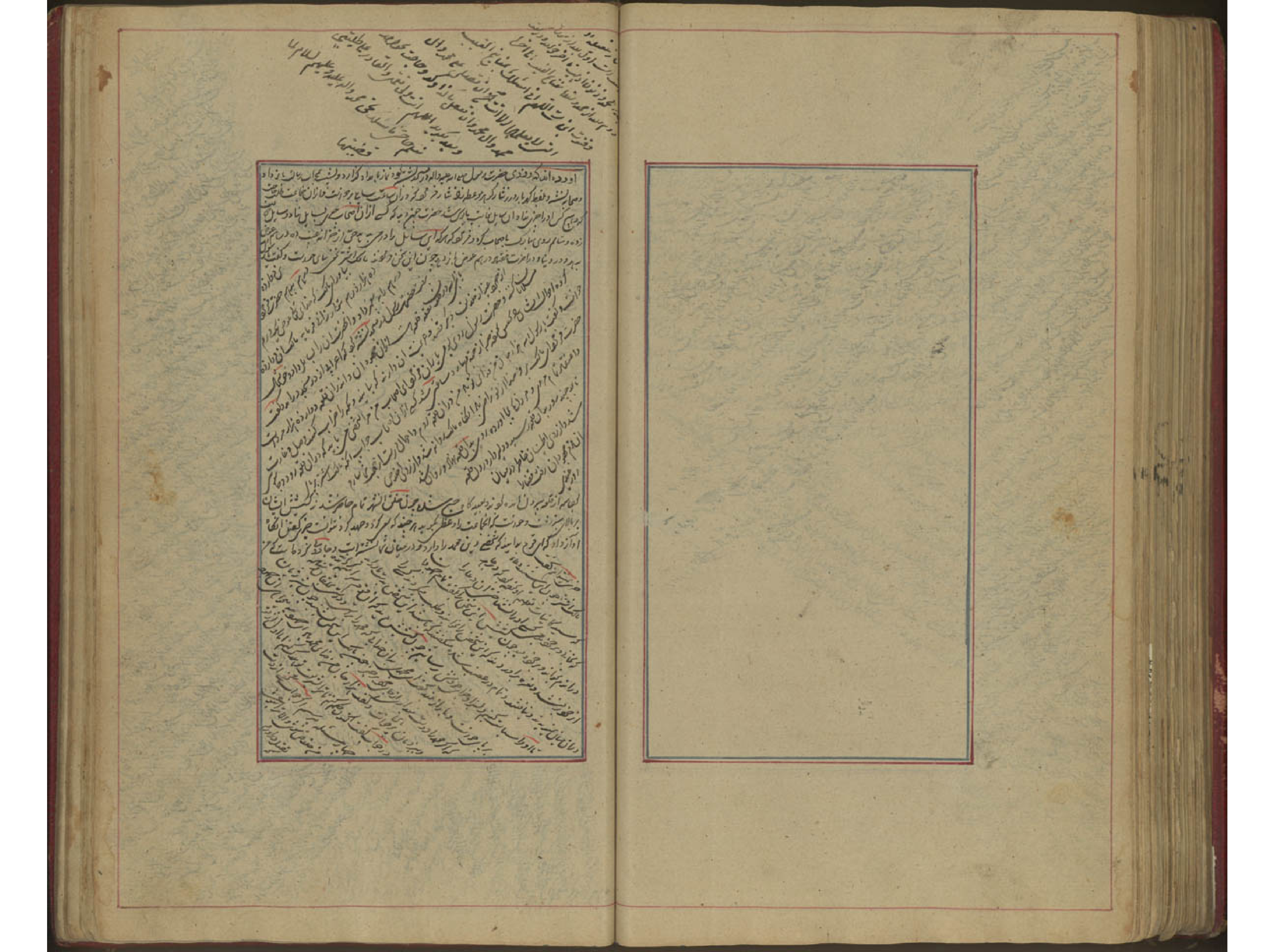
سؤال [illegible]

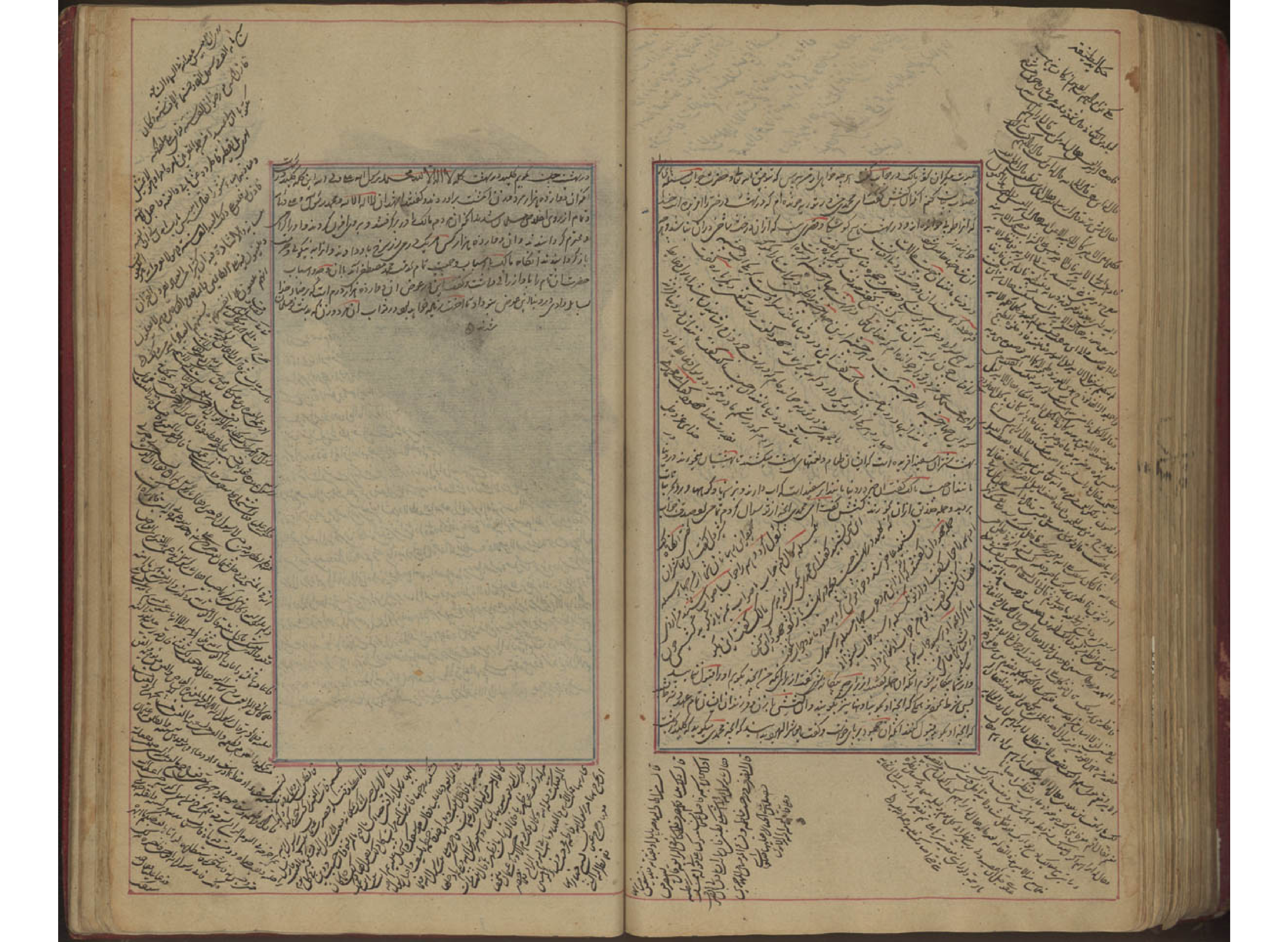
جواب [illegible]

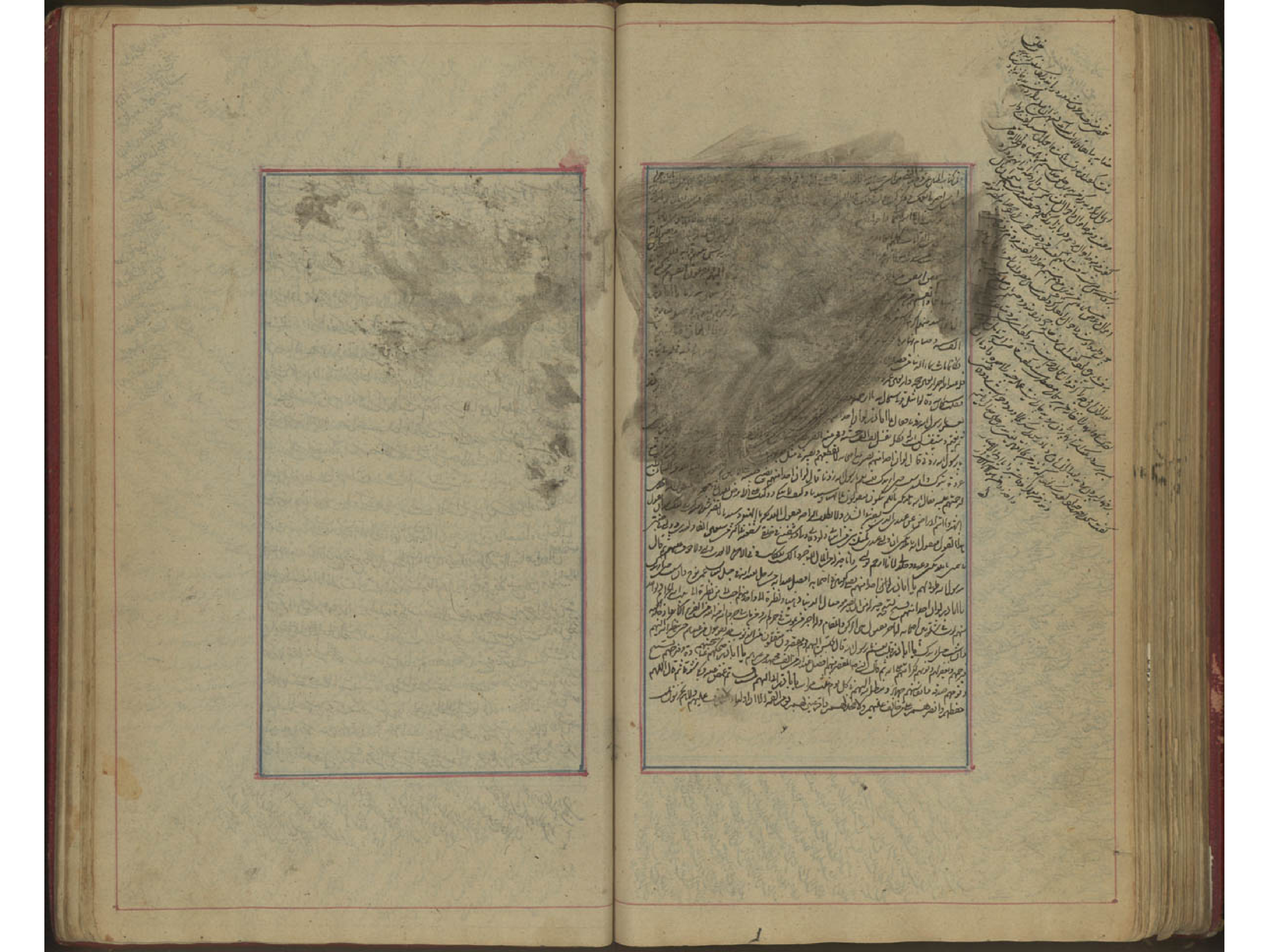




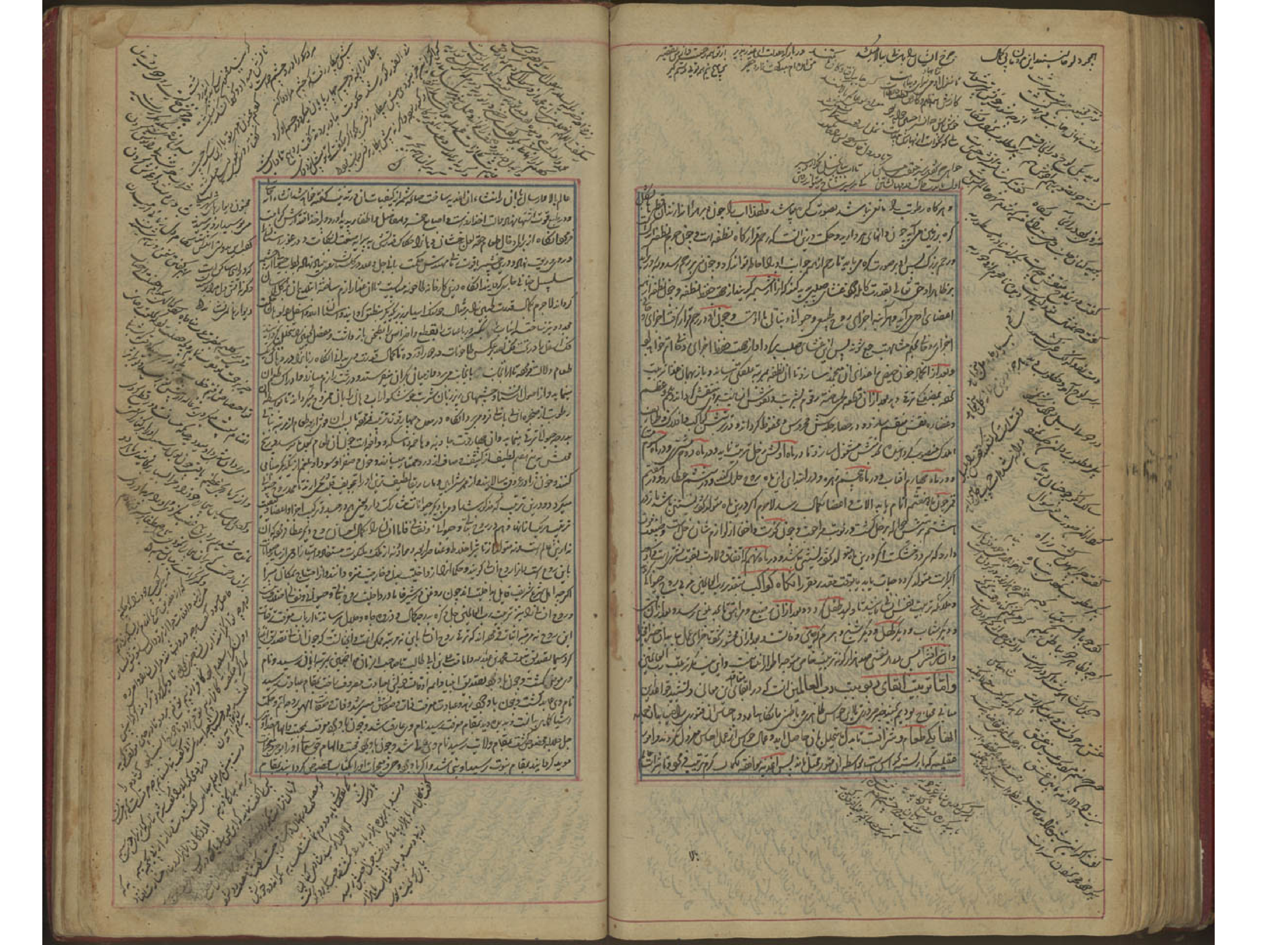


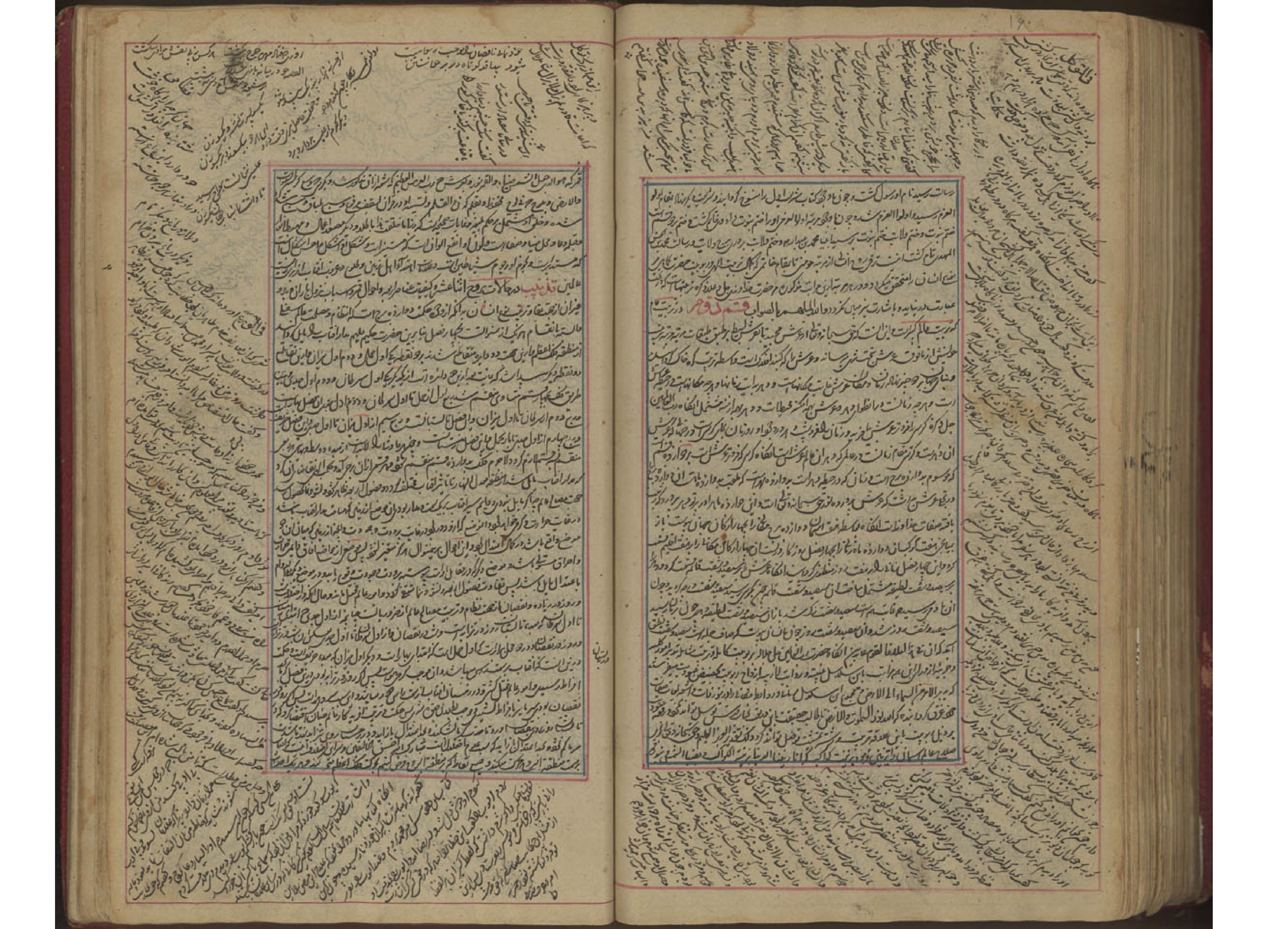


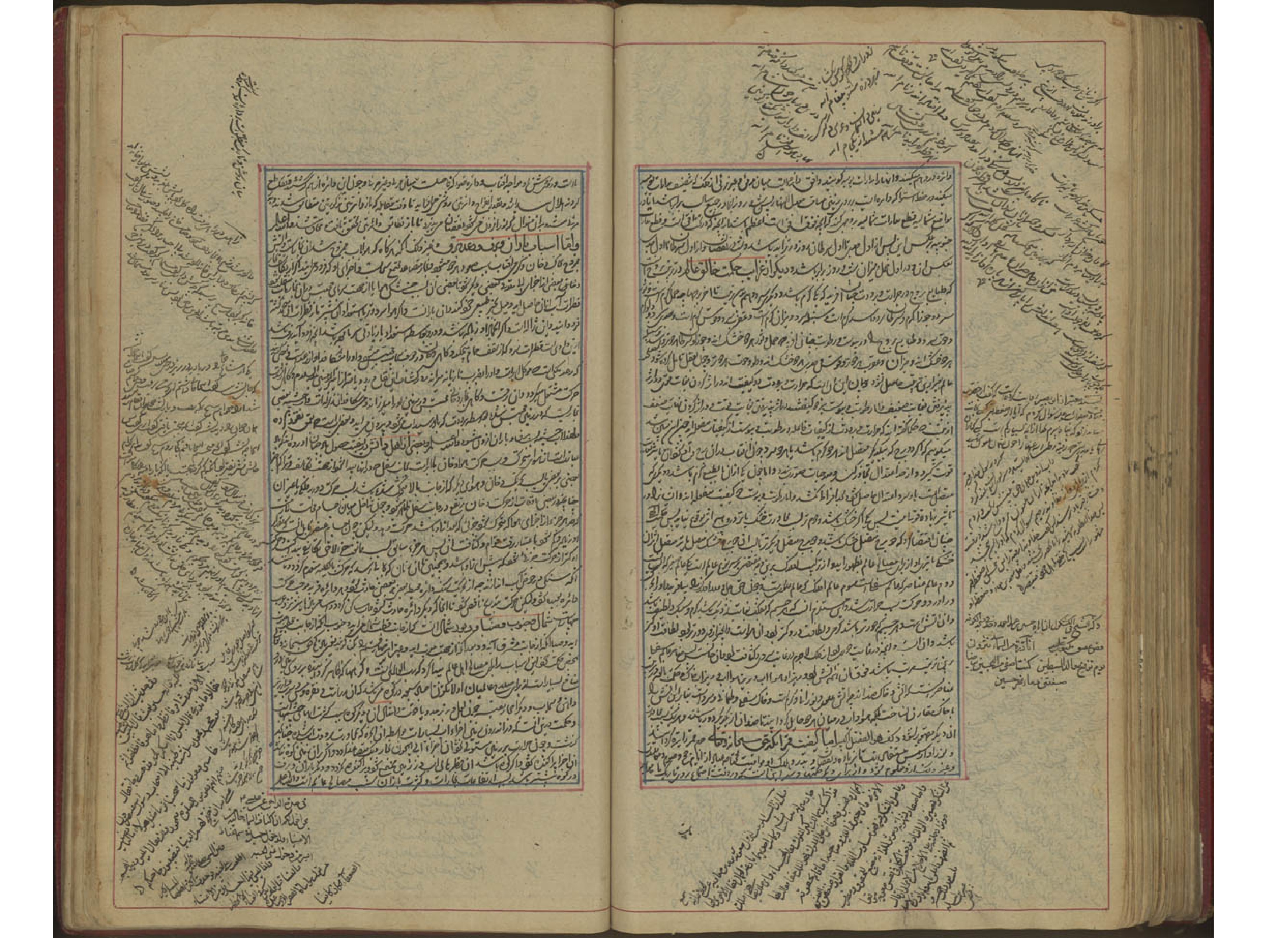












فائده سوم چون کلام جلیله ... [illegible] ... الحمد لله ... [illegible]

[illegible] ... بالليل والنهار ... [illegible]

[illegible] ... وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ... [illegible]

[illegible]

فائده چهارم ... بسم الله الرحمن الرحیم ... فائده اول ... [illegible]

اول ... [illegible]

دوم ... [illegible]

سوم ... [illegible]

چهارم ... [illegible]

پنجم ... [illegible]

فائده دوم ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... امیر المؤمنین ... [illegible]

[illegible] ... وکیف ... [illegible] ... امیر المؤمنین ولا اشارکهم ... [illegible]

[illegible]

فائده سوم ... [illegible]

فائده چهارم ... [illegible]

فائده پنجم ... [illegible]

[illegible]

فائدهٔ ششم ... رحمت ... وما ارسلناک الا رحمة للعالمین ... [illegible]

فائدهٔ هفتم ... [illegible] ... اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون ... [illegible] ... الرحمن الرحیم ... [illegible]

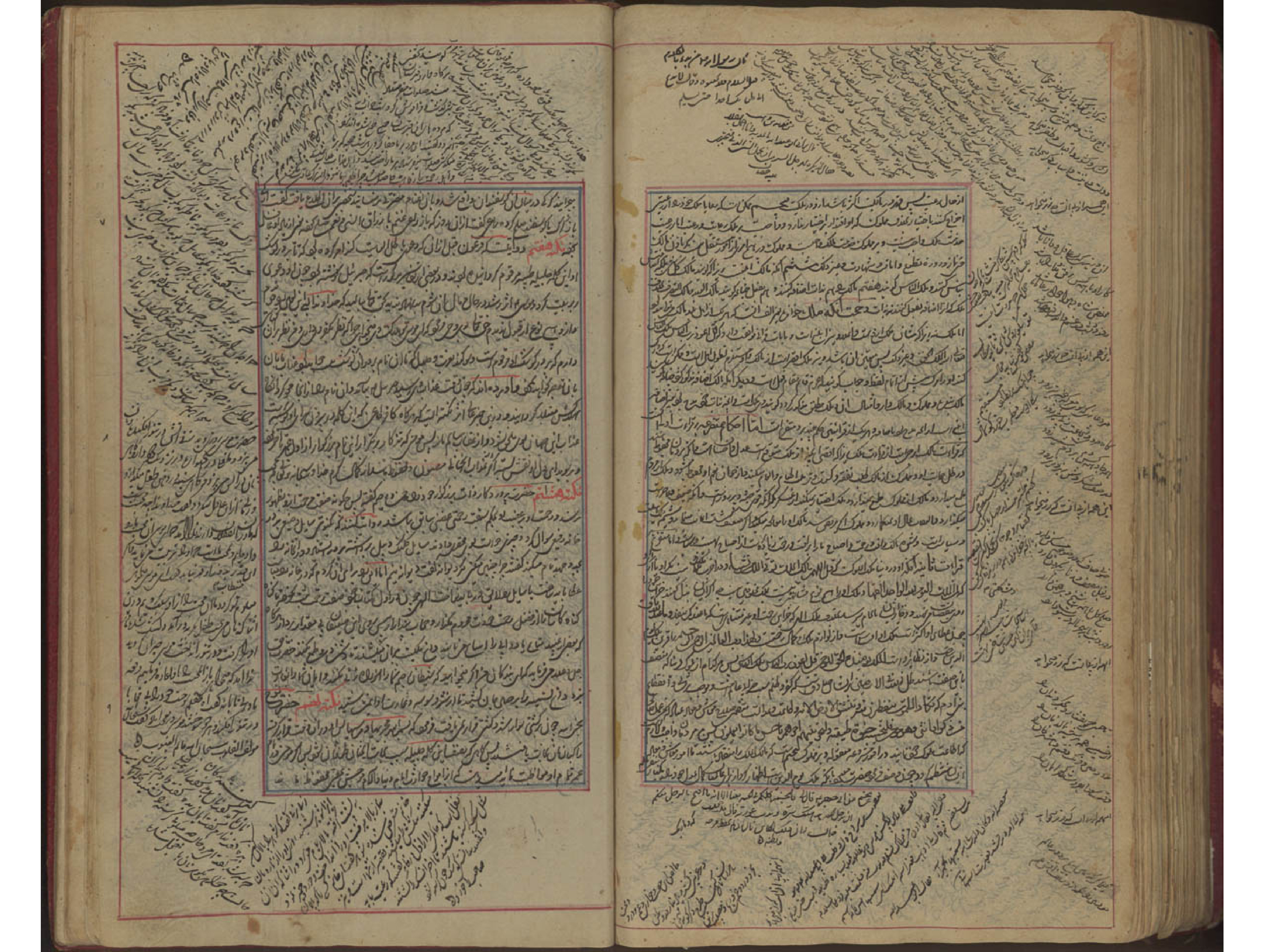
فائدهٔ هشتم حکایت کنند از سلطان العارفین ابراهیم ادهم ... [illegible]

[illegible] ... **فائدهٔ نهم** در فواید ... مالک یوم الدین ...

فائدهٔ اول روز قیامت ... [illegible]

... [illegible] ...

فائدهٔ دوم ... مالک یوم الدین ... [illegible]



نکته دهم [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] فانا اعطیک الیوم [illegible]

[illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم اما [illegible]

قراءت کتب [illegible] روایت کنند [illegible]

[illegible]

نکته یازدهم [illegible]

[illegible]

نکته دوازدهم [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

نکته سیزدهم [illegible]

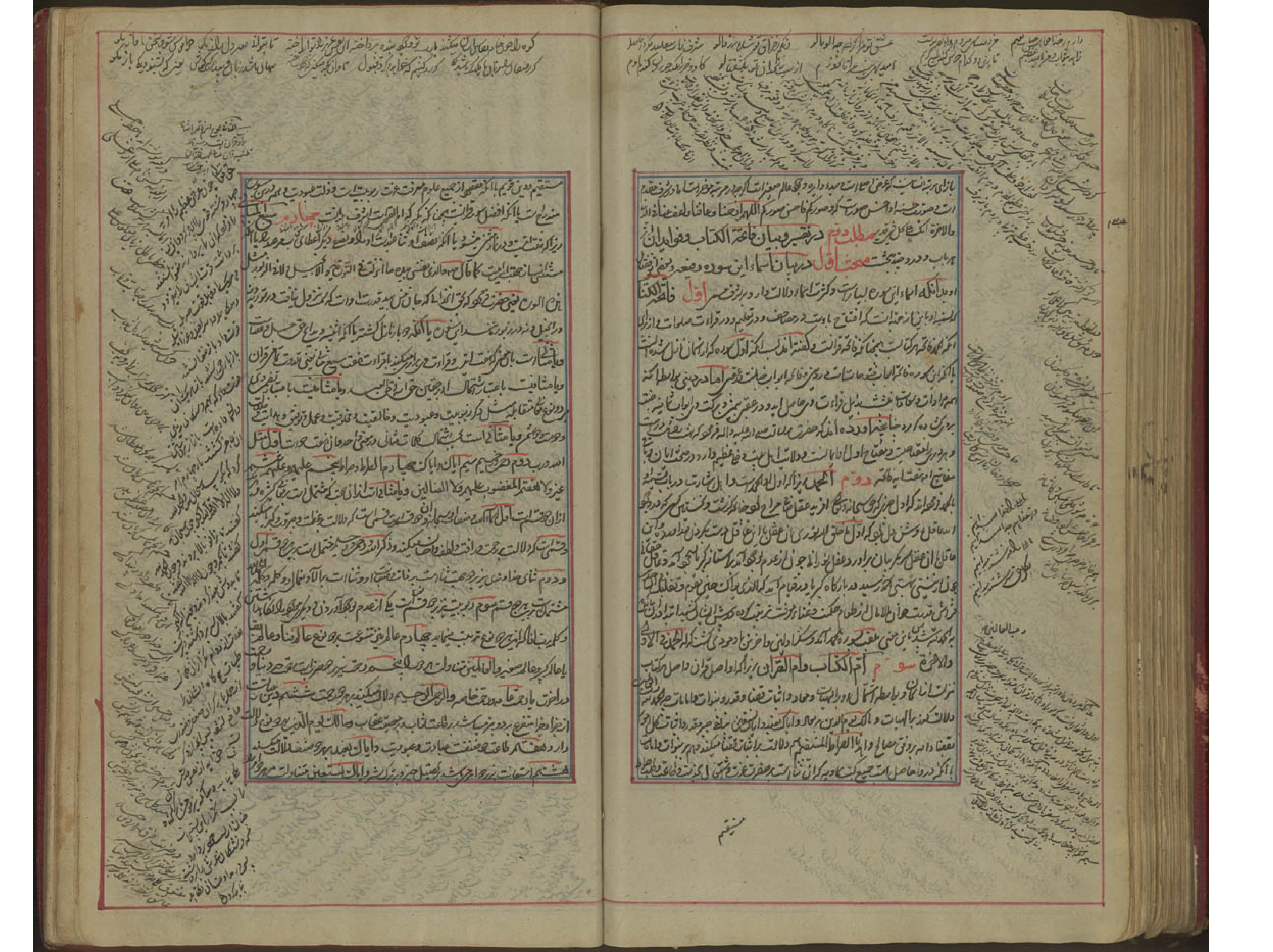
قال النبی صلی الله علیه و آله [illegible]

قال الله [illegible] والصلوة [illegible]

[illegible]

میگردند بعد از [illegible] دید که جمعی [illegible] رحمت بر آن قبر نشسته اند و طبقهای نور در دست [illegible]
نثار میکنند [illegible] تعجب [illegible] گفت بار خدایا این چه [illegible] حال عجیب [illegible]
بود و در [illegible] طفلی [illegible] حامله بود وضع حمل کرد [illegible]
تلقین دادند و معلم طفل او را [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] طفل [illegible] بر زبان [illegible] اکنون مرا شرم آید
که پدر او را در زیر زمین عذاب کنیم و فرزند او بر زبان نام ما برد **نکته چهاردهم** عارفی [illegible] گوید که
بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] چون قیامت قایم گردد مردگان از قبور سر بر [illegible]
کرامی دانای [illegible] کتابه [illegible] و از خصوص عنوان بسم الله الرحمن الرحیم ساخته بود در عنوان
کتاب [illegible] **نکته پانزدهم** آورده اند که روز قیامت بنده بیاورند و نامه اعمال [illegible]
قبایح اعمال و فضایح افعال [illegible] بنده [illegible] بعبارت معهود در دنیا گوید
بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] نامه [illegible] سفید [illegible] گوید [illegible]
تا هیچ [illegible] خوانم آواز [illegible] این نام ما [illegible]
[illegible] **نکته شانزدهم** نقلست که حضرت رسالت [illegible]
دوزخ رسد بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و قدم در دوزخ نهد آتش [illegible] **نکته هفدهم**
جمله [illegible] مشتمل بود بر [illegible] کفاره [illegible] در حدیث [illegible]
که اگر [illegible] در وقت [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم
و در [illegible] این اسم اعظم [illegible]
در دنیا [illegible] **نکته هجدهم**
حروف [illegible] نوزده است [illegible]
در [illegible] نوزده حرف [illegible] نوزده [illegible]
[illegible] نوزده زبانیه [illegible] نوزده زبانیه
[illegible] نوزده حرف [illegible]
[illegible] نوزده زبانیه [illegible] نوزده حرف
[illegible] **نکته نوزدهم** بسم الله الرحمن الرحیم
نوزده حرفست [illegible]

میدانند که مرتبه [illegible] نوزده [illegible] حروف بسمله و نوزده مرتبه موجودات
عقل کل [illegible] نفس کل [illegible] و چهار عنصر که آتش و باد و خاک و آب است و سه موالید که معدن
و نبات و حیوانست [illegible] مرتبه [illegible] در مقابل عقل
کل [illegible] اول ما خلق الله العقل [illegible] و سین [illegible] نفس کل [illegible]
[illegible] و میم [illegible]
[illegible] نفس [illegible] دوم نفس انسانیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
و صول [illegible] و میم [illegible]
[illegible] و الف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و لام اول [illegible]
[illegible]
[illegible] و لام دوم در مقابل [illegible]
[illegible] و ها [illegible]
[illegible] و الف
[illegible]
[illegible] و لام در مقابل [illegible]
[illegible] و را در مقابل [illegible]
[illegible] و حا در مقابل [illegible]
[illegible]
[illegible] و نون در مقابل [illegible] و الف
[illegible] و میم [illegible] و حا [illegible]
[illegible] و یا در مقابل مرتبه حیوانست [illegible] و میم



مطلب دوم در تفسیر و بیان فاتحة الکتاب و فواید آن

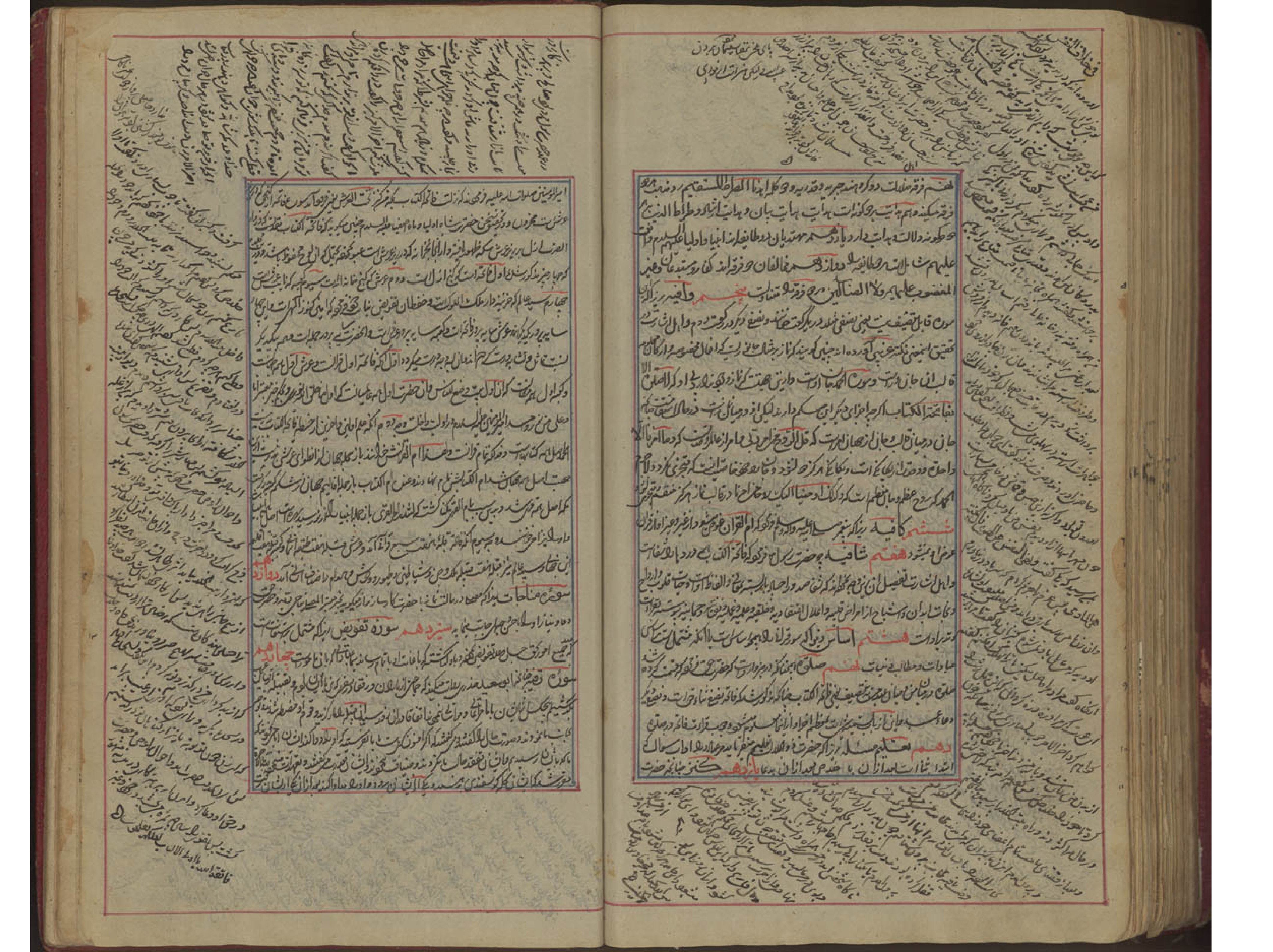
بحث اول در بیان اسماء این سوره

اول فاتحة الکتاب

دوم الحمد

سوم ام الکتاب و ام القرآن

چهارم سبع المثانی

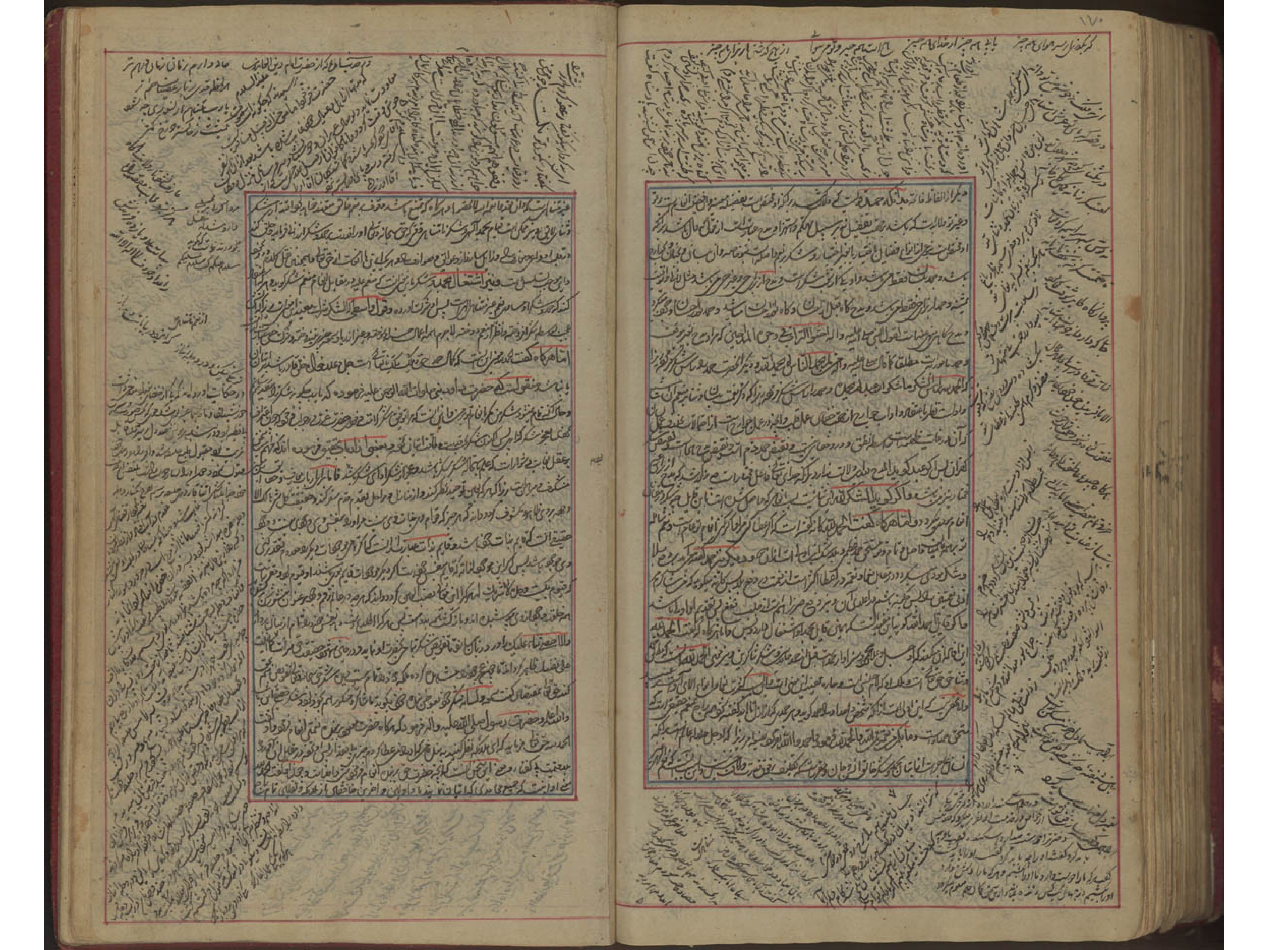


و بره فاتحة الكتاب بخواند و دست بصدر فرود آورد دانستم که برکت این سوره بزرگ از رنج الفراق [illegible]

و دیگر از فضایل این سوره کریمه آنست که در وی حرف ثا نیست که از ثبور است که لا تدعوا الیوم ثبورا [illegible]

[illegible]

بحث دوم در تعریف حمد و مدح و شکر و فرق میان ایشان



پس چون که علم ... باشد و خلاف ... گشت پس ... تقدیم ... [illegible]

احوال مقرون ... تشنیع میکنند جبریه و معتزله که ایشان ... [illegible]

فعل اختیاری را ... استحقاق حمد ... است پس اگر ایمان بفعل ... باشد [illegible]

حمد باشد نه حق جل الله جواب آنست که ایمان بفعل واجب ... [illegible]

بر ... حمد ... باشد و لام تملیک فقط دلالت ... [illegible]

حمد مطلق است جل جلاله و لام الحمد از برای تعریف جنس است و معنی اشارت ... [illegible]

... استغراق مجرد ... [illegible]

... و بعضی گفته اند که ... [illegible]

... اختلاف کرده اند ... [illegible]

الحمد لله رب العالمین ... اللهم ... سلام ... [illegible]

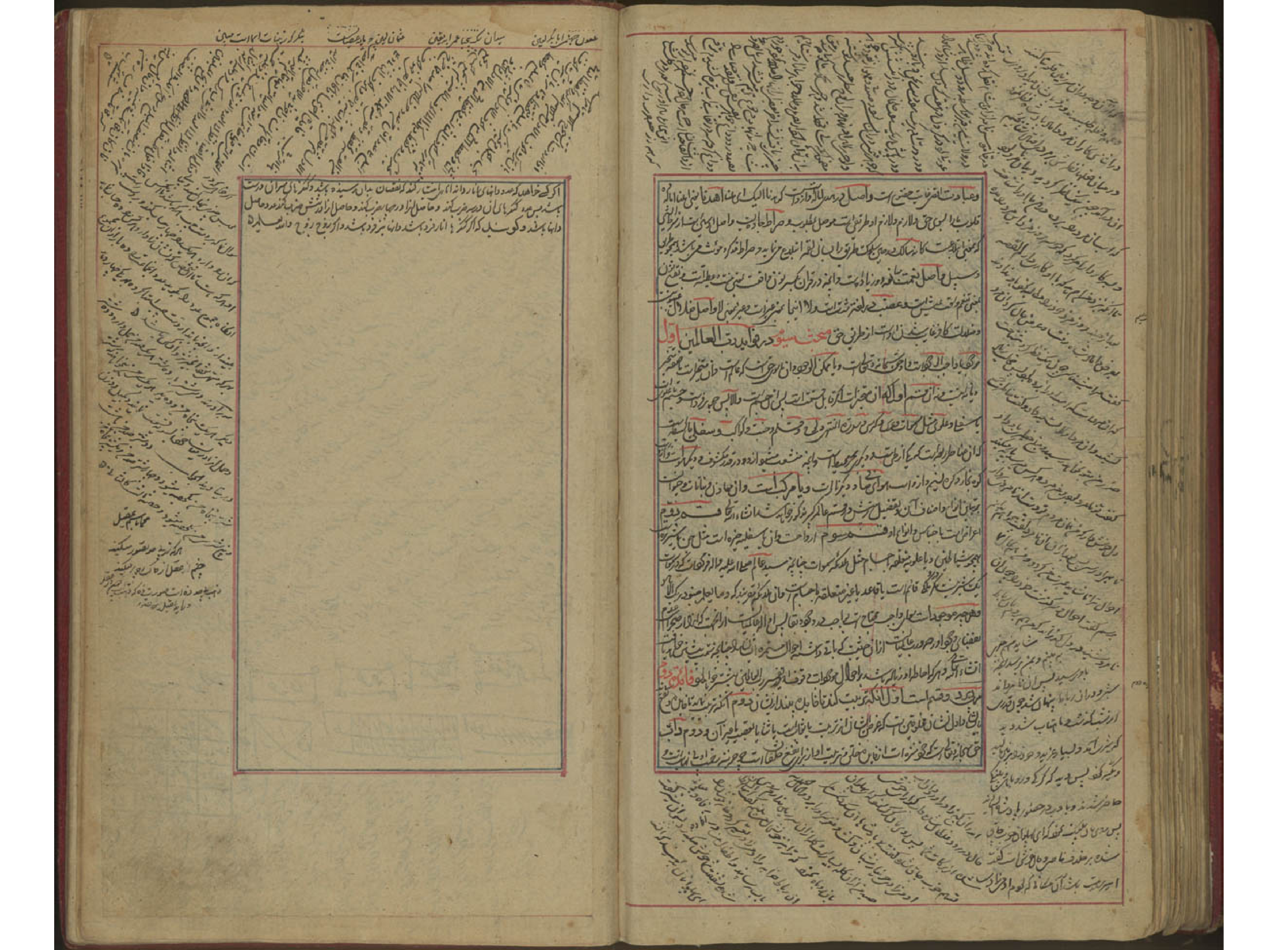
... رب العالمین ... [illegible]

... فلهذا ... [illegible]

... که چون گفت الحمد لله ... [illegible]

... سبحان الله و الحمد لله ... [illegible]

... الحمد لله ... [illegible]







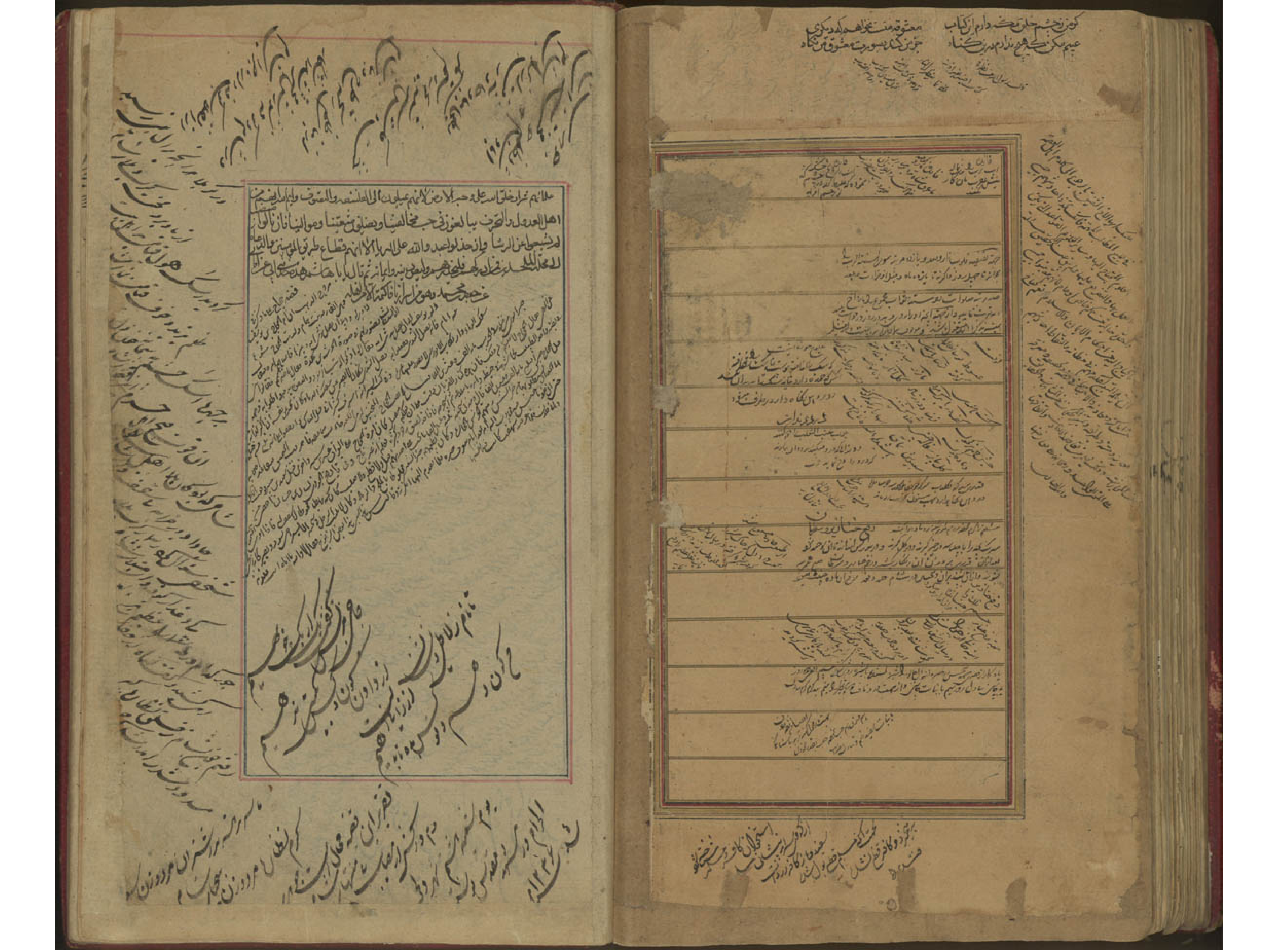
في مذمة الصوفية من الكشكول

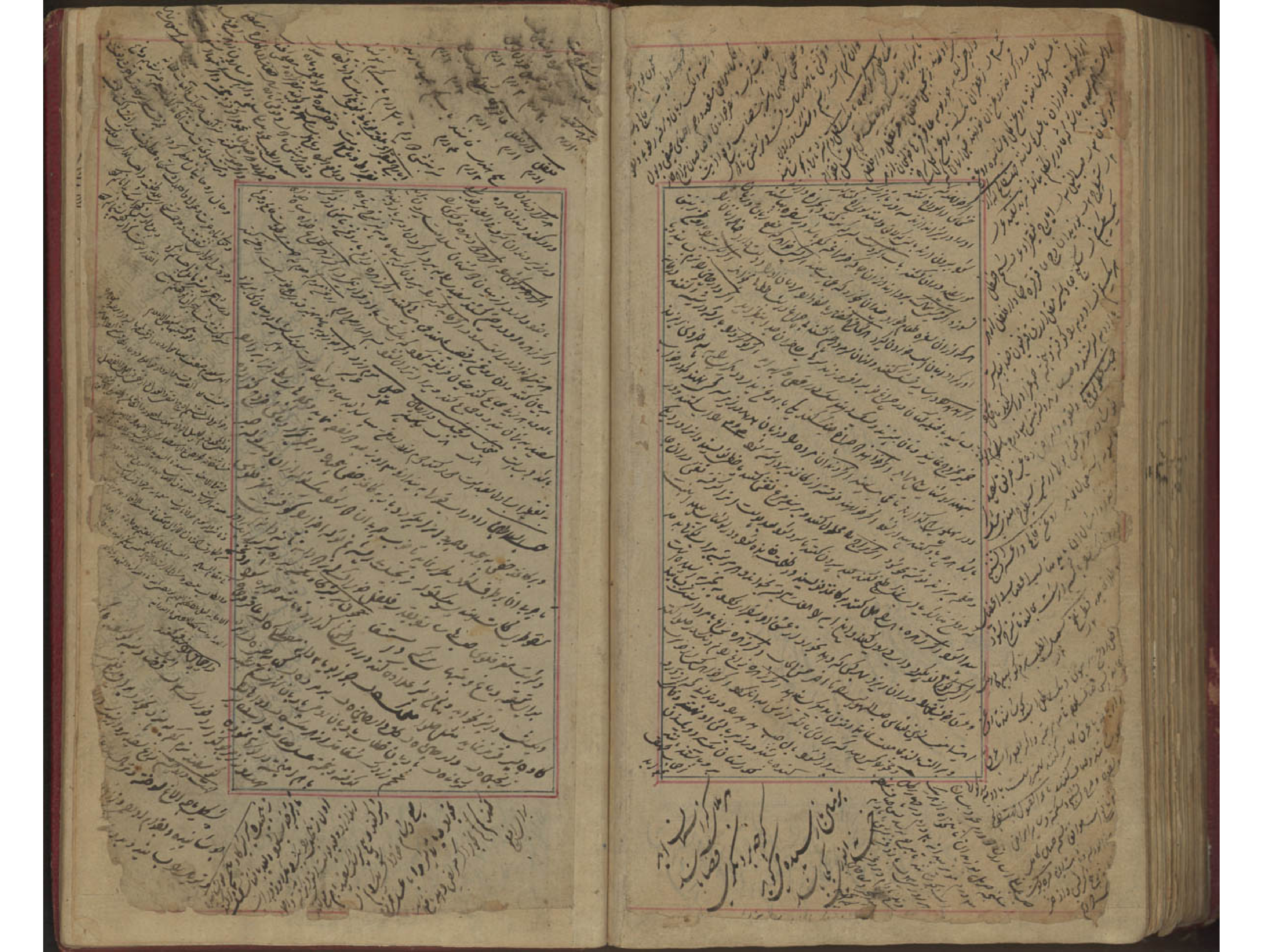
قال رسول الله لا تقوم الساعة حتى يخرج قوم من امتي اسمهم صوفية ليسوا مني وانهم يهود امتي يحلقون للذكر ويرفعون اصواتهم بالذكر يظنون انهم على طريق الابرار بل هم اضل من الكفار وهم اهل النار لهم شهيق كشهيق الحمار قولهم قول الابرار وعملهم عمل الفجار ينازعون العلماء ليس لهم ايمان هم معجبون باعمالهم ليس لهم من عملهم الا التعب

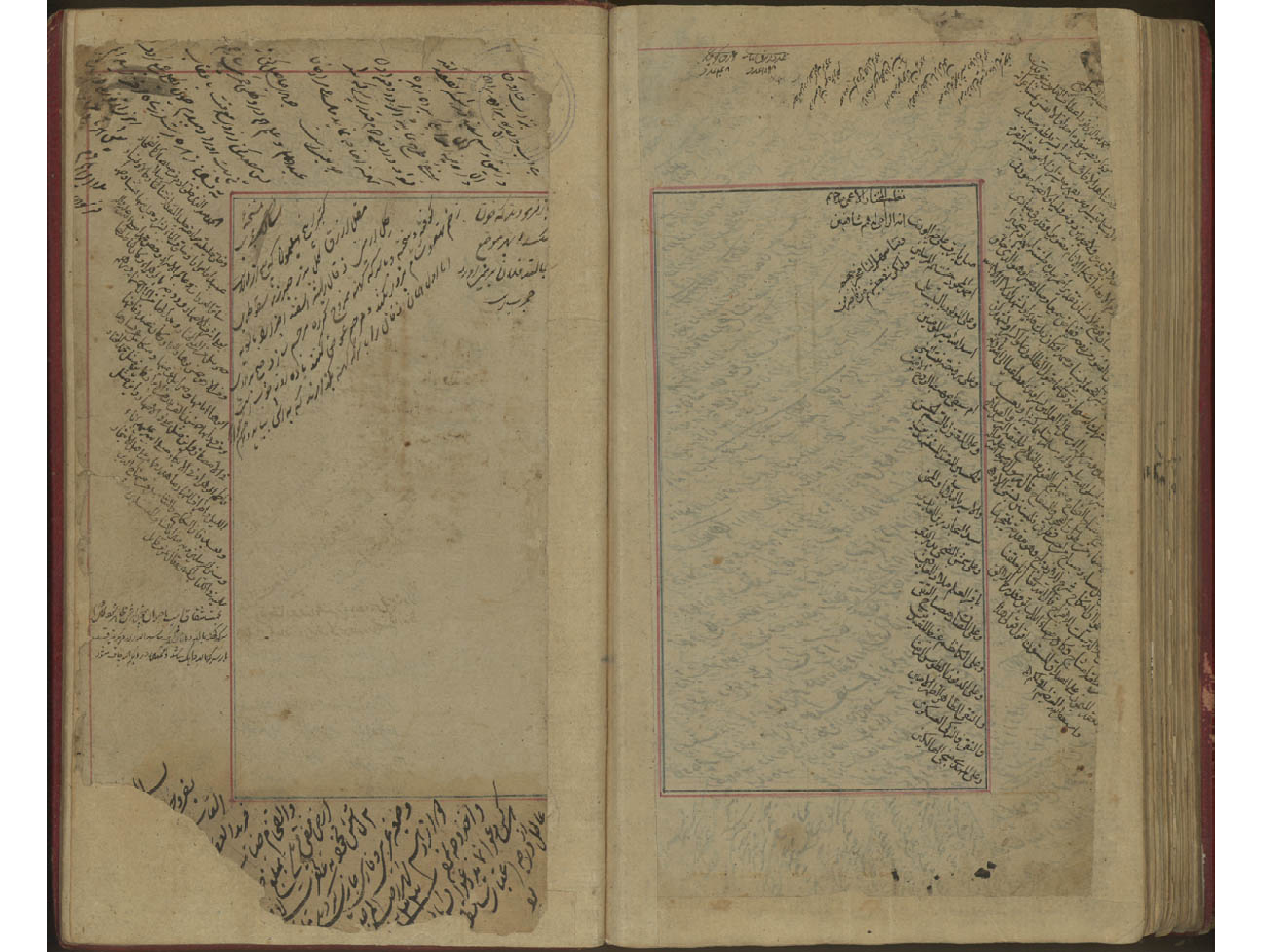


فی مذمة الصوفیة من الکشکول

قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تقوم الساعة حتی یخرج قوم من امتی اسمهم صوفیة لیسوا منی وانهم یهود امتی یحلقون بالذکر ویرفعون اصواتهم بالذکر یظنون انهم علی طریق الابرار بل هم اضل من الکفار وهم من اهل النار لهم شهیق کشهیق الحمار وقولهم قول الابرار وعملهم عمل الفجار وهم منازعون للعلماء لیس لهم ایمان وهم معجبون باعمالهم لیس لهم من عملهم الا التعب







۱۷۹

ای اسم تو گنج ... [illegible]
فاتح تو ... [illegible]

ای نام تو ... [illegible]
توحید تو ... [illegible]

حرره العبد المسمی علی اکبر الموسوی الطوسی
المدرس الخادم فی الحرم الرضوی
وغفر الله له ...
فرغ من جمع هذه الاوراق خادم ... [illegible]
وکتب ... [illegible]
... الاخرة ۵

[illegible]

